

پرسش‌ها و پاسخ‌ها



■ قیام امام حسین (ع)

■ فلسفه عزاداری

■ امام حسین و (ع)

مسئله حکومت

■ تاریخ و سیره

■ اخلاق و عرفان

■ احکام ویژه محرم

چاپ سوّم

گروه مؤلفان





■ پرسش‌ها و پاسخ‌ها: دفتر سیزدهم - پرسش‌ها و پاسخ‌های برگزیده ویژه محرم

-
- تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
 - تدوین و تألیف: مرکز فرهنگی - اداره مشاوره و پاسخ
 - ویراستار: گروه مؤلفان
 - ناشر: رحیم کارگر
 - صفحه‌آرایی: دفتر نشر معارف
 - نوبت چاپ: سید محمد حسینی
 - تیراژ: اول، زمستان ۸۲
 - شابک: ۵۰۰۰
 - قیمت: ۹۶۴_۸۵۲۳_۰۰_۲
 - ۱۸۰۰ تومان
-

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: قم صندوق‌های پستی ۴۱۳ و ۴۱۴۱ - تلفن: ۷۷۳۵۴۷۳ - شماره: ۷۷۴۳۸۱۶

Website: WWW.nahad.net/q_a

E.mail: q_a@nahad.net

پخش: دفتر نشر معارف: قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۲، پلاک ۵ تلفن و شماره: ۷۷۴۴۶۱۶

فهرست

مقدمه ۱۵

بخش اول (تاریخ و سیره)

روزشمار جریان نهضت امام حسین علیه السلام ۱۹
عدم قیام در زمان معاویه

● پرسش ۱. چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه اقدام به قیام نکرد؟ ۲۰
عدم قیام در مدینه

● پرسش ۲. چرا امام علیه السلام از همان مدینه قیام خود را آغاز نکرد؟ ۲۶
هجرت به مکه

● پرسش ۳. چرا امام حسین علیه السلام در آغاز حرکت، از مدینه به مکه رفت؟ ۲۸
خروج از مکه

● پرسش ۴. چرا امام حسین علیه السلام حج خود را نیمه تمام گذاشت و از مکه در آستانه شروع اعمال حج خارج شد؟ ۳۰
انتخاب کوفه

● پرسش ۵. چرا امام حسین علیه السلام برای قیام خود کوفه را انتخاب کرد؟ ۳۲

عدم انتخاب یمن

- پرسش ۶. چرا امام حسین علیه السلام یمن را که سابقه‌ای شیعی داشت، برای محل قیام خود انتخاب نکرد؟ ۴۶

خیانت کوفیان

- پرسش ۷. چرا کوفیانی که با آن همه شور و شوق از امام علیه السلام دعوت کرده بودند، امام علیه السلام را یاری نکرد و بلکه علیه او جنگیدند؟ ۴۸

عطش در کربلا

- پرسش ۸. کیفیت عطش و تشنگی در کربلا چگونه بوده است؟ ۵۸

درخواست آب

- پرسش ۹. آیا امام علیه السلام از دشمن برای خود درخواست آب کرد؟ ۶۰

مدفن رأس حسین علیه السلام

- پرسش ۱۰. رأس مبارک امام حسین علیه السلام در کجا مدفون شد؟ ۶۲

یاران امام حسین علیه السلام

- پرسش ۱۱. تعداد یاران امام علیه السلام در صحنه نبرد عاشورا چند نفر بودند؟ آیا کسی

صحنه را ترک کرد؟ ۶۷

- پرسش ۱۲. آیا از مردان حاضر در کربلا کسی زنده ماند؟ ۷۰

سرگذشت شهریانو

- پرسش ۱۳. آیا حضور شهریانو دختر یزدگرد سوم در سرزمین کربلا صحیح

است؟ ۷۳

توبه یزید

- پرسش ۱۴. آیا یزید توبه کرد و آیا اصولاً توبه چنین شخصی پذیرفته

می‌شود؟ ۸۰

بخش دوم (فلسفه قیام امام حسین علیه السلام)

امر به معروف و نهی از منکر

● پرسش ۱۵. مقصود امام حسین علیه السلام از این جمله «من برای امر به معروف و نهی از

منکر قیام کردم» چیست؟ ۸۹

امر به معروف و خوف خطر

● پرسش ۱۶. از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ایمن بودن از

خطر و ضرر است، پس چگونه آن حضرت با همه خطر قیام کرد؟ ۹۱

● پرسش ۱۷. یکی از شرایط عمومی تکالیف شرعی، داشتن قدرت است، و روشن

بود که حضرت برای براندازی یک حکومت سفاک ناتوان هستند. پس چگونه

آن حضرت قیام کردند؟ ۹۴

● پرسش ۱۸. یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیر است.

پس امام حسین علیه السلام با چه منطق و حجت شرعی به این کار اقدام کردند؟ ۹۶

عدم بیعت با یزید

● پرسش ۱۹. با کدامین توجیه منطقی، امام حسین علیه السلام به هیچ وجه حاضر نبود،

ولو از روی مصلحت - با یزید بیعت کند؟ ۱۰۰

خطر حاکمیت یزید

● پرسش ۲۰. مقصود امام حسین علیه السلام از گفتن استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» چه

بود؟ ۱۰۷

اتمام حجت در کربلا

● پرسش ۲۱. معنای اتمام حجت در صحنه کربلا و امثال آن یعنی چه؟ ۱۰۹

علم به شهادت

● پرسش ۲۲. آیا امام حسین علیه السلام می دانست شهید می شود؟ اگر چنین است، چرا با

پای خویش به سوی قتلگاه رفت؟ ۱۱۱

القای نفس در تهلکه

● پرسش ۲۳. اگر هدف کشته شدن باشد؛ «القای نفس در تهلکه» است که عقلاً و شرعاً

جایز نیست؟ پس چگونه امام علیه السلام برای شهادت و کشته شدن بیرون شد؟ ۱۱۴

جایگاه زنان

● پرسش ۲۴. چرا امام حسین علیه السلام با اینکه می‌دانست به شهادت می‌رسد، خانواده

خود را به همراه برد؟ جایگاه و نقش زنان در انقلاب عاشورایی حسین علیه السلام چه

بود؟ ۱۱۷

بخش سوم (اندیشه سیاسی)

● پرسش ۲۵. آیا قیام امام حسین علیه السلام ترمذ و شورش علیه حکومت بود؟ ۱۲۹

عاشورا و پیوند دین و سیاست

● پرسش ۲۶. آیا قیام امام حسین علیه السلام و فرهنگ عاشورا، می‌تواند دلیلی بر بطلان

طرفداران جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) باشد؟ ۱۴۱

عدم ترور این زیاد

● پرسش ۲۷. چرا حضرت مسلم با اینکه برای کشتن این زیاد فرصتی به دست

آورد، از آن خودداری کرد؟ ۱۴۷

عدم مشروعیت ترور

● پرسش ۲۸. با توجه به داستان مسلم بن عقیل آیا می‌توان یک فرد را در جامعه‌ای

اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ ۱۴۸

عاشورا و انقلاب اسلامی

● پرسش ۲۹. نقش قیام امام حسین علیه السلام در پیدایش، پیروزی و تداوم انقلاب

اسلامی چیست؟ ۱۵۴

بخش چهارم (فلسفه عزاداری)

فلسفه عزاداری

- پرسش ۳۰. آیا پرسش از فلسفه عزاداری امر معقولی است یا خیر؟ ۱۶۵
- پرسش ۳۱. فلسفه عزاداری بر اهل بیت علیهم السلام و فواید آن چیست؟ ۱۶۶
- پرسش ۳۲. فلسفه و حکمت عزاداری بر امام حسین علیه السلام چیست؟ ۱۶۸

عزاداری در روایات

- پرسش ۳۳. آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام روایتی وجود دارد؟ ۱۶۹

پیشینه عزاداری

- پرسش ۳۴. آیا عزاداری برای امام حسین علیه السلام، در زمان امامان علیهم السلام سابقه دارد؟ ۱۷۰
- پرسش ۳۵. آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟ ۱۷۳
- پرسش ۳۶. منشأ زنجیر زنی، سینه زنی، تعزیه و علامت از کلام فرهنگ و ملل است؟ ۱۷۵
- پرسش ۳۷. آیا شیوه های عزاداری که در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یک نوع بدعت گذاری در دین نیست؟ ۱۷۶
- پرسش ۳۸. چرا عزاداری سایر امامان علیهم السلام، مانند عزاداری امام حسین علیه السلام نیست؟ ۱۷۸

سیاه پوشی

- پرسش ۳۹. فلسفه سیاه پوشی در ایام عزاداری چیست؟ ۱۷۹
- پرسش ۴۰. آیا سیاه پوشی در میان ملل دیگر رایج است؟ ۱۸۱

روش عزاداری

- پرسش ۴۱. عزاداری برای امام حسین تا چه اندازه مجاز است؟ ۱۸۶

● پرسش ۴۲. چرا در برخی مجالس، چهره مظلوم و خوار، از امام حسین علیه السلام

ترسیم می‌کنند؟ ۱۸۶

● پرسش ۴۳. چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفت‌وگو اکتفا

نمی‌شود؟ ۱۸۸

زمان عزاداری

● پرسش ۴۴. چرا در مواردی مثل شهادت امام حسین علیه السلام، ما قبل از عزا، عزاداری

را شروع می‌کنیم؟ ۱۹۲

ثواب عزاداری

● پرسش ۴۵. وجود روایاتی که ثواب عزاداری برای امام حسین علیه السلام را بی‌حد و مرز

ذکر می‌کند تا چه اندازه صحیح است؟ ۱۹۳

اهمیت زیارت عاشورا

● پرسش ۴۶. علت اهمیت زیارت عاشورا چیست؟ فواید آن چیست؟ ۱۹۶

● پرسش ۴۷. چرا بر دشمنان امام حسین علیه السلام لعن می‌فرستید؟ این کار نوعی

خسونت است؟ ۱۹۹

گریه و عزاداری

● پرسش ۴۸. گریه در فرهنگ شیعی چه جایگاهی دارد؟ ۲۰۳

● پرسش ۴۹. روایاتی در خصوص گریه بر امام حسین علیه السلام بیان کرده، بگویید فلسفه

گریه بر امام حسین علیه السلام چیست؟ ۲۱۱

● پرسش ۵۰. چه کنم در هنگام عزاداری و ذکر مصیبت قلب من بشکند و اشک

بریزم؟ ۲۱۴

● پرسش ۵۱. آیا تنها گریه کردن و عزاداری برای امام حسین علیه السلام برای افرادی که

دچار روزمرگی و معاصی هستند، می‌تواند سودمند باشد؟ ۲۱۷

● پرسش ۵۲. چرا در فرهنگ شیعه، همیشه حزن، اندوه و عزاداری حاکم است؟ ۲۲۰

● پرسش ۵۳. شادی و نشاط، چه نسبتی با دین دارد؟ آیا دین شادابی را تقویت

می‌کند یا سبب رکود و خمود آن است؟ ۲۲۱

● پرسش ۵۴. اگر حضرت سیدالشهداء با شهادت خویش به بالاترین مرحله سلوک

رسیده‌اند، دیگر اشک ریختن برای او چه معنا دارد؟ ۲۳۱

● پرسش ۵۵. معنای اینکه «امام حسین علیه السلام مظلوم بوده» چیست؟ ۲۳۳

اهل سنت و عزاداری

● پرسش ۵۶. چرا برخی از اهل سنت در برابر عزاداری موضع‌گیری می‌کنند؟ ۲۳۳

● پرسش ۵۷. چرا اهل سنت به استناد «لیس منا من ضرب الحدود...» عزاداری

نمی‌کنند؟ ۲۳۵

بخش پنجم (اخلاق و عرفان)

خون بهای خدا

● پرسش ۵۸. معنای «ثارالله» چیست؟ ۲۳۹

نقش‌گریه در سیر و سلوک

● پرسش ۵۹. از نگاه عرفانی چگونه می‌توان سوز و گریه برای امام حسین علیه السلام را با

عشق به خدا و سیر و سلوک پیوند داد؟ ۲۴۲

عاشقانه یا عاقلانه

● پرسش ۶۰. همه کارهای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا عاشقانه بودند نه عاقلانه،

آیا این بدان معنا است که کارهای آن حضرت مخالف عقل بود؟ ۲۴۹

● پرسش ۶۱. چگونه می‌توان به زیبایی‌های عاشورا پی برد و این کلام حضرت

زینب علیها السلام را که فرمود: «ما رأیت الا جمیلاً» را درک کرد؟ ۲۵۱

ابعاد اخلاقی و عرفانی عاشورا

● پرسش ۶۲. درباره ابعاد عرفان و اخلاقی نهضت امام حسین علیه السلام توضیح دهید... ۲۵۷

دلسوزی امام حسین علیه السلام

- پرسش ۶۳. چرا امام حسین علیه السلام با اینکه می‌دانست دشمن به سخنانش بی‌اعتنا است، تا لحظات آخر آنان را نصیحت می‌کرد و برای آنها دل می‌سوزاند؟ ۲۶۰

نماز عاشورا

- پرسش ۶۴. چه ضرورتی داشت امام حسین علیه السلام در میان سپاه دشمن، روز عاشورا نماز ظهر بخواند تا عده‌ای از یارانش به این خاطر شهید شوند؟ ۲۶۳

ریشه یابی ظلم در کربلا

- پرسش ۶۵. لطفاً بگویید خود ابا عبدالله علیه السلام آن همه ظلم و جنایت در سرزمین کربلا را چگونه ریشه یابی نموده است؟ ۲۶۵

ویژگی یاران حسین علیه السلام

- پرسش ۶۶. یاران و اصحاب ابا عبدالله علیه السلام چه جایگاه و ارزشی دارند؟ ۲۶۸

عاشورا و ادبیات فارسی

- پرسش ۶۷. لطفاً درباره تأثیر شخصیت و نهضت امام حسین علیه السلام در ادبیات فارسی، توضیح دهید. ۲۷۹

بخش ششم (تربیتی و روانشناسی)

«گریه» هنجار یا ناهنجار؟

- پرسش ۶۸. آیا ترغیب به گریه برای امام حسین علیه السلام ترغیب به غمگینی - که حالتی منفی و به هنجار می‌باشد - نیست؟ ۲۸۵

غلبه غم و گریه در مراسم

- پرسش ۶۹. در حالی که خنده بر هر درد بی‌درمان دوا است، چرا حالت هیجانی غالب بر آیین دینی و مراسم اجتماعی دین سراسر غم و گریه می‌باشد؟ .. ۲۹۴

«لباس سیاه» مکروه یا مستحب!

● پرسش ۷۰. تعارض آموزه‌های دینی با یافته‌های علمی در پوشیدن لباس سیاه و

سیاه پوش کردن تکایا و محافل چه توجیهی دارد؟ ۳۰۹

آمادگی گریه

● پرسش ۷۱. چه کنم که بتوانم برای امام حسین علیه السلام عزاداری و گریه کنم؟ ... ۳۱۳

«بزرگداشت عاشورا» احساسات یا عقلانیت!

● پرسش ۷۲. چرا بزرگداشت حادثه عاشورا با تکیه بر احساسات و تنها عواطف

منفی (گریه و زاری) انتخاب می‌شود؟ چرا خنده، سکوت و ... نه؟ ۳۱۷

بخش هفتم (احکام عزاداری)

● پرسش ۷۳. بیشتر مناطق بخصوص روستاها مراسم شبیه‌خوانی برگزار می‌شود

که گاهی اثر مثبتی در نفوس مردم دارد، این مراسم چه حکمی دارد؟ ۳۲۷

● پرسش ۷۴. استفاده از علم در مراسم عزاداری سیدالشهدا علیهم السلام چه حکمی دارد؟ ۳۲۷

● پرسش ۷۵. استفاده از آلات لهو و موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟ ۳۲۸

● پرسش ۷۶. آیا نواختن شیپور، نی و فلوت در تعزیه اشکال دارد؟ ۳۲۹

● پرسش ۷۷. استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری و غیر آن چه حکمی دارد؟ ۳۲۹

● پرسش ۷۸. آیا قمه‌زنی جایز است؟ ۳۳۰

● پرسش ۷۹. آیا قمه‌زنی به طور مخفی جایز است؟ ۳۳۱

● پرسش ۸۰. زنجیر زدن به بدن چه حکمی دارد؟ ۳۳۱

● پرسش ۸۱. استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند، چه حکمی دارد؟ .. ۳۳۱

● پرسش ۸۲. برهنه شدن در هنگام عزاداری چه حکمی دارد؟ ۳۳۲

● پرسش ۸۳. آیا جایز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام مردان با حضور

زنان لخت شده و عزاداری کنند؟ ۳۳۲

- پرسش ۸۴ بالا و پایین پریدن در هنگام سینه‌زنی (هروله) چه حکمی دارد؟ ۳۳۳
- پرسش ۸۵ گاهی صدای مرثیه‌خوانی زنان یا بلندگو به گوش مردان رهگذر می‌رسد، آیا این عمل جایز است؟ ۳۳۳
- پرسش ۸۶ اگر به سبب شرکت در مجالس عزاداری نماز صبح قضا شود، آیا بهتر است نکند یا اینکه عدم شرکت او باعث دوری از اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود؟ ۳۳۴
- پرسش ۸۷ آیا نماز جماعت اول وقت مهم‌تر است یا ادامه عزاداری امام حسین علیه‌السلام؟ ۳۳۴
- پرسش ۸۸ صدای قرائت قرآن و مراسم عزاداری بسیار بلند یخش می‌شود، به طوری که این امر منجر به سلب آسایش همسایگان می‌شود! تکلیف در این زمینه چیست؟ ۳۳۴
- پرسش ۸۹ کسی که نذر کرده در روز عاشورا، حلیم بدهد، آیا می‌تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟ یا در روزهای دیگر نذر را ادا کند؟ ۳۳۵
- پرسش ۹۰ آیا در ماه محرم اعمالی مثل بندانداختن و رنگ کردن موها و آرایش زن اشکالی دارد؟ ۳۳۵
- پرسش ۹۱ آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم حرام است؟ ۳۳۶
- فهرست تفصیلی ۳۳۷
- منابع ۳۴۵

مقدمه

«پرسش‌گری» از آغاز آفرینش انسان، رخ‌نمایی کرده؛ بر بال سبز خود، فرشتگان را نشانده؛ بر برگ زرد خود شیطان را افشانده و در این میان، مقام آدمیت را نشان داده‌است. آفتاب کوفه چه زیبا فرموده‌است:

«مَنْ أَحْسَنَ السَّوَالَ عَلِيمٌ» و «مَنْ عَلِمَ أَحْسَنَ السَّوَالَ».

هم سؤال از هلم خیزد هم جواب همچنانکه خار و گل از خاک و آب

آری! هر که سؤال‌هایش آسمانی است، دانش و بینش پاسخش خواهد بود. پویایی و پایداری «جامعه» و «فرهنگ»، در گرو پرسش‌های حقیقت‌طلبانه و پاسخ‌های خردورزانه است.

از افتخارات ایران اسلامی، آن است که از سویی، سرشار از جوانانی پاک دل، کمال خواه و پرسش‌گر می‌باشد و از دیگر سویی، از مکتبی غنی برخوردار است که معارف بلند آن، گوارا نوش دل‌های عطشناک پرسش‌گر و دانش‌جو است.

اداره مشاوره و پاسخ مرکز فرهنگی نهاد، محفل انسی فراهم آورده است، تا ابر رحمت پرسش‌ها را به «زمین اجابت» پذیرا باشد و نهال سبز دانش را بارور سازد. ما اگر بتوانیم سنگ صبور جوانان اندیشمند و بالنده ایران اسلامی باشیم، به خود خواهیم بالید.

این اداره دارای هشت گروه علمی و تخصصی، به شرح زیر است:

۱. گروه تفسیر، علوم قرآن و حدیث شناسی؛
۲. گروه احکام و مسائل شرعی؛
۳. گروه فلسفه، کلام و دین پژوهی؛
۴. گروه اخلاق و عرفان؛
۵. گروه تربیتی و روان شناسی؛
۶. گروه اندیشه سیاسی؛
۷. گروه فرهنگی، اجتماعی؛
۸. گروه تاریخ و سیره.

آنچه پیش رو دارید، برگزیده‌ای از پرسش و پاسخ‌های ماه محرم الحرام می‌باشد که با همکاری گروه محققان اداره مشاوره و پاسخ تهیه و تنظیم شده است.

برآنیم - اگر خداوند توفیق فرماید - به تدریج ادامه این مجموعه را تقدیم شما خوبان نماییم. پیشنهادها و انتقادهای سازنده شما، راهنمای ما در ارائه شایسته و پربار مجموعه‌هایی از این دست خواهد بود.

در پایان از تلاش‌های مخلصانه آقایان سیدابراهیم حسینی، سیدمجتبی حسینی، علی زینتی، نعمت‌الله صفری فروشانی، محمدرضا کاشفی، علیرضا محمدی و کاظم مصطفایی و مجموعه همکاران اداره مشاوره و پاسخ، به خصوص حجج اسلام حمیدرضا شاکرین و صالح قنادی که در آماده‌سازی این اثر تلاش کرده‌اند، تشکر و قدردانی می‌شود و دوام توفیقات این عزیزان را در جهت خدمت بیشتر به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و ارتقاء فرهنگ دینی جامعه به خصوص دانشگاهیان از خداوند متعال مسألت داریم.

والله ولی التوفیق

مسئول مرکز فرهنگی نهاد

سیدمحمدرضا فقیهی

بخش اول



نعمت‌الله صفری فروشانی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

روزشمار جریان نهضت امام حسين علیه السلام^۱

۱- درخواست بیعت از سوی ولید حاکم مدینه	جمعه ۲۷ رجب سال ۶۰ ق
۲- ملاقات دوم بین ولید و امام حسین علیه السلام	شنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ق
۳- بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه	شب یکشنبه ۲۸ رجب سال ۶۰ ق
۴- ورود به مکه	شب جمعه ۳ شعبان سال ۶۰ ق
۵- اقامت در مکه	شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة و ذی الحجة تا روز هشتم سال ۶۰ ق یعنی چهار ماه و پنج روز
۶- رسیدن اولین نامه‌های گویان به امام علیه السلام	چهارشنبه ۱۰ رمضان سال ۶۰ ق
۷- بیرون رفتن مسلم از مکه	دوشنبه ۱۵ رمضان سال ۶۰ ق
۸- ورود مسلم به کوفه	سه شنبه ۵ شوال سال ۶۰ ق
۹- شهادت مسلم	سه شنبه ۸ ذی الحجة سال ۶۰ ق
۱۰- خروج امام علیه السلام از مکه	سه شنبه ۸ ذی الحجة سال ۶۰ ق
۱۱- رسیدن امام علیه السلام به سرزمین کربلا	جمعه سوم محرم سال ۶۱ ق
۱۲- ورود عمر بن سعد به کربلا	جمعه سوم محرم سال ۶۱ ق
۱۳- سامان دهی سپاه از سوی عمر بن سعد و گفتگوهای او با امام علیه السلام	از سوم تا ششم محرم الحرام سال ۶۱ ق
۱۴- معانعت سپاه امام علیه السلام از دسترسی به آب	سه شنبه ۷ محرم ۶۱ ق
۱۵- حمله ابتدایی بر سپاه امام علیه السلام	پنج شنبه ۹ محرم سال ۶۱ ق
۱۶- واقعه عاشورا	جمعه ۱۰ محرم سال ۶۱ ق
۱۷- کوچ اسیران از سرزمین کربلا	بعد از ظهر روز شنبه ۱۱ محرم سال ۶۱ ق.

۱. این جدول از مقاله‌ای با نام «البعث الزماني في الثورة الحسينية» برگرفته شده که توسط آقای احمد القاضی نگاشته شده و در شماره دوم مجله رسالة الحسين علیه السلام چاپ شده است.

عدم قیام در زمان معاویه

● پرسش ۱. چرا امام حسین علیه السلام در زمان معاویه اقدام به قیام نکرد؟

امام حسین علیه السلام در دوران یازده ساله امامت خود (۴۹ - ۶۰ ق) هم‌زمان با حکومت معاویه، تنش‌های فراوانی با او داشت که مواردی از آن را می‌توانیم در نامه‌های امام حسین علیه السلام، مشاهده کنیم. امام علیه السلام در این نامه‌ها گوشه‌هایی از جنایات معاویه (همانند کشتن بزرگان شیعه همچون حجر بن عدی و عمرو بن حمق) را متذکر شده و حکومت معاویه بر مسلمانان را بزرگ‌ترین فتنه دانسته است^۱ و بدین ترتیب مشروعیت حکومت او را زیر سؤال برده است. آن حضرت برترین عمل را جهاد در مقابل معاویه دانسته و ترک آن را موجب استغفار از درگاه الهی می‌داند.^۲

اما اینکه چرا امام علیه السلام در مقابل معاویه اقدام به قیام نکرد، ریشه در اموری دارد که تنها برخی از آنها را می‌توانیم در عبارات امام علیه السلام ببینیم و برای دستیابی به علل دیگر، ناچار باید به تحلیل‌های تاریخی روی آوریم:

۱. وجود صلحنامه

امام علیه السلام در یکی از جواب‌های خود به نامه‌های معاویه، خود را پایبند به صلح نامه معاویه با امام حسن علیه السلام معرفی کرده و اتهام نقض آن را از خود به دور دانسته است.^۳

اما سؤال اینجا است که مگر معاویه پس از ورود به کوفه و در حالی که هنوز

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۰: «وانی لا اعلم لها [الامة] فتنة اعظم من امارتك عليها».

۲. همان: «وانی والله ما احرف افضل من جهادک فان العمل فانه قربة الى ربی وان لم افعله فاستغفر الله لدينی» در بحار الانوار (ج ۲۴، ص ۲۱۳)، «استغفر الله لدينی» آمده است.

۳. موسوعة كلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۲۳۹: «و معاذ الله ان انقض عهداً اليک انعی الحسن علیه السلام».

جوهر صلح‌نامه خشکیده نشده بود، آن را زیر پا گذاشت و خود را غیر ملتزم به آن معرفی نکرد؟^۱ پس چگونه امام حسین علیه السلام خود را پایبند به صلح‌نامه‌ای می‌داند که در همان آغاز از سوی طرف مقابل، بی اعتبار معرفی شده است؟

جواب این پرسش را می‌توان از مناظر گوناگونی ارائه کرد:

۱. اگر در عبارات معاویه دقت کنیم، در عبارت نقل شده از او صریحاً نقض صلح‌نامه فهمیده نمی‌شود، بلکه می‌گوید: «انی کنت منیت الحسن اشیاء و اعطیته اشیاء»؛ یعنی، «من به [امام] حسن علیه السلام چیزهایی را وعده دادم» که ممکن است این امور وعده داده شده خارج از مفاد صلح‌نامه باشد که معاویه خود را به آنها پایبند نمی‌داند. بنابراین خود را ناقض اصل صلح‌نامه به حساب نمی‌آورد و یا لااقل می‌تواند ادعای عدم نقض از سوی خود را توجیه کند.

۲. باید میان شخصیت سیاسی معاویه و امام حسین علیه السلام تفاوت اساسی قائل شد، همچنان‌که این تفاوت میان شخصیت سیاسی معاویه و امام علی علیه السلام وجود داشت.

معاویه اصولاً عنصری سیاسی کار بود که حاضر است در راه رسیدن به اهداف خود، هر ننگ و نیرنگی را به کار برد؛ چنان‌که نمونه‌های فراوانی از این نیرنگ‌ها را می‌توانیم در زمان درگیری او با امام علی علیه السلام مشاهده کنیم. بهانه قرار دادن خون عثمان، تحریک طلحه و زبیر، قرآن بر سر نیزه کردن در جنگ صفین و شبیخون به شهرهای تحت تسلط حضرت علی علیه السلام به منظور فشار بر حکومت علوی و ... تنها اندکی از آن موارد است. اما در مقابل، امام حسین علیه السلام عنصری ارزشی، مکتبی و اصولی است که حاضر نیست از هر وسیله‌ای برای پیروزی و موفقیت ظاهری خود استفاده کند؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام با جمله «ولن اطلب

۱. الارشاد، مفید، ص ۳۵۵: «والا وانی کنت منیت الحسن اشیاء و اعطیته اشیاء و جمیعها تحت قدمی لا افی بشیء منها له».

النصر بالجور^۱ (من هرگز حاضر نیستم با جور و ستم به پیروزی دست یابم) به این اصول‌گرایی خود اشاره می‌کند.

بنابراین طبیعی است که امام علیه السلام نتواند تعهدی را که برادرش امام حسن علیه السلام به معاویه داده است - حتی با وجود نقض معاویه - پایمال کند.

۳. باید شرایط آن زمان را در نظر گرفت و به پیامدهای عدم تعهد امام علیه السلام به صلح‌نامه دقت کرد. معاویه در آن زمان حاکم بلا منازع جامعه اسلامی بود که گستره حکومت او سر تا سر مملکت اسلامی - از شام گرفته تا عراق و حجاز و یمن - را در بر می‌گرفت و در هر گوشه، عوامل او به شدت از سیاست‌های او تبلیغ و دفاع می‌کردند.

او که در زمان درگیری‌اش با امام علی علیه السلام، توانست کوتاهی‌های خود را در یاری رساندن به عثمان در فتنه منجر به قتل او، پنهان کرده؛ بلکه برای شامیان خود را تنها منتقم خون عثمان به حساب آورده، بدیهی است که در این زمان - که هیچ قدرتی در مقابل او وجود ندارد - به راحتی می‌تواند در صورت عدم پایبندی امام حسین علیه السلام به صلح‌نامه، او را در سر تا سر مملکت اسلامی به عنوان عنصری مست پیمان، خارجی و ناقض عهد معرفی کند و افکار عمومی جامعه را علیه امام علیه السلام شکل دهد. در این میان آنچه به گوش جامعه نخواهد رسید، فریادهای امام علیه السلام و یاران او است که تلاش ناموفقی در معرفی معاویه به عنوان اولین طرف ناقض عهد دارند.

ب. موقعیت معاویه

شخصیت معاویه در نزد مردمان آن زمان و به ویژه شامیان، به گونه‌ای مثبت تلقی می‌شد که همین امر قیام علیه او را مشکل می‌ساخت؛ زیرا آنان او را به عنوان

صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کاتب وحی و برادر همسر پیامبر صلی الله علیه و آله می شناختند و به نظر آنان، معاویه نقش فراوانی در رواج اسلام در منطقه شامات و به ویژه دمشق داشته است.

همچنین تجربه حکومت داری او و افزونی سنش بر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، دو عامل دیگری بود که خود در نامه هایش به امام حسن علیه السلام به عنوان عواملی برای اثبات بیشتر شایستگی اش مطرح می کرد^۱ و طبیعتاً می توانست در مقابله با امام حسین علیه السلام، مانور بیشتری روی آنها بدهد.

سه. سیاست مداری معاویه

پس از انعقاد قرارداد صلح گرچه معاویه از هر فرصتی برای ضربه زدن به بنی هاشم - به ویژه خاندان علوی - استغاه می کرد و در این راه حتی تا مسموم کردن و به شهادت رساندن امام حسن علیه السلام پیش رفت؛^۲ اما در ظاهر چنین وانمود می کرد که به بهترین وجه ممکن، با این خاندان - به ویژه شخص امام حسین علیه السلام - مدارا می کند و حرمت آنان را پاس می دارد. در این راستا می توانیم ارسال هدایای فراوان ماهانه و سالانه از سوی معاویه برای شخصیت هایی چون امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر را شاهد بیاوریم. آنان با توجه به اینکه خود را در بیت المال ذی حق می دانستند و نیز به جهت آنکه مراد مصرف مناسبی برای خرج آن سراغ داشتند، این هدایا را می پذیرفتند.^۳

این مدارا تا آنجا بود که در آستانه مرگ به فرزندش یزید، سفارش امام علیه السلام را

۱. مقاتل الطالبین، ص ۴۰: ... ولکن قد علمت انی اطول منک ولایة و اقدم منک لهذه الامة تجربة و اکبر منک سنّاً ... فادخل فی طاعتی.

۲. الارشاد، ص ۳۵۷.

۳. موسوعة کلمات الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۰۹ و ۲۱۰.

نموده و ضمن پیش‌بینی قیام او، از یزید خواست که او را به قتل نرساند.^۱
علّت در پیش گرفتن این سیاست روشن بود؛ زیرا معاویه با انعقاد صلح با امام حسن (علیه السلام)، حکومت خود را از بحران مشروعیت نجات داد و در بین مردم به عنوان خلیفه مشروع، خود را معرفی کرده و نمی‌خواست با آغشته کردن دست خود به خون امام (علیه السلام)، در جامعه اسلامی چهره‌ای منفور از خود به جا گذارد. بر عکس سعی داشت تا با هر چه نزدیک‌تر نشان دادن خود به این خاندان، چهره‌ای وجیه برای خود فراهم آورد. علاوه بر آنکه به خیال خود با این سیاست، آنان را و امدار خود کرده و از هر اقدام احتمالی آنان پیشگیری می‌کند؛ چنان‌که در یکی از بخشش‌های کلان خود به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، در مقام منت‌گذاری بر آن دو گفت: این اموال را بپذیرید و بدانید که من پسر هند هستم و به خداوند سوگند که هیچ‌کس قبل از من به شما چنین هدایایی نداده و بعد از من نیز چنین نخواهد شد.

امام حسین (علیه السلام) برای آنکه نشان دهد که این بخشش‌ها نمی‌تواند قایل منت‌گذاری باشد، در جواب فرمود: «به خداوند سوگند که نه قبل از تو و نه بعد از تو هیچ‌کس نمی‌تواند چنین بخششی را به دو مردی داشته باشد که با شرافت‌تر و با فضیلت‌تر از ما دو برادر باشد».^۲

همچنین از سوی دیگر معاویه می‌دانست که در پیش گرفتن سیاست خشونت، نتیجه عکس خواهد داد؛ زیرا توجه مردم را به این خاندان بیشتر جلب خواهد کرد و در دراز مدت موجبات نفرت آنها از حکومت معاویه را فراهم خواهد آورد و به طور طبیعی یاورانی را به دور این شخصیت‌ها جمع خواهد کرد. مهم‌تر اینکه معاویه در آن زمان، از ناحیه امام حسین (علیه السلام) - با توجه به شرایط

۱. الاخبار الطوال، ص ۲۲۷، تجارب الاسم، ج ۲، ص ۳۹.

۲. تاریخ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين (علیه السلام)، ص ۷، ح ۵.

زمانه - احتمال خطر جدی نمی‌دید و سعی داشت تا با در پیش گرفتن این سیاست، ریشه‌های خطر را برای دراز مدت بخشکاند. در نقطه مقابل امام حسین علیه السلام از هر فرصتی برای زیر سؤال بردن حکومت معاویه، بهره می‌گرفت. نمونه آشکار آن نگاشتن نامه به معاویه و یادآور شدن جنایات و بدعت‌های او^۱ و نیز مقابله شدید با ولایت عهدی یزید بود.^۲ البته امام علیه السلام خود به خوبی می‌دانست که در صورت قیام علیه معاویه - به ویژه با توجه به این سیاست‌های معاویه - افکار عمومی او را یاری نکرده و با توجه به ابزارهای تبلیغاتی حکومت، حق را به معاویه خواهند داد.

چهار. شرایط زمانه

هرچند عده‌ای از کوفیان بلافاصله پس از شهادت امام حسن علیه السلام، به امام حسین علیه السلام نامه نگاشته و ضمن عرض تسلیت به او، خود را منتظر فرمان امام علیه السلام معرفی کردند؛^۳ اما آن حضرت می‌دانست که با توجه به عواملی همچون ثبات و استحکام قدرت مرکزی در شام، تسلط کامل باند اموی بر شهر کوفه، سابقه عملکرد سوء کوفیان در برخورد با امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام، چهره به ظاهر وجیه معاویه در بیشتر نقاط مملکت اسلامی و ... در صورت قیام احتمال موفقیت در حد نزدیک صفر خواهد بود و چنین قیامی به جز هدر دادن نیروهای اندک، معرفی شدن به عنوان یاغی و خروج‌کننده بر حکومت به ظاهر اسلامی و شکست و کشته شدن خود نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت.

در حالی که در هنگام قیام علیه حکومت یزید، شرایط زمانه کاملاً بر عکس این شرایط بود.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

عدم قیام در مدینه

● پرسش ۲. چرا امام علیه السلام از همان مدینه قیام خود را آغاز نکرد؟

پاسخ به این سؤال در گرو بررسی دقیق شرایط زمان و مکان است. از نظر زمانی، هنگام حضور امام علیه السلام در مدینه، هنوز مرگ معاویه اعلام عمومی نشده بود. علاوه بر آنکه عموم مردم هنوز تفاوت میان حکومت یزید و معاویه را به خوبی درک نمی‌کردند؛ زیرا گرچه چهره یزید برای کسانی همچون امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر - به عنوان چهره‌ای شرابخوار، سگ باز و میمون‌باز - شناخته شده بود؛^۱ اما بیشتر مردم تحت تأثیر تبلیغات معاویه و باند اموی و نیز سیاست تطمیع و تهدید معاویه، در زمان حیات او با پسرش بیعت کرده بودند.^۲

از نظر مکانی، مدینه موقعیت مناسبی برای قیام نداشت؛ زیرا:

یکم. گرچه تعداد زیادی از مردم مدینه و به ویژه انصار به خاندان اهل بیت علیهم السلام علاقه داشتند. اما علاقه آنان در حدی نبود که حاضر به جان‌فشانی و حتی کمتر از آن در راه آنان باشند؛ چنان‌که این سستی و کوتاهی را به خوبی در جریان سقیفه و پس از آن نشان دادند. جالب است بدانیم هنگامی که حضرت علی علیه السلام به قصد مقابله با سپاه بیعت‌شکنان از اهل مدینه یاری خواست، بیشتر آنان به او پاسخ مثبت ندادند و حضرت علیه السلام مجبور شد تا تنها با چهارصد^۳ یا هفتصد نفر^۴ از مردم این شهر، به مقابله با سپاه چند هزار نفری مخالفان برود.

دوم. مدینه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را تابع سیاست حاکم نشان می‌داد؛ از این رو به پیروی از سیاست شیخین (ابوبکر و عمر) شناخته می‌شد که حساسیت

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲. الامامة والسياسة، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۴.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۵.

فراوانی در حفظ سنت آن دو در عرض سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت؛ چنانکه نماینده این گروه، عبدالرحمن بن عوف، در جریان شورای عمر، پیروی از سنت آن دو را به عنوان پیش شرط، برای واگذار کردن حکومت به حضرت علی علیه السلام عنوان کرد؛ ولی حضرت علیه السلام زیر بار آن نرفت.^۱ در به خلافت رسیدن حضرت علی علیه السلام نیز نقش اصلی و محوری از آن اهل مدینه نبود؛ بلکه مردم مهاجر از شهرهای مختلف مملکت اسلامی - به ویژه کوفه - بودند که بر خلافت آن حضرت اصرار داشتند.

سوم. تعداد فراوانی از قبایل مختلف قریش - به ویژه افرادی از باند اموی همچون مروان و خاندانش - در آن عصر در مدینه نفوذ و تسلط فراوان داشتند و بدیهی بود که آنان در مقابل هر اقدام امام علیه السلام به سرعت موضع گیری می کردند. چهارم. جمعیت مدینه در این زمان به اندازه ای نبود که بتوان به عنوان یک قیام بزرگ و سرنوشت ساز روی آنها حساب کرد؛ به ویژه در مقام مقایسه با شهرهای بزرگی همچون کوفه، بصره و شام این جمعیت، بسیار اندک می نمود.

پنجم. مدینه در طول تاریخ نشان داده بود که محل مناسبی برای قیام علیه حکومت مرکزی و قدرتمند به شمار نمی آید و قیامی که در این شهر رخ می دهد، پیشاپیش محکوم به شکست است؛ چنانکه قیام مردمان این شهر در سال ۶۳ ق علیه حکومت یزید (واقعه حژه) به راحتی سرکوب شد.^۲ همین طور قیام های علویان همچون قیام محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه (سال ۱۴۵ ق)^۳ و قیام حسین بن علی موسوم به شهید فخ (سال ۱۶۹ ق)^۴ با پایداری اندک اهل مدینه مواجه شد و به راحتی شکست خورد.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۹۳.

۳. همان، ج ۳، صص ۵۶۳-۵۷۹.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴ و ۴۰۵.

ششم. پیشینه اهل مدینه در زمان حکومت اموی، نشان داده بود که آنها حاضر به دفاع جدی در مقابل حکومت اموی از خاندان اهل بیت علیهم‌السلام نیستند؛ زیرا سال‌ها به دنبال سیاست لعن امام علی علیه‌السلام - که از سوی معاویه ابلاغ شده بود - در این شهر و برفراز منبر آن، حاکمان اموی به بدگویی از حضرت علی علیه‌السلام می‌پرداختند و این مردم - با آنکه کذب سخنان آنان را می‌دانستند - کمتر حاضر به اعتراض جدی علیه این سیاست بودند و بیشترین مقاومت‌ها در مقابل این سیاست از سوی خاندان اهل بیت علیهم‌السلام و به ویژه امام حسین علیه‌السلام بود که حتی پس از موضع‌گیری آن حضرت کسی به یاری او بر نمی‌خاست.^۱

هفتم. حاکم اموی (ولید بن عتبة) به خوبی بر اوضاع شهر مسلط بود و چنان نبود که با یک قیام، زمام امور از دست او خارج شده و به دست مخالفان افتد.

هجرت به مکه

● پرسش ۳. چرا امام حسین علیه‌السلام در آغاز حرکت، از مدینه به مکه رفت؟

علت خروج امام حسین علیه‌السلام از مدینه آن بود که یزید در نامه خود به ولید بن عتبة (فرماندار مدینه) خواسته بود که حتماً از چند نفر مخالف خود - که یکی از آنها امام حسین علیه‌السلام بود - بیعت گرفته شود و بدون بیعت رها نشوند.^۲

ولید گرچه با خوی مسالمت‌جویانه خود حاضر به آغشته کردن دست خود به خون امام حسین علیه‌السلام نبود؛^۳ اما در مدینه افراد یاند اموی - به ویژه مروان بن حکم که ولید در موارد سخت و از جمله این مورد با او مشورت می‌کرد - او را به شدت تحت فشار قرار می‌دادند تا خون امام علیه‌السلام را بریزد؛ چنان‌که در همان آغاز وصول

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱.

۲. وقعة الطف، ص ۷۵؛ اما بعد فخذ حسیناً و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعة اخذاً شديداً لیست فیہ رخصة حتی یبایعوا والسلام.

۳. ابن اثم، الفتح، ج ۱۲، ص ۸۱؛ وقعة الطف، ص ۸۱.

نامه، وقتی ولید با مروان مشورت کرد، مروان گفت: نظر من آن است که در همین لحظه به دنبال این چند نفر فرستاده و آنان را ملزم به بیعت و اطاعت از یزید کنی و اگر مخالفت کردند، قبل از آنکه از مرگ معاویه مطلع شوند، سرهای آنها را از تن جدا کنی؛ زیرا اگر آنان از مرگ معاویه با خبر شوند، هر کدام به طرفی رفته و اظهار مخالفت کرده و مردم را به سوی خود دعوت می‌کنند.^۱

بنابراین، امام حسین علیه السلام با توجه به نامناسب بودن شرایط مدینه برای اظهار مخالفت علنی و قیام و نیز در خطر بودن جان خود در این شهر بدون امکان حرکتی مؤثر، تصمیم به ترک آن گرفت و از آیه‌ای که در هنگام خروج از مدینه قرائت کرد، این نکته - که ترک این شهر به علت عدم احساس امنیت بوده است - آشکار می‌شود.

بنا به نوشته ابو مخنف اباعبدالله علیه السلام در شب ۲۷ یا ۲۸ رجب همراه با خاندان خود - در حالی که آیه‌ای را که قرآن از زبان موسی علیه السلام در هنگام خروج از مصر به علت عدم احساس امنیت نقل می‌کند - تلاوت کرد:^۲

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۳؛ «موسی از شهر خارج شد، در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای عرض کرد: پروردگارا! مرا از این قوم ظالم نجات بده».

انتخاب مکه، در حالی بود که هنوز مردمان شهرهای مختلف از مرگ معاویه مطلع نشده بودند و تلاش‌های جدی مخالفان برای اظهار مخالفت با یزید آغاز نشده بود و هنوز امام حسین علیه السلام دعوتی از شهرهای دیگر و از جمله کوفه نداشت. بنابراین امام علیه السلام باید مکانی را برای هجرت خود انتخاب می‌کرد که اولاً بتواند آزادانه و در کمال امنیت در آنجا دیدگاه‌های خود را ابراز کند. ثانیاً بتواند

۱. وقعة الطبق، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۸۵ و ۸۶.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۲۱.

آنجا را محلی برای انتقال دیدگاه‌های خود به سرتاسر مملکت اسلامی قرار دهد. شهر مکه هر دو ویژگی را داشت؛ زیرا طبق آیه صریح قرآن ﴿وَمَنْ ذَخَّرَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۱ حرم امن الهی بود و نیز با توجه به وجود کعبه در این شهر و سرازیر شدن مسلمانان از سرتاسر مملکت اسلامی برای انجام اعمال عمره و حج، امام حسین علیه السلام به خوبی می‌توانست با گروه‌های مختلف دیدار کرده و علت مخالفت خود با دستگاه اموی و یزید را برای آنها تبیین کند و نیز گوشه‌هایی از معارف اسلامی را برای آنها بیان نماید. در ضمن با گروه‌های مختلف شهرهای اسلامی - از جمله کوفه و بصره -^۲ در ارتباط باشد.

امام علیه السلام شب جمعه سوم شعبان سال ۶۰ ق وارد مکه شد و تا هشتم ذی حجه همان سال، در این شهر به فعالیت مشغول بود.^۳

خروج از مکه

● پرسش ۴. چرا امام حسین علیه السلام حج خود را نیمه تمام گذاشت و از مکه در آستانه شروع اعمال حج خارج شد؟

قبل از آنکه به تحلیل تاریخی این پرسش بپردازیم، باید این نکته را متذکر شویم که از دیدگاه فقهی، این سخن مشهور که امام حسین علیه السلام حج خود را نیمه تمام گذاشت، سخن نادرستی است؛ زیرا امام علیه السلام در روز هشتم ذی حجه «یوم الترویة» از مکه خارج شد.^۴ در حالی که اعمال حج - که با احرام در مکه و وقوف در عرفات شروع می‌شود - از شب نهم ذی حجه آغاز می‌شود. بنابراین، امام علیه السلام اصولاً وارد اعمال حج نشده بود، تا آن را نیمه تمام گذارد.

۱. آل عمران (۳)، آیه ۹۷.

۲. وقعة الطبق، مصص ۱۰۳-۱۰۷.

۳. همان، ص ۸۸: «فأقبل أهلها يخطفون اليه و يأتونه و من كان بها من المعتصمين و أهل الأفاق».

۴. همان، ص ۱۲۷.

بله، مسلماً آن حضرت در هنگام ورود به مکه، عمره مفرده انجام داده و چه بسا در طول اقامت چند ماهه خود در مکه و احتمالاً در فاصله‌های مختلف، اقدام به انجام اعمال عمره کرده بود. اما انجام اعمال عمره مفرده، به معنای ورود در اعمال حج نمی‌شود. در برخی از روایات تنها از انجام عمره مفرده از سوی امام علیه السلام سخن به میان آمده است.^۱

از نقطه نظر تاریخی بالاخره این پرسش باقی است که با وجود آنکه یکی از علل انتخاب مکه، داشتن فرصت مناسب برای تبلیغ دیدگاه خود بود؛ چرا در این شرایط زمانی ویژه - که اوج حضور حاجیان از سرتاسر نقاط مختلف در مکه، عرفات و منا است و بهترین فرصت تبلیغی برای آن حضرت فراهم آمده است - نابهنگام و به صورت ناگهانی مکه را ترک کرد؟ به طور خلاصه می‌توانیم علل این تصمیم ناگهانی را چنین ذکر کنیم:

یک. احتمال خطر جانی

از برخی عبارات امام حسین علیه السلام - که در مقابل دیدگاه شخصیت‌های مختلفی که با پیرون رفتن آن حضرت از مکه و حرکت به سوی کوفه مخالف بودند، ابراز شده - چنین بر می‌آید که امام علیه السلام ماندن بیشتر در مکه را مساوی با بروز خطر جانی برای خود می‌دانست؛ چنان‌که در جواب ابن عباس می‌فرماید: «کشته شدن در مکانی دیگر برای من دوست داشتنی‌تر از کشته شدن در مکه است».^۲

در پاسخ عبدالله بن زبیر نیز فرمود: «به خداوند سوگند! اگر یک وجب خارج از مکه کشته شوم، برای من دوست داشتنی‌تر است تا آنکه به اندازه یک وجب در داخل مکه کشته شوم. به خداوند سوگند! اگر من به لانه‌ای از لانه جانوران پناه

۱. عن الصادق علیه السلام: «... ان الحسين بن علي علیه السلام خرج يوم التروية الى العراق و كان معتمراً». ر.ک.

ومسائل الشيعة، ج ۱، ص ۲۴۶، کتاب حج، باب ۷، أبواب العمرة ج ۲ و ۳.

۲. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۵۹.

برم، مرا از آن بیرون خواهند کشید تا آنچه را از من می‌خواهند، به دست آورند.^۱
امام علیه السلام در برخورد با برادر خود محمد حنفیه، به صراحت سخن از قصد ترور یزید در محدوده حرم امن الهی نسبت به جان خود سخن به میان آورد.^۲ بالاخره در بعضی از متون به صراحت سخن از این مطلب به میان آمده که یزید، عده‌ای را همراه با سلاح‌های فراوان برای ترور امام حسین علیه السلام در مکه فرستاده بود.^۳

دو. شکسته نشدن حرمت حرم

در ادامه برخی از عبارات پیش گفته، تذکر این نکته از سوی امام حسین علیه السلام وجود داشت که نمی‌خواهد حرمت حرم امن الهی، با ریخته شدن خون او در آن شکسته شود؛ گرچه در این میان گناه بزرگ از آن قاتلان و جنایتکاران اموی باشد.

آن حضرت این مطلب را در برخورد با عبدالله بن زبیر و به گونه تعریض آمیز نسبت به او - که بعدها در مکه موضع گرفته و لشکریان یزید حرمت حرم را خواهند شکست - به صراحت بیان می‌دارد. ایشان در جواب ابن زبیر می‌فرماید:
«إِنَّ ابْنِي حَدَّثَنِي أَنَّ لَهَا كِبْشًا بِه تَسْتَحِلُّ حَرَمَهَا فَمَا أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذَالِك الْكِبْشُ»^۴؛
«پدرم (علی علیه السلام) برای من نقل کرد که در مکه قوچی است که به وسیله آن حرمت شهر شکسته می‌شود و من دوست ندارم که مصداق آن قوچ باشم».

انتخاب کوفه

● پرسش ۵. چرا امام حسین علیه السلام برای قیام خود کوفه را انتخاب کرد؟

۱. وثقة العطف، ص ۱۵۲.

۲. سید بن طاووس، لهوف، ص ۸۲.

۳. همان. به غلط در این متن فرماده آنان «عمر بن سعد بن ابی وقاص» ذکر شده که در متون دیگر به عمرو بن سعید بن عاص تصحیح شده است.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۶.

در طول تاریخ اسلام همواره این پرسش فرا روی محققان و پژوهشگران - اعم از شیعه، سنی و خاورشناس - قرار داشته است و هر یک به فراخور بضاعت علمی، پیش فرض‌ها و مبانی پذیرفته شده خود، پاسخی به آن داده‌اند. اموری که این پرسش را از اهمیت مضاعف برخوردار می‌کند، از قرار زیر است:

۱. امام حسین علیه السلام در این حرکت سیاسی - نظامی خود، در ظاهر شکست خورد و این شکست عمدتاً ناشی از انتخاب کوفه به عنوان محل قیام بود.

۲. شخصیت‌های بزرگ آن زمان همانند: عبدالله بن جعفر پسر عمو و شوهر حضرت زینب علیها السلام^۱، عبدالله بن عباس^۲، عبدالله بن مطیع^۳، مسور بن مخزومه^۴ و محمد حنفیه^۵، امام حسین علیه السلام را از رفتن به عراق و کوفه منع می‌کردند و برخی از آنها پیشینه کوفیان در غدر و فریب‌کاری و تنها گذاشتن امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام را به آن حضرت علیه السلام یادآور می‌شدند.

اما آن حضرت به رغم تمامی این نظرات - که بعدها در ظاهر درستی آنها آشکار شد - عزم خود را جزم کرده و به سمت کوفه به راه افتاد و در اینجا است که برخی از مورخان (مانند ابن خلدون) به صراحت نسبت اشتباه کاری سیاسی را به امام علیه السلام داده‌اند!^۶

از کلمات برخی از بزرگان همانند ابن عباس، چنین بر می‌آید که در مقابل کوفه، گزینه‌های دیگری همانند یمن نیز وجود داشته است. ابن عباس خطاب به امام حسین علیه السلام می‌گوید: «اگر حتماً اصرار بر خروج از مکه داری، به سمت یمن

۱. ابن اعثم کوفی، الفتح، ج ۵، ص ۶۷

۲. همان، ص ۶۶

۳. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۶۲

۴. همان، ص ۱۶۳

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴

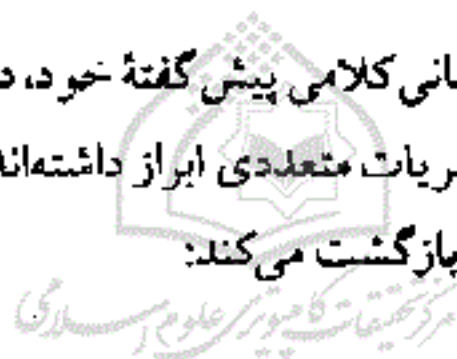
۶. مقله بن خلدون، ص ۲۱۱

برو که در آنجا وادی‌ها و قلعه‌های محکمی وجود دارد و سرزمین گسترده‌ای است و تو می‌توانی داعیان و مبلغان خود را از آن سرزمین به نقاط دیگر گسیل کنی.^۱

چرا امام علیه السلام آن گزینه‌ها را انتخاب نکرد؟

در مقابل این مسائل و پرسش‌ها شخصیت‌های غیر شیعی - اعم از اهل سنت و مستشرقان - به راحتی و بدون تقید به پیش فرض‌ها و مبانی کلامی شیعی (همانند علم غیب و عصمت از خطای امام علیه السلام) به تجزیه و تحلیل قیام پرداخته و با توجه به نتیجه نظامی قیام، احیاناً آن حضرت را در حرکت خود متسبب به اشتباه کرده‌اند!

اما شیعیان با توجه به مبانی کلامی پیش گفته خود، در صدد تحلیل این حرکت امام حسین علیه السلام برآمده و نظریات متعددی ابراز داشته‌اند که عمده تلاش‌های آنان در این راه به دو نظریه زیر بازگشت می‌کند:



یک. نظریه شهادت

این نظریه مبتنی بر امور زیر است:

۱. هر یک از امامان شیعه هنگامی که به امامت می‌رسند، صحیفه‌ای را می‌گشایند که در آن وظیفه الهی خود را تا هنگام شهادت مشاهده می‌کنند و مأمور می‌شوند بر طبق همان عمل کنند.^۲

۲. امام حسین علیه السلام هنگامی که پرونده خود را گشود، در آن وظیفه خود را چنین مشاهده کرد: «قَاتِلْ فَاقْتُلْ وَ قُتِلْ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمُ إِلَّا مَعَكَ»^۳؛

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، صص ۲۸-۳۶. باب «ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئاً و لا یفعلون الا بعهد من الله عزوجل...».

۳. همان، ص ۲۸، ح ۱.

«بجنگ، بکش و بدان که کشته می شوی و همراه با گروه‌هایی برای شهادت از دیار خود بیرون رو و بدان که آنان تنها همراه تو به شهادت خواهند رسید».

بنابراین مشیت الهی از همان آغاز بر شهادت امام حسین علیه السلام قرار گرفته بود و آن حضرت چاره‌ای جز اجرای این مشیت نداشت؛ چنان‌که بار دیگر و در آستانه حرکت به سمت عراق، این امر به گونه‌ای در خواب، به وسیله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر امام حسین علیه السلام ابلاغ شد و آن حضرت در مقابل محمد حنفیه برادرش - که از او علت حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه را می‌پرسید - جواب داد: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب به نزد من آمد و فرمود: «یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلاً».^۱

طبق این نظریه^۲، حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه، حرکتی به سمت شهادت و به هدف دسترسی به آن بود و آن حضرت به خوبی از این سرنوشت آگاه بود. این تکلیف و وظیفه خاص امام حسین علیه السلام بود که قابل پیروی برای دیگران و حتی امامان دیگر نمی‌باشد.

بنابراین جای سؤال و چون و چرا باقی نمی‌ماند و مسأله اصرار امام علیه السلام بر حرکت - به رغم نظر شخصیت‌های بزرگ آن زمان - به خوبی حل می‌شود؛ زیرا در نظر اینان، امام علیه السلام خود بهتر از هر کس، از فریب‌کاری و غدر و نیرنگ بازی کوفیان آگاه بود و می‌دانست که سرانجام او را رها کرده و حتی به جنگش خواهند آمد و سرانجام او را به شهادت خواهند رساند و با این علم به سمت کوفه حرکت کرد تا به قربانگاه خویش رود و به شهادت رسد.

اما اینکه هدف این شهادت چه بود، بین صاحبان این نظریه اختلاف است. برخی آن را در راستای امر به معروف و نهی از منکر به حساب آورده و نثار خون و آبیاری درخت اسلام به وسیله خون امام علیه السلام را، والاترین مرتبه این وظیفه

۱. لاهوت، ص ۸۴

۲. برای آگاهی از سیر تاریخی این نظریه و بزرگان معتقد به آن رک: شهید قانع در آئینه اندیشه، محمد صحتی سردرودی، صص ۲۰۵-۲۳۱.

معرفی کرده‌اند، این خون سرانجام باعث پایداری اسلام و رسوا شدن یزید و بنی‌امیه و سرانجام سقوط این دولت در هفتاد سال بعد (سال ۱۳۲ ق) گشت. برخی دیگر - که عمدتاً از جامعه احساسی و غیر علمی شیعه به حساب می‌آیند - بدون هیچ مبنای استدلالی محکم، هدف شهادت را نوعی کفاره گناهان پیروان امام حسین علیه السلام و شفاعت آن حضرت از شیعیانش دانسته‌اند؛ درست همانند آنچه مسیحیان درباره کشته شدن حضرت مسیح علیه السلام بدان اعتقاد دارند.^۱ عمده اشکالات نظریه شهادت - علاوه بر نقد سندی آن - اموری از قرار زیر است:

۱. دستور ویژه داشتن امام حسین علیه السلام، سیره آن حضرت علیه السلام و دیگر امامان را از قابلیت اسوه بودن می‌اندازد؛ در حالی که اسوه بودن آن بزرگواران و نیز لزوم پیروی شیعیان از آنان از اصول مسلم نزد شیعه در همه دوران‌ها به شمار می‌آمده است.

۲. این مبنا با کلام امام حسین علیه السلام - که می‌فرماید: «لکم فی اسوة»^۲ (من الگوی شما هستم) - منافات دارد.

۳. گرچه می‌توان پیشگویی پیامبران پیشین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز امامان قبل از امام حسین علیه السلام را نسبت به شهادت او پذیرفت و گرچه می‌توان فی الجمله آگاهی امام علیه السلام از شهادت خویش را از بعضی از عبارات آن حضرت علیه السلام به دست آورد؛ اما از هیچ کلامی نمی‌توان شهادت را به عنوان هدف امام علیه السلام در حرکت و قیام خود استفاده کرد؛ بلکه هدف آن حضرت علیه السلام را باید از عبارات او به دست آورد که عبارت زیر (در وصیت‌نامه امام علیه السلام به برادرش محمد حنفیه) گویاترین آنها است:

۱. شهید قانع، ص ۲۳۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳.

«... و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی، ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب»^۱؛ «خروج من به علت اصلاح در امت جدّم می باشد، قصد آن دارم که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره و روش جدّم پیامبر ﷺ و پدرم علی بن ابی طالب علیهما السلام عمل کنم».

در این عبارت سه هدف اصلاح طلبی، امر به معروف و نهی از منکر و عمل به سیره پیامبر ﷺ و حضرت علی علیهما السلام به عنوان اهداف حرکت و قیام سیدالشهداء علیه السلام مطرح شده است و سخنی از شهادت در میان نیست.

دو. نظریه تشکیل حکومت اسلامی

بنا به نوشته برخی از نویسندگان،^۲ این نظریه در آغاز در میان شیعه به صراحت در عبارات سید مرتضی معروف به علم الهدی (۴۳۶-۳۵۵ق) از علمای قرن چهارم و پنجم شیعه دیده شده است. او در پاسخ سؤالی در مورد حرکت امام علی علیه السلام به کوفه چنین می نگارد:

«... سرور ما ابا عبد الله علیه السلام برای به دست آوردن حکومت به سوی کوفه نرفت؛ مگر بعد از آنکه از عهود و عقود قوم، اطمینان به پیروزی یافت...»^۳ این نظریه پس از سید، در بیان علمای شیعه طرفدارانی پیدا نکرد و بلکه بزرگانی همچون شیخ طوسی، سید بن طاووس، علامه مجلسی و بیشتر بزرگان بایبی مهربی و احیاناً مخالفان سنگین رویه رو شد.^۴

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ ابن اثیر، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱. در منبع اخیر در ادامه این جمله نیز آمده است: «و سیره الخلفاء الراشدین المهدیین».

۲. شهید فاضل، ص ۱۶۹.

۳. همان، ص ۱۷۰، به نقل از: تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۵.

۴. برای اطلاع تفصیلی از گوشه‌ای از مخالفت‌ها رک: شهید فاضل، صص ۱۸۲-۱۹۰ و نیز صص ۲۰۵-۲۲۱.

در دوره معاصر برخی از نویسندگان، بار دیگر سعی در احیای این نظریه به منظور پاسخ‌گویی مناسب با روش تحلیل تاریخی به شبهات اهل سنت و مستشرقان نموده‌اند. این نظریه در زمان خود به علت جو حاکم بر محافل علمی آن زمان، واکنش‌های تندی را از سوی علما و دانشمندان برانگیخت و حتی شخصیت‌هایی همانند شهید مطهری و دکتر شریعتی نیز آن را نپذیرفتند.^۱ اشکال مهم این نظریه، نادیده گرفتن علم غیب امام علیه السلام بود.

اما اصل نظریه - که حرکت امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت اسلامی بوده و چنین کاری می‌بایست با قیام علیه یزید و رسوا سازی غاصبان انجام می‌گرفت - مورد تأیید بزرگانی هم چون امام خمینی علیه السلام می‌باشد. ایشان در موارد متعددی به این مسأله اشاره کرده و تلاش برای برپایی حکومت صالح دینی را به عنوان یکی از اهداف قیام مقدس عاشورا عنوان کرده‌اند؛ از جمله:

الف. اولین بار امام در مورخه ۵۰/۳/۶ در نجف اشرف در سخنرانی خود چنین فرمود: «او (امام حسین علیه السلام) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد».^۲

ب. وقتی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمد مکه و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضرت، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی و این حرکت اسلامی - سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود اسلام پایمال شده بود».^۳

ج. سیدالشهدا آمده بود، حکومت هم می‌خواست بگیرد. اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می‌کنند که حضرت سیدالشهدا

۱. برای آگاهی از گوشه‌ای از این مخالفت‌ها و واکنش‌های گسترده ر.ک: رسول جعفریان، جریانات و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۲۰۸-۲۱۴.

۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۱۳۰.

برای حکومت نیامده، خیر، اینها برای حکومت آمدند؛ برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند، باشد».^۱

در راه اثبات این مسأله می توان از دلایلی به قرار زیر بهره گرفت:

۱. مهم ترین دلیل، سخنان امام حسین علیه السلام است که در هنگام خروج از مدینه سه هدف اصلاح، امر به معروف و عمل به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام را به عنوان اهداف قیام خود مطرح می کند.^۲ روشن است که اصلاح کلان، جز در سایه تشکیل حکومت نمی باشد و مرتبه اعلائی امر به معروف و نهی از منکر با تشکیل حکومت امکان پذیر است که در آن حاکم مشروع، دارای بسط ید و قدرت کافی است. از همه مهم تر سخن از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است که نشانگر اشاره آن حضرت علیه السلام به سیره حکومتی آن دو بزرگوار است و بدین گونه داعیه حکومت خواهی خود را در راه ادامه سیره آن دو، اعلام می دارد.

۲. نوع نامه نگاری های کوفیان - که در آن سخن از لشکری آماده و نیز نداشتن امام است - نشانگر آن است که آنان حکومت یزید را مشروع ندانسته و از امام حسین علیه السلام می خواهند تا به کوفه آید و برای آنها به عنوان امام حکومت کند و آن حضرت به منظور پاسخ گویی به این نیاز اساسی کوفیان، حرکت خود را آغاز کرد. به عنوان مثال در یکی از این نامه ها - که به وسیله بزرگان شیعی کوفه همانند سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه و حبیب بن مظاهر نگاشته شده - چنین آمده است:

«انه لیس علینا امام، فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الحق...»^۳؛ «ما پیشوایی نداریم، به سمعت ما بیا که امید است خداوند ما را به وسیله تو بر حق مجتمع سازد...»^۴.

۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۰.

۲. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۲۹.

۳. وقعة الطلح، ابی مخنف، ص ۹۲.

۳. پاسخ اولیه امام حسین علیه السلام به این نامه‌ها - که همراه با فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه است - نشان از مسأله امامت و تشکیل حکومت دارد. جالب آن است که آن حضرت در نامه‌ای هنگام فرستادن مسلم خطاب به کوفیان می‌فرماید: «وقد فهمت کلّ الذی اقتصصتم و ذکرتم و مقالة جلکم انه لیس علینا امام فاقبل لعل الله ان یجمعنا بک علی الهدی و الحق»^۱؛ «من همه آنچه را گفتید، فهمیدم، گفته عمده شما آن بود که ما امام نداریم...».

با توجه به این نامه امام علیه السلام رفتن خود به کوفه را مشروط به تأیید مسلم نسبت به محتوای نامه‌ها می‌کند.^۲

۴. بیان شرایط امام حسین علیه السلام در نامه‌های آن حضرت - که به خوبی تطبیق و انحصار این شرایط در خودش، در آنها مشهود است - می‌تواند به گونه‌ای دیگر به کمک اثبات این نظریه بیاید. جالب آن است که امام علیه السلام در این عبارات، بیشتر به بیان ابعاد اجرایی و حکومتی امامت پرداخته و از ابعاد دیگری همچون بیان احکام شریعت - که بعدها برخی امامت را منحصر در آن دانستند - سخنی به میان نیاورده است.

عبارت امام علیه السلام در این باره که در ادامه نامه پیشین آن حضرت علیه السلام آمده چنین است: «قلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و الأخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحاقب نفسه علی ذات الله»^۳؛ «به جانم سوگند! تنها کسی می‌تواند به عنوان امام مطرح باشد که عالم به کتاب خداوند، اجراکننده قسط و عدالت، عمل‌کننده به حق بوده و تمام تلاش‌های خود را در راه خداوند انجام دهد».

۵. نوع فعالیت‌های جناب مسلم - که شامل مواردی همچون بیعت گرفتن از

۱. وقعة الطف، ابی مخنف، ص ۹۱.

۲. همان؛ و فان کتب الی الله قد اجمع رأی ملاکم و ذوی الفضل و العجی منکم علی مثل ما قدمت علیّ به رسولکم و قرأت فی کتبکم اقدم علیکم و شیکاً ان شاء الله.

۳. همان.

مردم مبنی بر عمل به پیمان خود در یاری رساندن به امام حسین علیه السلام^۱ و ثبت اسامی بیعت کنندگان در دیوان (به گونه‌ای که تعداد آنها را بین دوازده تا هجده هزار نفر نوشته‌اند) -^۲ نیز نشانگر قصد تشکیل حکومت در کوفه از سوی امام علیه السلام می‌باشد.

۶ در نامه‌نگاری‌های طرفداران بنی‌امیه به یزید، هنگام روزافزون شدن طرفداران مسلم، می‌توان این نکته را دریافت که آنان در صورت ادامه این فعالیت‌ها، کوفه را از دست رفته می‌دیدند. عبارت زیر به خوبی این مطلب را آشکار می‌سازد:

«فان كان لك بالكوفة حاجة فابعث اليها رجلاً قوياً ينفذ امرک و يعمل مثل عملک فی عدوک»^۳؛ «اگر نیاز به کوفه داری، مردی قوی را به ولایت آن بگمار که امر تو را اجرا کرده و مانند تو نسبت به دشمنانت عمل کند».

۷. گزارش مسلم به امام حسین علیه السلام مبنی بر تأیید انگیزه و عمل کوفیان در یاری آن حضرت - که موجبات حرکت امام علیه السلام به سمت کوفه را فراهم آورد^۴ - خود بهترین شاهد بر این مدّعا است. امام علیه السلام در میانه راه نامه‌ای خطاب به کوفیان نگاشت و آن را به وسیله قیس بن مسهر صیداوی روانه کرد که در آن ضمن اشاره به تأیید نامه مسلم، حرکت خود به سمت کوفه را در هشتم ذی حجه اعلام فرمود و از آنها خواست که در تلاش‌های خود جدیت به خرج دهند تا امام علیه السلام به شهر آنها برسد:

«... فان کتاب مسلم بن عقيل جاءني يخبرني فيه بحسن رأيكم واجتماع ملائكة علي

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲۰، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۸۳.

۳. وقعة الطف، ص ۱۰۱.

۴. وقعة الطف، ص ۱۱۲: «فان الراشد لا يكذب اعله وقد بايعني من اهل الكوفة ثمانية عشر الفا فاجل الاقبال حين يأتيك كتابي فان الناس كلهم معك ليس لهم في آل معاوية رأي ولا موى...».

نصرنا والطلب بحقنا فسألت الله ان يحسن لنا الصنع وان يثيبكم على ذلك اعظم الاجر وقد شخصت اليكم من مكة يوم الثلاثاء لثمان مضين من ذي الحجة يوم التروية فاذا اقدم عليكم رسولي فانكم مشوا امرکم و جدّوا فاني قادم عليكم في ايامي هذه^۱؛ «... نامه مسلم به من رسید که از حُسن رأی شما و اینکه همه آماده یاری ما هستید و حق ما را از دشمنان ما خواهید گرفت، حکایت می‌کرد. از خداوند می‌خواهم کارهای ما را نیکو گرداند و به شما پاداش بزرگ عنایت کند. به تعقیب این نامه در روز سه شنبه هشتم ذی حجه که روز ترویه بود، از مکه به جانب شما حرکت کردم. به مجردی که فرستاده من بر شما وارد شد، با سرعت خود را آماده سازید و در کار خود جدّیت کنید که من به همین زودی بر شما وارد خواهم شد».

چند اشکال:

مهم‌ترین اشکال‌های این نظریه دو اشکال عمده از قرار زیر است:

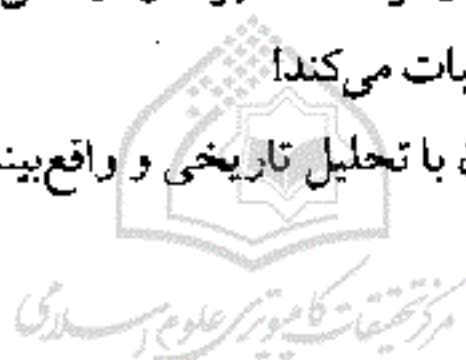
۱. این نظریه با مبانی کلامی شیعه - که امام را عالم به غیب می‌داند - در تناقض است.

۲. این نظریه به امام علیه السلام نسبت خطا و اشتباه کاری می‌دهد که با عصمت آن حضرت، در تضاد است. به نظر می‌رسد این اشکال، مهم‌ترین دلیل روی گردانی جامعه شیعی از این نظریه است.

پاسخ به این اشکال مستلزم ورود در مباحث کلامی شیعه، همچون مدلول و محتوای علم غیب و عصمت، طریقه اثبات آنها و چگونگی رفع تناقض آن دو در هنگام چالش با واقعیت‌های تاریخی، می‌باشد. اما از آنجا که ما را از مسیر خود - که تحلیل بر اساس شیوه‌های تاریخی است - دور می‌کند، به آن نمی‌پردازیم. البته متذکر می‌شویم که با مبانی کلامی نیز امکان پذیرفتن این نظریه وجود دارد؛

چنان‌که تحلیل شخصیت‌هایی همچون امام خمینی علیه السلام نیز بر این اساس است. اقدام برای تشکیل حکومت «وظیفه» است و باید همراه با تدبیر، اتمام حجت، درایت و همراه‌سازی دیگران انجام گیرد. اما «نتیجه» یا خدا است و باید به آن رضایت داد و حتی اگر علم به «نتیجه» داشته باشیم، با اقدام بر انجام «وظیفه» منافات ندارد؛ زیرا کسی که بر اساس حق، حرکت می‌کند، شکست او مقطعی است و پیروزی نهایی در طول تاریخ با حرکت حق طلبانه است.

طبق اشکال گفته شده، عدم موفقیت امام حسین علیه السلام در این هدف (تشکیل نشدن حکومت اسلامی و بلکه خیانت و فریب‌کاری نامه‌نگاران) حاکی از برآورد نادرست امام علیه السلام از کوفیان و مردمان آن بوده و درستی نظر شخصیت‌های آن زمان همانند ابن عباس را اثبات می‌کند.
در پاسخ به آنان می‌توان با تحلیل تاریخی و واقع‌بینانه عقلانیت حرکت امام حسین علیه السلام را اثبات کرد.



عقلانیت حرکت امام حسین علیه السلام

اگر یک شخصیت سیاسی با در نظر گرفتن شرایط مختلف و تحقیق کافی درباره تصمیم، سرانجام منطقاً به نتیجه‌ای رسیده و بر اساس آن تصمیمی گرفت؛ و بین میان عاملی کاملاً غیرمنتظره مانعی در اجرای پیش‌بینی او ایجاد کرد، نمی‌توان آن شخصیت را متهم به خطاکاری کرد.

ما معتقدیم در آن مقطع تاریخی، امام حسین علیه السلام به خوبی اوضاع کوفه را زیر نظر گرفت، آن‌ها را در زمان معاویه حاضر نشده بود به کوفیان پاسخ مثبت دهد و صریحاً تقاضای آنها را رد کرده^۱ و حتی برادرش محمد حنفیه را از

پاسخ‌گویی مثبت به این نامه‌ها باز داشته بود.^۱ در این هنگام نیز به مجرد وصول این نامه‌ها به آنان اعتماد نکرد؛ بلکه به منظور دریافتن صحت و سقم ادعای کوفیان، پسر عموی خود مسلم بن عقیل را به آن سامان گسیل داشت و پس از آنکه مسلم پیش از یک ماه در آن سامان توقف کرد و از نزدیک با اوضاع آنجا آشنا شد و به این نتیجه رسید که اوضاع برای ورود امام حسین علیه السلام مناسب است و این را در نامه خود به امام علیه السلام نگاشت؛ آن حضرت به سمت این شهر حرکت کرد. البته حرکت زود هنگام امام علیه السلام در ایام حج را باید معلول خطر جانی برای آن حضرت در مکه به حساب آورد.

در این میان عامل غیر متظره‌ای که پدید آمد، برکناری نعمان بن بشیر و جایگزینی عبیدالله بن زیاد به جای او در کوفه بود که هیچ شخصیت سیاسی نمی‌توانست این عامل را پیش‌بینی کند؛ بلکه ظاهر اوضاع، کاملاً خلاف این مطلب را نشان می‌داد؛ زیرا درباره رابطه میان یزید و ابن زیاد چنین گفته شده است: یزید بر او خشمگین بوده^۲ و در صدد عزل او از حکومت بصره بوده است.^۳ حتی در بعضی از منابع چنین آمده است: «کان یزید ابغض الناس لی عبیدالله بن زیاد»^۴ (یعنی یزید دشمن‌ترین مردمان نسبت به ابن زیاد بود).

با وجود این عامل اگر مسلم و یارانش نیز مانند ابن زیاد می‌توانستند از اهرم‌های فشار، تهدید و تطمیع استفاده کنند و به سامان‌دهی بیعت‌کنندگان می‌پرداختند و از عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و روانی بهره می‌گرفتند (چنان‌که ابن زیاد بهره گرفت)، امکان پیروزی آنان در کوفه بسیار بود. حتی اگر مسلم در فرصت استثنایی که برای او پیش آمد، به پیشنهاد شریک بن

۱. ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۶۳.

۲. *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۳۵۶ و ۳۵۷؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۳۵.

۳. ابن مسکویه، *تجارب الاصل*، ج ۲، ص ۴۲؛ *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۵۲.

۴. *سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص*، ص ۱۳۸.

اعور و عماره بن عبدالسلول عمل نموده و ابن زیاد را در خانه هانی ترور می کرد،^۱ می توانست به خوبی بر اوضاع مسلط شود.

در اینجا است که می توانیم بگوییم: شناخت امام حسین علیه السلام از مردم کوفه، واقع گراتر از شناخت امثال ابن عباس بود؛ زیرا اولاً شناخت ابن عباس مربوط به دوران امام علی علیه السلام و حکومت امام حسن علیه السلام (یعنی حداقل بیست سال قبل) بود؛ در حالی که شناخت امام علیه السلام مربوط به زمان حال بود.

دوم اینکه این شناخت علاوه بر آنکه از نوشته های بزرگان شیعه - همچون سلیمان بن صرد و حبیب بن مظاهر - به دست آمده بود؛ به وسیله نماینده مستقیم امام علیه السلام (مسلم) نیز تأیید شده بود؛ در حالی که ابن عباس و دیگران چنین ابزارهایی را برای به روز کردن شناخت خود در اختیار نداشتند.

تذکر این نکته لازم است که شرایط کوفه در این زمان، چنان با اوضاع کوفه بیست سال قبل متفاوت شده بود که انگیزه های لازم را برای همراهی کوفیان با امام حسین علیه السلام فراهم آورده و احتمال عقب نشینی و فریب کاری آنان را در اذهان کمتر متبادر می ساخت؛ زیرا:

یکم. کوفه در رقابت با شام بر سر مرکزیت دنیای اسلام شکست خورده و مرکزیت از کوفه به شام منتقل شده بود. سیاست امویان در هر چه عقب نگاه داشتن کوفه، آنان را وادار می کرد تا به گونه ای در صدد احیای عظمت گذشته باشند.

دوم. سختگیری همه جانبه حکومت اموی در این دوره نسبت به کوفیان و به ویژه شیعیان، آنان را در اقدام جدی علیه امویان مصمم تر می ساخت.

سوم. شناخت قبلی کوفیان نسبت به شخصیت یزید و مقایسه او با امام حسین علیه السلام، آنان را بر تصمیم خود مبنی بر نپذیرفتن حکومت او هر چه راسخ تر می کرد.

در اینجا نیز باید توجه داشت که عواملی همچون ضعف حکومت مرکزی (حکومت شام) به عللی همچون کم تجربگی یزید و غیرقابل مقایسه بودن شخصیت دینی، سیاسی و اجتماعی او در برابر پدرش معاویه و نیز ضعف حکومت کوفه (که متولّی آن شخصیت ضعیفی همچون نعمان بن بشیر بود)، احتمال موفقیت امام حسین علیه السلام را در تشکیل حکومت در کوفه و توان مقابله با حکومت مرکزی شام بیشتر می‌کرد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از نقطه نظر تحلیل تاریخی، تصمیم امام علیه السلام بر حرکت به سمت کوفه - با توجه به موقعیت آن حضرت و وضعیت کوفه و مردمان آن و اوضاع حکومت مرکزی شام - تصمیمی کاملاً درست بوده است و اگر عوامل ناشناخته و غیرمنتظره پدید نمی‌آمد، این حرکت منجر به پیروزی ظاهری امام علیه السلام نیز می‌گشت.

عدم انتخاب یمن

● پرسش ۶. چرا امام حسین علیه السلام یمن را که سابقه‌ای شیعی داشت، برای محل قیام خود انتخاب نکرد؟

در کلمات بزرگانی همانند ابن عباس، این پیشنهاد مطرح شد که امام حسین علیه السلام به سمت یمن رفته، از آنجا داعیان خود را به اطراف بفرستد و نهضت خود را سامان‌دهی کند تا بتواند در مقابل یزید بایستد.^۱

حال در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چرا امام علیه السلام اصلاً این گزینه را مدنظر قرار نداد؟

در پاسخ به این پرسش باید به امور زیر توجه داشت:

۱. گرچه اهل یمن از حضور حضرت علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در

یمن خاطره خوشی داشتند^۱ و تعایلاتی نسبت به آن حضرت علیه السلام ابراز می داشتند؛ اما هرگز نمی توان در مقایسه با کوفه، این سرزمین را در این زمان به عنوان پایگاهی برای شیعه معرفی کرد.

۲. پیشینه اهل یمن نشان می دهد که نمی توان در مواقع بحرانی بر روی آنها حساب ویژه ای باز کرد؛ زیرا در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام، همین یمنیان در مقابل سپاه نه چندان قوی و قدرتمند معاویه، در سلسله حملاتی (مشهور به غارات)^۲ کوتاهی کرده و فرماندار خود عبیدالله بن عباس را تنها گذاشتند؛ به گونه ای که او ناچار به کوفه فرار کرد و سپاهیان بی رحم معاویه به رهبری بسر بن ابی ارقطه، به راحتی شهر را اشغال نمودند و عده ای از مردم را - که در میان آنها دو طفل کوچک عبیدالله بن عباس نیز وجود داشتند - قتل عام کردند.^۳

۳. یمن در این زمان از شهرهای مرکزی و مهم مملکت اسلامی به شمار نمی رفت و مانند کوفه به شهرهایی همانند بصره، مدائن و دیگر شهرهایی که امکان فراهم آمدن یاران امام علیه السلام و ملحق شدن آنها به سپاه آن حضرت در کوفه وجود داشت، نزدیک نبود.

۴. سابقه ارتداد قبایلی از یمن در ماه های آغازین رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پیشینه ای منفی از این کشور در اذهان باقی گذاشته بود و این احتمال وجود داشت که در صورت مرکزیت آن برای قیام امام حسین علیه السلام مردم، این قیام علیه حکومت را با آن پیشینه بسنجند و آنها را از یک سنخ ببینند؛ به ویژه آنکه دستگاه حکومت اموی به خوبی می توانست از این پیشینه در راه آلوده کردن قیام آن حضرت بهره داری کند.

۵. دوری یمن از دیگر شهرهای اسلامی و جدا افتادگی آن، این امکان را به

۱. همان، ج ۱، ص ۶۵۱.

۲. برای اطلاع کامل ر. ک: الغارات.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۳۱.

راحتی به حکومت اموی می‌داد که در صورت وقوع قیام، آنرا به راحتی سرکوب کند.

۶. امام حسین علیه السلام در این زمان دعوتی جدی از سوی یمنیان نداشت؛ بنابراین انگیزه‌ای در میان آنان برای دفاع از آن حضرت در مقابل یزید وجود نداشت و انگیزه‌هایی که در مردم کوفه برای دعوت از امام علیه السلام وجود داشت - حتی یک صدم آنها - در یمنیان وجود نداشت؛ انگیزه‌هایی همچون: دفاع عقیدتی از اهل بیت علیهم السلام، بازسازی مرکزیت کوفه در مقابل شام، احیای حکومت عدل علوی در کوفه، رهایی از ظلم و ستم بنی امیه و

خیانت کوفیان

● پرسش ۷. چرا کوفیانی که با آن همه شور و شوق از امام علیه السلام دعوت کرده بودند، امام علیه السلام را یاری نکرد و بلکه علیه او جنگیدند؟

پاسخ به این سؤال در گرو پاسخ تفصیلی به دو سؤال دیگر است.

یک. علل نامه نگاری کوفیان و دعوت گسترده آنها از امام حسین علیه السلام چه بود؟

دو. عبیدالله بن زیاد از چه ابزارهایی برای سرکوب قیام کوفه بهره برد؟

یک. در آغاز باید به این نکته توجه داشت که نامه نگاری کوفیان، در ایام اقامت

امام حسین علیه السلام در مکه (دهم ماه رمضان سال ۶۰ ق) آغاز شد^۱ و از جهت فراوانی

به مقداری رسید که به حق می‌توان از آن به نهضت نامه نگاری یاد کرد. ظرف این

چند روز، این حرکت به مرحله‌ای رسید که در روز به طور متوسط ششصد نامه

به امام علیه السلام می‌رسید؛ به گونه‌ای که تعداد نامه‌ها به دوازده هزار نامه رسید.^۲

با مطالعه و بررسی اجمالی اسامی و امضاهایی که در ذیل برخی از نامه‌های به

۱. وقعة الطف، ص ۹۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۳۲۲.

جا مانده به دست رسیده و با توجه به قرائن، می‌توان به این نتیجه رسید که نامه نگاران از یک طیف خاص نبوده و گروه‌های مختلف با گرایش‌های بسیار متفاوت را در بر می‌گرفته است؛ به گونه‌ای که در میان آنها نام شیعیان خاصی همچون سلیمان بن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه خزازی، رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر دیده می‌شد.^۱

در نقطه مقابل افرادی از حزب اموی ساکن در کوفه، همانند شبت بن ربیع (که بعدها مسجدی به شکرانه کشته شدن امام حسین علیه السلام بنا کرد^۲)، حجار بن ابجر (که در روز عاشورا در حالی که از سرداران سپاه عمر بن سعد بود، نامه خود به امام علیه السلام را انکار کرد^۳)، یزید بن حارث بن یزید (او نیز نامه خود به امام علیه السلام را در روز عاشورا انکار کرد^۴)، عزرة بن قیس (فرمانده سپاه اسب سوار در لشکر عمر بن سعد^۵) و عمرو بن حجاج زبیدی (مأمور شریعه فرات همراه با پانصد سوار به منظور جلوگیری از دسترسی امام علیه السلام به آب^۶) در فهرست آنها دیده می‌شد که اتفاقاً شورانگیزترین نامه‌ها را نیز اینان نگاشتند و به امام علیه السلام گزارش لشکری آماده (جند مجند) را دادند!^۷

اما به نظر می‌رسد اکثریت نامه‌نگاران را - که در تاریخ نامی از آنها برده نشده است - توده مردمی تشکیل می‌دادند که عمدتاً به دنبال منافع مادی خود بودند و به آن سمتی می‌رفتند که احساس می‌کردند باد به آن طرف می‌وزد.

اینان گرچه در بحران‌ها، توان رهبری بحران را ندارند؛ اما موجی عظیم‌اند که

۱. وقعة الطف، ص ۹۰ و ۹۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲.

۳. همان، ج ۵، ص ۴۲۵.

۴. همان.

۵. همان، ص ۴۱۲.

۶. وقعة الطف، ص ۹۳-۹۵.

۷. همان، ص ۹۵.

موج سوار ماهر، می‌تواند با تدبیرهای خود، به خوبی از آنان بهره گرفته و با سواری گرفتن از آنها، به مقصد خود برسد.

به احتمال فراوان اکثریت هجده هزار بیعت کننده با مسلم را نیز اینان تشکیل می‌دادند که به مجردی که دنیا و منافع خویش را در خطر دیدند (با سیاست عمر ابن زیاد) خود را از سپاه مسلم کنار کشیده و او را یکه و تنها در کوچه‌های کوفه رها کردند.

طبیعی است که اینان را در بیابان کربلا در مقابل سپاه اندک امام علیه السلام مشاهده کنیم؛ زیرا وعده و وعیدهای ابن زیاد در راستای منافع دنیوی آنها بوده و آگاهی آنان از سپاه اندک امام حسین علیه السلام - که در صد احتمال پیروزی ابن زیاد را بسیار بالا برده بود - انگیزه لازم را در آنان ایجاد می‌کرد. به رغم اینکه در دل محبتی نیز نسبت به امام حسین علیه السلام به عنوان نواده پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند حضرت علی علیه السلام داشتند! و همین‌ها هستند که در سخن مجمع بن عبدالله عائدی خطاب امام علیه السلام چنین معرفی شده‌اند:

«... و اما سائر الناس بعد فان افئدتهم تهوى اليك و سيوفهم غدا مشهورة عليك...»^۱؛ «توده مردم دل‌های‌شان به سوی تو متمایل است و اما فردا شمشیرهای‌شان علیه تو سر از نیام بر خواهد آورد».

عده‌ای از همین‌ها نیز در صحنه کربلا در گوشه‌ای ایستاده و نظاره گر قتل امام حسین علیه السلام بودند و اشک می‌ریختند و دعا می‌کردند و می‌گفتند: «خدایا حسین علیه السلام را یاری کن».^۲

حال پس از این مقدمه به این نتیجه می‌رسیم که با توجه به طیف گسترده نامه‌نگاران، نمی‌توان در انگیزه نامه‌نگاری‌شان به یک انگیزه خاص توجه کرد؛

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۶.

۲. عبدالرزاق مقرّم، مقتل الحسين علیه السلام، ص ۱۸۹.

بلکه با توجه به گروه‌های مختلف، باید علل متفاوتی را از قرار زیر برشمرد:

۱. شیعیان خالص همانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از آنجا که حکومت را حق خاندان اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانستند و حکومت سراسر ظلم و جور امویان را غیر مشروع تلقی می‌کردند؛ به انگیزه باز پس‌گیری حکومت و باز گرداندن آن به محل مشروع خود، به این نامه‌نگاری اقدام کردند. البته این گروه بسیار در اقلیت بودند.

۲. عده فراوانی از مردم کوفه - به ویژه افراد میان‌سال و کهن‌سال که حکومت عدل علوی در کوفه را به یاد داشتند و از سوی دیگر ظلم و جور امویان را نیز در این دوران بیست ساله دیده بودند - در صدد رهایی از این ظلم، رو به فرزند امام علی علیه‌السلام آوردند تا شاید آنان را از یوغ حکومت بنی‌امیه رهایی بخشد.

۳. عده‌ای برای احیای مرکزیت کوفه - که همیشه بر سر آن با شام در رقابت بود و در این دوران بیست ساله آن را از دست داده بودند - به دنبال رهبری کارآمد بودند که بتواند این مهم را به انجام برساند. از نظر ایشان در این زمان مناسب‌ترین فرد دارای نفوذ و شخصیت - که از سویی قدرت رهبری جامعه کوفیان را داشته و از سوی دیگر حکومت امویان را مشروع نداند - امام حسین علیه‌السلام بود؛ از این رو از آن حضرت برای آمدن به کوفه دعوت کردند.

۴. بزرگان قبایل همانند شیب بن ربیع، حجار بن ابجر و... که عمدتاً به فکر حفظ قدرت و ریاست خود بوده و از سوی دیگر میانه‌ای با خاندان علوی نداشتند - وقتی اقبال گسترده مردم به امام حسین علیه‌السلام را دیدند، چنین تصور کردند که در آینده‌ای نه چندان نزدیک، حکومت امام علیه‌السلام در کوفه به ثمر خواهد نشست و برای آنکه از قافله عقب‌نمانده و در دوران حکومت آن حضرت همچنان از نفوذ و ریاست خود برخوردار باشند، به سیل خروشان نامه نگاران پیوستند.

۵. توده مردم نان به نرخ روز نیز با مشاهده شور و هیجان گسترده متنفذان،

انگیزه لازم را برای نامه‌نگاری پیدا کرده و هر چه بیشتر تنور این جریان را مشتعل ساختند!

دو. با ورود ابن زیاد به کوفه، اشراف قبایل و نیز طرفداران اموی، نفسی به راحتی کشیده و به سرعت دور او را گرفتند و او را در جریان ریز مسائل کوفه گذاشتند. عیدالله در همان آغاز ورود خود از محبوبیت امام علیه السلام نزد کوفیان و گستردگی قیام به خوبی مطلع شد؛ زیرا او با عمامه‌ای سیاه و صورتی پوشیده وارد شد! مردم منتظر امام علیه السلام به خیال آنکه او امام حسین علیه السلام است، استقبال بسیار گسترده و پرشوری از او به عمل آوردند!^۱

از این رو به خوبی عمق خطر را احساس کرده و با تکیه بر تجربیات سیاسی-اداری خود در بصره و نیز با کمک طرفداران خود، سیاست‌های عاجلانه و مؤثری را برای سرکوب نهضت در پیش گرفت که عمدتاً می‌توان آن را در بخش‌های روانی، اجتماعی و اقتصادی بررسی کرد:

۱. سیاست‌های روانی

ابن زیاد این سیاست را که عمدتاً حول محور تهدید و تشویق می‌چرخید، از همان آغاز ورود خود به کوفه در پیش گرفت. او در اولین سخنرانی‌اش در مسجد جامع کوفه، خود را برای فرمانبرداران همانند پدری مهربان معرفی کرد و نسبت به نافرمانان، شمشیر و تازیانه‌اش را به رخ کشید.^۲

به رخ کشیدن سپاه شام و خبر از حرکت این سپاه از شام به کوفه، برای سرکوبی عاصیان نیز یکی دیگر از حربه‌هایی بود که از سوی او به کار گرفته شد و در خاموش کردن شورش کوفیان - به ویژه پس از آنکه به همراه مسلم قصر

۱- رقة الطف، ص ۱۰۹.

۲- رقة الطف، ص ۱۱۰: «فانأ لمحسنکم و مطیعکم کالوالد البز و سوطی و سیفی علی من ترک امری و خالف عهدی...».

دارالاماره را محاصره کرده بودند. بسیار مؤثر افتاد. ^۱ کوفیان پس از صلح امام حسن (علیه السلام) که آخرین رویارویی آنها با سپاه شام بود. ابهت فراوانی از آن سپاه یکپارچه در ذهن خود ترسیم کرده و به هیچ وجه در خود توان مقابله با آن را نمی دیدند! همین تبلیغات بود که به میان جامعه پرده پوش زنان نیز سرایت کرد؛ به گونه ای که آنها به سوی خویشان خود (همچون برادر یا شوهر که در سپاه مسلم بودند) آمده و او را از سپاه جدا می کردند. ^۲

بالاخره همین تبلیغات بود که مسلم را که در میانه روز با چهار هزار نفر قصر را محاصره کرد و عبیدالله را در آستانه سقوط قرار داده بود. در اوایل شب یکه و تنها در کوجه های کوفه سرگردان کرد. ^۳

۲. سیاست های اجتماعی

از آنجا که انسجام و نظام قبیله ای هنوز پایداری خود را داشت، اشراف و رؤسای قبایل، مهم ترین نیروی تأثیرگذار اجتماعی در رخدادهای سیاسی بودند، و همان طور که گفته شد، تعداد زیادی از آنها (همچون شیب بن ربیع، عمرو بن حجاج و حجار بن ابجر) در نهضت نامه نگاری شرکت فعال داشتند و طبقاً به دنبال ورود مسلم به کوفه به او پیوستند.

اما اینان که بیشتر به دنبال حفظ موقعیت و مقام خود بودند، با ورود عبیدالله به کوفه و مواجه شدن با تهدیدهای او؛ دست کشیدن از مسلم و پیوستن به سپاه عبیدالله را مناسب با دنیای خود دیدند و به سرعت از نهضت روی گردان شدند؛ زیرا عبیدالله به خوبی می دانست که چگونه آنها را به دور خود جمع کند. او با در پیش گرفتن سیاست تهدید و نیز تطمیع با رشوه های کلان، توانست نیروی

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۲۶.

اشراف و رؤسای قبایل را به سمت خود کشاند؛ چنان‌که مجتمع بن عبدالله عائذی - که به خوبی اوضاع کوفه را می‌شناخت و به تازگی از کوفه بیرون آمده و به سپاه امام علیه السلام پیوسته بود - درباره وضعیت آنان، این چنین به امام علیه السلام گزارش می‌دهد:

«اما اشراف الناس فقد اهلقت رشوتهم و ملئت غرائرهم بستمال ودهم و يستخلفي به نصيحتهم فهم ألب واحد عليك ...»^۱ «به اشراف کوفه رشوه‌های کلان پرداخت شده و جوال‌های آنها را پر [از جو و گندم] کرده‌اند، دوستی آنان تصاحب شده و خیرخواهی شان را برای خود برداشته‌اند و آنها یکپارچه علیه تو گشته‌اند ...».

دومین نیروی اجتماعی تأثیرگذار که عبيدالله از آنها نیز به خوبی بهره برد، نیروی «عُرفاء» بود. «عُرفاء» (جمع عریف) و در اصطلاح به کسی گفته می‌شد که: مسئولیت تعداد افرادی را بر عهده داشت که مقدار عطای آنها یعنی دریافت سالیانه‌شان، صد هزار درهم بود.^۲ «طبعاً از آنجا که مقدار دریافتی افراد متفاوت بود، تعداد افراد زیر نظر این مقام از بیست نفر تا بیش از صد نفر مختلف می‌شد.^۳

در دوره شهرنشین شدن قبایل در کوفه، این منصب به صورت مقامی حکومتی درآمده و همچنان که آنها در مقابل والی و امیر کوفه پاسخگو بودند،^۴ عزل و نصب آنان نیز توسط والی - و نه رئیس قبیله - انجام می‌گرفت. این منصب رابطی بین حکومت و مردم بود و از آنجا که تعداد افراد زیر نظر این مقام بسیار محدودتر از افراد زیر نظر رئیس قبیله بود، راحت‌تر می‌توانستند آنها را کنترل کنند.

وظیفه اصلی «عریف» آن بود که دفترهایی تهیه کرده و در آن اسامی افراد زیر

۱. وقعة الطف، ص ۱۷۴.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳. همان.

۴. الحياة الاجتماعية والاقتصادية في الكوفة، ص ۴۹.

نظر خود همراه با زنان و فرزندان شان را ثبت کنند؛ چنان که اسامی تازه متولدین نیز به سرعت در این دفتر ثبت و اسامی افراد از دنیا رفته محو می شد. بدین ترتیب آنان شناخت کامل از محدوده مسئولیت خود به دست می آوردند. اما در شرایط بحرانی، نقش «عرفاء» دو چندان می شد؛ زیرا برقراری نظم در محدوده مسئولیت شان - که به آن عرافت می گفتند - به عهده آنها می آمد و طبعاً در مواقعی که حکومت درخواست می کرد، افراد شورشی را به سرعت به حکومت معرفی می کردند.^۱

عبدالله بن زیاد در همان آغاز ورود خود به کوفه، زیرکانه در صدد استفاده از این نیروی قوی اجتماعی برآمد. به احتمال زیاد تجربه این کار را از پدرش زیاد در دوران حکومتش بر کوفه به دست آورده بود. او پس از اولین سخنرانی خود در مسجد جامع، به قصر آمده و «عرفاء» را احضار کرد و خطاب به آنها چنین گفت:

«اكتبوا إلّی الغریباء و من فیکم من طلبه امیر المؤمنین و من فیکم من الحروریة و اهل الربیب الذین رأیهم الخلف و الشقاق، فمن کتبهم لنا فیرئ و من لم یکتب لنا احداً فیضمن لنا ما فی عرافته الا یمخلفنا منهم مخالف و لا یبقی علینا منهم باغ فمن لم یفعل یرئ منه الذمة و حلال لنا ماله و سفک دمه و ایما عریف و جدنی عرافته من بغیة امیر المؤمنین احد لم یرفعه الینا صلب علی باب داره و القیت تلک العرافة من العطاء»^۲؛

«شما باید نام غریبان و مخالفان امیر المؤمنین یزید را که در عرافت شما هستند، برای من بنویسید. همچنین هر کس را از حروریه (خوارج) و مشکوکیان که نظیر اختلاف پراکنی دارند، باید به من گزارش دهید. کسی که به این دستور عمل کند یا او کاری نداریم؛ اما هر کس ننویسد باید ضمانت عرافت خود را به

۱. همان.

۲. وقعة الطف، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۷.

عهده بگیرد و نباید هیچ مخالف و یاغی در عرافت او با ما مخالفت کند. اگر چنین نشود، از پناه ما خارج شده و مال و خون او بر ما حلال است. هر عریفی که در عرافت او از شورشیان علیه امیرالمؤمنین (یزید) کسی یافت شود، آن عریف هر در خانه‌اش به دار آویزان خواهد شد و همه آن عرافت را از پرداخت عطاء محروم خواهیم کرد».

چنین به نظر می‌رسد که اتخاذ همین سیاست و استفاده از این ابزار مهم اجتماعی، یکی از مهم‌ترین علل سرکوب و خاموش شدن نهضت مسلم در کوفه بود؛ زیرا «عرفا» تهدیدهای این زیاد را جدی تلقی کرده و به سرعت در صدد انجام خواسته‌های او برآمده و به شدت عرافت خود را کنترل می‌کردند.

۳. سیاست‌های اقتصادی

در آن زمان مهم‌ترین منبع مالی مردم در یافت عطا و جیره از سوی حکومت بود که در آغاز فتوحات، این دریافت در مقابل تعهد شرکت آنها در جنگ علیه ایرانیان، انجام می‌گرفت. پس از شهرنشین شدن آنان و پایان یافتن فتوحات، همچنان طبق روال سابق به آنها پرداخت می‌شد؛ از این رو مردم عرب کمتر سراغ کارهایی مانند کشاورزی، صنعتگری و بازرگانی می‌رفتند و انجام این کارها عمدتاً به عهده موالی (غیر عرب‌های پیمان بسته با عرب‌ها) بود. کار به جایی رسیده بود که اصولاً عرب‌ها در آن زمان، اشتغال به حرفه و صنعت را شایسته مقام و شأن و موقعیت خود نمی‌دانستند.^۱

«عطا»، مقدار پرداخت نقدی بود که از سوی حکومت کوفه، یک‌جا یا طی چند قسط به مردم پرداخت می‌شد. و جیره کمک‌های جنسی (مانند خرما، گندم، جو و روغن) بود که ماهیانه در اختیار آنان قرار می‌گرفت. ناگفته پیداست که این

نظام اقتصادی، عمده مردم عرب را شدیداً به حکومت وابسته می‌کرد و حکومت‌های مستبد نیز از این نقطه ضعف به خوبی آگاه بوده و به عنوان ابزاری مهم از آن بهره می‌گرفتند.

عبیدالله بن زیاد در هنگام تهدید «عرفا»، تکیه بر این ابزار کرد و یافت شدن وجود مخالف در عرافتی را دارای پیامدی سنگین همچون قطع عطای کل افراد آن عرافت داشت. طبعاً علاوه بر شخص عریف، افراد دنیاطلب دیگر نیز در صدد خاموش کردن مخالفت‌ها بر می‌آمدند.

همچنین هنگامی که مسلم و طرفدارانش قصر عبیدالله را محاصره کردند، یکی از موفق‌ترین شگردهای او در پراکنده کردن اطرافیان مسلم، تشویق مردم به افزون کردن عطا در صورت پراکنده شدن و تهدید به قطع آن در صورت ادامه شورش بود.^۱

ابن زیاد با استفاده از همین ابزار اقتصادی و با وعده افزایش عطا، توانست لشکر عظیمی از مردم کوفه را - که تا سی هزار شمرده‌اند -^۲ علیه امام حسین علیه السلام وارد جنگ کند؛ لشکری که تعداد زیادی از آنها دل‌هایشان با امام علیه السلام بود.^۳

امام حسین علیه السلام نیز تأثیر این ابزار را به خوبی درک کرده بود؛ به گونه‌ای که در سخنرانی خود در روز عاشورا آن را به عنوان یکی از علل عصیان کوفیان علیه خود برشمرد:

«کلکم عاص لامری مستمع لقولی، قد انخزلت عطیاتکم من الحرام و ملثت بطونکم من الحرام فطبع علی قلوبکم»^۴؛ «همه شما علیه من عصیان می‌ورزید و سخنان مرا گوش نمی‌دهید؛ [علت آن این است که] عطاها را از مال حرام

۱. وقعة الطف، ص ۱۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.

۳. حیاة الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۴۵۳.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

فراهم آمده و شکم هایتان از حرام انباشته شده است و این باعث مهر خوردن بر دل هایتان گشته است».

عطش در کربلا

● پرسش ۸ کیفیت عطش و تشنگی در کربلا چگونه بوده است؟

از گزارش‌های معتبر تاریخی، چنین به دست می‌آید که سه روز قبل از شهادت امام حسین علیه السلام (در روز هفتم محرم) دستوری از عبیدالله بن زیاد از این قرار به عمر بن سعد ابلاغ شد که: «بین حسین و آب فاصله انداز و مگذار که قطره‌ای از آن بنوشند» و این عمل را نوعی انتقام در مقابل بستن آب بر عثمان تلقی کرد!^۱

ابن سعد به مجرد دریافت این دستور، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار، مأمور مراقبت از شریعه فرات به منظور جلوگیری از دسترسی امام علیه السلام و یارانش به آب کرد.^۲ در این دو سه روز امام علیه السلام و یارانش از طرق مختلف سعی در دسترسی به آب داشتند؛ زیرا تحمل تشنگی در آن بیابان سوزان - به ویژه با آن کاروان مشتمل بر زنان و کودکان - بسیار طاقت فرسا بود.

در برخی از گزارش‌ها چنین آمده است: امام حسین علیه السلام در محدوده اردوگاه خود اقدام به حفر چاه‌هایی کرده بود؛ اما وقتی گزارش آن به ابن زیاد رسید و او دستور شدت عمل بیشتر و ممانعت از حفر چاه را به ابن سعد ابلاغ کرد.^۳

همچنین گزارشی از حمله شبانه حضرت عباس علیه السلام به همراه سسی سوار و بیست پیاده به پرچمداری نافع بن هلال به فرات در منابع معتبر نقل شده است.

۱. بلاذری، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲. همان‌ها.

۳. الفتوح، ج ۵، ص ۹۱: «... فقد بلغنی ان الحسین یشرب الماء هو و اولاده و قد حفروا الآبار و نصبوا الاعلام فانظروا اذا ورد علیک کتابی هذا فامنعهم من حفر الآبار ما استطعت و ضیق علیهم و لا تدعهم یشربوا من ماء الفرات قطرة واحدة».

آنان پس از درگیری با گروه عمرو بن حجاج، موفق به پر کردن بیست مشک آب می‌شوند.^۱

زمان دقیق این گزارش نقل نشده است؛ اما در آن عبارت «وَلَمَّا أَشْتَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ الْعَطَشُ» (چون تشنگی بر حسین و یارانش فشار آورد) آمده است.

برخی از گزارش‌ها حکایت از ریختن آب از سوی امام علیه السلام بر چهره خواهرش زینب علیها السلام در روز عاشورا دارد؛ زیرا وقتی او اشعار آن حضرت مبنی بر نزدیک بودن شهادتش را شنید، از حال رفته بود.^۲

این گزارش اجمالاً دلالت بر وجود آب در شب عاشورا می‌کند؛ علامه مجلسی در بحارالانوار مسأله عدم مضیقه آب را در صبح روز عاشورا - حتی برای آشامیدن - با صراحت بیشتری مطرح می‌کند. در این گزارش چنین آمده است:

«ثُمَّ قَالَ لِاصْحَابِهِ: قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرُ زَادِكُمْ وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا وَاغْسَلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ اكْفَانَكُمْ ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ»^۳؛ «پس امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: برخیزید و آب بنوشید که آخرین آذوقه شما از دنیا است و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس‌های خود را با آن بشوید تا کفن‌های شما باشد. آن‌گاه امام علیه السلام نماز صبح را با آنان به جماعت خواند».

از عبارت «يَكُنْ آخِرُ زَادِكُمْ» و نیز از گزارش‌های مربوط به روز عاشورا چنین استفاده می‌شود که پس از اتمام این ذخیره آبی، دیگر دسترسی به آب میسر نشد و امام علیه السلام و یاران و خاندانش در آن گرمای طاقت فرسای کربلا تا هنگام شهادت، علاوه بر مبارزه سنگین با دشمن با تشنگی شدید نیز دست به گریبان بودند.

علامه مجلسی رحمته الله در ادامه گزارش خود سخن از ریشخند یکی از لشکریان عمر بن سعد به نام تمیم بن حصین خزاری به میان آورده که می‌گوید:

۱. وقعة الطف، ص ۱۵۲.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ وقعة الطف، ص ۲۰۱؛ الهوف، ص ۱۰۴.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۷.

«ای حسین، و ای یاران حسین! آیا به آب فرات نمی‌نگرید که چگونه همانند شکم مار می‌درخشد؛ به خداوند سوگند از آن قطره‌ای نخواهید آشامید تا آنکه مرگ را دریابید»^۱

حرّ نیز در روز عاشورا و در هنگام نصیحت به کوفیان، آنان را به جهت معانعت از دسترسی امام علیه السلام و یارانش به آب فرات توبیخ کرده است.^۲ همچنین گزارش تلاش امام علیه السلام برای به دست آوردن آب و معانعت شمر از آن و ریشخند او به آن حضرت و نفرین امام علیه السلام بر او در برخی از منابع آمده است.^۳

علامه مجلسی رحمه الله روایتی را نقل می‌کند که مضمون آن درخواست عباس برای مبارزه و مأمور شدن او از طرف امام علیه السلام به منظور آوردن آب برای اطفال و کودکان حرم می‌باشد. همان‌گونه که مشهور است، عباس علیه السلام موفق به آوردن آب نشد و در راه بازگشت به شهادت رسید.^۴

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

درخواست آب

● پرسش ۹. آیا امام علیه السلام از دشمن برای خود درخواست آب کرد؟

در نیمروز اول عاشورا با آنکه تشنگی به شدت به امام علیه السلام، یاران و خانواده‌اش فشار می‌آورد؛ اما در هیچ‌یک از منابع معتبر، گزارشی وجود ندارد که مضمون آن درخواست آب از سوی امام علیه السلام از دشمن باشد.

اصولاً در هیچ‌یک از این منابع به محوریت و اهمیت مسأله عطش - چنان‌که در بین منابع متأخر و برخی مداحان مشهور شد - برخورد نمی‌کنیم. جالب آنکه با مطالعه دقیق رجزها و اشعار حماسی امام علیه السلام و یارانش در معرکه نبرد، هیچ‌گونه

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۷.

۲. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۹؛ الارشاد، ص ۴۵۳.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۶ به نقل از: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.

۴. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱ و ۴۲.

اشاره‌ای به مسأله تشنگی و فشار آن نمی‌بینیم.

بالعکس آنچه در این اشعار و نیز کلمات و عبارات امام علیه السلام در روز عاشورا می‌بینیم، سراسر حکایت از عزّت، حماسه و سربلندی دارد. به عنوان مثال کافی است اشاره کنیم که این عبارت مشهور در بحبوحه نبرد روز عاشورا از امام حسین علیه السلام صادر شده است:

«أَلَا وَانَّ الدَّهْيَ بْنَ الدَّهْيِ قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَةِ وَهِيَاهَاتِ مَنَا الذَّلَّةُ يَايَا اللَّهَ ذَالِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَاهِبَةٌ وَطَهْرَةٌ وَأَثُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنَفُوسٌ آيَّةٌ مَنْ أَنْ تَوْثِرَ طَاعَةَ اللِّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ»^۱؛ «آگاه باشید که زنازاده پسر زنازاده (ابن زیاد) مرا بین دو چیز مخیر ساخته است: یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم یا لباس ذلّت بپوشم و با یزید بیعت کنم؛ ولی ذلّت از ما بسیار دور است و خدا و رسول خدا و مؤمنان و پرورده شدگان دامن‌های پاک و اشخاص باحمیت و مردان با غیرت، چنین کاری را بر ما روا نمی‌دانند که ذلّت اطاعت از مردم پست را بر کشته شدن با عزّت ترجیح دهیم».

در برخی مجالس و محافل عزاداری، محور عزّت و حماسه و سربلندی در این نهضت کم‌رنگ‌تر شده و در عوض رقت و عطوفت بر امام علیه السلام به عنوان محور اصلی مورد توجه قرار گرفته است. عده‌ای به منظور هر چه رقیق‌تر نشان دادن صحنه کربلا، برخی از گزارش‌های غیرواقعی افزوده‌اند و در برخی از موارد، چهره‌ای ذلیلانه از امام علیه السلام به نمایش گذاشته‌اند.

به عنوان مثال در بعضی از این گزارش‌های دروغین، چنین آمده است: «امام علیه السلام به نزد عمر بن سعد رفته و از او سه درخواست کرد که درخواست دوم امام علیه السلام چنین بود: «اسقونی شربة من الماء فقد نشفت كبدي من القماء»^۲؛ «مرا

۱. الهوف، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲. طریحی، المنتخب، ص ۳۳۹.

مقداری آب بنوشانید که جگر از تشنگی می‌سوزد». ابن سعد نیز وقیحانه این درخواست را رد می‌کند.

آری گرچه این گزارش‌ها در آوردن اشک حتی از سنگ کارساز است؛ اما از سوی دیگر بر چهره عزتمندانه امام حسین علیه السلام و عاشورا خدشه وارد می‌کند. و شیعیان فرهیخته را در تحلیل‌ها با چالش‌های اساسی روبه‌رو می‌سازد. بدین ترتیب با بهانه دادن به دست دشمنان، کاری‌ترین ضربات بر عزت‌مداری شیعه وارد می‌شود.^۱

مدفن رأس حسین علیه السلام

● پرسش ۱۰. رأس مبارک امام حسین علیه السلام در کجا مدفون شد؟

درباره محل دفن سر مبارک امام حسین علیه السلام به خصوص و سرهای دیگر شهدای کربلا به صورت عموم، در کتاب‌های تاریخی شیعه و اهل سنت و نیز منابع روایی شیعه اختلاف فراوانی مشاهده می‌شود. البته اقوال نقل شده نیاز به بررسی دارد؛ اما هم‌اکنون مشهورترین قول - که مورد قبول جامعه شیعی قرار گرفته - آن است که سر مبارک پس از چندی به بدن ملحق شد و در سرزمین کربلا مدفون گردید. برای آگاهی بیشتر به بیان این اقوال می‌پردازیم:

۱. کربلا

این نظر دیدگاه مشهور بین علمای شیعه است و علامه مجلسی رحمته الله علیه به این شهرت اشاره کرده است.^۲

۱. به جهت آگاهی بیشتر از نفس عزت‌طلبی در نهضت امام علیه السلام و چگونگی چالش آن با این روایت‌های دروغین و کیفیت متن و سند این روایات ر.ک: مقاله «عزت‌طلبی در نهضت امام حسین علیه السلام»، نعمت‌الله صفری فروشانی، مندرج در مجله حکومت اسلامی، ش ۲۶، ص ۷۹-۱۱۶.
۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

شیخ صدوق رحمته الله با نقل روایتی، الحاق سر به بدن در کربلا را از قول فاطمه دختر علی رحمته الله و خواهر امام حسین رحمته الله نقل کرده است.^۱ اما درباره کیفیت و چگونگی الحاق دیدگاه‌های مختلفی ابراز شده است.

برخی همانند سید بن طاووس آن را امری الهی می‌داند که خداوند با قدرت خود و به صورت معجزه انجام داده است. وی از چون و چرا درباره آن نهی کرده است.^۲

برخی دیگر چنین گفته‌اند: امام سجاد رحمته الله در بازگشت در روز اربعین^۳ یا روزی غیر از آن، سر را در کربلا در کنار بدن دفن کرد.^۴

اما اینکه آیا دقیقاً سر به بدن ملحق شد و یا در کنار ضریح و در نزدیکی بدن دفن شد، عبارت روشنی در دست نیست و در اینجا نیز سید بن طاووس چون و چرا را نهی کرده است.^۵

عده‌ای گفته‌اند: پس از آنکه سر را در زمان یزید سه روز به دروازه دمشق آویزان کردند، پایین آورده و آن را در گنجینه‌ای از گنجینه‌های حکومتی گذاشتند و تازمان سلیمان بن عبدالملک در آنجا بود. سپس وی آن را بیرون آورده و پس از تکفین، آن را در گورستان مسلمانان در دمشق دفن کرد. پس از آن جانشین وی عمر بن عبدالعزیز (حکومت ۹۹ تا ۱۰۱ ق) آن را از گورستان درآورده و معلوم نشد که با آن چه کرد! اما با توجه به تقید او به ظواهر شریعت، به احتمال فراوان آن را به کربلا فرستاده است.^۶

۱. همان ج ۴۵، ص ۱۴۰ (به نقل از: امالی صدوق، ص ۲۳۱).

۲. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۵۸۸.

۳. شهید قاضی طباطبایی، تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سیدالشهداء، ج ۳، ص ۳۰۴.

۴. لهراف، ص ۲۳۲. البته با صراحت نام امام سجاد رحمته الله را نمی‌آورد.

۵. اقبال الاعمال، ص ۵۸۸.

۶. امینی، محمد امین، مع الركب الحسيني، ج ۶، ص ۳۲۴؛ به نقل از: مقتل الخواریزمی، ج ۲، ص ۷۵.

در پایان متذکر می‌شویم که برخی از دانشمندان اهل سنت مانند شیراوی، شبلنجی و سبط ابن حویزی نیز اجمالاً پذیرفته‌اند که سر در کربلا دفن شده است.^۱

۲. نجف اشرف در کنار قبر حضرت علی (ع)

از عبارت علامه مجلسی (ع) و نیز با پژوهش در روایات چنین به دست می‌آید که رأس مبارک در نجف اشرف و در کنار قبر حضرت علی (ع) دفن شده است.^۲ روایاتی همانند سلام دادن امام صادق (ع) به همراه فرزندش اسماعیل، بر امام حسین (ع) - پس از نماز خواندن بر جسدشان حضرت علی (ع) در نجف - به صراحت و روشنی وجود سر را در نجف تا زمان امام صادق (ع) ثابت می‌داند.^۳ روایات دیگری نیز همین مطلب را تأیید می‌کند؛ به گونه‌ای که حتی در کتاب‌های شیعه، زیارتی برای سر امام (ع) در نزد قبر امام علی (ع) نقل شده است.^۴

درباره کیفیت انتقال سر به این مکان، از قول امام صادق (ع) چنین نقل شده است: یکی از دوستان اهل بیت (ع) در شام آن را سرقت کرد و به کنار قبر حضرت علی (ع) آورد.^۵ البته اشکال این دیدگاه آن است که قبر حضرت علی (ع) تا زمان امام صادق (ع) برای همگان شناخته شده نبود.

در روایتی دیگر آمده است: پس از آنکه سر مدّتی در دمشق بود، به کوفه نزد ابن زیاد برگردانده شد و او از ترس شورش مردم، دستور داد که آن را از کوفه

۱. همان، ص ۳۲۲ و ۳۲۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

۳. همان، ج ۴۵، ص ۱۷۸؛ به نقل از: کامل الزیارات، ص ۳۴ و کافی، ج ۴، ص ۵۷۱.

۴. همان، ص ۱۷۸ و ر. ک: مع الکرکب الحسینی، ج ۶، ص ۳۲۸-۳۲۵.

۵. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵.

خارج کرده و در نزد قبر حضرت علی علیه السلام دفن کنند.^۱ اشکال دیدگاه قبلی به این دیدگاه نیز وارد است.

۳. کوفه

سبط ابن جوزی این دیدگاه را ابراز کرده و گفته است: عمرو بن حرث مخزومی آن را از ابن زیاد گرفت و پس از غسل، تکفین و خوشبو کردن، سر را در خانه خود دفن کرد.^۲

۴. مدینه

ابن سعد صاحب طبقات الکبری این دیدگاه را پذیرفته و چنین بیان کرده است: یزید سر را برای عمرو بن سعید حاکم مدینه فرستاد و او پس از تکفین، آن را در قبرستان بقیع در کنار قبر مادرش فاطمه علیها السلام دفن کرد.^۳ این دیدگاه به وسیله تعدادی دیگر از دانشمندان اهل سنت (مانند خوارزمی، در مقتل الحسین علیه السلام و ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب) پذیرفته شده است.^۴ اشکال مهم این دیدگاه آن است که قبر حضرت فاطمه علیها السلام معلوم نبوده تا در کنار آن دفن شود.

۵. شام

شاید بتوان گفت: بیشترین گزارش های اهل سنت، حکایت از دفن سر در شام می کند که معتقدان به این دیدگاه نیز در میان خود اختلاف داشته و اقوال مختلفی

۱. همان، ص ۱۷۸.

۲. تذکرة الخواص، ص ۲۵۹؛ به نقل از: مع الركب الحسيني، ص ۳۲۹.

۳. ابن سعد، طبقات، ج ۵، ص ۱۱۲.

۴. مع الركب الحسيني، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

ابراز کرده‌اند؛ همچون:

الف. در کنار دروازه فرادیس که بعدها مسجد الرأس در آن ساخته شد؛

ب. در باغی در کنار مسجد جامع اموی؛

ج. در دارالاماره؛

د. در گورستانی در دمشق؛

ه. در کنار دروازه توما.^۱

عرقه

رقه شهری در کنار فرات بوده که گفته شده است: یزید سر امام علیه السلام را برای آل ابی محیط - خویشان عثمان که در آن زمان در این شهر ساکن بودند - فرستاد و آنها، آن را در خانه‌ای دفن کردند که بعدها آن خانه به مسجد تبدیل شد.^۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷. مصر (قاهره)

نقل شده است: خلفای فاطمی - که از آغاز نیمه دوم قرن چهارم تا آغاز نیمه دوم قرن هفتم در مصر حکم می‌راندند و پیرو مذهب شیعی اسماعیلی بودند - سر مبارک امام حسین علیه السلام را از دروازه فرادیس شام، به عسقلان و سپس به قاهره منتقل کردند و بر آن مقبره معروف به تاج الحسین علیه السلام را پس از سال ۵۰۰ بنا کردند.^۳

مقریزی سال دقیق انتقال سر از عسقلان به قاهره را سال ۵۴۸ دانسته و گفته است: هنگام بیرون آوردن سر از عسقلان چنین مشاهده شد که خون آن هنوز تازه

۱. مع الרכب الحسینی، ج ۶ ص ۳۳۱-۳۳۵.

۲. همان، ص ۳۳۴؛ به نقل از: تذکرة الخواص، ص ۲۶۵.

۳. البداية و النهایة، ج ۸ ص ۲۰۵.

و نسخت‌نکیده است و بسویی همچون مشک از آن به مشام می‌رسد.^۱ علامه سید محسن امین عاملی (از دانشمندان معاصر شیعه) پس از نقل انتقال سر از عسقلان به مصر می‌گوید: «در محل دفن سر بارگاه بزرگی ساختند و در کنار آن نیز مسجدی بزرگ بنا کردند. من در سال ۱۳۲۱ ق آنجا را زیارت کرده و مردان و زنان زیادی را در حال زیارت و تضرع در آن مکان دیدم. سپس می‌گوید: شکی در انتقال سری از عسقلان به مصر وجود ندارد؛ اما اینکه آن سر از آن امام علیه السلام یا شخص دیگری بوده، جای شک است!»^۲

علامه مجلسی رحمه الله نیز به نقل از گروهی از مصریان، به وجود بارگاهی عظیم در مصر با نام «مشهد الکریم» اشاره می‌کند.^۳

یاران امام حسین علیه السلام

● پرسش ۱۱. آیا در شب عاشورا کسی از یاران امام علیه السلام او را ترک کرد؟ اصلاً تعداد یاران امام علیه السلام در صحنه نبرد عاشورا چند نفر بودند؟ این سؤال دو بخش دارد که باید جداگانه به آنها پرداخت.

بخش یکم. وفاداری یاران

منابع تاریخی هنگام ذکر وقایع شب عاشورا، این نکته را متذکر شده‌اند که هنگام درخواست امام علیه السلام از اصحاب و خویشان خود مبنی بر ترک او و وا گذاشتن در مقابل دشمن، آنان بالاتفاق با سخنان حماسی و شورانگیز خویش مراتب جانفشانی خود در رکاب امام علیه السلام را یادآور شده و هیچ‌کدام حاضر به ترک او نشدند. در اینجا بود که امام علیه السلام جمله معروف خود را فرمود: «... فانی لا اهلکم

۱. مع الركب الحسيني، ج ۶ ص ۳۳۷.

۲. امین عاملی، سید محسن، کواصیح الاشجان فی مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۵۰.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۲.

اصحاباً اولی و لا خیراً من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیتی»^۱؛ «من یارانی برتر و بهتر از یاران خود نمی‌شناسم و همین‌طور خاندانی را نیکوکارتر و مفیدتر به صلهٔ رحم از خاندان خود نمی‌دانم».

از سوی دیگر در همین منابع از پراکنده شدن تعداد زیادی از یاران امام علیه السلام در منزل زباله و هنگام شنیدن خبر شهادت برادر رضاعی آن حضرت (عبدالله بن یقطر) خبر می‌دهند! پس از شنیدن خبرهای ناامیدکننده، امام حسین علیه السلام طی نوشته‌ای ضمن اعلان خبر شهادت مسلم، هانی و عبدالله چنین فرموده بود: «... و قد خذلتنا شیعتنا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف لیس علیه منا ذمام»^۲؛ «شیعیان ما، خوارمان کردند! پس هر کس که دوست دارد، ما را ترک کند، چنین کند که ما بیعت خود را از شما برداشتیم».

در این هنگام بود که گروه گروه سپاهیان آن حضرت علیه السلام جدا شدند و در پایان تعداد اندکی با سیدالشهدا علیه السلام ماندند که این تعداد عمدتاً همان‌هایی بودند که از مدینه با آن حضرت حرکت کرده بودند!

کسانی که امام علیه السلام را ترک کردند، اعرابی بودند که به خیال آنکه امام علیه السلام به شهری آرام و آمادهٔ اطاعت می‌رود و در آنجا حکومت خود را به راه می‌اندازد، به دنبال آن حضرت به راه افتاده بودند.^۳ البته چنین جدایی طبیعی می‌نمود.

در منابع معتبر از این منزل به بعد، سخنی از ترک یاران نیست؛ اما در نوشته‌های متأخر، گزارشی از کتابی غیر معتبر و مجهول به نام نورالعیون نقل شده که در آن از قول جناب سکینه دختر امام حسین علیه السلام سخن از ترک دسته جمعی سپاه به صورت دسته‌های ده‌تایی و بیست‌تایی به میان آمده است که در پایان

۱. وقعة الطف، ص ۱۹۷ و نیز ر. ک: طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۹۹؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۸.

شیخ مفید، الارشاد، ص ۴۴۲.

۲. وقعة الطف، ص ۱۶۶.

۳. همان.

نفرین سکینه را به دنبال دارد^۱

این روایت ضعیف و متأخر نمی تواند در برابر آن همه گزارش های معتبر با ذکر سلسله اسناد مقاومت نماید؛ به ویژه آنکه این گزارش جعلی با سخنان اصحاب و خاندان امام علیه السلام در شب عاشورا و نیز عبارت مشهور آن حضرت در مدح آنان تنافی دارد.

بخش دوم. تعداد یاران

منابع مختلف تعداد یاران امام علیه السلام در روز عاشورا متفاوت ذکر کرده اند.^۲ برخی مانند طبری این تعداد را نزدیک صد نفر دانسته اند که در میان آنها پنج نفر از فرزندان امام علی علیه السلام، شانزده نفر از بنی هاشم و تعدادی دیگر از قبایل مختلف دیده می شود.^۳

برخی مانند ابن شهر آشوب این تعداد را ۸۲ نفر ذکر کرده اند.^۴ ابن نما از بزرگان شیعه در قرن ششم و هفتم، اصحاب امام علیه السلام را صد پیاده و ۴۵ سواره می داند.^۵ همین تعداد از سوی سبط ابن جوزی نیز مورد تأیید قرار گرفته است.^۶ روایتی از امام باقر علیه السلام نیز - که در جوامع روایی شیعه نقل شده - این قول را تأیید می کند.^۷

۱. اکبر العبادات فی اصرار الشهادات، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. از اینجا تا پایان این پرسش، همه منابع را به نقل از کتاب «تاریخ امام حسین علیه السلام» ج ۳، ص ۲۴۲-۲۵۰ نقل می کنیم. این کتاب عظیم که تاکنون پنج جلد آن توسط انتشارات آموزش و پرورش به چاپ رسیده است، حاوی عبارات کتب عاشورانگاری از آغاز تا دوره معاصر درباره وقایع مختلف مربوط به امام علیه السلام است.

۳. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۳.

۴. المناقب، ج ۴، ص ۹۸.

۵. مشیرالاحزان، ص ۲۷ و ۲۸.

۶. تذکرة الخواص، ص ۱۲۳.

۷. بهارالانوار، ج ۴۵، ص ۴.

عجیب‌تر از همه قول مسعودی است که تا هنگام نزول امام علیه السلام در کربلا، تعداد یاران آن حضرت علیه السلام را پانصد سواره و صد پیاده ذکر می‌کند.^۱
اما قول مشهور - که هم اکنون نیز دارای شهرت است - آن است که تعداد یاران امام علیه السلام در کربلا ۷۲ نفر بودند که به ۳۲ سواره و چهل پیاده تقسیم می‌شدند.^{۲*}

● پرسش ۱۲. آیا از مردان حاضر در کربلا غیر از امام سجاد علیه السلام شخص یا اشخاص دیگری زنده ماندند یا خیر؟

با مراجعه به منابع تاریخی، می‌توان زنده ماندن عده‌ای وابسته دست آورد، در دو بخش بنی هاشم و اصحاب دیگر معرفی می‌کنیم:

یک. بنی هاشم:

۱. امام سجاد علیه السلام

۲. حسن بن حسن معروف به حسن مثنی

او در روز عاشورا در حالی که مجروح بود، اسیر شد و در حالی که اسماء بن خارجه قصد کشتن او را داشت، عمر بن سعد نگذاشت کشته شود. او با فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ازدواج کرد و در ۳۵ سالگی دار فانی را وداع گفت. او مدتی

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۷؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴؛ ابن اعثم، الفتح، ج ۵، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواصلین، ص ۱۵۸ و ...

* برای آگاهی از نام‌های شهدار، کد:

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۹-۲۷۴ زیارت ناحیه مقدسه که در آن اسامی تک تک شهدا آمده و بر آنها درود فرستاده شده است.

۲. سماری، شیخ محمد، انصارالحسین فی انصارالحسین علیه السلام، که در آن نام ۱۱۳ تن از یاران امام حسین علیه السلام و شرح حال آنها ذکر شده است.

۳. فضیل بن زبیر، و تسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام من اهله و اولاده و شیخته، که در مجله وراثت شماره ۲، سال ۱۴۰۶ ق چاپ شده است.

متولی اوقاف و صدقات حضرت علی علیه السلام بود.^۱

حسن بن حسن پدر عبدالله بن حسن (معروف به عبدالله محض)، پدر محمد بن عبدالله (معروف به نفس زکیه) است و به جهت آنکه اولین علوی ای بود که از پدر و مادر علوی به دنیا آمده بود، به این لقب ملقب شد.

۳. زید بن حسن علیه السلام

او نیز از فرزندان امام حسن علیه السلام بود که بعضی منابع، گزارش حضور او را در کربلا ذکر کرده اند.^۲ او مدت نود سال زیست و از بزرگان بنی هاشم به حساب می آمد که مدت ها متولی صدقات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.^۳

۴. عمرو (همر) بن حسن علیه السلام

گزارش حضور او در کربلا و زنده ماندنش پس از این واقعه در بعضی از منابع ذکر شده است.^۴

۵. محمد بن عقیل

۵. تحقیقات کامپوزر علوم اسلامی

۶. قاسم بن عبدالله بن جعفر

دو. اصحاب دیگر:

۱. عقیبة بن سمان

او غلام ریاب همسر امام حسین علیه السلام بود که در روز عاشورا اسیر گردید و به نزد عمر بن سعد برده شد. هنگامی که عمر شنید او برده است، دستور آزادی او را داد.^۵

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹؛ به نقل از: شهید جاوید، ص ۱۰۹.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۶۳-۱۶۵.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۹؛ به نقل از: شهید جاوید، ص ۱۰۹.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۳؛ به نقل از: شهید جاوید، ص ۱۰۹.

۶. روضة الطاف، مقدمه، ص ۳۲؛ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۵۴.

۲. ضحاک بن عبدالله مشرقی

او با امام حسین علیه السلام چنین شرط کرده بود: تا مادامی که آن حضرت یار و یآوری دارد، در کنار او باشد و هنگامی که امام علیه السلام تنها شد، بتواند آن حضرت را ترک کند. از این رو در روز عاشورا و در آخرین لحظات به نزد امام علیه السلام آمد و شرط خود را یادآور شد. امام علیه السلام او را تصدیق کرده اما پرسید: چگونه خود را نجات می‌دهی؟ سپس فرمود: اگر بتوانی خود را نجات دهی، از نظر من مانعی ندارد.

او پس از شنیدن این سخن، سوار بر اسب خود شد و با جنگ و کشتن دو نفر از سپاه دشمن و شکافتن صف آنها، توانست به طور معجزه‌آسا خود را نجات دهد.^۱ مورخان بعدها از او به عنوان یکی از راویان حوادث مختلف عاشورا بهره بردند.^۲

۳. غلام عبدالرحمن بن عبدالله انصاری

او در صحنه کربلا حضور داشته و ناقل برخی از روایات بوده است. او می‌گوید: هنگامی که دیدم یاران کشته شدند، من از صحنه فرار کرده و خود را نجات دادم.^۳

۴. مرقع بن ثمامه اسدی

۵. مسلم بن رباح مولی علی^۴

همان‌گونه که ذکر شد، تعداد فراوانی از روایات واقعه کربلا که در کتاب‌های تاریخی به یادگار مانده، با واسطه یا بی واسطه از این افراد نقل شده است.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۹.

۲. وقعة الطف، ص ۲۴ و ۳۵ (مقدمه).

۳. وقعة الطف، ص ۳۵ مقدمه به نقل از: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۱ و ۴۲۲.

۴. شهید جوادید، ص ۱۰۹ به نقل از: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷ و تهذیب تاریخ این عساکر، ج ۴، ص ۳۳۸.

سرگذشت شهربانو

● پرسش ۱۳. آیا شهربانو دختر یزدگرد سوم مادر امام سجاده علیه السلام بوده؟ و در سرزمین کربلا حضور داشته؟ و فرار او به سمت ایران به دستور امام حسین علیه السلام و مدفون شدنش در آرامگاهی که هم اکنون در تهران به بی بی شهربانو شهرت دارد، صبیح است؟

در بعضی از نوشته های متأخر - که به خیال خود از تاریخ های معتبر نقل قول کرده - چنین آمده است:

«در برخی از کتب معتبر تاریخی چنین آمده که: شهربانویه - که در کربلا حضور داشت و مادر فاطمه همسر قاسم بود - به سفارش امام حسین علیه السلام سوار بر اسب امام علیه السلام شده تا او را به سرزمین سرنوشت برساند و او به اذن خدا در ساعتی به ری رسید و در کوهی از آن سامان و در نزدیکی مقبره سید عبدالعظیم حسنی مدفون شد»^۱

و همان جا چنین آمده است: «در میان مردم چنین شهرت دارد که در قلعه کوه چیزی شبیه تگه ای از روپوش زن دیده می شود که هیچ مردی نمی تواند به آن نزدیک شود. زن آبستنی که در شکم فرزند پسری داشته باشد، نیز توان نزدیک شدن به آن را ندارد»^۲

و نیز چنین شایع شده است: «او هنگامی که به ری رسید، خواست از «هو» (خداوند) یاری بخواهد، اما اشتباها به جای «هو» لفظ «کوه» را به زبان آورد و همان جا کوه او را دریافت و در شکم خود پنهان کرد»^۳

شاید در نظر برخی ساختگی بودن این افسانه ها و نیز عدم حضور مادر امام سجاده علیه السلام در کربلا، امری واضح بوده و نیاز به بحث و تحقیق ندارد؛ اما از آنجا که

۱. ملافا در بندی، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲. همان.

۳. شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام.

درباره او مطالب فراوانی در میان مردم و حتی در میان قشر فرهیخته شایع است، به بحث درباره او می‌پردازیم.

برای روشن‌تر شدن بحث توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم.

مادر امام سجاده علیه السلام

با رجوع به منابع مختلف شیعه و سنی در می‌یابیم که از میان ائمه شیعی بیشترین اختلاف درباره نام مادر امام سجاده علیه السلام وجود دارد تا جایی که برخی از محققان با استفاده از منابع مختلف چهارده نام^۱ و برخی دیگر تا شانزده^۲ نام برای مادر آن حضرت علیه السلام ذکر کرده‌اند.^۳ مجموع این نام‌ها چنین است:

۱. شهربانو، ۲. شهربانویه، ۳. شاه زنان، ۴. جهان شاه، ۵. شه زنان، ۶. شهرناز، ۷. جهان بانویه، ۸. خولق، ۹. بَرَق، ۱۰. سلافة، ۱۱. غزالة، ۱۲. سلامة، ۱۳. حرار، ۱۴. مریم، ۱۵. فاطمة، ۱۶. شهربان.

با آنکه در منابع تاریخی اهل سنت بر روی نام‌هایی چون سلافة، سلامة، غزاله بیشتر مانور داده شده است،^۴ اما در منابع شیعی و به خصوص منابع روایی آنها، نام شهربانو بیشتر مشهور شده است. بنا به نوشته برخی از محققان^۵: اولین بار این نام در کتاب «مبائر الدرجات» محمد بن حسن صفار قمی (متوفی ۲۹۰ ق) دیده شده است.^۶ بعدها محدث معروف شیعی یعنی کلینی (م ۳۲۹ ق) روایت همین

۱. زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۱۰ و ۱۱.

۲. مقالة وحول السيدة شهربانو، نوشته شیخ محمد هادی یوسفی، مندرج در مجله رسالة الحسين علیه السلام، سال اول، شماره دوم، ربیع الاول ۱۴۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۸.

۴. ر. ک: افتخارزاده، محمود رضا، شعوبه ناصیونالاسم ایران، ص ۳۰۵ که از منابعی چون انساب الاشراف بلاذری، طبقات ابن سعد، المعارف ابن قتیبة دینوری و الکامل میزبانی فوق را نقل می‌کند.

۵. شهیدی، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۱۲.

۶. نکا: بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹، ح ۲۰.

کتاب را در کتاب کافی آورد.^۱ بقیه منابع یا از این دو منبع بهره گرفته و یا آنکه روایاتی ضعیف و بدون سند معتبر را در نوشته‌های خود آورده‌اند.^۲ در این روایت چنین آمده است:

«چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند، دوشیزگان مدینه برای تماشای او سر می‌کشیدند و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت. عمر به او نگریست، دختر رخسار خود را پوشید و گفت: اف بیروج بادا هرمز (وای، روزگار هرمز سیاه شد) عمر گفت: این دختر مرا ناسزا می‌گوید و بدو متوجه شد! امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: تو این حق را نداری، به او اختیار ده که خودش مردی از مسلمانان را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن. عمر به او اختیار داد. دختر بیامد و دست خود را روی سر حسین علیه السلام گذاشت. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان شاه. حضرت فرمود: بلکه شهربانویه باشد.

سپس به حسین علیه السلام فرمود: ای اباعبدالله از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد می‌شود و علی بن الحسین علیه السلام از او متولد گشت. آن حضرت را ابن الخیرتین (پسر دو برگزیده) می‌گفتند؛ زیرا برگزیده خدا از عرب «هاشم» بود و از عجم «فارسی».^۳

این روایت از دو جهت سند و متن محل بحث واقع شده است. از جهت سند در آن افرادی مانند ابراهیم بن اسحاق احمر^۴ و عمرو بن شمر وجود دارند که متهم به غلو شده و از سوی رجال یون شیعه مورد تأیید واقع نشده‌اند.^۵

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. برای آگاهی از سیر تاریخی شهربانو در منابع ر.ک: شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی، ص ۲۸۹-۳۳۷.

۳. با استفاده از ترجمه حاج سید جواد مصطفوی (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹).

۴. آیت الله خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۵. همان.

اما از جهت متن اشکالات زیر بیان شده است:

۱. اسارت دختری از یزدگرد، به شدت محل تردید است.
 ۲. اسارت چنین دختری در زمان عمر و به ازدواج امام حسین علیه السلام در آمدن در این زمان نیز غیر قابل قبول است.
 ۳. در هیچ یک از منابع معتبر شیعی به جز این روایت، لقبی با عنوان «ابن الخیرتین» برای امام سجاد علیه السلام نقل نشده است.
- آیا در اینجا نمی‌توان نوعی ایرانی‌گری افراطی را دید که به خیال خود به جهت پیوند خوردن نسل ساسانیان با نسل پیامبر صلی الله علیه و آله در امام سجاد علیه السلام، خواسته‌اند آن حضرت علیه السلام را به عنوان «خیر اهل الارض» معرفی کنند؟
- این گونه نقدها بر گزارش‌های حاوی نام شهربانو باعث می‌شود تا این گزارش‌ها را از ساحت ائمه علیهم السلام به دور و آن را ساخته دست حدیث‌پردازان بدانیم و نام شهربانو را برای مادر آن حضرت علیه السلام نفی کنیم.
- در باره نسب مادر امام سجاد علیه السلام نیز منابع متقدم تاریخی و روایی دچار اختلاف گشته‌اند. برخی مانند یعقوبی (متوفی ۲۸۱ ق)^۱، محمد بن حسن قمی^۲، کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)^۳، محمد بن حسن صفار قمی (متوفی ۲۹۰ ق)^۴، شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ق)^۵ و شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ق)^۶ او را دختر یزدگرد دانسته‌اند، هر چند در نام او اتفاق نظر ندارند.
- این نسب تقریباً در میان منابع متأخر به عنوان یک شهرت فراگیر جای خود را

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. تاریخ قم، ص ۱۹۵.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹.

۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۸.

۶. الارشاد، ص ۴۹۲.

باز کرده است؛ به گونه‌ای که میدان اظهار وجود برای دیدگاه‌های مخالف نگذاشته است.^۱

در مقابل این قول، برخی از منابع متقدم و متأخر دیدگاه‌های دیگری مانند سیستانی بودن، سندی بودن، کابلی بودن او را متذکر شده و بسیاری از منابع بدون ذکر محل اسارت او، تنها با عنوان «امّ ولد» (کنیز صاحب فرزند) از او یاد کرده‌اند.^۲ برخی نام‌های بزرگان ایرانی همچون سبجان، سنجان، نوشجان و شیرویه را به عنوان پدر او ذکر کرده‌اند.^۳

برای نقد و بررسی این نسب نمی‌توانیم به بحث‌های سندی این گزارش‌ها تکیه کنیم؛ زیرا هیچ‌یک از اقوال دارای سند مستحکمی نیست. علاوه بر آنکه بیشتر کتاب‌های تاریخی همانند تاریخ یعقوبی، مطالب خود را بدون ذکر اسناد نقل می‌کنند.

بنابراین باید فقط از راه محتوا به بررسی آنها پرداخت که در این راستا اشکالات زیر خود را نشان می‌دهد:

۱. مهم‌ترین اشکال اختلاف این گزارش‌ها در ذکر نام او است که منابع مختلف پیش گفته اسامی گوناگونی همانند حرار، شهربانو، سلاخه، غزاله برای او نقل کرده‌اند. و این نشان می‌دهد که این مطالب، سازندگان مختلف با انگیزه‌های یکسانی داشته است که همان تعصب ایرانی‌گری و ارتباط دادن میان ایرانیان و امامان (علیهم‌السلام) از راه نسب بوده است تا به خیال خود فره ایزدی و تخته شاهی را از ساسانیان به امامان شیعه منتقل سازند.

۲. اختلاف این گزارش‌ها در زمان اسارت او نیز یکی دیگر از اشکالات است که برخی آن را در زمان عمر، برخی دیگر در زمان عثمان و برخی مانند شیخ مفید

۱. زندگانی علی ابن الحسین (علیه‌السلام)، ص ۱۲.

۲. شعوبه، ص ۳۰۵.

۳. حول السیلة شهرمانی، ص ۲۸.

آن را در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام دانسته‌اند.^۱

۳. اصولاً کتبی مانند تاریخ طبری و الکامل ابن اثیر که به صورت سال‌شمار جنگ‌های مسلمانان با ایرانیان را تعقیب کرده و مسیر فرار یزدگرد را به شهرهای مختلف ایران نشان داده‌اند، در هیچ موردی به ذکر اسارت فرزندان او نمی‌پردازند؛ با آنکه این مسأله، بسیار مهم‌تر از حوادث جزئی است که به آنها اشاره شده است. این نکته جعلی بودن گزارش اسارت دختران یزدگرد را تقویت می‌کند.

۴. برخی از نویسندگان متقدم همانند مسعودی، هنگام ذکر فرزندان یزدگرد سوم، دخترانی با نام‌های ادرک، شاهین و مردآوند برای او ذکر می‌کنند که اولاً با هیچ‌یک از نام‌هایی که برای مادر امام سجاده علیه السلام گفته شده، هماهنگی ندارد و ثانیاً خبری از اسارت آنها در تمام نوشته‌های خود به میان نمی‌آورد.^۲

۵. از مهم‌ترین اسناد تاریخی که می‌توان درباره مادر امام سجاده علیه السلام به آن استناد کرد، نامه‌های منصور به محمد بن عبدالله معروف به «نفس زکیه» است که رهبری مخالفان علوی و طالبی (اولاد ابوطالب) را در مدینه بر عهده داشت و همیشه میان او و منصور نزاع و درگیری بود.

در یکی از این نامه‌ها که منصور قصد رد ادعاهای محمد مبنی بر افتخاریه نسب خود را داده چنین می‌نگارد: «ما وُلِدَ فیکم بعد وفاة رسول الله صلی الله علیه و آله افضل من علی بن الحسین و هو لأم ولد».^۳ یعنی، بعد از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان شما شخصیتی برتر از علی بن حسین (امام سجاده علیه السلام) ظهور نکرده، در حالی که او فرزند ام ولد (کنیز دارای فرزندی) بود.

جالب آن است که هیچ اعتراضی - نه از سوی محمد و نه از سوی دیگران - به

۱. شعریه، ص ۳۲۲.

۲. همان، ص ۳۰۴.

۳. الکامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۵۷۰.

این فقره شنیده نمی‌شود که علی بن حسین علیه السلام فرزند کنیز نبود؛ بلکه فرزند شاهزاده‌ای ایرانی بود! در حالی که اگر این داستان واقعیت داشت، حتماً محمد بن عبدالله برای پاسخ دادن، به آن استناد می‌کرد.

مجموعه این قرینه‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که دست جعل در ساختن مادری ایرانی با این اوصاف برای امام سجاد علیه السلام دخالت داشته و عمداً دیدگاه‌های دیگر درباره مادر آن حضرت علیه السلام - بویژه دیدگاه‌هایی که او را از کنیزکان بلاد دیگر همانند سند می‌داند - نادیده گرفته است. در حالی که تا قبل از اواخر قرن سوم بیشتر ناقلان، او را از کنیزان سند یا کابل می‌دانستند.^۱

عدم حضور مادر امام سجاد علیه السلام نو کربلا

در این باره باید بگوییم که تقریباً تمام منابع متقدم شیعی - که به زندگانی مادر امام سجاد علیه السلام پس از اسارت پرداخته‌اند - چنین نگاشته‌اند: او در هنگام تولد امام علیه السلام در همان حالت نفاس از دنیا رفته.^۲

و نیز چنین گفته‌اند: یکی از کنیزان حضرت علی علیه السلام به عنوان دایه او به بزرگ کردن او پرداخت و مردم خیال می‌کردند که او مادر امام علیه السلام است و بعد از آنکه آن حضرت او را شوهر داد، فهمیدند که او دایه امام علیه السلام بود، نه مادر او.^۳

بنابراین، قطعاً از دیدگاه منابع معتبر، حضور مادر امام علیه السلام در کربلا مستفی است؛ حال با هر نام و نسبی که می‌خواهد باشد.

مرقد بی بی شهر بانو

از مطالب قبل و اثبات عدم حیات مادر امام علیه السلام بعد از تولد امام علیه السلام خود به خود

۱. حول السیدة شهر بانو، ص ۲۸.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳. بهار الانوار، ج ۴۶، ص ۸.

این موضوع روشن می‌شود. همچنین از سوی محققان معاصر با دلایل قطعی ثابت شده است که بقعه بی‌بی شهربانو - که در کوهستان شرق ری معروف به کوه بی‌بی شهربانو پدیدار است - هیچ ربطی با مادر امام علیه السلام ندارد و بنایی است که در قرون بعدی ساخته شده است. چنان‌که تاریخ ساخت صندوق منبت کاری آن سال ۸۸۸ ق را نشان می‌دهد و درب منبت کاری آن کنار عهد صفوی است و الحاقاتی از هنر دوره قاجاریه دارد.^۱

عدم ذکر چنین بقعه‌ای در آثار شیخ صدوق - که خود سالیان دراز در ری می‌زیسته و به آن آشنایی کامل داشته - مؤید دیگری بر عدم وجود این بقعه در قرن چهارم و در زمان شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ق) است.

دیگر نویسندگانی هم که به ذکر احوال عبدالعظیم حسنی و شخصیت‌های بزرگ مدفون در ری پرداخته‌اند، نامی از چنین بقعه‌ای نبرده‌اند. این احتمال وجود دارد که در قرون بعدی زنی پارسا با نام شهربانو در این مکان دفن شده و با گذشت سالیان، مردمان آن سامان او را با مادر امام سجاده علیه السلام - که در آن زمان مشهور به شهر بانو بوده - اشتباه گرفته‌اند و یا برخی این اشتباه را در زبان مردم انداخته و با انگیزه‌هایی به تقویت آن پرداخته‌اند.^۲

توبه یزید

● پرسش ۱۴. آیا یزید توبه کرد و آیا اصولاً توبه چنین شخصی پذیرفته می‌شود؟

این پرسش به دو بخش تاریخی و کلامی تقسیم می‌شود. بخش دوم پرسش متوقف است بر پاسخ به پرسش‌هایی، همچون امکان توفیق چنین شخصی با این

۱. شعوبیه، ص ۳۲۶.

۲. برای اطلاع بیشتر از عدم امکان انتساب این بقعه به شهربانو مادر امام سجاده علیه السلام ر.ک: باستان (نوشته کریمیان) و دانشنامه ایران و اسلام، ذیل کلمه شهربانو.

جنایات عظیم بر توبه، واقعی یا ظاهری بودن توبه او، استثنا یا عدم استثنا از آیات و روایاتی که به گونه‌ای عموم پذیرش توبه را می‌رساند و ... اما همه این پرسش‌ها هنگامی پدید می‌آید که از نظر تاریخی اثبات شود که یزید از جنایت خود پشیمان شده و به نحوی در صدد جبران آن برآمده و از درگاه الهی طلب مغفرت کرده است. اما اگر پاسخ پرسش تاریخی منفی باشد، نوبت به بخش دوم پرسش نخواهد رسید.

در طول تاریخ اسلام، گرچه اکثر قریب به اتفاق مورخان، محدثان و دیگر دانشمندان اسلامی، یزید را به عنوان فردی جنایتکار شناخته و او را در جنایات خود - بویژه پدید آوردن حادثه عاشورا مقصر دانسته و تخطئه کرده‌اند - اما در این میان کسانی مانند غزالی نیز وجود داشته‌اند که در *احیاء العلوم*، سخن از نهی از لعنت یزید به علت امکان توبه او به میان آورده‌اند! سخن غزالی - به رغم شخصیت عظیم او، در جهان اسلام - مقبولیت نیافت و در همان زمان، بزرگان معاصر او همانند ابن جوزی (۵۹۷ ق) با این نظریه به شدت برخورد کردند و حتی کتابی مستقل با عنوان «الرد علی المتعصب العنید» را پدید آوردند.

اما در طول تاریخ، گاه گاهی زمزمه‌های تکرار گونه این گفتار، از سوی برخی از خاورشناسان همانند «لامنس یهودی» در *مقالات دایرة المعارف اسلام* (چاپ اول) دیده می‌شود. اخیراً نیز در برخی از محافل اسلامی این سخن و شبهه به گونه دیگر بیان می‌شود که همه اینها اهمیت بحث تاریخی درباره این شبهه را روشن می‌سازد. عمده مطالبی که از نظر تاریخی برای توبه یزید آورده می‌شود، مطالب زیر است:

۱. ابن قتیبه در کتاب *الامامة والسیاسة*^۱ چنین آورده است: پس از رخ دادن.

حوادثی در بارگاه یزید چنان شد که «فبکی یزید حتی کادت نفسه تفیض»؛ یعنی، یزید چنان گریه کرد که نزدیک بود، روح از بدنش پرواز کند.

۲. پس از ورود سرها و اسرای کربلا به کاخ یزید، او را حالت تأثر گرفته و این جنایت شنیع را به ابن زیاد نسبت داده و چنین گفت: «لعن الله ابن مرجانه لقد بغضنی الی المسلمین و زرع لی فی قلوبهم البغضاء»^۱؛ یعنی، خداوند پسر مرجانه (عبیدالله بن زیاد) را لعنت کند که مرا نزد مسلمانان مبعوض و منفور کرد و در دل‌های آنان کینه مرا کاشت!

در عبارت دیگر منسوب به یزید، او خود را شخصیتی حلیم در مقابل مخالفت‌های امام علیه السلام معرفی کرده که با کشته شدن امام علیه السلام به جهت نسبت امام علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله موافق نبود و این عمل را مستقیماً به ابن زیاد نسبت می‌دهد.^۲

۳. یزید هنگامی که کاروان کربلاییان را به سمت مدینه رهسپار می‌کند، خطاب به امام سجاد علیه السلام می‌گوید:

«لعن الله ابن مرجانه، اما والله لو انی صاحبه ما سألتی خصلة ابدأ الا اعطيته اياها و لدفعت الحثف عنه بكل ما استطعت و لو بهلاک بعض ولدی»^۳؛ یعنی، خداوند ابن مرجانه را لعنت کند! به خداوند سوگند اگر من در مقابل حسین علیه السلام بودم، او هر خواسته‌ای داشت اجابت می‌کردم و به هر طریق ممکن، مرگ را از او می‌راندم؛ حتی اگر این کار منجر به مرگ فرزندانم می‌گشت!

اگر بخواهیم همه این عبارات را بپذیریم و در اسناد آنها خدشه روا نداریم، چند نکته را می‌توانیم از آنها به دست آوریم.

الف. مقصّر اصلی در جریان کربلا ابن زیاد بوده و یزید هیچ فرمانی مبنی بر

۱. سبط ابن جوزی، تذکرة الخوارج، ص ۲۵۶.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۸.

۳. همان.

کشتن امام علیه السلام و یا حتی سخت گیری نسبت به او نداشته است!

ب. یزید از این عمل ابن زیاد خشمگین شده و او را لعنت می کند!

ج. یزید از کشته شدن امام علیه السلام اظهار تأسف شدید می کند!

در باره نکته اول خوشبختانه اسناد تاریخی به جای مانده به خوبی دروغین بودن ادعای یزید را اثبات می کند؛ زیرا در گزارش های تاریخی چنین آمده که یزید به محض رسیدن به حکومت و به رغم سفارش های پدر خود، در اولین نامه خطاب به ولید بن عتبه فرماندار مدینه چنین نگاشت:

«... اذا اتاك كتابي هذا فاحضر الحسين بن علي وعبد الله بن الزبير فخذهما بالبيعة لي فان امتعا فاضرب اهاتقهما وابعث لي برؤسهما^۱؛ یعنی، هنگامی که نامه من به دست رسید، حسین و ابن زبیر را احضار کرده و از آن دو برای من بیعت بگیر و اگر نپذیرفتند گردن آن دو را زده و سرهایشان را به نزد من بفرست.»

همچنین در بعضی از نقل ها چنین آمده است: یزید هنگام حضور امام علیه السلام در مکه، عده ای را مخفیانه به حج فرستاده بود تا در حین اعمال حج در کنار کعبه، امام علیه السلام را به قتل برسانند؛^۲ چنان که ابن عباس نیز در نامه خود به یزید به این مطلب اشاره می کند.^۳ همچنین در گزارش های تاریخی آمده است: هنگام حرکت امام علیه السلام به سمت عراق، یزید به ابن زیاد نامه نگاشته و از او خواست تا در مقابل امام علیه السلام با شدت عمل تمام بایستد.^۴ بعدها ابن زیاد نیز به فرمان داشتن از یزید مبنی بر کشتن امام حسین علیه السلام اعتراف می کند.^۵

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. لهورف، ص ۸۲.

۳. تذکرة الخوارج، ص ۱۲۷۵؛ و انبیت انفاذ اعوانک الی حرم الله لقتل الحسین علیه السلام و نیز ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۰؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۶۵.

۵. حیارب الامم، ج ۲، ص ۷۷؛ و کتب یزید الی عیبدالله بن زیاد ان الهزاین الزبیر قال: والله لا اجمعها للفاصل ابدأ اقتل ابن رسول الله واهزوا ابن زبیر.

عبدالله بن عباس نیز در نامه‌ای به یزید، صراحتاً او را قاتل امام حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب دانسته و با عبارت‌های زیر او را توبیخ می‌کند: «انت قتلت الحسین بن علی علیه السلام و لا تحسبن لا ابا لک نسیث قتلک حسیناً و فستیان بنی عبدالمطلب»^۱؛ یعنی، مپندار که من کشتنت حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب را فراموش کرده‌ام!

این مطلب در آن زمان به گونه‌ای روشن بود که حتی بعدها فرزندان او، معاویه بن یزید نیز بر بالای منبر مسجد جامع دمشق، پدر خود را این چنین مورد توبیخ قرار می‌دهد: «... وقد قتل عترة الرسول و...»^۲. به طور خلاصه شواهد تاریخی مبنی بر کشته شدن امام علیه السلام به دستور یزید، به گونه‌ای است که جای انکار را برای تحلیل‌گر منصف باقی نمی‌گذارد.^۳

اما درباره نکته دوم (خشامگین شدن یزید از جنایت ابن زیاد) باید بگوییم که شواهد تاریخی گویای آن است که یزید در آغاز از شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام خوشحال شد و ابن زیاد را مورد تشویق قرار داد! سبط ابن جوزی سخن از تشویق فراوان یزید نسبت به ابن زیاد، فرستادن هدایای گران‌قیمت برای او، شب‌نشینی‌های همراه با شرب خمر با او و برخورد با او به عنوان یکی از اعضای خانواده خود سخن به میان آورده است. وی اشعاری را از یزید نقل کرده که به صراحت رضایت و قدردانی او از ابن زیاد را در مورد کشتن امام علیه السلام بیان می‌دارد!^۴

همچنین تاریخ گویای آن است که یزید هیچ اقدامی مبنی بر عزل ابن زیاد از

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک: الركب الحسيني في الشام ومنه الى المدينة المنورة، ج ۶، از مجموعه مع الركب الحسيني من المدينة الى المدينة، ج ۶، ص ۶۱۵۴.

۴. تذكرة الخواص، ۲۹.

عراق نکرد؛ بلکه پس از رخ دادن قیام ابن زبیر در سال ۶۳ق، از ابن زیاد خواست تا به جنگ او برود.^۱

بنابراین خشمگینی او از ابن زیاد را باید عملی ظاهری دانست که تحت تأثیر واژگونه شدن شرایط با سخنرانی‌های حضرت زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام و در واکنش فراق‌کنانه انجام پذیرفته است تا منفوریت و مبعوضیتی را که از ابن جنایت برای او حاصل آمده، به گونه‌ای بزداید.

اما نکته سوم (اظهار تأسف یزید از کشته شدن امام علیه السلام) نیز بر خلاف شواهد تاریخی است؛ زیرا تاریخ گویای آن است که با ورود سرها و اسیران به دمشق و مجلس یزید، او ابراز شادمانی کرده و با چوب بر دندان‌های سر امام علیه السلام می‌زد!^۲ همچنین اشعاری می‌خواند که شعف او از انتقام‌گیری بنی‌امیه از بنی‌هاشم در جنگ بدر را نشان می‌داد^۳ که در آن جنگ، جد مادری او «عتبه»، دایی اش «ولید» و تعدادی دیگر از بزرگان قریش به دست یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل رسیده بودند. در همین اشعار اساساً به تکذیب نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته و آن را دستاویزی برای رسیدن به حکومت دانسته است:

لمبت هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا وحن نزل^۴

«بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند و هیچ خبری از آسمان نیامد و هیچ وحیی نازل نشد».

بله، چنانچه اشاره شد، اظهار تأسف او هنگامی بود که اوضاع را دگرگونه و اظهار شادمانی بیشتر را مواجه با عکس العمل احتمالی مردم می‌دید. در پایان این بحث ذکر دو نکته لازم است:

۱. تجارب الامم، ج ۲، ص ۷۷.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۸۱.

۴. مقتل عوارزمی، ج ۲، ص ۵۸ تذکرة الخواص، ص ۲۶۱.

یکم. چنان‌که از عبارات یزید آشکار می‌شود، اظهار تأسف او صرفاً یک اظهار تأسف سیاسی است و در آن هیچ عبارتی که ناشی از توبه، استغفار و بازگشت به درگاه الهی باشد، دیده نمی‌شود؛ بنابراین، این عمل نیز باید در ظرف سیاسی خود مورد ارزیابی قرار گیرد و به مسأله توبه ربط داده نشود تا آن‌گاه به سراغ جواز لعن او در صورت توبه او برویم.

دوم. اگر بپذیریم یزید واقعاً توبه نموده است، باید آثار آن را در اعمال بعدی او مشاهده کنیم؛ در حالی که تاریخ ضد آن را نشان می‌دهد؛ زیرا یزید پس از واقعه عاشورا و در دو سال باقی‌مانده حکومت ننگین خود، دست به دو جنایت عظیم دیگر زد:

۱. قتل عام مردم مدینه و مباح کردن آن سرزمین برای سپاهیان خود به مدت سه روز، کشتن بسیاری از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساکن در این شهر که در تاریخ به «واقعه حرّه» مشهور شده است.^۱
 ۲. فرمان حمله به مکه که سپاهیان او با منجنیق به این شهر حمله برده و حرمت خانه کعبه را شکستند و آن را با آتش پر تاب شده از منجنیق‌ها سوزانیدند.^۲
- بنابراین از نظر تاریخ این نکته مسلم است که نه تنها هیچ نشانه‌ای دلالت بر توبه یزید وجود ندارد؛ بلکه تمام نشانه‌ها ناشی از عدم توبه او است؛ بنابراین همچنان جواز لعن او نزد قاطبه مسلمانان پابرجا می‌باشد.

۱. الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۹۳.

۲. همان، ص ۶۰۲.

بخش دوم

فلسفه قیام امام حسین علیه السلام

مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

سید ابراهیم حسینی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

امر به معروف و نهی از منکر

● پرسش ۱۵. مقصود امام حسین علیه السلام از این جمله «من برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردم» چیست؟
این سخن، جایگاه اساسی و اصلی امر به معروف و نهی از منکر را نشان می‌دهد.

امام حسین علیه السلام با این عبارت، می‌خواهند نقش محوری امر به معروف و نهی از منکر را نشان دهند؛ به گونه‌ای که هدف نهایی قیام خویش را تحقق این امر می‌دانند. اگر توجهی به جایگاه اصیل امر به معروف و نهی از منکر شود، مقصود حضرت از این سخن روشن‌تر خواهد شد.

اصل «امر به معروف و نهی از منکر» در تمامی ادیان ابراهیمی مطرح و وظیفه تمامی پیامبران، رسولان، ائمه علیهم السلام و مؤمنان می‌باشد. این مسأله یک وظیفه شرعی و فقهی صرف نیست؛ بلکه ملاک، معیار و در واقع علت فرستادن رسولان الهی است؛ زیرا عالم مادی، عالم اختلاط خوبی‌ها و بدی‌ها، حق و باطل، خوش‌آیندها و بدآیندها، ظلمت و نور، فضایل و رذایل است و این امور گاهی چنان در هم تنیده می‌شوند که شناخت آنها و سپس تأسی و عمل به آن، دشوار

می‌گردد. ادیان الهی با شناساندن معروف و منکر و در واقع خوب و بد، حق و باطل، ظلمت و نور، فضایل و رذایل به انسان‌ها و به دنبال آن دستور به انجام معروف‌ها و بازداشتن از منکرها، هدایت الهی را به آدمی می‌آموزند و او را به صراط مستقیم رهنمون می‌شوند.

رسول خدا ﷺ درباره اهمیت و جایگاه ویژه امر به معروف و نهی از منکر می‌فرماید: «کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خدا در روی زمین و جانشین کتاب خدا و جانشین رسول خداست».^۱

و حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند: «قوام شریعت [دین] امر به معروف و نهی از منکر است».^۲

قرآن کریم ویژگی «امر به معروف و نهی از منکر» را در مؤمنان، بر اقامه نماز و دادن زکات و اطاعت از خدا و رسولش مقدم می‌دارد.^۳

امام باقر علیه السلام نیز در حدیثی می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران است. برنامه افراد صالح و شایسته است. واجبی است که سایر واجبات در گرو آن اقامه می‌شوند. امنیت راه‌ها در سایه آن حاصل می‌شود. حلّیت کسب‌ها به سبب آن است. در سایه امر به معروف و نهی از منکر است که دشمنان را به رعایت انصاف و آزار می‌سازد، ... کارها در سایه امر به معروف و نهی از منکر به سامان می‌رسد».^۴

بنابراین، اصل امر به معروف و نهی از منکر مخصوص امام حسین علیه السلام نیست؛ بلکه وظیفه تمامی پیامبران، رسولان، امامان، صالحان و مؤمنان می‌باشد. اما از آنجا که معروف و منکر در زمان سیدالشهداء علیه السلام بشدت مختلط گردیده و از

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۸۰

۲. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۰۰

۳. نگاه: توبه، آیه ۷

۴. نگاه: اصول کافی، ج ۵، ح ۱، ص ۵۵

سوی دیگر منکر در تمامی ابعاد، رایج شده بود و معروف در تمام ساحت‌هایش متروک مانده بود و این وضعیت منجر به خاموشی دین اسلام و فراموشی سنت نبوی و علوی گشته بود؛ ابا عبدالله علیه السلام، اعتراض به وضع موجود و احیای سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و دین اسلام و دفاع از آن را تنها در سایه امر به معروف و نهی از منکر محقق می‌دانست. به همین دلیل آن حضرت هدف از قیام خویش را اصلاح جامعه به وسیله امر به معروف و نهی از منکر بیان می‌کرد: «انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی صلی الله علیه و آله ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر».^۱

امر به معروف و خوف خطر

● پرسش ۱۶. از جمله شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ایمن بودن از خطر و ضرر است، این شرط نه تنها موجود نبود بلکه با پیشینه و عملکرد یزید و حکومت بنی‌امیه - با آن وضعیت استبدادی و کشتار بی‌رحمانه انسان‌های بی‌گناه - روشن بود که چنین موقعیتی پیش نمی‌آید و اقدام امام حسین علیه السلام یا هر کس دیگر، با مخاطرات جدی روبه‌رو است! پس چگونه آن حضرت با این وضعیت اقدام به نهضت و امر به معروف و نهی از منکر نمود؟

ما شرایط احکام و خصوصیات و فروع آن را باید از روش امامان علیهم السلام فرا بگیریم و دلیل بر جواز شرعی هر عمل این است که به وسیله امامان علیهم السلام انجام گرفته باشد. به عبارت دیگر گفتار و رفتار آن بزرگواران از ادله احکام شرعی است.

پس فرضاً اگر دلیلی که دلالت بر مشروط بودن امر به معروف به احتمال تأثیر و امن از ضرر دارد، به عموم یا اطلاق شامل این مورد هم بشود؛ اقدام

امام حسین علیه السلام مخصّص یا مقیّد آن خواهد بود و می‌فهمیم که اگر مصلحت مهم‌تری در کار بود، این دو شرط در وجوب دخالت ندارد و باید امر به معروف و نهی از منکر نمود؛ هر چند احتمال ضرر و خطر داده شود.

از این رو باید اهمیت مصلحت امر به معروف و نهی از منکر را با ضرر و مفسده احتمالی آن، سنجید؛ اگر مصلحت آن اهمّ و شرعاً لازم الاستیفا باشد، (مثل بقای دین)، تحمل ضرر لازم است و ترک امر به معروف جایز نیست.

به بیان دیگر: فرق است بین امر به معروف و نهی از منکرهای عادی و معمولی - که غرض بازداری اشخاص از معصیت و مخالفت و وادار کردن آنها به اطاعت و انجام وظیفه است - و بین امر به معروف و نهی از منکری که جنبه عمومی و کلی دارد و احیای دین و بقای احکام و شعائر، به آن وابسته باشد و ترک آن موجب خسارت‌ها و مصایب جبران‌ناپذیری بر مسلمانان شود. درست مانند آنکه در عصر حکومت یزید، ملیّت جامعه اسلام در خطر تغییر و تبدیل به ملیّت کفر واقع شده بود و اوضاع و احوال نشان می‌داد که به زودی دین از اثر و رسمیت افتاده و فاتحه اسلام خوانده می‌شود.

در صورت اول امر به معروف و نهی از منکر مشروط به امن از ضرر است و در صورت دوم وجوب آن، مشروط به امن از ضرر نیست و باید دین را یاری کرد و خطر را از اسلام دفع نمود؛ اگر چه به فدا کردن مال و جان باشد.

امام حسین علیه السلام کاملاً از خطری که متوجه دین شده بود، آگاه بود؛ از این رو در همان آغاز کار - که مروان در مدینه به آن حضرت توصیه کرد که با یزید بیعت کند - فرمود:

«أَنَا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتُ الْأُمَّةَ بِرَأْسِ يَزِيدٍ»؛ «... باید با اسلام وداع کرد؛ زیرا امت به راعی و شبانی مانند یزید مبتلا شده است»؛ یعنی، وقتی یزید زمامدار مسلمین شود، معلوم است که اسلام به چه سرنوشتی

گرفتار می شود! آنجا که یزید است اسلام نیست و آنجا که اسلام است، یزید نیست.

در مقابل چنین خطر و منکری، امام حسین علیه السلام باید به پا خیزد و دفاع کند و سنگر اسلام را خالی نگذارد؛ هر چند خودش و عزیزانش را یکشند خواهران و دخترانش را اسیر کنند؛ زیرا آن حضرت بقای اسلام و بقای احکام اسلام را از بقای خودش مهم تر می دانست؛ پس جان خود را فدای اسلام کرد و با آنکه اطفال و خاندانش در سختی و گرفتاری شدید بودند از برنامه خود و انجام وظیفه منصرف نشد.

آری قیام سیدالشهدا علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم، ستم، کفر و ارتجاع واقعی بود. اما تاریخ چنین امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و کفر، به خود ندیده است؛ که یک نفر مانند امام حسین علیه السلام همراه با خاندان خود در احاطه لشکری ستمگر باشد، اما در عین حال عزت و کرامت نفس خود را حفظ کرده و به وظیفه خود وفادار مانده باشد.

این اباعبدالله علیه السلام بود که در راه امر به معروف و نهی از منکر، چنان قوت قلب و شجاعتی در روز عاشورا اظهار کرد که از عهده آن همه امتحانات بزرگ برآمد و در بین شهیدان راه حق، رتبه اول را حائز شد.

در اینجا بسیار مناسب است به بیان لطیفی از استاد شهید علامه مطهری اشاره شود: «وجوب امر به معروف و نهی از منکر را تا زمانی که ضرری بر آن مترتب نیست همه قبول دارند. اما وقتی که پای ضرر پیش می آید، بعضی می گویند: مرز آن اصل تا همین جا هست؛ یعنی، وجوب آن، تا جایی است که خطری در کار نباشد و ضرری به آبرو و جان و حتی به مال شخص آمر و ناهی، وارد نیاید. اینها ارزش این اصل را پایین آورده اند؛ اما بعضی می گویند: ارزش امر به معروف و نهی از منکر بالاتر از اینها است؛ اگر موضوع معروف و منکر مسأله ساده و

کوچکی باشد، با احتمال ضرر، وجوب آن مستفی خواهد بود؛ ولی اگر در مواردی، مثلاً قرآن به خطر بیفتد، عدالت به خطر بیفتد، وحدت اسلامی به خطر بیفتد، دیگر نمی‌توان گفت: امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنم؛ زیرا اگر حرفی بزنم جانم در خطر است، آبرویم در خطر است و یا اجتماع نمی‌پسندد.

از این رو، اصل امر به معروف در مسائل بزرگ، مرز نمی‌شناسد و حتی با وجود ضرر و خطرهای بزرگ، واجب خواهد بود. این است که می‌گوییم: نهضت حسینی، ارزش امر به معروف و نهی از منکر را - در مقام اثبات - بالا برد؛ زیرا او نه تنها جان و مال خود، که جان عزیزانش را هم در این راه فدا کرد و حتی به اسارت اهل بیتش هم برای اقامه این اصل، راضی شد.

با این کار امام علیه السلام، دیگر جای شک نیست که در مسائل مهم، امر به معروف و نهی از منکر با وجود هر گونه خطری واجب خواهد بود و در راه آن هر ضرری را باید به جان خرید.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

● پرسش ۱۷. یکی از شرایط عمومی تکالیف شرعی، داشتن قدرت است و در روایات اهل بیت عصمت و طهارت، بیان شده است که این فریضه صرفاً بر عهده کسانی است که قدرت بر این کار داشته باشند؛ در حالی که در نهضت حسینی علیه السلام، آن حضرت به دلیل جهالت یا سست هنصری یا عاقبت‌طلبی مردم و یا به انگیزه‌های دیگر، از پشتیبانی مردم محروم بود و توانایی براندازی یک حکومت سفاک تا دندان مسلح را نداشت! پس چگونه آن حضرت قیام مسلحانه کرد و آن را امر به معروف و نهی از منکر اعلام نمود؟

استاد مطهری در این باره می‌فرماید: شرط دیگری برای امر به معروف و نهی از منکر ذکر شده به نام «قدرت» «إِنَّمَا يَجِبُ عَلَى الْقَوِي الْمُطْلِع»^۱؛ یعنی، شخص

۱. (امر به معروف و نهی از منکر) لفظ بر انسان قدرتمند و آگاه واجب است (فروع کالهی، ج ۵، ص ۵۹).

ناتوان نباید امر به معروف و نهی از منکر کند. این یعنی نیروی خود را حفظ کن و نتیجه بگیر، اما آنجا که ناتوانی و نیرویت هدر می‌رود، اقدام نکن. اینجا هم یک اشتباه بزرگ برای بعضی پیدا شده که می‌گویند: من که قدرت ندارم فلان کار را انجام دهم، اسلام هم گفته اگر قدرت نداری انجام نده؛ پس تکلیف از من ساقط است! در جواب باید گفت: خیر! اسلام می‌گوید: برو و قدرت به دست بیاور؛ این «شرط وجود» است، نه «شرط وجوب»؛ یعنی تا ناتوانی، دست به کاری نزن؛ ولی باید بروی قدرت و توانایی کسب کنی تا به نتیجه برسی.

تحصیل قدرت برای این اصل به قدری مهم است که گاهی کار حرام واجب می‌شود؛ مثلاً پست و مقام گرفتن از خلفای جور و ظلم و خدمت در حکومت آنها. اما اگر می‌بینی این مقام تو وسیله‌ای می‌شود که بر امر به معروف و نهی از منکر قدرت پیدا کنی، حتماً این کار را انجام بده. در تاریخ اسلام داریم که اشخاص به دستور ائمه (ع) به دربار خلفا وارد می‌شدند.

در پاسخ به این عقیده که اگر قدرت تصادفاً پیدا شد، امر به معروف و نهی از منکر واجب است و اگر نه، واجب نیست؛ باید ببینیم اسلام چه ارزشی به این اصل داده است؟

ارزش این اصل تا آنجا است که آن را ضامن بقای اسلام دانسته‌اند و به خاطر آن امام حسین (ع) و یارانش شهید می‌شوند و اهل بیت آن حضرت، به اسارت می‌روند. در روایتی در نکوهش برخی از مردم آخر الزمان آمده است: «لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ»^۱.

در حدیث دیگر از امام باقر (ع) آمده است: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْهَا جُ الصُّلَحَاءُ بِهَا تُقَامُ الْقَرَابِصُ وَ قَامُنُ الْمَذَاهِبِ وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ

۱. امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی‌دانند، مگر وقتی که از ضرر آن در امان باشند. (فروع کافی، ج ۵ ص ۵۵).

يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ^۱. فریضه‌ای که چنین ارزشی دارد، آیا ممکن است درباره آن بگویند: اگر یک روز اتفاقاً و تصادفاً نیرویی داشتی انجامش بده؛ وگرنه تکلیف ساقط است. این بدان معناست که بگویند: اگر تصادفاً دیدی می‌توانی اسلام را نگه داری، نگه دار و اگر دیدی نمی‌توانی، دیگر لازم نیست! در مورد احتمال تأثیر هم همین طور است؛ یعنی، نمی‌توانیم بگوییم: چون احتمال تأثیر وجود ندارد، پس تکلیف ساقط است.^۲

نمونه‌ای از عملکرد صحیح در مسأله احتمال تأثیر را در واقعه عاشورا می‌بینیم که اهل بیت، حتی کشته شدن امام حسین علیه السلام را هم پایان کار و وظیفه خود ندانستند و حتی در دربار یزید و ابن زیاد دنبال همان هدف حسینی بودند. شهید شدن امام علیه السلام از یک نظر برای آنان آغاز کار بود، نه پایان کار.

● پرسش ۱۸. یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، احتمال تأثیر است و این وضعیت در نهضت موجود نبود؛ چه اینکه معلوم بود یزید و پیروانش نه از حکومت کنار می‌روند و نه از روش خود دست برمی‌دارند! پس امام حسین علیه السلام با چه منطقی و حجت شرعی به این کار اقدام کرده و این امر را یک وظیفه واجب و مقدس می‌دانست؟

چنان‌که پیش‌تر گذشت ما شرایط احکام و خصوصیات و فروع امر به معروف را باید از امام حسین علیه السلام استفاده کنیم و استوارترین دلیل بر جواز شرعی هر عمل، این است که امام حسین علیه السلام آن را انجام داده باشد. به عبارت دیگر گفتار و رفتار آن حضرت از ادله احکام شرعی است.

۱. امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه نیکان است. به وسیله این اصل واجبات برپا می‌گردد، راه‌ها امن و سرزمین‌ها آباد می‌شود و از دشمنان (حقوق ضایع شده) باز ستانده می‌گردد. (فروع کافی، ج ۵، ص ۵۵).

۲. حماسه حسینی، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۰۴.

از طرفی احتمال تأثیر بر دو نوع است: گاهی شخصی را که اکنون آماده یا مشغول معصیتی است، می‌خواهیم نهی از منکر کنیم. اگر احتمال تأثیر ندهیم، نهی از منکر واجب نیست و گاهی نهی از منکر می‌کنیم و بالفعل احتمال تأثیر نمی‌دهیم؛ ولی می‌دانیم در آینده مؤثر واقع می‌شود. در این صورت نهی از منکر واجب است و با صورت احتمال تأثیر فعلی فرق ندارد.

مثل آنکه احتمال بدهیم اگر با فرقه‌های ضاله یا مؤسسات فساد مبارزه کنیم و معایب و مفاصد و مقاصد سوء آنها را به مردم بگوییم و اعلام خطر کنیم؛ پس از مدتی دستگاه‌شان برچیده شده و اثر آنها در فساد اجتماع کمتر خواهد شد و یا حداقل از گسترش بیشتر تبلیغات و فسادشان جلوگیری به عمل خواهد آمد و چنانچه کارگردانان آنها دست از خیانت برندارند، در اثر نهی از منکر، تبلیغات سوء آنها باعث گمراهی نخواهد شد. در این مورد امر به معروف و نهی از منکر با احتمال تأثیر آن در آینده، واجب است.

در دنیای معاصر هم بیشتر مللی که توانسته‌اند بندهای اسارت خویش را پاره کنند و به آزادی و استقلال برسند؛ همین راه را انتخاب کرده‌اند. آنان با فداکاری و تحمل ناملایمات و تهییج احساسات، دشمنان خود را در افکار عمومی محکوم و پایه‌های تسلط و نفوذ آنان را متزلزل و به تدریج ساقط می‌سازند و در این مبارزات آن افرادی که پرچم را به دست می‌گیرند؛ پیروز شده و خون‌های‌شان بهای آزادی جامعه و برافتادن نفوذ بیگانه است. آنان این پیکار را - اگر چه نتیجه‌اش در آینده ظاهر می‌شود - موفقیت‌آمیز و افتخار می‌شمارند؛ زیرا هدف‌شان ریاست و حکومت نیست؛ بلکه اصلاح و نجات جمعیت است.

مردان خدا نیز برای هدف‌های عالی انسانی و الهی خود، گاهی چنین مبارزاتی دارند؛ یعنی، با اینکه می‌دانند دشمنان خدا، خون‌شان را می‌ریزند و سرشان را بالای نیزه می‌کنند؛ ولی باز هم برای نجات اسلام و توحید، پیکار و جهاد می‌کنند.

تا عکس‌العمل قیام آنها به تدریج مردم را بیدار و مسیر تاریخ را عوض کند. با وضعی که پیش آمده بود، خطرات شدیدی احکام قرآن و موجودیت اسلام را تهدید می‌کرد و آینده اسلام را تاریک و مبهم می‌نمود. حتی معلوم بود که در آینده نزدیک، خورشید نورانی اسلام غروب و دوران شرک و جاهلیت بازگشت خواهد کرد! در این صورت امام حسین علیه السلام نمی‌توانست با در نظر گرفتن احتمال یا قطع به ضرر، دست روی دست بگذارد و در خانه بنشیند و ناظر این مصیبت‌ها برای عالم اسلام شود.

گذشته از اینکه شرط احتمال تأثیر هم موجود بود؛ بلکه امام حسین علیه السلام یقین به تأثیر داشت و می‌دانست که نهضت و قیام او، اسلام را حفظ کرده و حرکت او ضامن بقای دین خواهد بود. آن حضرت می‌دانست که اگر بنی‌امیه او را - که نوه پیغمبر و مرکز تحقق آمال معنوی و اسلامی مردم، و شریف‌ترین و گرامی‌ترین خلق و محبوب‌ترین افراد در قلب جامعه است - بکشند؛ دیگر قدرت‌شان در هم شکسته می‌شود و چنان سیل خشم و نفرت مردم به سوی‌شان سرازیر می‌گردد که باید برای حفظ موقعیت خود، حالت دفاعی به خود گیرند تا بتوانند چند صباحی پایه‌های لرزان حکومت کثیف خود را از سقوط شدن نگاه دارند!

سیدالشهدا علیه السلام می‌دانست که شهادت او و اسارت اهل بیت، ماهیت بنی‌امیه و عداوت‌های آنها را با اسلام و شخص پیغمبر آشکار می‌سازد و عکس‌العمل قتل او، ریشه‌های اسلام را در دل‌ها استوار کرده و حس تمرد و سرپیچی از اوامر امویان را در همه ایجاد می‌کند و احساسات اسلامی و شعور دینی مردم را بیدار و زنده می‌سازد.

اباعبدالله علیه السلام می‌دانست که وقتی بنی‌امیه او را شهید کنند؛ دستگاه خلافت رسوا خواهد شد و مردم به مسیر نادرست حکومت پی خواهند برد و معلوم است حکومتی که دشمن دین و خاندان رسالت شناخته شده باشد؛ هر چند مدت

کوتاهی به ظاهر، بر مردم فرمانروایی کند، اما نخواهد توانست ادعای خلافت اسلامی را داشته باشد و به حکومت خود ادامه دهد.

فاجعه کربلا دنیای اسلام را تکان داد و مثل آن بود که شخص پیغمبر شهید شده باشد. در تمام شهرها احساسات خشم آگین مردم نسبت به بنی امیه به جوش آمد و حرکت های ضد امویان یکی پس از دیگری شروع شد؛ تا آنکه حکومتی که به اسم اسلام، ترویج شرک و کفر می کرد، ساقط شد و آن خون های پاک اهل بیت (ع)، بهای نجات اسلام و شور و هیجان دینی مردم علیه بنی امیه گردید. پس معلوم شد که امر به معروف و نهی از منکر امام حسین (ع) از نظر قواعد عمومی و فقهی نیز لازم و از واجبات بوده است و آن حضرت در راه ادای این تکلیف، از جان خود و عزیزترین و لایق ترین جوانان، برادران و یارانش چشم پوشید و همه را فدای مقاصد بزرگ و عالی اسلامی کرد، و با اینکه سبیل مصیبت ها به سوی او هجوم آورد، ثابت و پایدار ایستاد و از دین و هدف خود دفاع نمود.

مناسب است اینجا به سخن علامه شهید استاد مطهری اشاره شود؛ وی می نویسد:

«شرط دیگر امر به معروف و نهی از منکر «احتمال تأثیر» است؛ یعنی، این فریضه، مثل نماز و روزه «تعبدی محض» نیست. به ما گفته اند: شما در هر حال باید نماز بخوانید و نباید سؤال کرد که آیا این نماز خواندن اثر دارد یا ندارد؛ ولی امر به معروف و نهی از منکر را باید با تدبیر و اندیشه انجام داد؛ یعنی، شخصی روی نتیجه حساب کند و باید سودی که به دست می آید، بیش از سرمایه مصرفی باشد. این نظر در مقابل منطق خوارج است که می گفتند: حتی اگر کوچک ترین تأثیری هم محتمل نباشد، باز باید امر به معروف و نهی از منکر نمود. عده ای علت انقراض خوارج را همین امر دانسته اند. «تقیه» نیز که در شیعه مطرح است؛ یعنی، به کار بردن تاکتیک در امر به معروف و نهی از منکر. تقیه؛ یعنی، استفاده از سلاح

دفاعی؛ یعنی، در مبارزه ضربه بزن؛ ولی کوشش کن آسیب نبینی». معنای احتمال تأثیر این نیست که در خانه‌ات بنشین و بگویی: من احتمال اثر می‌دهم یا نمی‌دهم؛ بلکه باید بروی و حداکثر تحقیق را انجام دهی تا ببینی که آیا به نتیجه می‌رسد یا نه. کسی که بی اطلاع است و به دنبال تحقیق هم نمی‌رود، نمی‌تواند چنین عذری بیاورد.

عدم بیعت با یزید

● پرسش ۱۹. به چه دلیل و با کدامین توجیه منطقی، امام حسین علیه السلام به هیچ وجه حاضر نبود، -ولو از روی مصلحت- با یزید بیعت کند؟

نخست باید دانست هر تصمیم تاریخی‌ساز، در یک موقعیت حساس و در پی مجموعه‌ای از علل و حوادثی اتخاذ می‌شود که طرفین منتظر چنین فرصتی از قبل بوده‌اند.

زاویه انحراف از سنت نبوی و عدالت علوی، از زمان گذشته آغاز شده بود؛ اما با ظاهر فریبی روند خود را ادامه می‌داد. اهل بیت علیهم السلام و صحابه پاک -همچون سلمان، ابوذر، عمار و...- در هر فرصتی به ابراز حق و آگاه کردن مردم می‌پرداختند. اما نقطه‌ای از تاریخ فرا می‌رسد که طرفین احساس می‌کنند، باید حرف آخر را بزنند و کار را یکسره کنند. پس از درگذشت معاویه و روی کار آمدن یزید، چنین موقعیتی ظاهر شد. از یک سو یزید منکر همه چیز شد و اعلام کرد:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل^۱

«بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند و هیچ خبری از آسمان نیامد و هیچ وحیی نازل نشد».

او تصمیم قاطع گرفته بود که با تهدید و یا قتل، اجازه هیچ گونه فعالیت را به

دیگران ندهد؛ به طوری که قبل از انتشار خبر مرگ معاویه سعی داشت از امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بیعت بگیرد؛ حتی با تهدید به قتل. اینجا بود که امام حسین علیه السلام نیز باید تصمیم جدی خود را بگیرد. هنر آن حضرت در این بود که «حقانیت» خود را با پاسخ به دعوت کوفیان، با تدبیر و «عقلانیت» پیش برد؛ به گونه‌ای که بر همگان اتمام حجت شد و نهضت خود را با «مظلومیت» آمیخته کرد تا چهره ظالمان هر چه متفورتر در طول تاریخ باقی بماند و قابل محو شدن و کم رنگ شدن نباشد. لذا این رنگ الهی تنها با «شهادت و اسارت» جاودانه ماند.

از دیدگاه امام حسین علیه السلام - که آئینه وحی است و در خانه وحی و محل رفت و آمد فرشتگان الهی است - امامت و رهبری امت اسلامی صلاحیت‌هایی را می‌طلبد که یزید و هر کس که مثل یزید فاقد آن بوده است. امام حسین علیه السلام می‌فرمود: «مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْحَافِظُ لِنَفْسِهِ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ».

وقتی ولید استاندار مدینه طیبه، امام حسین علیه السلام را به سوی استانداری دعوت کرد و خبر مرگ معاویه را به آن حضرت داد و نامه‌ای را که یزید برای گرفتن بیعت به او نوشته بود قرائت کرد؛^۱ امام در پاسخش فرمود: اینکه من در پنهانی و خلوت بیعت کنم، برای تو کافی نخواهد بود؛ مگر آنکه آشکارا بیعت کنم و مردم آگاه شوند. ولید گفت: آری! فرمود: تا بامداد صبر کن و در این موضوع تصمیم بگیرا مروان گفت: به خدا سوگند! اگر حسین در این ساعت بیعت نکند و از تو جدا شود، دیگر بر او قدرت نخواهی یافت. او را حبس کن و نگذار از اینجا خارج شود؛ مگر آنکه بیعت کند یا گردنش را بزن!

۱. بنا به نقل یعقوبی و خوارزمی یزید صریحاً به ولید نوشته بود: اگر حسین و ابن زبیر از بیعت خودداری کنند گردنشان را بزنند و سرهایشان را به نزد او بفرستند. (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۰).

امام حسین علیه السلام فرمود: وای بر تو ای پسر زرقاء! آیا تو امر می‌کنی به کشتن من؟ دروغ گفتی و پستی کردی. سپس روی به ولید کرد و فرمود:

«ای امیرا ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم. محل آمد و شد فرشتگان و محل فرود رحمت خدا هستیم. خدا با ما (فیض وجود را) آغاز کرده و با ما به پایان می‌رساند. یزید فاسق، فاجر، شرابخوار، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق و فجور است. کسی مانند من با مثل او بیعت نکند؛ ولی بامدادان خواهیم دید که کدام یک از ما سزاوار و شایسته بیعت و خلافت است.»

وقتی امام علیه السلام از نزد ولید بیرون رفت، مروان گفت: خلاف گفته من کردی به خدا دیگر چنین فرصتی به دست تو نخواهد افتاد. ولید گفت: وای بر تو! تو به من می‌گویی دین و دنیای خود را از دست بدهم! به خدا سوگند دوست ندارم که مالک دنیا باشم و حسین را کشته باشم. سبحان الله! آیا حسین را بکشم برای اینکه می‌گوید: من بیعت نمی‌کنم! به خدا کسی که خدا را به خون حسین ملاقات کند، میزان عملش سبک است و خدا روز قیامت به او نظر نمی‌کند و به او رحمت ننماید و برای او عذابی دردناک هست!^۱

این فراز از تاریخ، امام حسین علیه السلام برای درک علت قیام و خودداری آن حضرت از بیعت و تعیین هدف و مبدأ آن امام شهید، بسیار حساس و مهم است؛ زیرا مواردی را یادآور شده که هر یک برای ردّ بیعت و وجوب قیام کافی است.

مواردی که امام حسین علیه السلام مستند و دلیل امتناع از بیعت و تصمیم بر مخالفت قرار داد، چیزهایی بود که کسی در صحت و درستی آن شک نداشت و صغری و کبرای آن مورد قبول و اتفاق همه بود؛ حتی ولید عموزاده یزید و استاندار او، درستی این سخنان را انکار نکرد و در برابر قوّت منطق و صحت استدلال و احتجاج امام حسین علیه السلام هیچ ایراد و اشکالی ننمود.

عبارت: «وَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» نتیجه دلایل مستندی است که راجع به صلاحیت بی نظیر و شخصیت ممتاز خود و سوابق و احوال ننگین یزید فرمود؛ یعنی «کسی مثل من، با این گذشته درخشان و با مقام رهبری به حقی که نسبت به جامعه دارد، با کسی مثل یزید بیعت نمی کند؛ زیرا بیعت با خلیفه در اصطلاح مسلمین، تعهد اطاعت و انقیاد به کسی است که مرکز تحقق هدف های عالی اسلامی، مصدر عزت و اعتلای مسلمین و اعلای کلمه اسلام، حامی قرآن، آمر به معروف، ناهی از منکر و به عبارت دیگر قائم مقام و جانشین پیغمبر باشد.

معنای بیعت صحیح، ابراز آمادگی در فرمان بردن از اوامر خلیفه واقعی و فداکاری در راه انجام اوامر او است که بر هر مسلمان به حکم «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَلِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ» واجب است و این بیعت با مثل یزید - هر چند صورت سازی و برای دفع ضرر باشد - امضای قانونی شدن فسق و فجور، تظاهر به منکرات و معاصی، تضییع حقوق، اتکا به ظالمان، ستمکاران، فاسقان و فاجران است و صدور آن از مثل امام حسین علیه السلام امکان شرعی و عرفی نداشت.

این بیعت، تعهد همکاری در قتل مردم بی گناه و بردن آبرو و عزت اسلام است و ساحت مقدس امام حسین علیه السلام به این بیعت ننگین آلوده نخواهد شد. لذا آن حضرت جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ» را مانند یک حکم بدیهی و مورد اتفاق و مسلم همه فرمود؛ زیرا احدی از مسلمانان با وجدان نمی گفت: شخصیتی مثل حسین علیه السلام با ناکسی مثل یزید بیعت کند.

این یک نتیجه مورد قبول همه بود که آن حضرت پس از بیان سوابق دینی و معنوی خود و پیشینه پر ننگ یزید اعلام فرمود.

آری اگر فرضاً تمام مسلمانان به این ذلت و پستی تن در دهند و با مثل یزید بیعت کنند و به زمامداری امثال او رأی دهند؛ امام حسین علیه السلام - که صاحب آن مکارم، فضایل و مقامات است و چشم اسلام و اسلامیان به مساعی و کوشش او در

نجات دین و برنامه‌های قرآنی دوخته است - با کسی که مرکز شرارت، قساوت، فسق و گناه است، بیعت نمی‌کند.

حساب امام حسین علیه السلام از حساب همه جدا است. او اهل بیت نبوت، معدن رسالت، مرکز آمد و شد ملائکه، محل هبوط رحمت و پس از برادرش حسن علیه السلام پسر منحصر به فرد دختر پیغمبر بود. آن حضرت در یکی از منازل به فرزدق فرمود: «این مردم ملازم اطاعت شیطان شده و اطاعت خدای رحمان را ترک کرده و فساد را ظاهر و حدود را باطل نموده‌اند. شراب می‌نوشند و اموال فقیران و بینوایان را به خود اختصاص داده‌اند و من سزاوارترین افراد هستم به قیام برای باری دین و عزت و شرع، و جهاد در راه خدا از برای اعلای کلمه خدا».^۱

پس وقتی کار به اینجا کشید که کسی مانند یزید بخواهد بر مسند پیغمبر بنشیند و خود را رهبر دینی و سیاسی مسلمین و پیشوای عالم اسلام بداند، برای امام جز اعلام خطر و قیام و اعلان شرعی نبودن حکومت، وظیفه‌ای دیگر نیست؛ زیرا در نظر مردم بیعت او و هر یک از بزرگان صحابه و تابعین با این عنصر ناپاک، امضای صحت حکومت، ابطال حقیقت خلافت، عدول از تعام شرایط زعامت اسلامی و جانشینی پیغمبر و کشاندن جامعه به ضلالت بود. این بیعت در گردن مردان خدا، مانند سلسله‌ها و زنجیرهای عذاب است و سنگینی و فشار آن بر روح آنان از سنگینی کوه‌ها بیشتر است.

امام حسین علیه السلام با این منطق قیام کرد و بر سر این سخن ایستاد و فرمود: «مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَالْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، وَالِدَائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ»^۲ «امام نیست مگر آنکه به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد بر پا نماید و دین حق را گردن نهد و خویشتن را وقف رضای خدا کند».

۱. تذکرة الخواص، ص ۲۵۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲.

آن حضرت در روز عاشورا که باران مصیبت‌ها بر سرش می‌بارید، همان منطق را تکرار کرد و فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَا أَجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ وَأَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي»؛^۱ «به خدا سوگند! به خواسته‌های این مردم پاسخ موافق نمی‌دهم تا خدا را دیدار کنم، در حالی که صورتم به خونم رنگین و خضاب شده باشم».

برای آشنایی بیشتر و منصفانه‌تر با وضعیت جامعه اسلامی در زمان امام حسین (علیه السلام) به دیدگاه یکی از اندیشمندان روشنفکر اهل سنت؛ یعنی، سید قطب (مفسر و متفکر انقلابی مصری) اشاره می‌کنیم:

«حکومت امویان، خلافت اسلامی نبود؛ بلکه سلطنت استبدادی بود و منطبق با وحی اسلام نبود؛ بلکه ناشی از افکار جاهلیت بود. برای اینکه بدانیم حکومت بنی‌امیه بر چه اساسی استوار شد کافی است که همان صورت بیعت یزید را ببینیم. معاویه گروه‌هایی از مردم را اجبار کرد تا راجع به گرفتن بیعت برای یزید نظر بدهند. مردی که او را یزید بن مقفع می‌گفتند، برخاست و گفت: امیرالمؤمنین این است و اشاره به معاویه کرد.

سپس گفت: اگر معاویه مرد، امیرالمؤمنین این است و اشاره به یزید کرد. پس از آن گفت: هر کس این را نپذیرد، پس این است [و اشاره به شمشیر کرد]. معاویه گفت: بنشین تو سید خطبایی».

پس از آن، داستان بیعت گرفتن معاویه را برای یزید در مکه ذکر می‌کند که چگونه بازور و شمشیر و قدرت سرنیزه و خدعه و نیرنگ از مردم بیعت گرفت.^۲ بعد از آنکه شرحی از نابکاری‌های یزید - مانند می‌گساری، زنا و ترک نماز - را نقل کرده، می‌گوید:

۱. سمو المعنى، ص ۱۱۸.

۲. العدالة الاجتماعية في الاسلام، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

«اعمال یزید مانند: قتل حسین و محاصره خانه کعبه و رمی آن به سنگ و تخریب خانه و سوزاندن آن و واقعه حرّه، همه شهادت می‌دهد که هر چه درباره او گفته شده، مبالغه و گزاف نیست... تعیین یزید برای خلافت یک ضربت کاری به قلب اسلام و نظام اسلامی و هدف‌ها و مقاصد اسلام بود».^۱

در زمان حکومت معاویه روز به روز، روش زمامداری از روش اسلامی دورتر گشته و تحولی عجیب در شکل حکومت ظاهر می‌شد و معاویه آن را با ولایت عهدی یزید تکمیل کرد و همان طور که سید قطب گفت، ضربت کاری به قلب اسلام و به نظام اسلام وارد شد. پس بر امام حسین علیه السلام واجب بود که آن را جبران نماید و مرهمی به جراحاتی که بر پیکر اسلام رسیده بود، بگذارد و به عموم مردم بفهماند که این شکل حکومت شرعی نیست و با حکومت اسلام ارتباط و شباهت ندارد.

آن حضرت با قیام خود نظر دین را درباره حکومت یزید اعلام کرد. با سکوت یا بیعت امام علیه السلام، مردم بیش از پیش در مورد اسلام و نظام اسلامی به اشتباه می‌افتادند و اسلامی باقی نمی‌ماند.

محمد غزالی (نویسنده و دانشمند معروف اهل سنت) درباره مفاسد نظام حکومتی بنی‌امیه می‌نویسد: «واقعیت این است که حرکت و تکانی که اسلام از ناحیه فتنه‌های بنی‌امیه دید، به طوری شدید بود که به هر دعوت دیگر این گونه صدمه رسیده بود آن را از میان می‌برد و ارکان آن را ویران می‌ساخت».^۲

این بود مختصری از زیان‌های آفت خطرناکی که به نام یزید و حکومت اموی به جان حکومت اسلامی افتاد و شکل حکومت را - که عالی‌ترین نمایش عدالت اسلامی بود - به آن صورت وحشت‌زا و منفور درآورد.

۱. العدالة الاجتماعية في الإسلام، ص ۱۸۱.

۲. الإسلام والامتداد السياسي، ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

اگر قیام امام حسین علیه السلام در آن هنگام به فریاد اسلام نرسیده بود و انفصال آن حکومت را از زمامداری اسلامی آشکار نساخته بود؛ بزرگ‌ترین ننگ و عار دامن اسلام را لکه دار می‌ساخت و عدالت و نظام ممتاز حکومتی دین خدا پایمال و نابود می‌گشت.

خطر حاکمیت یزید

● پرسش ۲۰. مقصود امام حسین علیه السلام از گفتن استرجاع «انا لله و انا الیه راجعون» چه بود؟ چرا امام حسین علیه السلام فرمودند با حاکمیت یزید دیگر باید فاتحه اسلام را خواند؟

خطری که امام حسین علیه السلام از آن یاد کردند، خطر ارتجاع است. این خطر از تمام مخاطراتی که در آن روز جامعه مسلمانان را تهدید می‌کرد، مهم‌تر و شکننده‌تر بود. عفریت ارتجاع، بازگشت به عصر شرک و بت پرستی و جاهلیت، اندک اندک قیافه منحوس و مهیب خود را نشان می‌داد.

زور سرنیزه بنی‌امیه، نقشه‌های وسیع آنها را در سست کردن مبانی دینی جامعه و الغای نظامات اسلامی و تحقیر شعائر دینی، اجرا می‌کرد.

جهان اسلام - مخصوصاً مراکز حساس و شهرهایی که رجال بزرگ و شخصیت‌های اسلامی در آن ساکن بودند مثل مکه، مدینه، کوفه و بصره - در سکوت مرگ‌بار و خفقان شدید فرو رفته بود. شدت ستمگری فرماندارانی مانند زیاد، سمره، مغیره و بی‌باکی آنها از کشتن انسان‌های بی‌گناه، جرح و ضرب و شکنجه، پرونده‌سازی و هتک حرمت مسلمانان، جامعه را مرعوب و مأیوس ساخته بود. امویان تصمیم داشتند که معنویت اسلام و طبقات دین دار و ملتزم به آداب و شعائر دین را - که مورد احترام مردم بود - بکوبند و از میان بردارند.

علائلی می‌گوید: «در نزد متفکران اسلامی ثابت است که بنی‌امیه، جرثومه

فساد بودند و تجدید زندگی عصر جاهلیت با تمام مراسم و رنگ‌هایش، جزو طبیعت آنها بود.^۱

سبط ابن جوزی می‌گوید: «جدم در کتاب تبصره گفته است: همانا حسین به سوی آن قوم رفت، برای اینکه دید شریعت محو شده است. پس در استوار ساختن پایه‌های آن کوشش کرد.»^۲

اگر دست یزد در اجرای نقشه‌های خائنانه بنی‌امیه باز گذاشته می‌شد - همان طور که معاویه می‌خواست - اذان و شهادت به توحید و رسالت ترک می‌شد و از اسلام اسمی باقی نمی‌ماند و اگر هم اسمی می‌ماند، مسمای آن طریقه بنی‌امیه و روش و اعمال یزید بود.

اگر خلافت یزید با عکس‌العمل شدیدی در جامعه اسلام مواجه نمی‌گشت، او به سبقت جانشینی پیغمبر ﷺ پذیرفته می‌شد و مملکت اسلام کانون معاصی، فحشا، قمار، شراب، رقص، غنا، سگ‌بازی و نابکاری می‌گردید؛ زیرا جامعه از امیران و سران خود پیروی می‌کنند و کارهای آنها را سرمشق قرار می‌دهند.

از این رو لازم بود برای حفظ اسلام و دفع خطر ارتجاع نسبت به روش یزید، جنبش و نهضتی آغاز شود که عموم مردم، بدانند که سران سیاسی بنی‌امیه از برنامه‌های اسلامی تبعیت نمی‌کنند.

علاوه بر این باید احساسات دینی مردم را بر ضد آنان بیدار ساخت تا در مخالفت با آنها، سرسختی نشان داده و نسبت به کارها و برنامه‌هایی که مطرح می‌کنند، بدبین باشند و آنها را خائن و دشمن اسلام بشناسند.

قیام سیدالشهدا علیه السلام برای این دو منظور لازم و واجب بود؛ یعنی، لازم بود که هم پرده از روی کار بنی‌امیه بردارد و آنها را به جوامع اسلامی معرفی نماید و هم

۱. سمو المعنی، ص ۲۸.

۲. تذکرة الخواص، ص ۲۸۳.

احساسات دینی مردم را علیه امویان بسیج کند و عواطف جامعه را به سوی خاندان پیغمبر و اهل بیت (ع) جلب نماید و شعائر اسلام پابرجا بماند.

شدت قساوت دشمن نیز او را از جهاد در راه خدا باز نداشت؛ زیرا او مجاهدی بود که به امر خدا قیام کرد و برایش تفاوت نداشت که به ظاهر مغلوب باشد یا منصور؟ چون هر دو حال برایش شرافت بود: «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ إِنَّا إِلَّا إِخْدَى الْحُسَيْنِ»^۱

پس او در راه خدا و حق شهید شد و کشتندگانش به لعنت خدا و تمام ملائکه و مردم گرفتار شدند و او به بزرگ‌ترین درجات در نزد خدایش نائل آمد.^۲

اتمام حجت در کربلا

● پرسش ۲۱. معنای اتمام حجت در صحفه کربلا و امثال آن یعنی چه؟

در نهضت عاشورا، امام حسین (ع) یک سری شیوه‌ها و تاکتیک‌های تبلیغی داشت تا بدین وسیله مردم را از حقیقت آگاه سازد. این روش‌های تبلیغی هم مایه ماندگاری نهضت و مصونیت چهره آن از انحرافات و کژاندیشی‌ها بود و هم عاملی روحیه بخش در یاران و ایجاد تزلزل در انگیزه سپاه کوفه بود و هم موجب رسوایی یا خشتی شدن تبلیغات دشمن شد. یکی از این روشها «اتمام حجت» بود. امام حسین (ع) با این روش، راه هر گونه عذر، بهانه، توجیه و تأویل را بر روی دشمنان بسته و زمینه را برای پیوستن افراد به جبهه حق فراهم می‌ساخت و انسان‌های ناآگاه را از دشمنی با آن حضرت بر حذر می‌داشت.

«اتمام حجت» شیوه‌ای برای احیا و ترویج فرهنگ گفت و گو تلقی می‌شود؛

۱. بگو درباره ما چه انتظاری دارید، جز اینکه یکی از دو خوبی (شهادت یا پیروزی) نصیب ما می‌شود. (توبه، آیه ۵۲).

۲. ومع الذين انعم الله عليهم من النبين والشهداء والصالحين. (ر. ک: مجله العدل، شماره ۹، سال ۲، ص ۶).

روشی که حضرت ابا عبدالله علیه السلام از سنت نبوی و علوی الهام گرفته بود. آن حضرت به وضوح مشاهده می‌کرد که فرهنگ دعوت، تبلیغ و ارشاد، فراموش و خشونت، زور و ارباب جایگزین منطق، مشورت و مناظره شده است. از این رو همواره کوشش می‌کرد تا با احتجاج‌ها و اتمام حجت‌های خویش، اهمیت و پابندی به اصل مذاکره را به عنوان یک سنت حسنه به مردم خاطر نشان سازد.

آن حضرت در یکی از اتمام حجت‌های خود می‌فرماید:

«آیا من پسر دختر پیامبر شما، فرزند پسر عموی او که نخستین مسلمان بود نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار عموهای من نیستند؟ آیا سخن پیامبر خدا به شما نرسیده که فرمود: این دو تن سرور جوانان اهل بهشتند؟ اگر شما مرا دروغ گو می‌پندارید از کسانی چون جابر بن عبدالله انصاری، ابا سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید!

آیا من کسی از شما را کشته‌ام که به خونخواهی برخاسته‌اید؟ یا مالی از شما نابود کرده‌ام که تقاص می‌کنید یا زخمی بر کسی زده‌ام که قصاص می‌نمایید؟

آنها هیچ نگفتند: آن گاه امام فریاد زد: «ای شیب بن ربیع! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! ای یزید بن حارث! آیا شما ننوشتید که میوه‌های اینجا رسیده، باغ‌ها سرسبز شده و اینک بشتاب که به سوی لشکری آماده می‌آیی؟ نه به خدا هرگز مانند مردمان دون و پست، دست بیعت نمی‌سپارم و مانند بردگان فرار نمی‌کنم.»^۱

امام علیه السلام با چنین جملاتی، به عدم تنافی منطق گفتمان با اصول گرایان و ذلت‌ناپذیری تأکید می‌ورزد البته این سیرت از سوی پیروان وی نیز پیگیری می‌شد؛ چنان که عباس بن علی، زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در مواضع گوناگون، با دشمن خونخوار به گفت و گو پرداخته و اتمام حجت می‌کردند.^۲

۱. نگا: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۲۷-۴۲۴.

۲. همان، ص ۴۱۷.

علم به شهادت

● پرسش ۲۲. آیا امام حسین علیه السلام می دانست شهید می شود؟ اگر چنین است، چرا با پای خویش به سوی قتلگاه رفت؟

بر اساس احادیث و روایات شیعی، امامان علیهم السلام از علم غیب موهبتی از سوی خداوند بهره مندند. خداوند متعال می فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾.^۱

این آیه نشان می دهد که علم غیب اختصاص به خداوند دارد و کسی جز خدا آن را نمی داند. اما ممکن است پیامبر با رضایت پروردگار متعال، بداند و نیز ممکن است دیگر انسان ها از سوی خدا و یا به تعلیم پیامبران، از آن آگاهی یابند. علامه طباطبایی رحمته الله علیه - صاحب تفسیر المیزان - در این باره می گوید: «سیدالشهدا علیه السلام - به عقیده شیعه امامیه - سومین جانشین از جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت کلیه می باشد. علم امام علیه السلام به اعیان خارجی و حوادث و وقایع - طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه بر می آید - دو قسم است:

قسم اول: امام علیه السلام در هر شرایطی - به اذن خداوندی - به حقایق جهان هستی آگاه است، اعم از آنها که تحت حس قرار دارند یا آنها که از دایره حس بیرون می باشند؛ مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده.

قسم دوم: علم عادی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز امام علیه السلام مانند سایر افراد، در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی است و آنچه را شایسته می بیند، انجام می دهد.^۲

باید توجه کرد که علم قطعی امام به حوادث تغییرناپذیر، مستلزم جبر نیست؛ همان طور که علم خداوند به افعال انسان، مستلزم جبر نیست؛ چرا که مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی، از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است؛ یعنی،

۱. «دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری که از او عشود باشد»، جن (۷۲)، آیه ۲۶.

۲. ربانی غلطخانی، علی، چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام، ص ۱۳۴-۱۴۰.

خداوند علم دارد که انسان با اختیار و اراده خود کدام کارها را انجام می‌دهد. درباره امام حسین علیه السلام نیز می‌دانیم و به نقل متواتر ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام از شهادت سیدالشهدا علیه السلام خبر داده بودند و این اخبار در معتبرترین کتاب‌های تاریخ و حدیث ضبط شده است. صحابه، همسران، خویشاوندان و نزدیکان پیغمبر صلی الله علیه و آله این اخبار را بلاواسطه و یا با واسطه شنیده بودند.

همچنین وقتی امام حسین علیه السلام عازم هجرت از مدینه به مکه معظمه شد و هنگامی که در مکه تصمیم به سفر عراق گرفت؛ اعیان و رجال اسلام در بیم و تشویش افتاده و سخت نگران شدند.

هم به ملاحظه اینکه به طور یقین می‌دانستند بر طبق اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت در انتظار حسین علیه السلام است و هم به ملاحظه اوضاع روز و استیلای بنی‌امیه بر جهان اسلام و رعب و هراسی که از ظلم و ستم‌شان در دل‌ها افتاده و خفقانی که قلوب مسلمین را فرا گرفته بود؛ از اینکه بتوان با حکومت ستمکار بنی‌امیه به مبارزه برخاست، مأیوس و ناامید بودند و هم با امتحاناتی که مردم کوفه در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام داده بودند، روشن بود که امام حسین علیه السلام به سوی مرگ و شهادت سفر می‌کند و احتمال اینکه جریان به طور دیگر خاتمه یابد، بسیار ضعیف بود.

امام حسین علیه السلام به طور مکرر از قتل خود خبر می‌داد؛ اما از خلع یزید و تصرف معالک اسلامی و تشکیل حکومت به کسی خبر نداد؛ هر چند همه را موظف و مکلف می‌دانست که با آن حضرت همکاری کنند و از بیعت با یزید و اطاعت او امتناع ورزند و بر ضد او شورش و انقلاب برپا نمایند. البته آن حضرت می‌دانست که چنین قیامی برپا نخواهد شد و خودش با جمعی قلیل باید قیام کنند و کشته شوند. از این رو شهادت خود را به مردم اعلام می‌کرد. گاهی در پاسخ

کسانی که از آن حضرت می خواستند سفر نکند و به عراق نرود می فرمود: «من رسول خدا را در خواب دیدم و در آن خواب به کاری مأمور شدم که اگر آن کار را انجام دهم سزاوارتر است».^۱

در کشف الغمه از حضرت زین العابدین نقل شده که فرمود: «به هر منزل فرود آمدیم و بار بستیم، پدرم از شهادت یحیی بن زکریا سخن می گفت و از آن جمله روزی فرمود: از خواری دنیا نزد باری تعالی این است که سر مطهر یحیی را ببردند و به هدیه نزد زن زانیه ای از بنی اسرائیل بردند».^۲

بنابر آنچه گفته شد مدارک و مصادر معتبر تاریخی دلالت دارند که امام حسین علیه السلام از شهادت خود و به دست نیامدن پیروزی نظامی، علم و آگاهی داشت و قیام آن حضرت، اعلان بطلان حکومت یزید، احیای دین، رفع شبهات و انحرافات فکری و نجات اسلام از ضربات کشنده حکومت یزید بود. هنر امام حسین علیه السلام در این بود که «حقانیت» خود را با پاسخ به دعوت کوفیان، با تدبیر و «عقلانیت» پیش برد؛ به گونه ای که بر همگان اتمام حجت شد و نهضت خود را با «مظلومیت» آمیخته کرد تا چهره ظالمان هر چه منفورتر در طول تاریخ باقی بماند و قابل محو شدن و کم رنگ شدن نباشد. لذا این رنگ الهی تنها با «شهادت و اسارت» جاودانه ماند.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۲؛ الحسن و الحسين سبطا رسول الله، ص ۹۱ و ۹۲.

۲. قمقام، ص ۳۵۹؛ نظم در المسمطین، ص ۲۱۵.

برای آگاهی بیشتر ر.ک:

الف. مقتل خوارزمی، ف ۸، ص ۱۶۰ و ف ۹، ص ۱۸۷ و ف ۱۰، ص ۲۱۸ و ص ۱۹۱ و ۱۹۲؛

ب. طبری، ج ۴، ص ۳۱؛

پ. کامل، ج ۳، ص ۲۷۸؛

ت. قمقام زخار، ص ۳۳۳؛

ث. قمقام، ص ۲۶۳ و ۲۶۴؛

ج. ترجمه تاریخ ابن اعمش، ص ۳۴۶.

القای نفس در تهلکه^۱

● پرسش ۲۳. اگر هدف انسان کشته شدن و مظلومیت و اسارت اهل و عیال باشد؛ القای نفس در تهلکه است که عقلاً و شرعاً بر حسب آیه کریمه ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۲، جایز نیست؛ پس چگونه امام علیه السلام برای شهادت و کشته شدن بیرون شد و مقدمات آن را با اختیار خود فراهم ساخت؟

۱. خود را در معرض نابودی قرار دادن یا القای نفس در تهلکه یکی از موضوعاتی است که به حسب اختلاف احوال و عناوین، گاه موضوع حکم تحریمی و گاه موضوع حکم الزامی و وجوبی می‌شود و این طور نیست که مطلقاً القای نفس در تهلکه حرام باشد؛ بلکه گاهی هم واجب است، و اگر فرضاً این آیه عموم داشته باشد، با ادله دیگر تخصیص می‌خورد.

اگر اسلام در معرض نابودی باشد و نجات آن متوقف بر القای نفس در تهلکه باشد، آیا باز هم القای نفس در تهلکه جایز نیست؟
آیا عقلاً و شرعاً کسی که برای حفظ جان خود اسلام را در تهلکه بگذارد، مسئول نیست؟ آیا این مورد از دفاع و جهاد، اولی به فداکاری و وجوب نیست؟
فلسفه جهاد و دفاع، دعوت به توحید و آزاد کردن بشر از پرستش غیر خدا و حفظ اسلام و نجات دین از نابودی و یا حفظ کشور اسلام از تسلط اجانب است که طبق احکام جهاد و دفاع - با یقین به کشته شدن و افتادن نفوس بسیار در تهلکه - واجب است.

اگر دفاع از سنگر و مرزی، متوقف بر کشته شدن جمعی از لشکر بود و برای حفظ مملکت اسلام، دفاع از آن ضرورت داشت؛ باید با تحمل تلفات سنگین، به دفاع پرداخت و این القای نفس در تهلکه جایز؛ بلکه واجب است.

۱. القای نفس در تهلکه؛ یعنی، خود را در کاری انداختن، که آن کار موجب هلاکت می‌شود.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۲. این حکم (حرمت القای نفس در تهلکه)، حکم ارشادی و تأیید حکم عقل به قبح «القای در تهلکه» است و بدیهی است که استنکار عقل در موردی است که مصلحت مهم‌تر در بین نباشد؛ ولی اگر حفظ مصلحت بزرگ‌تری توقف بر آن یافت، عقل به جواز و گاه به لزوم و حسن القاء، حکم می‌کند.

۳. هلاک و تهلکه به چند نحو متصور است که از آن جمله، نابودی و ضایع و بیهوده شدن است و ممکن است مراد از تهلکه در آیه شریفه، این قسم هلاکت باشد و این در موردی است که در القای در تهلکه، مقصد صحیح شرعی و عقلی نباشد؛ اما اگر مقصد صحیح شرعی - مثل حفظ دین و ادای تکلیف و دفاع از احکام - در نظر باشد، فداکاری و جانبازی، القای در تهلکه و فنا نیست.

کسی که در راه خدا و برای حفظ دین و مصالح عموم کشته شود، ضایع و باطل نشده؛ بلکه باقی و ثابت‌تر گردیده است. پس در زمینه تحصیل مصلحت یا دفع مفسده‌ای که از نظر شرعی مهم‌تر از حفظ جان باشد، بذل جان و تن دادن به مرگ و شهادت، القای در تهلکه نیست؛ نظیر صرف مال که اگر انسان آن را دور بریزد اسراف است؛ ولی اگر برای حفظ آبرو و شرافت یا استفاده بیشتر بدهد، بجای و مشروع است.

۴. صبر و استقامت در میدان جهاد و دفاع از دین، بخصوص در مواردی که پشت کردن به جنگ سبب تزلزل و شکست سپاه اسلام و غلبه کافران شود و فداکاری موجب تشویق مجاهدان گردد - با علم به شهادت - معذوح، بلکه واجب است و هیچ کس این‌گونه مردانگی و ثبات قدم و استقامت را، القای نفس در تهلکه نشمرده است؛ بلکه همیشه - بخصوص در صدر اسلام - یکی از افتخارات بزرگ و سربلندی‌های سربازان، پرچم‌داران و فرماندهان بوده است؛ مانند استقامت تاریخی و جانبازی و فداکاری جناب جعفر طیار علیه السلام در جنگ موته. این جانبازی و مجاهدت اقدام به شهادت درک سعادت و رستگاری و تقرب به

خداوند متعال است؛ نه خودکشی و القای نفس در هلاکت.

۵. آیه کریمه اگر چه دلالت بر حرمت القای نفس در تهلکه دارد؛ اما چون متعلق نهی عنوان «القا در تهلکه» است و مثل تعلق نهی به موضوعات خارجی (مانند شرب خمر یا قمار) نیست، تحقق مصداق و فرد آن، دائر مدار تحقق عنوان مذکور است. ممکن است یک اقدام و عملی در حالی و یا نسبت به شخصی، القا در تهلکه باشد و در حالی دیگر یا نسبت به شخصی دیگر، نباشد.

پس از بیان این مقدمات، گفتنی است که:

یکم. امام از تمام امت اعلم به احکام و معصوم از خطا و اشتباه است و آنچه از او صادر شود، طبق فرمان الهی و تکلیف شرعی می‌باشد.

دوم. بنی‌امیه حضرت اباعبدالله علیه السلام را به شهادت می‌رساندند؛ خواه به سوی عراق می‌رفت یا در مکه می‌ماند. آن حضرت در این مورد تمام مصالح را ملاحظه کرد و هر کس با دقت برنامه قیام آن حضرت را ملاحظه کند، می‌فهمد که امام برای آنکه شهادت و مظلومیتش حداکثر فایده را برای بقای اسلام و احیای دین داشته باشد، تمام دقایق و نکات را مراعات کرد.

سوم. هدف امام حسین علیه السلام از قیام و امتناع از بیعت و تسلیم نشدن و تحمل آن مصایب عظیم، نجات دین بود و این هدفی بود که ارزش داشت آن حضرت برای حصول آن، جان خود و جوانان و اصحابش را فدا کند. از این جهت شهادت را اختیار کرد و از آن مصیبت‌های بزرگ استقبال نمود.

مقصود اصلی امام حسین علیه السلام، امثال امر خدا و حفظ دین و حمایت از حق و کشیدن خط بطلان بر حکومت بنی‌امیه و افکار و هدف‌های آنها بود و مقدمه رسیدن به این مقصود، تسلیم نشدن و استقامت تا سر حد شهادت و آن همه حادثه بود. بنابراین استقامت در راه عقیده و حفظ دین، باعث سربلندی و افتخار است و موضوع آن از القای نفس در تهلکه خارج می‌باشد.

جایگاه زنان

● پرسش ۲۴. چرا امام حسین (ع) با اینکه می‌دانست به شهادت می‌رسد، خانواده خود را به همراه برد؟ جایگاه و نقش زنان در انقلاب هاشورایی حسین (ع) چه بود؟

نهضت امام حسین (ع) دو چهره داشت و بر اساس هر یک از آنها، یک تقسیم کار صورت گرفت: یکی فداکاری و جانبازی و «شهادت» و دیگری «ابلاغ پیام». البته ابلاغ پیام جز با فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسا ممکن نبود. جایگاه و نقش اصلی زنان در عمل به وظیفه دوم، تبلور یافت. گرچه زنان در تربیت رزمندگان، تهییج آنان و سایر اقدامات پشتیبانی نقش ایفاء کردند؛ اما وظیفه اصلی آنان، «پیام‌رسانی» بود.

برای بحث راجع به نقش زنان در تبلیغ نهضت حسینی و اسلام، ابتدا دو مقدمه را باید بیان کرد. یکی اینکه طبق روایات، تمام کارهای سیدالشهدا (ع) روی حساب بوده است و علت اینکه به رغم آگاهی از خطرات سفر، اهل بیت را همراه خود به سوی کوفه برد، این بود که به واسطه الهامی که از عالم معنا به اباعبدالله (ع) شد و پیامبر (ص) در عالم رؤیا به ایشان فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرْاهُنَّ سُبَايَا»^۱ حضرت فهمید که اسارت اینها مورد رضای حق است؛ یعنی، حضرت مصلحت تشخیص داد که اهل بیت خود را همراه ببرد. در حقیقت امام (ع) با این کار، مبلغان خود را به شهرهای مختلف و حتی به قلب حکومت دشمن فرستاد و پیام خود را به گوش همگان رساند.

مطلب دوم بحثی درباره نقش زن در تاریخ است، هیچ کس منکر نقش زن در طول تاریخ نیست و لااقل نقش غیر مستقیم زن را همه قبول دارند؛ بدین صورت که زن، مرد را می‌سازد و مرد تاریخ را و نقشی که زن در ساختن مرد دارد، بیشتر از

نقشی است که مرد در ساختن تاریخ دارد. به طور کلی، زنان، از نظر نقش داشتن یا نداشتن در طول تاریخ، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف. زنانی که مثل شیء گران‌بها، اما بدون نقش بودند؛ مثل بسیاری که زن برای آنها یک شیء - نه شخص - گران‌بها بوده که باید در حریم خود محفوظ بماند و به دلیل همان گران‌بهاییش بر مرد اثر می‌گذاشت. می‌توان گفت: سازنده چنین جوامعی تنها جنس مذکر بوده است.

ب. در بعضی از جوامع، زن از حالت شیء بودن خارج شده، وارد اجتماع می‌شود؛ اما حریم خود را گم می‌کند و چون در همه جا حضور می‌یابد، ارزش خود را از دست می‌دهد و بی‌ارزش می‌شود! زن در این جوامع «شخص» است؛ اما شخصی بی‌ارزش. از نظر رشد برخی استعدادهای انسانی - از قبیل علم، اراده، شخصیت اجتماعی، حضور در مشاغل مختلف و ... - به او شخصیت می‌دهند و از شیء بودن خارجش می‌سازند؛ ولی از طرف دیگر، ارزش او را برای مرد از بین می‌برند. از طبیعت زن این است که برای مرد گران‌بها باشد و اگر این را از او بگیرند، روحیه او متلاشی می‌شود. سازنده این جوامع گرچه مذکر - مؤنث است، اما زن، کالای ارزان است؛ بدون اینکه در نظر هیچ مردی عزت و احترام لایق یک زن را داشته باشد!

ج. از نظر اسلام، زن باید ارزشمند باشد؛ یعنی، از طرفی شخصیت روحی و معنوی و کمالات انسانی، - مثل علم، هنر، اراده قوی، شجاعت، خلاقیت و حتی فضایل معنوی - را در سطح عالی داشته باشد و از طرف دیگر مبتذل نباشد. قرآن کریم نیز به زنان چنین ارزشی داده است؛ مثلاً حوا را در کنار آدم مخاطب قرار داده، از هر دو می‌خواهد که به آن درخت نزدیک نشوند.^۱ ساره نیز مانند ابراهیم

۱. درباره این فکر غلط مسیحیت که آدم (مرد) اصالت دارد و حوا (زن) تبعیت، و مبارزه قرآن با این تفکر، استاد مطهری مفصل بحث کرده است. ر.ک: حماسه حسینی، ج ۱، صص ۴۰۶-۴۰۴.

خلیل (ع) فرشته‌ها را می‌بیند و با آنان صحبت می‌کند. مریم (ع) از خداوند رزق و روزی‌هایی می‌گیرد که زکریا در تعجب فرو می‌رود و فاطمه زهرا (ع) کوثر (خیر کثیر) خوانده می‌شود.

در تاریخ اسلام، بهترین نمونه چنین زنی حضرت زهرا (ع) است. او که خوشحال می‌شود تنها کارهای داخل منزل از سوی پیامبر (ص) به او واگذار شده، در مسجد، چنان خطبه‌ای می‌خواند که امثال ابوعلی نیز قادر به چنین انشایی در مسائل توحیدی نمی‌باشند. اما در عین حال، آن حضرت خطبه خویش را از پشت پرده می‌خواند؛ یعنی، در عین حفظ حریم خود با مردان، نشان می‌دهد که یک زن چقدر می‌تواند مؤثر در جامعه باشد.

با این دو مقدمه باید گفت: که تاریخ کربلا، یک تاریخ مذکر - مؤنث است؛ یعنی، زن و مرد هر دو در آن نقش دارند؛ ولی هر یک در مدار خودش و بدون خارج شدن از حریم خود.

نقش مردان در حادثه عاشورا روشن است؛ اما نقش زنان به خصوص با حضرت زینب (ع) از عصر عاشورا به بعد تجلی پیدا می‌کند و تمام کارها از این پس به او واگذار می‌شود. او در مقابل پیکر مطهر امام، کاری می‌کند که دوست و دشمن به گریه در می‌آیند و در واقع اولین مجلس عزاداری امام حسین (ع) را برپا می‌کند. از امام سجاد (ع) و دیگر زنان و کودکان، پرستاری می‌کند و در مقابل دروازه کوفه با خطبه خود، شجاعت علی (ع) و حیای فاطمه (ع) را در هم می‌آمیزد و خطابه‌های عالی علوی را به یاد مردم می‌آورد و مردم کوفه را نسبت به کاری که انجام داده بودند، متنبه می‌سازد. این است زنی که اسلام می‌خواهد. شخصیت رشد یافته اجتماعی در عین حیا و عفت و رعایت حریم.^۱

با توجه به آنچه گفته شد، همراهی خانواده امام حسین (ع) در نهضت عاشورا

از چند جهت حائز اهمیت است؛

۱. زنان و کودکان توانایی تبلیغ و پیام‌رسانی را دارند.
۲. علاوه بر توانایی تبلیغ، دشمنان نیز از مقابله با آنان عاجزند؛ زیرا باید حریم آنان را حفظ کنند و در صورت آسیب‌رسانی به زنان و کودکان، عواطف همگان جریحه‌دار می‌شود و نزد افکار عمومی در طول تاریخ محکوم خواهند شد. چنان که در واقعه کربلا دشمنان حتی نزد خانواده‌های خود، سرافکنده شدند.
- دیگر آنکه از نگاه عرفانی، امام حسین علیه السلام تمام هستی خود و اطرافیان خود را بدون هرگونه کاستی، در طبق اخلاص گذاشت و به درگاه خداوند آورد. ثمره چنین اخلاصی آن شد که نهضت عاشورا در طول و عرض تاریخ، برای مسلمانان و غیر مسلمانان، تأثیرگذار باشد و در قیامت نیز به درجه‌ای برسند که همگان غبطه آن را بخورند. برای توضیح بیشتر در این باره، چند نکته قابل ذکر است:

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یک. پیام‌رسانی

تکلیف اجتماعی در آیین اسلام، ویژه مردان نیست؛ بلکه زنان متعهد و مسلمان نیز در برابر جریان حق و باطل و مسأله ولایت و رهبری، وظیفه دارند و باید از رهبری حق، دفاع و پیروی کنند و از حکومت‌های فساد و مسئولان نالایق، انتقاد نمایند و در صحنه‌های گوناگون اجتماعی، حضوری مؤثر داشته باشند.

در تداوم مسیری که حضرت زهرا علیها السلام در حمایت از امام معصوم علیه السلام و افشاگری علیه رویه‌های ناسالم زمامداران داشت؛ زنان به خصوص حضرت زینب علیها السلام نیز در نهضت کربلا دوشادوش امام حسین علیه السلام مشارکت داشتند.

هر قیام و نهضتی، عمدتاً از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می‌گردد. مقصود از بخش «خون»، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است. مقصود از بخش «پیام» نیز، رساندن و

ابلاغ خواسته‌های انقلاب و بیان آرمان‌ها و اهداف آن است.

با بررسی قیام مقدس امام حسین (علیه السلام)، این دو بخش کاملاً در آن به چشم می‌خورد؛ زیرا انقلاب امام حسین (علیه السلام) تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی (بخش خون و شهادت)، بود و رهبری و پرچم‌داری نیز بر عهده خود ایشان قرار داشت. پس از آن، بخش دوم به پرچم‌داری امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیه السلام) آغاز گردید. آنان با سخنان آتشین خود، پیام انقلاب و شهادت سرخ حضرت سیدالشهدا و یارانش را به آگاهی افکار عمومی رسانیدند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا درآوردند.

با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه‌داری که حکومت اموی از زمان معاویه، علیه اهل بیت (علیهم السلام) - به ویژه در منطقه شام به راه انداخته بود - بی‌شک اگر بازماندگان امام حسین (علیه السلام) به افشاگری و بیدارسازی نمی‌پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت‌های وقت، نهضت بزرگ و جاویدان آن حضرت را در طول تاریخ، کم ارزش و چهره آن را وارونه نشان می‌دادند؛ همچنان که برخی در تهمتی درباره امام حسن (علیه السلام) گفتند: «بر اثر ذات‌الریه و سل از دنیا رفت».

اما تبلیغات گسترده بازماندگان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در دوران اسارت - که کینه‌توزی سفیهانه یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود - اجازه چنین تحریف و جنایتی را به دشمنان نداد. ضرورت حضور و نقش بازماندگان عاشورا، با بررسی و مطالعه در حکومت امویان بر شام، بیش از پیش روشن می‌شود.

۱۰. خنثی‌سازی تبلیغات بنی‌امیه

شام از آن روز که به تصرف مسلمانان درآمد، تحت سیطره فرمان‌روایانی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان قرار گرفت. مردم این سرزمین، نه سخن

پیامبر ﷺ را دریافته بودند و نه روش اصحاب او را می‌دانستند و نه اسلام را دست‌کم آن‌گونه که در مدینه رواج داشت، می‌شناختند؛ البته ۱۱۳ تن از صحابه پیامبر اکرم ﷺ یا در فتح این سرزمین شرکت داشتند، و یا به تدریج در آنجا سکونت گزیده بودند؛ ولی بررسی زندگی‌نامه این افراد نیز روشن می‌کند که جز چند تن، بقیه آنان برای مدت کمی محضر پیامبر گرامی اسلام ﷺ را درک کرده و جز یک یا چند حدیث، روایت نکرده بودند.

گذشته از آن، بیشتر این افراد در طول خلافت عمر و عثمان تا آغاز حکومت معاویه، وفات کردند و در زمان قیام امام حسین ﷺ تنها یازده تن از آنان زنده بوده و در شام به سر می‌بردند.

اینان مردمانی در سنین هفتاد تا هشتاد سال بودند که گوشه‌نشینی را بر آمیختن با توده ترجیح داده و در عامه مردم نفوذی نداشتند. و در نتیجه نسل جوان آن روز، از اسلام حقیقی چیزی نمی‌دانستند و شاید در نظر آنان، اسلام هم حکومتی بود مانند حکومت کسانی که پیش از ورود اسلام بر آن سرزمین فرمان می‌راندند! و تجمل دربار معاویه، حیف و میل اموال عمومی، ساختن کاخ‌های بزرگ و تبعید و زندانی کردن و کشتن مخالفان، برای آنان امری طبیعی بود؛ زیرا چنین نظامی نیم قرن پیش از آن سابقه داشت و به یقین کسانی بودند که می‌پنداشتند آنچه در مدینه عصر پیامبر گذشته، نیز این چنین بوده است.^۱

معاویه حدود ۴۲ سال در شام حکومت کرد و در این مدت نسبتاً طولانی، مردم شام را به گونه‌ای پرورش داد که فاقد بصیرت و آگاهی دینی باشند و در برابر اراده و خواست او، بی‌چون و چرا تسلیم شوند.^۲ معاویه در طی این مدت، نه تنها از نظر نظامی و سیاسی مردم شام را تحت سلطه خود قرار داد که از نظر فکری و

۱. شهیدی، سید جعفر، قیام امام حسین ﷺ، ص ۱۸۵.

۲. آیتی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ هاشور، ص ۴۷.

مذهبی نیز مردم آن منطقه را کور و کر و گمراه بار آورد تا آنچه او به اسم تعلیمات اسلام به آنان عرضه می‌کند، بی هیچ اعتراضی بپذیرند.

حکومت پلید بنی‌امیه با تبلیغات زهرآگین و کینه توزانه، خاندان پاک پیامبر را در نظر مردم شام منفور جلوه داد و در مقابل، بنی‌امیه را خویشان رسول خدا و نزدیک‌ترین افراد به او معرفی کرده؛ به طوری که پس از پیروزی قیام عباسیان و استقرار حکومت ابوالعباس سفاح، ده تن از امرای شام نزد وی رفتند و همه سوگند خوردند که ما تا زمان قتل مروان آخرین (خلیفه اموی)، نمی‌دانستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله جز بنی‌امیه خویشاوندی داشت که از او ارث ببرند، تا آنکه شما امیر شدید.^۱

بنابراین، جای شگفتی نیست اگر در مقاتل می‌خوانیم: به هنگام آمدن اسیران کربلا به دمشق، مردی در برابر امام زین العابدین علیه السلام ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرّتان آسوده کرد! حضرت کمی صبر کرد تا شامی هر چه در دل داشت بیرون ریخت؛ سپس با تلاوت آیاتی مانند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۲ فرمود: این آیات در حق ما نازل شده است. پس از آن بود که مرد فهمید آنچه درباره‌ی اسیران شنیده، درست نیست. آنان خارجی نیستند؛ بلکه فرزندان پیامبر هستند؛ و از آنچه گفته بود، پشیمان شد و توبه کرد.^۳

بنابراین با حرکت منزل به منزل خاندان امام حسین علیه السلام و خطبه‌ها و روشنگری‌های امام سجاده علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام، تحریفات چندین دهه بنی‌امیه - حتی در «شام» به عنوان مرکز خلافت دشمنان - خنثی شد.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۵۹.

۲. احزاب (۳۳): آیه ۳۳ «بی‌شک خداوند می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک سازد، پاک ساختنی».

۳. اخطب خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۶۱؛ اللهوف، ص ۷۴.

سه. افشای چهره ظالمان

بعد دیگر علت حضور خانواده امام حسین علیه السلام، نشان دادن چهره سفاک، بی‌رحم و غیرانسانی یزید و حکومت وی بود. یکی از عوامل مؤثر در پذیرش پیام از سوی مردم و رساتر بودن تبلیغات از سوی پیام‌آوران، عنصر مظلومیت است. از این رو برخی از جناح‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی هنگام تبلیغات برای نفوذ بیشتر در اذهان مردم و افکار عمومی، مظلوم‌نمایی می‌کنند؛ چون انسان، فطرتاً از ظلم و ظالم بیزار و متنفر است، همچنان‌که مظلوم، محبوب و حداقل مورد عواطف و احساسات مثبت مردم است.

در حادثه کربلا، نه مظلوم‌نمایی؛ بلکه حقیقت مظلومیت با فداکاری اهل بیت آمیخته شد و آنان پیام سالار شهیدان و اصحاب را با عالی‌ترین صورت به همه مردم ابلاغ کردند؛ به گونه‌ای که امروز نیز صدای آنان، در وجدان بشریت به گوش می‌رسد.

خردسالان و زنان، که نه سلاح جنگی داشتند و نه توان رزم؛ ولی با قساوت‌بارترین شکل ممکن مورد ضرب و شتم و هتک حرمت و آزدگی عواطف و احساسات قرار گرفتند. طفل شش ماهه بال‌های تشنه در کنار شط فرات جان داد؛ دخترک خردسال کنار پیکر خونین و قطعه قطعه پدر کتک خورد؛ خیمه‌های آنان به آتش کشیده شد و ... این عوامل در ابلاغ پیام و افشای ماهیت حکومت یزید کمتر، از آن شهادت و جانبازی اصحاب نبود. همین «صدای العطش» طفلان امام حسین و قنداقه خونین علی اصغر علیه السلام است که آن شمشیرزده‌ها و خون‌های ریخته شده را زنده نگه داشته است.

امام سجاد علیه السلام در شام همین که خواست دستگاه بنی‌امیه را رسوا کند، فرمود: پدرم امام حسین علیه السلام را به نحو مثله و قطعه قطعه کردن، شهید کردند. همچون پرنده‌ای در قفس، پر و بال او را شکستند تا جان داد.

اینجا اگر امام سجاده علیه السلام می فرمود: «پدرم را شهید کردند»، در چشم مردم شام - که شناخت عمیقی نسبت به اهل بیت نداشتند - خیلی مهم نبود؛ زیرا می گفتند: «در جنگ، افرادی کشته می شوند و یکی از آنان امام حسین بوده است».

امام سجاده علیه السلام فرمود: بر فرض قصد کشتن دارید؛ اما چرا این گونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را پاره پاره کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه کشتید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه های او حمله کردید؟ چرا کودکی او را شهید کردید؟ این کلمات به قدری در نزد افراد غیر قابل خدشه بود که شام را طوفانی کرد و یک جنبش فکری و فرهنگی، علیه رژیم اموی به راه انداخت.

نکته پایانی آنکه، یزید می خواست با کشتن مردان و به اسارت کشیدن خاندان اهل بیت، همه حرکت ها را در نطفه خفه کند؛ به طوری که همگان از چنین سرنوشتی ترسان و بیمناک باشند و خود برارینکه قدرت تکیه بزنند، اما قیام با عزت امام حسین علیه السلام و پیام رسانی افشاگرانه و مظلومانه خاندان او، هسته های ظلم ستیزی را برای خونخواهی امام حسین علیه السلام و از بین بردن بنی امیه در نقاط مختلف سرزمین های اسلامی به وجود آورد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

بخش سوم



علیرضا محمدی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

● پرسش ۲۵. آیا قیام امام حسین علیه السلام تمرد و شورش علیه حکومت بود؟ اصولاً

از دیدگاه اسلامی در چه مواردی تمرد و قیام علیه دولت جایز می باشد؟

در روز عاشورا عمرو بن الحجاج از میان لشکر عمر سعد بانگ برآورد: «یا اهل الکوفه! الزموا طاعتکم و جماعتکم ولا تترابوا فی قتل من مرق من الدین و خالف الامام» و با این سخنان امام حسین علیه السلام را از مارقین و خروج کنندگان بر پیشوای مسلمانان معرفی کرد و متأسفانه اصل چنین تفکری هنوز هم وجود دارد.

مسئلاً در اینکه قیام امام حسین علیه السلام تمرد و شورش در مقابل حکومت جائز وقت بود، شکی نیست؛ اما باید توجه داشت که از دیدگاه اسلامی تمرد و شورش علیه حکومت، به طور مطلق ممنوع نیست؛ هر چند برخی از مکاتب و مذاهب چنین حقی را قائل نیستند.

حق تمرد رابطه مستقیمی با مسأله الزام سیاسی و چرایی وجوب اطاعت از دولت - به عنوان اساسی ترین مسأله فلسفه سیاسی - دارد. در توضیح این مسأله که آیا می توان بر علیه دولت قیام کرد؟ ابتدا باید به این مسأله بپردازیم که اصولاً چرا باید از دولت اطاعت کنیم؟ آیا اطاعت از دولت همواره مطلق بوده و هیچ جایی برای مخالف وجود ندارد؟ اگر وجود دارد، تحت چه ضوابط و شرایطی است؟ پاسخ این سؤالات را از دیدگاه نظریه دموکراسی و نظریه حق الهی، پی می گیریم.

یک. حق تمرد در نظریه دموکراسی

غرب مبنای مشروعیت حکومت را «قرارداد اجتماعی و رضایت مردم» می‌داند. مهم‌ترین رسالت حکومت، تأمین امنیت شهروندان است و در مقابل، وظیفه شهروندان اطاعت از حکومت است. وضع و اجرای قوانین از سوی حکومت بر این اساس، ناشی از وکالتی است که از ناحیه مردم - در جهت تأمین امنیت به تعبیر «هابز» و یا حمایت از حقوق طبیعی به تعبیر «لاک» - دارد.

طرفداران نظریه قرارداد یا اصلاً به حق تمرد و شورش علیه دولت قائل نیستند (مانند هابز) و یا آنکه چنین حقی را تنها برای «ملت» جایز می‌شمارند؛ نه «افراد».

چنان‌که اعلامیه استقلال آمریکا می‌گوید: «حکومت‌ها قدرت عادلانه‌شان را از رضایت حکومت شوندگان می‌گیرند. ما معتقدیم که هرگاه شکلی از حکومت به ناپود کنندۀ این اهداف تبدیل شود، این حق مردم است که آن حکومت را سرنگون سازند و یا تغییر دهند و بر جای آن، حکومت جدیدی تأسیس کنند»^۱ جان لاک، با آنکه از حقوق طبیعی انسان‌ها دفاع می‌کند و در برابر انحراف حکومت، حق «شورش مردم» را مطرح می‌کند؛ ولی سخن او چندان روشن نیست. او در «رساله‌ای درباره حکومت مدنی» می‌گوید:

«بنابر قانونی که بر تمام قوانین موضوعه انسانی، مقدم است و بر همه آنها برتری دارد، مردم حق تصمیم‌گیری نهایی را - که به افراد جامعه متعلق است - برای خود محفوظ می‌دانند و تا هنگامی که «داوری زمین» برای رسیدگی نباشد، می‌توانند به «درگاه الهی» توسل جویند»^۲.

اما با این وجود «افراد» جامعه، حق شوریدن علیه کسی را که به نظرشان

۱. جان سالوین شاپرو، لیبرالیسم، ص ۱۵۷.

۲. ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ص ۱۰۴.

امانت‌دار خوبی نیست، ندارند؛ هر چند این حق برای «جامعه» - از طریق اکثریت افراد آن - وجود دارد.^۱

از این رو بسیاری از طرفداران نظریه دموکراسی، حق تمرد را در یک نظام دموکراتیک به رسمیت نمی‌شناسند. آنان بر این باورند که در نظام‌های دموکراتیک، می‌توان از این مسأله چشم‌پوشی کرد؛ زیرا دموکراسی فرصت و امکان کافی را برای ابراز عقاید اقلیت فراهم می‌آورد و در حقیقت، «حق تمرد» را به شکل نهادینه در می‌آورد.^۲

چنین دیدگاهی در مورد عدم جواز تمرد در حکومت‌های دموکراتیک با اعتراضات زیادی مواجه شده، است؛ از جمله اینکه:

یکم. چرا فرد نمی‌تواند از «توافق اول» خارج شده و در شرایطی که حکومت را برای سعادت خود خطرناک می‌بیند، رضایت خود را پس بگیرد؟^۳

دوم. این فرض را که اکثریت حاکم، به حقوق دیگران تجاوز کنند، نمی‌توان همیشه منتفی دانست، چنان‌که تجربه نشان می‌دهد رژیم‌های دموکراتیک، نیز می‌توانند حکومت اختناق و استعمار و گاهی وحشت باشند. «تاریخ نشان می‌دهد که همیشه امکان این هست که اصل اراده عمومی، به خودکامگی و استبداد منجر شود».^۴

سوم. تشخیص اینکه در دموکراسی برای اقلیت، فرصت کافی وجود دارد، باکیست؟ و چه کسی قضاوت می‌کند که منافع اقلیت تأمین شده و جایی برای تمرد وجود ندارد؟ اگر این تشخیص - از سوی هر مرجعی - مطابق نظر اقلیت

۱. جین همپتن، فلسفه سیاسی، ص ۱۰۷.

۲. سروش، محمد، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱، ص ۷۹.

۳. فلسفه سیاسی، ص ۱۱۷.

۴. آلن دونیواتا، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاد، ص ۴۳ و ص ۷۱.

نباشد، قهراً ادعای آنان برای تضييع حقوق‌شان، بدون پاسخ خواهد ماند و به گفته «فرانتس نویمان»: «نظريه طرفدار دموکراسی، هيچ چاره‌ای برای مشکل حق تعرد نیندیشیده است».^۱

چهارم. نتیجه آنکه در نظريه دموکراسی، از آنجا که تنها خواست و رضایت اکثریت مبنای حقوق بوده و باید ارزش شمرده شود، هيچ کس نمی‌تواند بر خلاف اراده عمومی چیزی را «حق» یا «ارزش» تلقی کرده و به آن استناد نماید. از این رو هيچ فرصتی برای تعرد نمی‌تواند وجود داشته باشد.

مسدود شدن فضای سیاسی جامعه در دموکراسی و يک‌تازی اکثریت - به خصوص که معمولاً «اقلیتی» به عنوان «اکثریت نسبی» قدرت را تصاحب می‌کند و بر «اکثریت مطلق» فرمانروایی مطلق می‌یابد - زمینه گرایش مجدد به «آناشيسم» را فراهم آورده است.^۲

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

دو. حق تعرد در نظريه حق الهی

در این نظريه مشروعیت حکومت مستند به اذن الهی بوده و از حاکمیت الهی سرچشمه می‌گیرد. این نظريه از پیشینه زیادی برخوردار است و در بستر تاریخ به اشکال گوناگونی پدیدار شده است. در امپراتوری کهن شرقی، امپراتوران و در عصر فراعنه، فرعون‌ها خود را خدا می‌دانستند. در برخی دیدگاه‌ها، پادشاه منشائی الهی داشت و حاکمیت او از خداوند نشأت می‌گرفت. در قرون وسطی، مسیحیان معتقد بودند که حکومت منشائی الهی دارد و در مشرق زمین نیز رواج اندیشه «ظلل الله» بیانگر ارتباط پادشاه با خداوند بود.^۳

در مورد حق تعرد در این نظريه دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد:

۱. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ص ۳۶۸.

۲. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

۳. فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ص ۱۲۷.

۱. در کتاب مقدس، آغاز فصل سیزدهم آمده است:

«همه باید از فرمان‌روایان اطاعت کنند؛ زیرا هر قدرتی ناشی از خداوند است و هر ولی امری را او گمارده است. پس آن که در برابر فرمانروا مقاومت کند، بر نظام الهی خروج کرده و خود را در معرض عذاب قرار داده است».

توماس قدیس، نیز بر این عقیده بود که: هیچ فردی نباید با فرمانروای خودکامه، به مقابله برخیزد یا او را به قتل برساند، هر چند این کار با «اقتدار عمومی» می‌تواند عملی شود.^۱

در گذشته، متون سیاست غرب، حامل این پیام بوده است؛ از آنجا که حکمران به مشیت الهی، قدرت را به دست گرفته است، باید پادشاه را هر چند ستمگر، پذیرفت و چاره‌ای جز اطاعت کردن و دم نزدن وجود ندارد.^۲

۲. دیدگاه اهل سنت

در میان مسلمانان، غالباً چنین دیدگاهی، مورد تأیید و قبول قرار نگرفته است و بسیاری از فرقه‌های اسلامی، قیام علیه فرمانروای پیدادگر و عزل او را جایز شمرده‌اند؛ هر چند که «نگرانی از فراگیر شدن فتنه و آشوب» هم، به عنوان یک مانع جدی در فتوا به جواز شورش پیوسته وجود داشته است.^۳ البته برخی هم مانند ابوحنیفه علاوه بر فتوا به جواز، عملاً هم از قیام‌های ضد جور، حمایت کرده‌اند.^۴

در مقابل نیز جماعتی نظیر «حنابله» خروج بر حاکم جائز را به صراحت تخطئه نموده و از آن منع کرده‌اند. متأسفانه همین رأی، معمولاً در میان اهل سنت،

۱. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۱.

۲. ژاک روسو، ژان، *قرارداد اجتماعی*، ترجمه مرتضی کلاتریان، ص ۳۱۸.

۳. *موسوعة الفقیه*، ج ۶، ص ۲۲۰.

۴. مقاومت و مشروعیت، ص ۸۴.

از اقبال و نفوذ بیشتری برخوردار بوده است؛ زیرا؛

یکم. برداشت‌های سطحی از برخی روایات پیامبر ﷺ مانند: «اسمعوا و اطیعوا فانما علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم» در میان آنها رواج یافته است.

دوم. بسیاری از صاحبان این آراء ارتباط نزدیکی با صاحبان قدرت داشته‌اند. سوم. جریان عقل‌گرایی در میان آنها رو به افول گذاشته و فرقه‌هایی مانند معتزله، درحاشیه قرار گرفته‌اند. ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: اصحاب ما قیام علیه ائمه جور را واجب می‌شمارند؛ در حالی که پیروان مسلک اشعری - مانند ابو حامد غزالی - چنین اعتقادی ندارند.^۱

متأسفانه نفوذ این افکار در میان اهل سنت، سبب شده که در حال حاضر، پاره‌ای از گروه‌های مخالف و مبارز در کشورهای عربی - که پای‌بند مسائل دینی‌اند - با این نگرانی مواجه‌اند که مبدا قیام مسلحانه در برابر حکومت جائز، خلاف شرع باشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳. دیدگاه شیعه

به دلیل ارتباط مسأله شورش و تمرد با موضوع مشروعیت حکومت، جواز تمرد را به صورت مختصر در «حکومت غیر مشروع» و «حکومت مشروع» بررسی می‌کنیم:

۳-۱. تمرد در دولت جور

بر اساس اعتقاد شیعه، چون در عصر حضور، «عصمت» از شرایط امامت و رهبری است، لذا حاکم غیر معصوم، با هر عملکردی، حاکم غاصب و جائز تلقی می‌شود و دخالتش در مسائل حکومتی، ناروا و غصب است. در عصر غیبت نیز حاکمی که از سوی «امام عصر» مأذون نباشد، جائز است و چون چنین اجازه‌ای،

اختصاص به فقیه عادل دارد و برای غیر او به اثبات نرسیده است؛ لذا دولتی که تحت زعامت فقیه جامع شرایط قرار نگیرد، دولت جور و طاغوت است.^۱

دستگاه حاکم با عدم مشروعیت، حق فرمانروایی نداشته و شهروندان ملزم به فرمانبرداری از آن نیستند. اما با این وجود باید بین دولت‌های جور در شرایط اضطرار و دولت‌های جور در شرایط عادی تفکیک قائل شد؛ زیرا:

در قسم اول هر چند دولت به طور ذاتی فاقد مشروعیت است، ولی در اثر شرایط اجتماعی و سیاسی، باید از پاره‌ای مخالفت‌ها با آن چشم‌پوشی کرد تا مصلحت بالاتری تأمین شده و یا از فساد بیشتری جلوگیری شود. در چنین وضعی، لزوم اطاعت برخاسته از مشروعیت حکومت نیست؛ بلکه در اثر یک عنوان ثانوی (شرایط اضطراری) است.

به عنوان نمونه فقهای شیعه همکاری با دولت جور را حرام می‌دانند؛ اما در مواردی نظیر دفع تهاجمات دشمنان اسلام به سرزمین اسلامی و ... در حد ضرورت همکاری و اطاعت از فرمان‌های دولت جور را لازم می‌دانند. طبیعی است چنین موضوعی اولاً به معنای مشروعیت دادن به دولت جور نبوده و ثانیاً در شرایط اضطراری و با رعایت مصالح جامعه اسلامی و در حد ضرورت بوده است. پشوانه چنین دیدگاهی، آموزه‌های اصیل اسلامی است؛ چنان‌که امام هشتم علیه السلام در پاسخ به فردی که درباره حکم مرزبانی از کشور اسلامی در برابر مهاجمان خارجی سؤال کرد، فرمود: «در صورتی که احتمال خطر بر حوزه اسلام و مسلمانان می‌رود، باید جنگید، ولی جنگ و قتال، نه برای تقویت سلطان، بلکه برای حراست از جامعه اسلامی است: «وَإِنْ خَافَ عَلَى نِيْظَةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ قَائِلٌ فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ وَلَيْسَ لِلْإِسْلَامِ»^۲.

۱. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۳۷.

۲. کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱.

مراحل تفرّد:

بر اساس آموزه‌های اسلامی تمرّد در مقابل حاکم جور دارای مراحل است:
 یکم. انکار و امتناع؛ انکار و امتناع از پذیرش فرمانروا، و خودداری از بیعت با حکومت جور، سیره امامان معصومین علیهم‌السلام بوده است؛ چنان‌که امام علی علیه‌السلام در مدت حیات حضرت زهرا علیها‌السلام، حاضر به بیعت با خلیفه نگردید، و یا امام حسین علیه‌السلام از بیعت با یزید خودداری نموده و به عبدالله بن زبیر فرمود:

«إِنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ»؛ «هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ زیرا پس از برادرم حسن، خلافت از آن من است».^۱

البته باید توجه داشت که گاهی بیعت با اوصاله جایز نیست؛ اما تحت شرایطی ممکن است این حکم تغییر کند. به عنوان نمونه امام علی علیه‌السلام برای حفظ و تقویت دین مبین اسلام و کیان اسلامی بیعت با خلفا را پذیرفتند: «فخشيت ان لم انصر الاسلام و اهله ان اوى فيه فلما او حدماً تكون المصيبة به على اعظم من قوت ولايتكم».^۲

اما در قضیه امام حسین علیه‌السلام، از آنجا که بیعت با یزید به معنای صخه گذاشتن بر فساد و فسق و فجوری بود که یزید به طور علنی بدان مبادرت می‌ورزید و دین اسلام را به بازی گرفته بود و در نتیجه نابودی دین اسلام محسوب می‌گشت؛ آن حضرت حتی در اضطراری‌ترین شرایط حاضر به بیعت با آن حاکم فاسق نشد. آن بزرگوار در تبیین امتناعشان از بیعت با یزید می‌فرماید: «إِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ»؛^۳ «همانا سنت مرده است و بدعت زنده شده است».

دوم. قیام و مبارزه؛ دومین وظیفه در مقابل حاکم جور، امر به معروف و نهی از منکر است که از تذکر زبانی آغاز می‌شود و تا اقدام عملی برای ساقط کردن حاکم

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۰.

جائر و فروپاشی دولت جور، ادامه می‌یابد. در این زمینه قیام و شورش از اهمیت بیشتری برخوردار است. شورش عده‌ای از مسلمانان در مقابل عثمان - که بدعت‌های زیادی در دین اسلام به وجود آورده بود - اولین تجربه مسلمانان در این زمینه بود.

نمونه دیگر قیام در برابر حاکم جور، نهضت امام حسین علیه السلام است، که شخصاً بر مبنای وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به مخالفت با یزید برخاست. امام علیه السلام مخالفت با ظالم را به عنوان امر به معروف و نهی از منکر، واجب شمرده و عالمان و دانیان را مورد عتاب قرار داد که چرا به سازش با ظلمان تن داده و آسوده خاطر نشسته‌اید: «بالادهان والمصانعة عند الظلم تأمنون كل ذلك مما امرکم الله به من النهی و التناهی و اتم عنه غافلون»^۱؛ یعنی، چرا با فرار از مرگ، ستمگران را قدرت بخشیده‌اید تا هوس‌های خود حاکم کنند، ضعیفان را در چنگ بگیرند، مستضعفان را در تنگنا قرار دهند، حکومت را بر وفق خودخواهی‌های خویش اداره کنند و

امام حسین علیه السلام برای اثبات عدم مشروعیت حاکمیت بنی‌امیه و لزوم حمایت و اطاعت از آن حضرت در جهت رسیدن به دولت حق به بیان ویژگی‌های امام و رهبر راستین جامعه پرداخته، می‌فرمایند:

«فلعمری ما الامام الا العامل بالكتاب، والآخذ بالقسط والدائن بالحق، والحابس نفسه علی ذات الله»^۲ و در خطابه‌ای به سپاهیان حر بن یزید ریاحی برای ضرورت قیام در برابر فرمانروایی یزید می‌فرماید: «ألا وان هولاء القوم قد لزمو طاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرّموا حلال الله و انا احق من غیر»^۳.

۱. بحرانی، تحف العقول، ص ۱۶۸.

۲. موسوعه کلمات امام حسین علیه السلام، ص ۳۱۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳-۲. تمرد در دولت حق

در اعتقاد شیعه، دولت حق و حکومت مشروع، با امامت و پیشوایی امام معصوم علیه السلام برقرار می‌گردد و در عصر غیبت امام علیه السلام، نیازمند اذن و نصب معصوم علیه السلام است که به فقهای جامع شرایط اعطا شده است.

مسلماً در دوره امامت و حکومت معصوم علیه السلام تمرد در برابر آنان قابل توجیه نیست؛ زیرا با توجه به ویژگی عصمت، احتمال خطا و اشتباه، و یا گناه و انحراف، منتفی است. از این رو تمرد و شورش بر امام معصوم، قطعاً «بغی» تلقی می‌شود و باید با آن مقابله کرد. علامه حلی در این زمینه می‌گوید: «هر کس بر امام عادل خروج کند، بالاجماع جنگیدن با او واجب است».^۱

اما بحث در دوره غیبت و حکومت ولی فقیه واجد شرایط است که در این صورت چگونه می‌توان تمرد را موجه دانست؟

هم‌چنان که می‌دانیم در نظریه حق الهی، اطاعت از فرمانروا، پیوسته «در محدوده اذن الهی» مشروع است و در خارج از آن، هرگز اطاعت جایز نیست. از این رو در برابر هیچ فرمانروایی اطاعت مطلق - به معنای اطاعت حتی خارج از ضوابط شرع - پذیرفتن نیست: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق».^۲ در مورد امامان معصوم علیهم السلام با وجود عصمت طبعاً اعمال و فرمان مخالف شرع از آن بزرگواران صادر نمی‌شود، تا نیازی به تمرد باشد.

اما در مورد منصوبان آن بزرگواران، اطاعت فقط در محدوده ضوابط شرعی و احکام اسلامی و مصالح اجتماعی است؛ چنان‌که امام علی علیه السلام در منصوب نمودن مالک اشتر ضمن تمجید و تکریم فراوان از او، از مردم مصر می‌خواهد: «... فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق»^۳؛ «تا آنجا که سخنش مطابق حق است،

۱. تذکرة الفقهاء، ج ۹، ص ۴۱۰.

۲. نهج البلاغة، حکمت ۱۶۵.

۳. همان، نامه ۳۸.

اطاعتش کنید». همچنین امام علیه السلام در هنگام معرفی عبدالله بن عباس به عنوان حاکم بصره به مردم فرمود: «تا آنجا که مطیع خدا و پیامبر است، اطاعتش کنید و اگر بدعتی در میان شما پدید آورد و یا از حق منحرف گردید، به من اعلام کنید تا او را عزل کنم»^۱.

البته باید توجه کرد که ارزیابی و تشخیص حق و باطل در عملکرد حاکم و یا دولت اسلامی و احکام صادره از آنان، از عهده کسانی ساخته است که از یک سو بر مبانی حقوق اسلامی مسلط بوده و موازین شرعی را به خوبی بفهمند و از سوی دیگر بر مقتضیات زمان اشراف داشته باشند.

به علاوه آنچه انحراف یا اشتباه حاکم تلقی می شود، صورت های مختلفی دارد که بخشی از آن به خروج از موازین تقوا و عدالت و بخشی دیگر به درک ناصواب از مسائل اسلامی و یا اوضاع اجتماعی مربوط می شود.^۲

بنابراین باید بین این دو موضوع تفاوت قائل شد؛ زیرا خروج از موازین تقوا و عدالت به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، و خود به خود باعث معزول شدن و عدم مشروعیت حاکم اسلامی می شود. اما اشتباه در تشخیص صحیح و تحلیل مسائل و یا اوضاع اجتماعی و پیش بینی حوادث و مصالح - در صورتی که به ندرت اتفاق بیفتد و یا اینکه ناشی از خودرایی و عدم مشورت با کارشناسان و متخصصان امر نباشد - در همه حکومت های دنیا بوده و عقلاً و شرعاً امری پذیرفتنی و قابل اغماض است؛ چنان که شهید صدر در این باره می گوید: «در صورتی که مجتهد از جایگاه ولایت عامه بر شوون مسلمین - و نه قضاوت - حکمی صادر کند، نقض آن حتی با علم به مخالفت، جایز نیست و کسی که به خطای آن پی می برد، نمی تواند بر طبق علم خود عمل کند و حکم حاکم را نادیده گیرد»^۳.

۱. شیخ مفید، الجمل، ص ۴۲۰.

۲. مشروعت و مقاومت، ص ۱۰۶.

۳. صدر، سید محمد باقر، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۱۱.

اما اگر اشتباهات حاکم به صورت مکرر اتفاق افتد و نشان از عدم درک اجتماعی صحیح و سیاست و تدبیر لازم برای ولایت باشد، شایستگی فرد را برای منصب رهبری زایل می‌سازد.

تمرکز بر برابر کارگزاران

یکی از اقسام تمرکز، سرپیچی در برابر کارگزاران و مسؤولان تحت امر حاکم اسلامی است. شهید بهشتی در این زمینه می‌گوید: «اگر نهادهای قانونی در انجام وظایف قانونی خود در برخورد با جریانات ضد اسلامی کوتاهی کنند، افراد و تشکلهای اسلامی باید از مسؤولان بنخواهند که وظیفه خود را انجام دهند و اگر آنان طفره رفتند و برای مصالح جامعه اسلامی، احساس خطر شد باید افراد و احزاب مسلمان از رهبری مستقیماً کسب تکلیف کنند و طبق دستور مستقیم ولی امر عمل نمایند، تا بدین ترتیب هم واجب مهم نگرهبانی از جمهوری اسلامی زمین نماند و هم به راه هرج و مرج کشانده نشود».^۱

حضرت امام علیه السلام نیز در موارد کوتاهی مسؤولان در انجام وظایف خویش، راه حضور مردم را باز گذاشته و در وصیت نامه الهی - سیاسی خویش تصریح می‌کند: «و از آنچه در نظر شرع حرام و آنچه بر خلاف مسیر ملت و کشور اسلامی و مخالف با حیثیت جمهوری اسلامی است، به طور قاطع اگر جلوگیری نشود، همه مسؤول می‌باشند و مردم و جوانان حزب الهی اگر برخورد به یکی از امور مذکور نمودند به دستگاه‌های مربوطه رجوع کنند و اگر کوتاهی نمودند، خودشان مکلف به جلوگیری هستند».^۲

۱. مواضع ما، ص ۶۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۳۳۶.

عاشورا و پیوند دین و سیاست

● پرسش ۲۶. آیا قیام امام حسین علیه السلام و فرهنگ عاشورا، می تواند دلیلی بر بطلان طرفداران جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) باشد؟

برخی در جهت اثبات جدایی دین از سیاست چنین القا می کنند که قیام امام حسین علیه السلام صد در صد دموکراتیک و به خواست مردم انجام گرفته است و با این کار نفی حاکمیت خداوند را به امام علیه السلام نسبت می دهند:

«خروج و حرکت سیدالشهدا از مدینه و مکه به کربلا و به قصد کوفه، بنا به اصرار و دعوت شفاهی و کتبی انبوه سران و مردم کوفه، برای نجات آنها از ظلم و فساد اموی و عهده دار شدن زمامداری و اداره امور آنان بود. دعوتی بود صد در صد مردمی و دموکراتیک ... جنگ و شهادت یا قیام و نهضت امام حسین علیه السلام و اصحاب او، علاوه بر آن یک عمل دفاعی صد در صد در حفظ و حیثیت اسلام و جان و ناموسشان بود؛ نشان از این حقیقت می داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام، نه از آن یزید و خلفا است، نه از آن خودشان و نه از خدا؛ بلکه از آن امت و به انتخاب خودشان است»^۱.

واقعیات تاریخی و تحلیل سخنان امام حسین علیه السلام به خوبی بیانگر الهی - دینی بودن اقدامات سیاسی امام حسین علیه السلام و در نتیجه رد نظریه طرفداران سکولاریسم است. جهت تبیین این موضوع و اینکه اقدامات امام حسین علیه السلام در راستای چه نوع حکومتی بود، لازم است به تفاوت های مهم حکومت دینی با حکومت سکولار توجه شود؛ زیرا این دو در امور مهمی نظیر فلسفه و اهداف حکومت، نوع مشروعیت حکومت، شرایط حاکم اسلامی و ... تفاوت های اساسی دارند. از این رو به اختصار به تبیین دیدگاه آن امام شهید درباره موضوعات یاد شده می پردازیم:

یک. فلسفه و اهداف حکومت

امام حسین علیه السلام - بر خلاف نظام‌های سکولار و مکاتب سیاسی رایج دنیا - اهداف حکومت را بسیار فراتر از تأمین رفاه و امنیت دنیوی و معیشتی مردم می‌داند.

آن حضرت به هنگام ترک مدینه - و قبل از اینکه مسأله دعوت و بیابیت کوفیان مطرح باشد - یکی از اهداف قیام خویش را، اصلاح جامعه اسلامی و انجام فریضة امر به معروف و نهی از منکر اعلام می‌نماید: «وَأَنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى، أُرِيدُ أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^۱

معنای این انگیزه این است که اگر امام از عدم تشکیل حکومت و نقض عهد مردم کوفه نیز مطمئن بود - بدون توجه به علم غیب ایشان - دست از خروج و قیام خود بر نمی‌داشت؛ چرا که انگیزه اصلی و اولی قیام حضرت، همان احیای دین بود و مسأله حکومت و زمامداری در مراحل بعدی قرار داشت.

سیدالشهدا علیه السلام در سخنرانی مهمی که در اواخر عمر معاویه در موسم حج و سرزمین منا و با حضور صدها تن از رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی عصر خویش ایراد کرد، اهداف خود را از تلاش برای به دست گرفتن حکومت چنین ترسیم فرمود:

«اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منّا تنافساً فی سلطان ولا التماساً فی فضول العظام ولكن لنزی المعالم من دینک ونظهر الاصلاح فی بلادک ویأمن المظلومون من عبادک ویعمل بفرائضک ومسنک واحکامک»^۲.

آن حضرت پس از بیان این نکته که نه به دنبال سلطنت و ریاست بر مردم هستیم و نه در پی رسیدن به ثروت و مال دنیا، اهداف خود را چنین تعیین می‌کند:

۱. آشکار کردن نشانه‌های دین الهی،

۱. بحار الانوار.

۲. تحف العقول، ص ۲۴۳.

۲. اصلاح در روی زمین،

۳. ایجاد امنیت برای بندگان مظلوم،

۴. عمل کردن به واجبات، سنت‌ها و احکام و قوانین الهی^۱.

حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در گفت و گویی که با فرزندق در مسیر مکه به کوفه، در منزل صفاح دارد، می‌فرماید:

«یا فرزندق! ان هولاء قوم لزموا طاعة الشيطان وتركوا اطاعة الرحمن و اظهروا الفساد في الارض، و ابطلوا الحدود و شرهوا الخمر و استأثروا في اموال الفقرا و المساكين و انا اولی من قام بنصرة دين الله و اعزاز شرعه و الجهاد في سبيله لتكون كلمة الله هي العليا»^۲.

در این قسمت امام (علیه السلام) امویان را به عنوان نخستین سکولارهای واقعی در درون جامعه اسلامی - که در اندیشه کنار نهادن دین الهی هستند - معرفی می‌کند و هدف خویش را مقابله با آنان و برپایی دین الهی می‌داند. آن حضرت به روشنی فلسفه حکومت را «برتری کلمه الله» بیان می‌نماید و روشن است که برپایی دین اسلام به صورت کامل، سعادت دنیوی و اخروی افراد را تضمین خواهد نمود.

دو. مشروعیت الهی حکومت

بررسی سخنان امام حسین (علیه السلام) ثابت می‌کند که مشروعیت حکومت، فقط الهی است و حکومتی مشروع است که فقها از طرف خداوند منصوب باشند و رأی و بیعت مردم هیچ گونه تأثیری در مشروعیت حکومت ندارد - هر چند تأثیر آن در کارآمدی حکومت حائز اهمیت است - آن گونه که افراد ناآگاه و فریفته مکاتب سیاسی غرب و یا مغرض از سکولار بودن حکومت - حتی در زمان حضور امام

۱. سید جواد ورعی، حکومت دین از دیدگاه امام حسین (علیه السلام)، (مجموعه مقالات همایش امام حسین (علیه السلام))، ص ۲۸۸.

۲. مجموعه کلمات امام حسین (علیه السلام)، ص ۳۳۶.

معصوم علیه السلام - سخن می‌گویند و در صددند تا جنبه الهی و آسمانی حکومت را به هر نحوی انکار نمایند!

امام علیه السلام به فرماندار مدینه - که درخواست بیعت از آن حضرت برای یزید داشت - فرمود: «ایها الامیر! انا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا یختم و یزید رجل فاسق شارب الخمر و قاتل النفس المحرمة معلن بالفسق و مثلی لا یباع مثله»^۱. در این جمله امام حسین علیه السلام - ضمن برشمردن دلایل مشروعیت خویش برای حکومت بر جامعه اسلامی - به دلایل نامشروع بودن حکومت یزید اشاره می‌کند که به سبب فقدان نصب الهی، نه تنها هیچ گونه مشروعیتی برای تصدی و رهبری جامعه اسلامی ندارد؛ بلکه به دلیل ارتکاب محارم الهی و نادیده گرفتن حدود الهی، حتی هیچ مصلحتی در بیعت با او وجود ندارد.

عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید - با اینکه اکثریت مردم او را پذیرفته بودند - و قیام علیه یزید، به خوبی دلالت بر لزوم مشروعیت الهی حاکم و همبستگی «دین و سیاست» و رد نظریه سکولاریسم دارد. هر چند حتی اگر آن حضرت علیه السلام قیام نمی‌کردند، باز هم عدم بیعت با یزید به تنهایی بر این موضوع دلالت داشت. امام حسین علیه السلام در روایات متعدد، بر انتقال مشروعیت حکومت از طریق وحی و پیامبر صلی الله علیه و آله به ائمه علیهم السلام و خودش تأکید می‌کند: «إِنَّ مَجَارِی الْأُمُورِ وَالْأَحْکَامِ عَلَى أَيْدِی الْعُلَمَاءِ بِإِثْمِ الْأَمَنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ»^۲.

نکته روشن در این روایت این است که نه تنها امام علیه السلام مردم را متولی زمامداری و حکومت ندانسته؛ بلکه حق حاکمیت را به عهده علما - و به طور متیقن خود ائمه - نهاده است.^۳

۱. بهار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲. همان، ص ۲۷۸.

۳. قدردانی قراملکی، محمد حسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، ص ۳۱۷.

وقتی ابن زبیر از بیعت امام علی (ع) با یزید سؤال کرد، آن حضرت ضمن پاسخ منفی، علت آن را انتقال حق حاکمیت جامعه اسلامی به خودش، بعد از شهادت امام حسن (ع) ذکر می‌کند: «انی لا أبایع له ابداً لان الامر انما کان لی من بعد اخي الحسن»^۱.

امام همچنین در نامه به مردم بصره نوشت: «ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر ﷺ) و سزاوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم. تفرقه نخواستیم و به وحدت پاسخ دادیم. این در حالی بود که می‌دانستیم ما بر امر ولایت از متولیان آن شایسته‌تریم»^۲. و یادنامه‌ای به اشراف کوفه می‌نویسد: «انی احق بهذا الامر لقرابتی من رسول الله ﷺ»^۳.

سه. شرایط حاکم اسلامی

از دیدگاه امام حسین (ع) فلسفه و هدف حکومت، حاکمیت احکام و قوانین دینی است تا در پرتو آن سعادت دنیا و آخرت مردم تأمین گردد، و مشروعیت آن فقط به نصب الهی است. در این صورت بدیهی است که باید حاکم آن از شرایط ویژه‌ای برخوردار باشد:

۱. علم به احکام الهی

یکی از محورهای مخالفت امام حسین (ع) با خلفا همین نکته بود. آن حضرت در یک گفت‌وگو خطاب به خلیفه دوم اظهار داشت: «صرت الحاکم علیهم بکتاب نزل فیهم لا تعرف معجمه ولا تدري تأویلہ الا سماع الأذان»^۴؛ «تو بر آنان حاکم شدی، آن

۱. موسوعه کلمات امام حسین (ع)، ص ۲۷۸.

۲. همان، ص ۳۱۵.

۳. همان، ص ۳۷۷.

۴. همان، ص ۱۱۷.

هم حکومت با کتابی که در خاندان محمد صلی الله علیه و آله فرود آمد و تو از نکات سر بسته و تأویل آن جز شنیدن به گوش‌ها چیزی نمی‌دانی.

آن حضرت در جمع رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی در سرزمین منا نیز فرمود: «امور باید به دست «عالمان بالله» باشد که امین حلال و حرام خدا هستند و در زمان حضور مصداق بارز آن امام معصوم علیه السلام است».

۲. عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

امام در نامه خود به کوفیان در این زمینه می‌فرماید: «فلعمری ما الا امام الا العامل بالكتاب، والّاخذ بالقسط، والدائن بالحق، والحابس نفسه على ذات الله»^۱ که دلالت صریح بر «عمل به قرآن» و «وقف خود در راه خدا» به عنوان شرایط حاکم دارد.

۳. برپاکننده عدالت

از دیدگاه امام حسین علیه السلام عدالت و اقامه آن، از شرایط و وظایف بسیار مهم برای حاکم اسلامی است؛ چنان که در نامه خویش به کوفیان می‌فرماید: «والاخذ بالقسط» و یا در موارد متعدد دیگری یکی از دلایل عدم مشروعیت خلفا و حاکمان اموی را فقدان این موضوع می‌داند.

بنابراین از دیدگاه امام حسین علیه السلام و فرهنگ عاشورا، دین با سیاست پیوندی عمیق و ناگسستنی دارد و اهداف و فلسفه حکومت‌ها، مشروعیت و شرایط حاکم و زمامدار، کارکرد و کار ویژه‌های دولت، همه باید بر اساس احکام و آموزه‌های الهی و در راستای تحقق آن و تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر باشد.

عدم ترور ابن زیاد

● پرسش ۲۷. چرا حضرت مسلم با اینکه برای کشتن ابن زیاد فرصتی به دست آورد، از آن سر باز زد؟

در قاموس قرآن کریم و فرهنگ متعالی و نجات بخش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، پیروزی بر دشمن از راه ظلم و ستم، حيله و نیرنگ محکوم است؛ چنان که در یکی از جنگ‌های عصر حکومت حضرت علی علیه السلام، منافقان و دشمنان آن حضرت درون یک جنگل پنهان شدند. شخصی پیشنهاد آتش زدن جنگل را داد، حضرت علی علیه السلام برای اجتناب از ظلم و ستم فرمود: «لا اطلب النصر بالجور»^۱.

حضرت مسلم نیز تربیت یافته مکتب اسلام و اهل بیت علیهم السلام است؛ از این رو هنگامی که هانی و شریک بن اعور مریض شدند و قرار شد ابن زیاد به عیادت آنان برود، شریک به مسلم گفت: وقتی او آمد، او را به قتل رسانیده، بر دارالاماره جلوس کن! اما میزبان مسلم (یعنی هانی بن عروه) با این پیشنهاد مخالفت کرد. ابن زیاد آمد و نشست و پس از قدری گفت و گو، بلند شد و رفت. نظیر همین سؤال را شریک از مسلم پرسید، او فرمود: به جهت دو خصلت ابن زیاد را نکشتم: یکی به دلیل عدم رضایت هانی بن عروه که گفت نمی‌خواهم خون او در خانه من ریخته شود و دیگر اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«ان الايمان قيد الفتك ولا يفتك المؤمن»^۲؛ «ایمان به فتک (یورش بردن، حمله ناگهانی، ترور) قید و بند زده است و مؤمن نباید مورد حمله قرار گیرد». هانی گفت: آری! اگر او را کشته بودی، فردی فاسق، فاجر و کافری حيله گر را کشته بودی؛ ولی من راضی نشدم و کراهت داشتم که خون او در خانه من ریخته شود.^۳

۱. مقتل ابی مخنف.

۲. وقعه الطف، ص ۱۱۴.

۳. ابو جعفر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۷۱.

عدم مشروعیت ترور

● پرسش ۲۸. با توجه به داستان مسلم‌بن عقیل آیا می‌توان یک فرد را در جامعه‌ای اسلامی کشت یا دستور ترور آن را داد؟ یا مستقیماً بدون نیاز به دستور قاضی، کسی را ترور کرد؟

پاسخ آن است که: در اسلام ضمن تأکید بر رعایت حرمت و کرامت اشخاص - اعم از مسلمان یا غیر مسلمان - حفظ جان اتباع یا حتی ساکنان در کشور اسلامی، به عنوان یک وظیفه دولت اسلامی دانسته شده است. حفظ جان و حق حیات انسان‌ها به قدری در اسلام مورد اهتمام است که کشتن هر انسان بی گناهی، برابر با کشتن همه انسان‌ها و زنده کردن یک نفر برابر با زنده کردن همه مردم تلقی شده است.^۱

از این رو حق حیات، یک موهبت الهی است که جز براساس فسق و فجور غیر قابل تحمل - آن چنان که در شرع مقدس بیان شده است - از قبیل قتل عمد انسان‌های بی گناه، ارتداد (به عنوان یک فتنه علیه نظم و امنیت عمومی جامعه اسلامی) و یا مبارزه با نظام اسلامی حاکم (بغی یا جنگ و ...)، نمی‌توان از او سلب حیات کرد. بلکه در اثر برخی از ستمگری‌ها، فرد متخلف، خود با سوء استفاده از اختیار خود، حق حیات را از خود سلب کرده، موجبات مجازات را پدید می‌آورد. البته همه این امور براساس محاکمه در دستگاه قضایی عادلانه و مبتنی بر قوانین شرعی امکان پذیر است.

اما در خصوص ترور افراد؛ پاسخ صریح و شفاف به این سؤال، مستلزم یک بحث مفهوم‌شناختی است. دیوید آرون شوارتز در مقاله‌ای تحت عنوان «تروریسم بین الملل و حقوق اسلامی» می‌نویسد: «توجه قضایی صحیح به این پدیده، نباید به یک معنای منحصر افریبی از قانونیت محدود شود. غرب برای فهم

کامل و در نهایت کنترل تروریسم بین‌المللی، نخست باید تحقیق کند که نظریه حقوق اسلامی؛ یعنی، شریعت، چگونه ترور، خشونت را به مفهوم کشیده و به چه نحوه آن پاسخ داده است.^۱

بر این اساس برای روشن شدن مطلب، ابتدا لازم است که مسأله «ترور» در ادبیات غرب و در ادبیات اسلامی، مورد بررسی قرار گیرد.

الف. ترور (Teror) در ادبیات غرب:

ترور در فرهنگنامه‌های غربی عبارت است از: «رفتار اجبار آفرین فردی یا دسته‌جمعی با به کارگیری استراتژی‌های خشونت‌بار همراه با ترس و وحشت که با یک هدف و انگیزه سیاسی و قدرت‌طلبی صورت می‌گیرد».^۲

در هر صورت مفهوم ترور در ادبیات غرب، مفهومی بسیار مبهم است که هر کشور براساس منافع خود، تعریفی از آن ارائه داده و این خود اختلاف بر سر مصادیق را پدید آورده است؛ مثلاً آیا اقدامات خشونت‌باری که همه گروه‌های محروم از حق تعیین سرنوشت، مرتکب می‌شوند - حتی در صورتی که این خشونت متوجه غیر نظامیان نباشد - مشمول مفهوم تروریسم است؟

آیا فلسطینی‌هایی که از همه حقوق خود محروم شده‌اند و بدین وسیله پاسخ اسرائیل را می‌دهند، محکوم‌اند و در نتیجه باید تسلیم تجاوزگران اسرائیل شوند؟ و یا آنکه که منشأ این اقدامات خشونت‌بار را دولت متجاوز اسرائیل و کلاً دولت‌هایی که به ناحق مردم را از حق تعیین سرنوشت خود محروم کرده‌اند، دانست؟

۱. مجله سیاست خارجی، سال هفتم، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۰.

۲. همان، ص ۲۳۱.

ب. تروار در ادبیات اسلامی

در ادبیات اسلامی این واژه مترادف با کلمه «فتک» به معنای کشتن غافلگیرانه آورده شده است.^۱ از نظر فقه اسلامی می‌توان گفت:

۱. کشتن انسان‌های بی‌گناه - از هر فرقه یا مذهب و در هر مکانی که باشد - حرام است. مقام معظم رهبری در خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر نیویورک و واشنگتن و انهدام مرکز تجارت جهانی و پتاکون - که منجر به کشتار انسان‌های بی‌گناه زیادی شده است - به حوادث اخیر آمریکا و دیدگاه اسلام در محکومیت هرگونه قتل عام در کشتار انسان‌های بی‌دفاع اعم از مسلمان، مسیحی و افراد دیگر، در هر مکان و با هر وسیله و سلاحی - اعم از بمب اتم، موشک دوربرد و سلاح‌های میکروبی و شیمیایی و یا هواپیمای مسافری و جنگی - از جانب هر سازمان یا کشوری و یا افراد نفوذی، اشاره تصریح کردند:

«تفاوتی ندارد که این کشتار در هیروشیما و یا ناکازاکی، در قانا و یا صبرا و شتیلا، در دیر یاسین و یا بوسنی و کوزوو، در عراق و یادر نیویورک و واشنگتن باشد».

بر این اساس روایت منقول از رسول خدا ﷺ «الایمان قید الفتک» و یا «الاسلام قید الفتک»^۲.

- به فرض صحت آن، مربوط به همین مورد است. البته اطلاق این روایت با توجه به ادله دیگر که خواهد آمد، مقید می‌شود.

۲. افرادی به دلیل جرمی که مرتکب شده‌اند، مهدورالدم شناخته می‌شوند. کشتن این افراد بر اساس ضوابطی واجب می‌گردد. جرم آنها ممکن است شرکت در جنگ علیه مسلمین و نظام اسلامی باشد (کفار حربی) و یا توطئه علیه

۱. محمدی ری‌شهری، میزان‌الحکمه، ج ۹، ص ۴۵۰۸.

۲. همان، ص ۴۵۰۹: «ایمان یا اسلام مانع کشتن به نحو غافلگیرانه است».

مقدسات اسلامی - مثلاً ناسزا گفتن به پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام و یا اذیت و آزار آنان - و یا شرکت فعال در تحکیم پایه‌های حکومت طاغوتی و ستمگر که دست‌های آن به خون هزاران مسلمان بی‌گناه آلوده است.

این از مسلمات تاریخ اسلام است که رسول مکرم اسلام ﷺ در جریان فتح مکه، پیش از آنکه لشکریان اسلام وارد شاهراه‌های مکه شوند، تمام فرماندهان را احضار نموده، خطاب به آنان فرمود: تمام کوشش من این است که فتح مکه بدون خونریزی صورت گیرد، لذا از کشتن افراد غیر مزاحم باید خودداری کنید؛ ولی باید ده نفر را هر کجا یافتید - ولو آنکه به پرده‌های خانه خدا آویخته باشند - را دستگیر و بلافاصله اعدام کنید.

آن ده نفر عبارت بودند از: عکرمه ابن ابی جهل، هبار بن اسود، عبدالله بن سعد ابی سرح، مقیس صبابه لثی، حویرث بن نفیل، عبدالله بن خطل، صفوان بن امیه، وحشی بن حرب (قاتل حمزه)، عبدالله بن الزبیری و حارث بن طلائله و چهار زن (از جمله آنان هند همسر ابوسفیان بود). دو نفر از آنان آوازخوان بوده و در مذمت رسول خدا ﷺ سخنان زشت می‌گفتند. تمام این افراد به نحوی مجرم یا توطئه‌گر بودند و رسول خدا ﷺ به حکم حکومتی، دستور قتل آنان را صادر فرمودند.^۱

نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت است، ساز و کار اجرایی این مسأله است:

یکم. اصل این حکم، یک امر مخفی و پوشیده و سری نیست. هرگاه ولی‌امر

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک:

الف. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴، صص ۵۲-۵۱.

ب. الطبرسی این علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹ و ۱۰، ص ۸۴۸ (ذیل تفسیر سوره النصر).

پ. القمی، عباس، سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۷.

ت. واقدی، محمد بن عمر، مفازی، تاریخ جنگ‌های پیامبر ﷺ، ج ۲، ص ۶۳۱.

ث. سبحانی، جعفر، فرائضی از تاریخ پیامبر اسلام ﷺ، ص ۴۴۳.

مسلمین تشخیص دهد که فردی یا افرادی توطئه گر بوده و تحت تعقیب هستند و از کیفر اسلامی می‌گیرزند و یا در دسترس حکومت اسلامی نیستند؛ به طور علنی و آشکار چنین دستوری را صادر خواهد کرد. همان‌گونه که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمان اعدام افراد یاد شده را به وسیله فرماندهان به تمام سربازان اعلام کرد،^۱ از این رو هم همه لشکریان اسلام می‌دانستند که چه کسانی باید کشته شوند و هم کفار می‌دانستند که چه کسانی مهدورالدم هستند.^۲

این قضیه به معنای سلب امنیت از شهروندان حکومت اسلامی یا دیگران نیست؛ بلکه قاعده اولیه همانا حرمت جان، مال و ناموس و حفظ حقوق همه انسان‌ها - با هر مسلک و مذهب و اعتقادی - است؛ مگر آنکه مرتکب خیانت یا جرمی گردیده باشند. در این صورت نیز مسأله به روشنی بیان می‌شود.

حضرت امام به صراحت در مورد سلمان رشدی، این حکم را صادر نموده و فرمود: «به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شده است، هم‌چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنان را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس در این راه کشته شود شهید است «ان شاء الله». ضمناً اگر کسی دست‌رسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد».^۳

همان‌طور که مقام معظم رهبری در بحث خشونت قانونی و غیرقانونی، صریحاً متذکر شدند: اصل حکم ترور برخی از توطئه‌گران - که دور از دسترس محکمه و دادگاه اسلامی قرار می‌گیرند - در اسلام وجود دارد؛ ولیکن هر زمانی

۱. فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۴۴۳.

۲. ر.ک: همه مدارک و منابع پیشین.

۳. ر.ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶.

حاکم اسلامی بخواهد به چنین کاری اقدام کند، تصمیم خود را به طور علنی به مردم نخواهد گفت؛ نه سری و به طور نجوا.

دوم. در مواردی که نیاز به ضرب و جرح است، - جز در سب النبی ﷺ یا سب الائمه علیهم السلام - چند نکته را باید مد نظر داشت:

الف. همه موارد به اذن و اجازه رهبری آگاه اسلامی (پیامبر ﷺ یا ائمه علیهم السلام و یا در عصر غیبت، فقهای عظام) باید صورت پذیرد.^۱

ب. در زمان وجود حکومت اسلامی، خود حکومت - که در رأس آن فقیهی آگاه، عادل، مدیر و مدبر قرار دارد - اقدام قانونی به این امر نخواهد نمود؛ ولی هنگامی که حکومت اسلامی و ولی فقیه نافذالرأی در سراسر بلاد وجود نداشته باشد، صدور اذن به وسیله هر یک از فقهای عظام ممکن است.

ج. این اجازه ممکن است به جمع یا گروه خاصی با تحدید موارد آن واگذار گردد، مثلاً اصل تلاش برای نابودی حکومت طاغوتی سابق و کارگزاران آن در رأس برنامه‌های مبارزاتی فقیه شامخ و بی‌بدیل عصر؛ یعنی، حضرت امام خمینی (ره) قرار داشت.

سوم. در مسأله ناسزاگویی به رسول گرامی اسلام ﷺ و ائمه علیهم السلام و نیز حضرت صدیقه طاهره (ع)، حکمی جداگانه مقرر شده است.^۲

خلاصه سخن آنکه اسلام با کشتار انسان‌های بی‌گناه یا هر عنوان و نام - ترور یا غیر ترور - و با هر انگیزه‌ای سیاسی یا مذهبی و ... و از هر فرقه‌ای که باشد - مسیحی، یهودی یا مسلمان - و در هر کجای عالم که باشند و با هر وسیله‌ای

۱. التحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۶۲ (مسأله ۱۱ ذیل: القول فی مراتب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر).

۲. برای آشنایی بیشتر با جزئیات بحث و فروع بیشتر آن از جمله دشنام دادن به انبیای دیگر، ر.ک:

الف. فاضل لنکرانی، آیه الله محمد، تفهیم الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، کتاب الحدود، صص ۳۲۵-۳۱۸.

ب. موسوی اردبیلی، آیت الله سید عبدالکریم، فقه الحدود والتعزیرات، صص ۵۲۱-۵۱۱.

مخالف است؛ بلکه این کار جنایت است و باید محکوم و عامل آن مجازات گردد. اما در مورد اعدام‌های انقلابی که در زمان قبل از انقلاب انجام می‌گرفت، باید گفت که این اعدام‌ها دو نوع بودند:

الف. گروه‌هایی از آنان مانند هیأت مؤتلفه و فدائیان اسلام، پای بند به مسائل شرعی بوده و با مجتهدان و مراجع تقلید در ارتباط بودند و ترور آنها مستند به حکم مجتهدی واجد شرایط دربارهٔ مفسد بودن و واجب‌القتل بودن افرادی (مانند هژیر، کسروی، رزم آرا و ...) صورت گرفته است. که بالتبع این عمل موافق قوانین اسلامی و شرعی بوده است؛ چون فتوای مجتهد جامع شرایط از نظر قوانین اسلامی معتبر و حجت است.

ب. ترورهایی که برای اهداف صرف سیاسی یا و ... بدون هیچ پشتوانه فقهی و شرعی بوده (مانند ترورهایی که توسط مجاهدین خلق، کمونیست‌ها و ... انجام می‌شد)؛ از آنجا که براساس موازین و هنجارهای شرعی و ضوابط تعیین شده در فقه اسلامی نبوده است، نمی‌تواند قطعاً مورد قبول اسلام باشد.

عاشورا و انقلاب اسلامی

● پرسش ۲۹. به چه دلیل ادعا می‌کنید که انقلاب اسلامی ایران متأثر از قیام امام حسین علیه السلام و فرهنگ عاشورا است؟ نقش آن در پیدایش، پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی چیست؟

از دیدگاه بسیاری از اندیشمندان و متفکرانی که در زمینه تبیین علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نظریه پردازی نموده‌اند، عامل مذهب از قوی‌ترین و اصلی‌ترین عواملی است که در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی نقش بسزایی ایفا نموده است.^۱

۱. به عنوان نمونه ر.ک: زنجانی، عمید، انقلاب اسلامی ایران و ریشه آن؛ روحانی، سید حمید،

میشل فوکو فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه پرداز پست مدرنیسم، در تحلیل و بررسی عوامل انقلاب اسلامی از «معنویت گرایی سیاسی» نام می برد. به نظر او، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت یافت می شود که ایرانیان از خلال انقلاب خود در جست و جوی ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. هدف اصلی آنان ایجاد یک تحول بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، حیات اجتماعی و سیاسی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود... آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند. اسلام برای آنان هم دوی درد فردی و هم درمان بیماری ها و نواقص جمعی بود.^۱

آصف حسین در کتاب «ایران اسلامی: انقلاب و ضد آن» بر این نکته تأکید دارد که باید مطالعه انقلاب با توجه به عنصر ایدئولوژی، نقش اپوزیسیون اسلامی، مشروعیت، آموزش ها و خصوصاً رهبری صورت گیرد.^۲ حامد الگار نیز در کتاب «ریشه های انقلاب اسلامی»؛ به عامل «تشیع، رهبری امام خمینی (ره) و طرح اسلام به عنوان یک ایدئولوژی» را به عنوان ریشه های انقلاب مطرح می کند.^۳

از سوی دیگر مروری بر ادبیات سیاسی رایج در روند وقوع انقلاب اسلامی، شعارها، سخنرانی ها و بیانیه های انقلابیان و رهبران نهضت، بیانگر این واقعیت است که از میان عناصر مذهبی، «فرهنگ عاشورا و نهضت امام حسین (علیه السلام)» نقش بسزایی در این زمینه ایفا نموده است. مؤلفه های فرهنگ و تعالیم عاشورا عبارت اند از:

۱. فرهنگ شهادت،

۱. نهضت امام خمینی (ره)؛ محمدی، منوچهر، تحلیلی بر انقلاب اسلامی؛ دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران؛ کدیور، جمینه، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا و....

۲. میشل فوکو، ایرانی ها چه رؤیای در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی.

۳. به نقل از ضیافت های نظری بر انقلاب اسلامی «مجموعه مقالات» عبدالوهاب فزاتی، ص ۲۹۷.

۲. فرهنگ مبارزه مستمر حق با باطل،
 ۳. فرهنگ طاغوت ستیزی و طاغوت زدایی،
 ۴. اصل پیروی از رضای خدا و مصالح مسلمین،
 ۵. فرهنگ پیشگیری از جرم و فساد قبل از وقوع آن در فرهنگ نظارت عمومی و امر به معروف و نهی از منکر.^۱
- این مؤلفه‌ها در پیدایش و پیروزی انقلاب اسلامی، نقش و تأثیر بسزایی داشته و حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز در گرو حرکت در این چارچوب می‌باشد. اکنون جهت آگاهی بیشتر بحث را در چند محور با کمی تفصیل بیشتر پی می‌گیریم:

یک. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. تأثیر بر اهداف و انگیزه‌های انقلابیان

هدف و انگیزه مردم ایران از انقلاب اسلامی، نابودی ظلم، استبداد و استکبار و برپایی حکومت عدل الهی و اجرای احکام اسلامی به عنوان «معروف» و جلوگیری از وابستگی به اجانب و بیگانگان به عنوان «منکر» بود. اینها همان انگیزه و هدف امام حسین علیه السلام از قیام عاشورا بود آنجا که می‌فرماید: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنکر و اسير بسيرة جدی و ابي علی ابن ابي طالب علیه السلام».

اگر یزید بن معاویه تجاهر به فسق و فجور داشت، خاندان پهلوی نیز همان گونه عمل می‌کردند و به عنوان نمونه باید گفت: اسلام زدایی را تا آنجا رساندند

۱. هاشم هاشم زاده هریسی، اصول فرهنگ و تعالیم عاشورا، چکیده مقالات گنگره بین المللی امام خمینی علیه السلام و فرهنگ عاشورا، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ص ۱۸۹.

که به طور رسمی تاریخ هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کردند: امام راحل رحمه الله درباره تأثیر عاشورا بر اهداف و انگیزه‌های انقلاب اسلامی می‌فرماید: «حضرت سیدالشهدا به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد»^۱.

برخی از علمای اسلامی بر این عقیده‌اند که مهم‌ترین انگیزه امام حسین علیه السلام از این قیام، ایجاد حکومت اسلامی بوده است. امام خمینی رحمه الله، در این زمینه می‌فرماید: «زندگی سیدالشهدا، زندگی حضرت صاحب علیه السلام، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا - از اول، از آدم تا حالا - همه‌شان این معنا بوده است که در مقابل حکومت جور، حکومت عدل را می‌خواستند درست کنند»^۲.

از این رو یکی از مهم‌ترین شعارهای انقلابیون انقلاب، این بود:
«نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی»

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲. تأثیر بر رهبری انقلاب

وجود رهبری حسین‌گونه همچون امام خمینی رحمه الله، یکی از مهم‌ترین تأثیرات نهضت عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی بود.

مردم ایران، صلابت، شهامت، شجاعت، قاطعیت، سازش ناپذیری و روح حماسی حضرت امام حسین علیه السلام را در شخصیت امام خمینی رحمه الله متجلی می‌دیدند و شرایطی که امام حسین علیه السلام برای رهبر و حاکم جامعه اسلامی توصیف می‌نمود، در او می‌یافتند.

شعار انقلابیان «خمینی، خمینی تو وارث حسینی» مبین این امر است.

۱. قیام عاشورا در کلام و بیان امام خمینی رحمه الله، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. تأثیر بر شیوه مبارزه

در فرهنگ مکاتب مادی نباید مشت به نبرد با درفش پرورد؛ اما مردم ایران تحت تأثیر نهضت عاشورا، روحیه شهادت‌طلبی امام حسین (ع) و اصحابش را در خاطره‌ها مجدداً تکرار می‌کردند. هنگامی جوانان انقلابی با شعارهای «الله اکبر» و «توب، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد...» با تانک‌ها و مسلسل‌های رژیم ستم شاهی مقابله می‌نمودند، امام راحل می‌فرمود:

«کیفیت مبارزه را اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه جا را در دست دارد، با یک عده معدود باید چه طور باشد، اینها چیزهایی است که حضرت سیدالشهدا به ملت آموخته است».^۱

مردم از فرد ستیزی به دور بوده و تحت تأثیر رأفت اسلامی و با الهام از سیره امام حسین (ع) با دشمنان خود (مانند حربین یزید ریاحی و...) با شعار «گل در مقابل گلوله»، فریاد می‌زدند: «ارتش ایران حسینی شده، رهبر ایران خمینی شده».^۲

۴. تأثیر از طریق ایام و اماکن عزاداری

ایام عزاداری امام حسین (ع) و اماکن - از قبیل مساجد، تکایا و خیمه‌های عزاداری امام حسین (ع) - به عنوان مهم‌ترین زمان و مکان برای فعالیت نیروهای انقلاب و بیداری مردم از مفاسد حکومت پهلوی و سازمان‌دهی آنان برای راهپیمایی، تظاهرات و فعالیت‌های انقلابی، محسوب می‌گردید.

اساساً در طول دو ماه محرم و صفر در سال اوج‌گیری انقلاب اسلامی، نقطه اوج آن؛ یعنی، همان تاسوعا و عاشورای حسینی بود که به کلی پایه‌های اسلامی رژیم ستم‌شاهی لورزید.

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۶.

۲. کواکیان، مصطفی، هفت قطره از جاری زلال اندیشه امام خمینی (ع)، ص ۲۲۹.

سران ساواک در تحلیل‌های درون سازمانی خود گفته بودند: اگر ما بتوانیم ماه محرم را به خوبی پشت سر بگذاریم، رژیم پهلوی ماندنی است و همه دیدیم که بعد از اربعین حسینی در سال ۱۳۹۹ ه‍.ق رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در کمتر از یک ماه ساقط شد.^۱

دو. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیروزی انقلاب اسلامی

با مروری بر مقاطع سرنوشت‌ساز در پیروزی انقلاب اسلامی، مشخص می‌شود که نقطه آغازین آنها از ایام عزاداری امام حسین علیه السلام و با الهام از آموزه‌های نهضت عاشورا بود:

۱. قیام ۱۵ خرداد - که نقطه عطفی در تاریخ انقلاب شمرده می‌شود - به دنبال سخنرانی شدیداللحن حضرت امام علیه السلام در بعدازظهر عاشورا (۱۳ خرداد ۱۳۴۲) به وقوع پیوست. ایشان در مورد قیام ۱۵ خرداد فرمود:

«ملت عظیم الشان در سالروز این قیام فاجعه انفجار آمیزی که مصادف با ۱۵ خرداد ۴۲ بود، با الهام از عاشورا آن قیام کوبنده را به بار آورد. اگر عاشورا و گرمی و شور انفجاری آن نبود، معلوم نبود چنین قیامی بدون سابقه و سازمانده‌ی، واقع شود».^۲

۱۷.۲ شهریور نیز یکی از مقاطع مهم انقلاب بود که تحت تأثیر عاشورا و فرهنگ آن شکل گرفت: «۱۷ شهریور مکرر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند».^۳

۱. راهپیمایی عظیم مردم ایران در روز اربعین برابر با ۱۳۵۷/۱۰/۲۹ بود که پس از ۲۳ روز (در ۱۳۵۷/۱۱/۲۲) انقلاب اسلامی پیروز شد.

۲. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۹۰.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۳. اعلامیه تاریخی امام خمینی علیه السلام در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ مبنی بر شکستن کودتا و حکومت نظامی رژیم - که تصمیم داشتند رهبران اصلی انقلاب را دستگیر کرده، و به زعم خویش به انقلاب برای همیشه پایان دهند - عملاً نوعی حماسه عاشورایی محسوب می‌شد.

مردم تحت تأثیر اعلامیه و فرمان حسین زمان خویش، به خیابان‌ها ریخته و توطئه‌های رژیم را درهم شکستند.

امام راحل علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«اگر قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام نبود، امروز هم ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزاداری مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد.»^۱

سه. تأثیر فرهنگ عاشورا بر حفظ و تداوم انقلاب اسلامی

فرهنگ عاشورانه تنها عامل پیدایش اصل انقلاب و زمینه‌ساز پیروزی آن در مراحل مختلف بوده است؛ بلکه همین فرهنگ عامل اساسی حفظ و تداوم انقلاب اسلامی نیز محسوب می‌گردد.

اگر انقلاب اسلامی بخواهد بر مبنای آن فرهنگی که شکل گرفته است تداوم یابد؛ باید توجه مستمری به همان فرهنگ داشته باشد؛ روحیه شهادت‌طلبی، آزادی و شرف، عزت نفس، میارزه با فروع ظلم و ستمگری، مخالفت با تخطی از احکام اسلام و ... در عرصه‌های مختلف سیاست خارجی و روابط با دیگر کشورها و نیز عرصه سیاست داخلی - از سیاست‌گذاری در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره گرفته تا بخش‌های اجرایی و همه باید پایبند به آموزه‌های نهضت امام حسین علیه السلام و فرهنگ عاشورا باشند.

اگر انقلاب اسلامی توانسته است از کلیه توطئه‌ها جان سالم به در برد؛ اگر جنگ تحمیلی هشت ساله - که از سوی تمامی قدرت‌های جهانی پشتیبانی می‌شد - نتوانست این انقلاب مردمی و اسلامی را از پای درآورد؛ اگر تهدیدهای دشمنان اسلام، امپریالیسم تبلیغاتی، محاصره اقتصادی، کودتای نظامی و ... هیچ‌کدام کوچک‌ترین خللی در عزم و اراده نظام اسلامی وارد نکرده است، همه و همه به دلیل همان فرهنگ عاشورایی ملت ایران بوده است.^۱

امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«این محرم را زنده نگه دارید. ما هر چه داریم از این محرم است. از این قتل سیدالشهدا است و شهادت او است. ما باید به عمق این شهادت و تأثیر این شهادت در عالم برسیم و توجه کنیم که تأثیر او هم امروز هم هست. اگر این مجالس و عظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز نمی‌شد. همه در تحت بیرق امام حسین علیه السلام قیام کردند. الان هم می‌بینید که در جبهه‌ها وقتی که نشان می‌دهند آنها را، همه با عشق امام حسین علیه السلام است که دارند جبهه‌ها را گرم نگه می‌دارند».^۲

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

«فداکاری حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است ... باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این نهضت‌ها را حفظ کنید».^۳

۱. هفت قطره، همان، ص ۲۳۵.

۲. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۸.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۰ و جهت مطالعه درباره تأثیرات فرهنگ عاشورا بر انقلاب اسلامی ر.ک: فراتی، عبدالوهاب، ضیافتی نظری بر انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، ص ۹۱؛ فصلنامه حکومت اسلامی، سال هشتم، شماره اول بهار ۸۲ (ش ۲۸)، ص ۳۹۶.



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

بخش چهارم



محمد رضا کاشفی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فلسفه عزاداری

● پرسش ۳۰. آیا پرسش از فلسفه عزاداری امر معقولی است یا خیر؟

با توجه به پدیدار شدن رویکردهای نوین نسبت به تحلیل و تبیین مسائل، انسان معاصر در پی کنکاش و کالبدشکافی مسائل، مفاهیم و حقایقی است که با آنها زندگی می‌کرده و نسبت به آنها باورهایی داشته است. در واقع پرداختن به موضوع با نگاهی بیرونی، از ویژگی‌های انسان معاصر است. بر این اساس، آدمی می‌خواهد از بیرون، به مسأله عزاداری بنگرد و آن را مورد بررسی قرار دهد. در حقیقت، عقل وی تا وقتی که توجیهی مقبول از عزاداری به دست نیاورد و یا حداقل آن را خرد ستیز نداند - هر چند خردپذیر نباشد - نمی‌تواند در درون این پدیده قرار گرفته و آن را باور کند.

این نوع نگاه به مسائل، بسیار مبارک است؛ چه این که بنیان‌های معرفتی انسان را به مسائل اسلامی و مؤلفه‌های فرهنگ شیعی، تقویت می‌کند و نباید فراموش کرد که در پرتو این پشتوانه نظری، ایمان آدمی نیز تعالی می‌یابد؛ زیرا ایمان بر پایه معرفت و خردورزی شکل می‌گیرد. از این رو اگر توجیه و تبیین موجهی از عزاداری ارائه گردد؛ پایه‌های باور جوانان و نسل معاصر، نسبت به این موضوع تقویت خواهد شد.

● پرسش ۳۹. فلسفه عزاداری بر اهل بیت علیهم‌السلام و فواید آن چیست؟

فلسفه و حکمت عزاداری را می‌توان در امور ذیل، رهیابی کرد:

الف. محبت و دوستی: قرآن و روایات، دوستی خاندان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام را بر مسلمانان واجب کرده است.^۱ روشن است که دوستی لوازمی دارد و محب صادق، کسی است که شرط دوستی را - چنان که باید و شاید - به جا آورد. یکی از مهم‌ترین لوازم دوستی، هم دردی و هم دلی با دوستان در مواقع سوگ یا شادی آنان است.^۲ از این رو در احادیث، بر برپایی جشن و سرور در ایام شادی اهل بیت علیهم‌السلام و ابراز حزن و اندوه در مواقع سوگ آنان، تأکید فراوان شده است.

حضرت علی علیه‌السلام در روایتی می‌فرماید: «شیعه و پیروان ما در شادی و حزن ما شریکند». «یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا»^۳ امام صادق علیه‌السلام نیز فرمودند: «شیعتنا جزء منا خلقوا من فضل طینتنا یسوءهم ما یسوءنا و یسرهم ما یسرنا»^۴؛ «شیعیان ما پاره‌ای از خود ما بوده و از زبادی گل ما خلق شده‌اند؛ آنچه که ما را بدحال یا خوشحال می‌سازد، آنان را بدحال و خوشحال می‌گرداند».

چسبیدن و وظیفه عقلانی و شرعی، ایجاب می‌کند که در ایام عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام، حزن و اندوه خود را به «زیان حال»؛ یعنی، با اشک، آه و ناله و زاری، از نظر خوراک، با کم خوردن و کم آشامیدن مانند افراد غم‌زده^۵ و از نظر پوشاک، با

۱. نگا: توری (۴۲)، آیه ۲۳ هود (۱۱)، آیه ۲۹؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. نگا: المعجبة فی الکتاب والسنة، صص ۱۶۹ - ۱۷۰ و ۱۸۱ - ۱۸۲.

۳. بهار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۷.

۴. امالی، ص ۳۰۵.

۵. طبق فرموده امام صادق علیه‌السلام به معاویه بن وهب، «عزاداران سیدالشهدا در روز عاشورا از آب و غذا دوری جویند تا آن که یک ساعت از وقت فضیلت نماز عصر بگذرد، و در حد لزوم به غذای معمول صاحبان مصیبت، سد جوع و عطش کنند». [نگا: تاریخ النیاحة الامام الشهید الحسین بن علی، ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۹]

پوشیدن لباسی که از حیث جنس و رنگ و نحوه پوشش در عرف، حکایت‌گر اندوه و ناراحتی است، آشکار سازیم.

ب. انسان‌سازی: از آنجا که در فرهنگ شیعی، عزاداری باید از سر معرفت و شناخت باشد؛ هم‌دردی با آن عزیزان، در واقع یادآوری فضایل، مناقب و آرمان‌های آنان بوده و بدین شکل، آدمی را به سمت الگوگیری و الگوپذیری از آنان سوق می‌دهد.

فردی که با معرفت در مجالس عزاداری، شرکت می‌کند؛ شعور و شور، شناخت و عاطفه را در هم می‌آمیزد و در پرتو آن، انگیزه‌ای قوی در او پدیدار گشته و هنگام خروج از مراسم عزاداری، مانند محیی می‌شود که فعال و شتابان، به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است.

ج. جامعه‌سازی: هنگامی که مجلس عزاداری، موجب انسان‌سازی گشت؛ تغییر درونی انسان به عرصه جامعه نیز کشیده می‌شود و آدمی می‌کوشد تا آرمان‌های اهل بیت (علیهم‌السلام) را در جامعه حکم فرما کند.

به بیان دیگر، عزاداری بر اهل بیت (علیهم‌السلام) در واقع با یک واسطه زمینه را برای حفظ آرمان‌های آنان و پیاده کردن آنها فراهم می‌سازد. به همین دلیل می‌توان گفت: یکی از حکمت‌های عزاداری، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی اسلام است.

د. انتقال‌دهنده فرهنگ شیعی به نسل بعد: کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که نسل جدید در سنین کودکی، در مجالس عزاداری با فرهنگ اهل بیت (علیهم‌السلام) آشنا می‌شوند. به راستی عزاداری و مجالس تعزیه، یکی از عناصر و عوامل برجسته‌ای است تا آموزه‌های نظری و عملی امامان راستین، به نسل‌های آینده منتقل شود. مراسم عزاداری، به دلیل قالب و محتوا، بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار اهل بیت (علیهم‌السلام) است.

● پرسش ۳۲. فلسفه و حکمت عزاداری بر امام حسین علیه السلام چیست؟

مسئله انسان‌سازی، جامعه‌سازی و انتقال فرهنگ شیعی به نسل بعد در مجالس امام حسین علیه السلام، قوی‌تر نیز می‌باشد؛ زیرا ماهیت قیام امام حسین علیه السلام و نیز آموزه‌های تربیتی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی عاشورا، در تعالی و بالندگی انسان و جامعه چشم‌گیر بوده و عناصر رویداد کربلا، مؤلفه‌های اساسی و اصلی را در ترسیم فرهنگ شیعی رقم زده است که توسط مراسم سوگواری به نسل بعد منتقل می‌شود.

با توجه به بیانات، سخنان و شعارهای عاشورا، می‌توان عناصر انسان‌ساز، جامعه‌ساز و فرهنگ‌ساز را ملاحظه کرد؛ مواردی چون:

عبادت، ایثار، شجاعت، توکل، صبر، امر به معروف و نهی از منکر، نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدیان، حرمت بیعت با کسی چون یزید، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت‌بار، اندک بودن انسان‌های راستین در صحنه امتحان، لزوم شهادت‌طلبی در عصر حاکمیت باطل، زینت بودن شهادت برای انسان، تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان، اوصاف پیشوای حق، تسلیم و رضا در برابر خواسته خدا، همراهی شهادت‌طلبان در مبارزات حق‌جویانه، حرمت ذلت‌پذیری برای آزادگان و فرزندان مؤمن، پل بودن مرگ برای عبور به بهشت برین، آزادی و جواتمردی، یاری‌خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق.^۱

درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین	بذر همت در جان افشاند، افکار حسین
گر نداری دین به عالم، لا اقل آزاده باش	ابن کلام نغمه می‌باشد ز گفتار حسین
مرگ با عزت زهیش در مذلت بهتر است	نغمه‌ای می‌باشد از لعل دربار حسین

در عین حال موارد ذیل علاوه بر موارد پیش گفته، می‌توانند حکمت عزاداری

۱. در این خصوص نگاه: فرهنگ عاشورا، صص ۲۶۸ - ۲۷۱؛ حسین، عقل سرخ، صص ۷۷ - ۱۱۹؛ امام حسن و امام حسین علیه السلام، صص ۱۱۶ - ۱۲۱.

بر امام حسین علیه السلام را تبیین کنند:

۱. نوعی اعتراض به ظالمان زمان و حمایت از مظلومان جهان؛
۲. عامل تقویت حس عدالت خواهی و انتقام جویی از ستمگران؛
۳. زمینه ساز اجتماع شیعیان جهت پیروی و دفاع از حق؛

عزاداری در روایات

● پرسش ۳۳. آیا در مورد برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام روایتی وجود دارد؟

روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد؛ به سه روایت درخصوص توصیه انمه علیه السلام به برپایی مراسم عزاداری برای اهل بیت علیهم السلام بسنده می کنیم:

۱. امام صادق علیه السلام فرمودند: «رحم الله شیعتنا، شیعتنا و الله هم المؤمنون فقد و الله شرکونا فی المصیبة بطول الحزن والحسرة»^۱؛ «خداوند شیعیان ما را مشمول رحمت خویش سازد. به خدا قسم، شیعیان ما همان مؤمنین اند، آنان به خدا قسم! با حزن و حسرت طولانی خویش [در عزای ما] شریک و همدرد مصیبت های ما خواهند اند».

۲. امام رضا علیه السلام می فرماید: «من تذاکر مصابنا و یکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القیامة، و من ذکر بمصابنا فبکی و ابکی لم یتک عینه یوم تبکی العیون و من جلس مجلسا یحیی فیہ امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب»^۲؛ کسی که متذکر مصایب ما شود و به جهت ستم هایی که بر ما وارد شده گریه کند، در روز قیامت با ما خواهد بود و مقام و درجه ما را خواهد داشت و کسی که مصیبت های ما را بیان کند و خود بگرید و دیگران را بگریاند؛ در روزی که همه چشم ها گریان است،

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۷۸.

چشم او نگرید و هر کسی در مجلسی بنشیند که در آن مجلس، امر ما را زنده می‌کنند؛ روزی که قلب‌ها می‌میرند، قلب او نخواهد مرد».

۳. امام صادق علیه السلام به فضیل فرمود: «تجلسون و تحدّثون؟ قال: نعم جعلت فداک، قال: ان تلك المجالس احبها فاحيوا امرنا يا فضيل، فرحم الله من احیی امرنا يا فضيل من ذکرنا او ذکرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت اکثر من زبد البحر»^۱؛ «آیا مجالس عزا برپا می‌کنید و از اهل بیت و آنچه بر آنان گذشته است، صحبت می‌کنید؟ فضیل گفت: آری قربانت گردم، امام فرمود: این‌گونه مجالس را دوست دارم پس امر ما را زنده گردانید که هر کس امر ما را زنده کند مورد لطف و مرحمت خدا قرار می‌گیرد. [ای] فضیل: هر کس از ما یاد کند، یا نزد او از ما یاد کنند و به اندازه بال مگسی اشک بریزد، خدا گناهانش را می‌آمرزد اگر چه بیش از کف دریا باشد».



پیشینه عزاداری

● پرسش ۳۴. آیا عزاداری برای امام حسین علیه السلام، در زمان امامان علیهم السلام سابقه دارد؟ بلی، در اینجا تنها به ذکر نمونه‌های اندکی از آنچه که در تاریخ نقل شده، بسنده می‌کنیم:

۱. عزاداری بنی‌هاشم در ماتم سیدالشهدا؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «پس از حادثه عاشورا هیچ بانویی از بانوان بنی‌هاشم، سرمه نکشید و خضاب ننمود و از خانه هیچ یک از بنی‌هاشم دودی که نشانه پختن غذا باشد، بلند نشد تا آنکه ابن زیاد به هلاکت رسید. ما پس از فاجعه خونین عاشورا پیوسته اشک بر چشم داشته‌ایم»^۲.

۱. همان، ص ۲۸۲ و ۲۸۹.

۲. نگاه: امام حسن و امام حسین علیهم السلام، ص ۱۴۵.

۲. عزاداری امام سجاده علیه السلام؛ حزن امام سجاده علیه السلام بر آن حضرت به صورتی بود که دوران زندگی او، همراه با اشک بود. عمده اشک آن حضرت بر مصایب سیدالشهداء علیه السلام بود و آنچه بر عموها، برادران، عموزاده‌ها، عمه‌ها و خواهرانش گذشته بود تا آنجا که وقتی آب می‌آوردند تا حضرت میل کند، اشک مبارک‌شان جاری می‌شد و می‌فرمود: چگونه بیاشامم در حالی که پسر پیامبر را تشنه کشتند؟!^۱ و می‌فرمودند: «هرگاه شهادت اولاد فاطمه زهرا علیها السلام را به یاد می‌آورم گریه‌ام می‌گیرد».^۲

امام صادق علیه السلام به زراره فرمود: «جدم علی بن الحسین علیه السلام هرگاه حسین بن علی علیه السلام را به یاد می‌آورد، آن قدر اشک می‌ریخت که محاسن شریفش پر از اشک می‌شد و بر گریه او حاضران گریه می‌کردند».^۳

۳. عزاداری امام محمد باقر علیه السلام؛ امام باقر علیه السلام در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام مجلس عزا برپا می‌کرد و بر مصایب آن حضرت گریه می‌کردند. در یکی از مجالس عزا، با حضور امام باقر علیه السلام کمیت شعر می‌خواند، وقتی به اینجا رسید که: «قتیل بالطف...»، امام باقر علیه السلام گریه زیاد کرده، فرمودند: «ای کمیت! اگر سرمایه‌ای داشتیم در پاداش این شعرت به تو می‌بخشیدیم؛ اما پاداش تو همان دعایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسان بن ثابت فرمودند که همواره به جهت دفاع از ما اهل بیت علیهم السلام، مورد تأیید روح القدس خواهی بود».^۴

۴. عزاداری امام صادق علیه السلام؛ امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرماید: «چون ماه محرم فرا می‌رسید، دیگر پدرم خندان نبود؛ بلکه اندوه از چهره‌اش نمایان می‌شد و اشک بر گونه‌اش جاری بود، تا آنکه روز دهم محرم فرا می‌رسید. در این روز مصیبت و

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.

۲. خصال، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۷.

۴. مصباح المتعجد، ص ۷۱۳.

اندوه امام به نهایت می‌رسید. پیوسته می‌گریست و می‌فرمود: امروز، روزی است که جدم حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید.^۱

۵. عزاداری امام موسی کاظم علیه السلام: از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «چون ماه محرم فرا می‌رسید، کسی پدرم را خندان نمی‌دید و این وضع ادامه داشت تا روز عاشورا: در این روز پدرم را اندوه و حزن و مصیبت فرا می‌گرفت و می‌گریست و می‌گفت: در چنین روزی حسین را که درود خدا بر او باد، کشتند.^۲ ۶. عزاداری امام رضا علیه السلام: گریه امام رضا علیه السلام در حدی بود که فرمودند: «همانا روز مصیبت امام حسین علیه السلام، پلک چشمان ما را مجروح نموده و اشک ما را جاری ساخته است.^۳

دعبل خدمت حضرت رضا علیه السلام آمد. آن حضرت درباره شعر و گریه بر سیدالشهدا علیه السلام کلماتی چند فرمودند: از جمله اینکه: «ای دعبل! کسی که بر مصایب جدم حسین علیه السلام گریه کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد. آنگاه حضرت بین حاضران و خانواده خود پرده‌ای زدند تا بر مصایب امام حسین علیه السلام اشک بریزند».

سپس به دعبل فرمودند: «برای امام حسین علیه السلام مرثیه بخوان، که تا زنده‌ای تو ناصر و مداح ما هستی، تا قدرت‌داری از نصرت ما کوتاهی مکن». دعبل در حالتی که اشک از چشمانش می‌ریخت، قرائت کرد:

أفظم لو خلت الحسين مجدلاً وقد مات عطشاناً بشط فرات

صدای گریه امام رضا علیه السلام و اهل بیت آن حضرت بلند شد.^۴

۷. عزاداری امام زمان (عج): بنابر روایات، امام زمان (عج) در زمان غیبت و ظهور

۱. امام حسن و امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۳.

۲. حسین، نفس مطمئنه، ص ۵۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴.

۴. همان، ج ۴۵، ص ۲۵۷.

بر شهادت جدّشان گریه می‌کنند. آن حضرت خطاب به جد بزرگوارشان سیدالشهدا علیه السلام می‌فرمایند:

«فلئن اخترتني الدهور وعاقني عن نصرک المقدور، ولم اکن لمن حاربها و
لمن نصب لک العداوة مناصباً فلا تذبک صباحاً و مساءً ولا یکن لک بدل الدموع دماً،
حسرة علیک و تأسفاً علی ما دهاک»^۱؛ «اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و دور
ماندم از یاری تو و نبودم تا با دشمنان تو جنگ کنم و با بدخواهان تو پیکار نمایم؛
هم اکنون هر صبح و شام بر شما اشک می‌ریزم و به جای اشک در مصیبت شما
خون از دیده می‌بارم و آه حسرت از دل پر درد بر این ماجرا می‌کشم».

در سوگ تو با سوز درون می‌گیرم از نیل و فرات و شط، فزون می‌گیرم
گر چشمه چشم من، بخشد تا حشر از دیده به جای اشک، خون می‌گیرم^۲

● پرسش ۳۵. آیا مراسم عزاداری از دوران صفویه رواج یافت؟

عزاداری بر امام حسین علیه السلام از زمان شهادت او بوده است؛ ولی تا زمان آل بویه
(در سال ۳۵۲ ق) این عزاداری مخفی بود. قبل از قرن چهارم، عزاداری برای امام
حسین علیه السلام، علنی نبود و نهانی در خانه‌ها انجام می‌گرفت؛ اما در نیمه دوم قرن
چهارم، سوگواری در روز عاشورا آشکار و در کوچه و بازار انجام می‌یافت.
عموم مورخان اسلامی - مخصوصاً مورخانی که وقایع را به ترتیب سنواتی
نوشته‌اند؛ از قبیل ابن الجوزی در کتاب منتظم و ابن اثیر در کتاب الکامل و ابن کثیر
در کتاب البدایة و النهایة و یافعی در مرآت الجنان و ذهبی و دیگران - در ضمن ذکر
وقایع سال ۳۵۲ و سال‌های بعد از آن، کیفیت عزاداری شیعه را در روز عاشورا
نوشته‌اند.

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰.

۲. مصطفی آرنگ به نقل از اشک حسینی، سرمایه شیعه، ص ۶۶.

از جمله ابن الجوزی گفته است: در سال ۳۵۲ معزالدولة دیلمی، دستور داد مردم در روز عاشورا جمع شوند و اظهار حزن کنند. در این روز بازارها بسته شد، خرید و فروش موقوف گردید، قصابان گوسفند ذبح نکردند، هریسه‌پزها، هریسه (حلیم) نمی‌پختند، مردم آب ننوشتند، در بازارها خیمه به پا کردند و به رسم عزاداری بر آنها پلاس آویختند؛ زنان به سر و روی خود می‌زدند و بر حسین علیه السلام ندبه می‌کردند.^۱

به قول همدانی: در این روز، زنان، موی پریشان در حالی که [به رسم عزاداری] صورت‌های خود را سیاه کرده بودند، در کوچه‌ها به راه افتادند و برای عزای امام حسین علیه السلام سیلی به صورت خود می‌زدند.^۲

بنا بر گفته شافعی: این نخستین روزی بود که برای شهیدان کربلا سوگواری می‌شد.^۳ ابن کثیر در ضمن وقایع سال ۳۵۲ گفته است: که اهل تسنن قدرت منع شیعه را از این اعمال نداشتند؛ زیرا شماره شیعه بسیار و نیروی حکومت نیز با ایشان بود.

از سال ۳۵۲ تا اواسط قرن پنجم - که آل‌بویه از میان رفتند - در بیشتر سال‌ها مراسم عاشورا به ترتیب مزبور، کم و بیش انجام می‌گرفت و اگر عاشورا با عید نوروز یا مهرگان مصادف می‌گردید، انجام مراسم عید را به تأخیر می‌انداختند.^۴ در همین سال‌ها که فاطمیه و اسماعیلیه، تازه مصر را به تصرف آورده و شهر قاهره را بنا نهاده بودند، مراسم عاشورا در مصر انجام می‌یافت. بنا بر نوشته مقریزی: در روز عاشورای ۳۶۳، جمعی از شیعه مطابق معمول خود (از این جمله معلوم می‌شد که مراسم مزبور در سال‌های قبل نیز معمول بوده است)، به مشهد

۱. المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج ۷، ص ۱۵.

۲. تکملة تاریخ الطبری، ص ۱۸۳.

۳. سرآت الجنان، ج ۳، ص ۲۴۷. مقصود عزاداری به طور علنی است.

۴. النجوم الزاهرة فی ملوک مصر وقاهرة، ج ۴، ص ۲۱۸.

کثوم، و نفیسه (از فرزندان امام حسن علیه السلام) رفتند و در آن دو مکان، شروع به نوحه گری و گریه بر امام حسین علیه السلام کردند. مراسم عاشورا در زمان فاطمیان هر سال برپا می شد؛ بازارها را می بستند و مردم دسته جمعی در حالی که با هم ابیاتی در مصیبت کربلا می خواندند و نوحه گری می کردند؛ به مسجد جامع قاهره می رفتند.^۱

بعد از آن به دلیل در انزوای قرار گرفتن تشیع، مراسم عزاداری خیلی علنی نبود، هر چند وضعیت بهتر از قبل زمان آل بویه بود. آنچه از بعضی منابع به دست می آید - خصوصاً کتاب روضة الشهداء کاشفی - قبل از زمان صفویه نیز مجالس سوگواری برای اباعبدالله علیه السلام برپا می شده است.^۲ پس از صفویه به دلیل ترویج تشیع، عزاداری شکل عام و علنی تری به خود گرفت.

● پرسش ۳۶. منشأ زنجیر زنی، سینه زنی، تعزیه و علامت از کدام فرهنگ و ملل است؟

«زنجیر زنی»، از هندوستان و پاکستان به ایران آمده است. از آنجا که برخی به وضع نامناسبی با زنجیر عزاداری کرده و موجب زخمی شدن بدن و خون آمدن آن می گشت، برخی از علما به حرمت آن فتوا دادند؛ ولی اگر این عمل به شیوه ای انجام شود که موجب صدمه به بدن و تقبیح عاقلان نگشته و زمینه را برای وهن آموزه های عاشورا فراهم نسازد، اشکالی ندارد؛ چنان که در عموم عزاداری های ایران در خصوص زنجیر زنی، به دلیل رعایت شؤون عزاداری این نوع سوگواری رایج است.^۳

۱. المخطوط، مقریزی، ۲/ ۲۸۹. و نیز ر. ک: النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۱۲۶، (بنسخ و قایم سال ۱۳۶۶): اتعاط

الاحتفاء، مقریزی، ج ۲، ص ۶۷ به نقل از: سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، صص ۱۶۱-۱۶۲.

۲. در این خصوص نگاه: مقالات تاریخی، رسول جعفریان، ج اول، صفحات ۱۸۳-۱۸۵، ۲۰۱-۲۰۶.

۳. موسوعة العتبات المقدسة، ج ۸، ص ۳۷۸.

اصل سنت «سینه زنی» در میان عرب‌ها رایج بوده و بعدها به صورت موجود درآمده است که با انتخاب نوحه‌های سنگین، حرکات دست بر سینه می‌خورد. این گونه عزاداری ابتدا به صورت فردی بوده و زمانی که سوگواری علنی و گسترده شد - خصوصاً در زمان صفویه - به شکل گروهی درآمده است.^۱

«تعزیه»، عبارت است از مجسم کردن و نمایش دادن واقعه جانسوز عاشورا. ظاهراً این نوع عزاداری در دوره کریم خان زند در ایران معمول و در زمان صفویه رایج شد و در زمان ناصرالدین شاه گسترش یافت منشأ آن هم مشاهدات شاه در سفرهای خود از تئاترهای اروپا بوده که این امر، نمایش‌دهی را در واقعه عاشورا عینی ساخته است. باید توجه داشت که اجرای تعزیه، مخصوص ایران نبوده و در کشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این سنت مورد توجه بوده است و با سبک‌های گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار و ادوات دیگری اجرا می‌شود؛ از جمله در هند و پاکستان که رواج بیشتری دارد.^۲

«علامت»، از ابزار و وسایل عزاداری امام حسین علیه السلام است که در هیئت‌ها و دسته‌های مذهبی به کار گرفته می‌شود. این ابزار پس از ارتباط ایران با اروپایی‌ها در عصر قاجار، از آیین‌های مذهبی مسیحیت اقتباس شده است. این ابزار، نماد و مظهری است که گاهی عزاداران را از محتوا و اصل عزاداری و اقامه شعائر دینی باز می‌دارد.^۳

● پرسش ۳۷. آیا شیوه‌های عزاداری که در زمان صدر اسلام وجود نداشته است، یک نوع بدعت‌گذاری در دین نیست؟

یکم. باید توجه کرد که شیوه‌های عزاداری، غیر از ماهیت عزاداری است. در

۱. موسیقی مذهبی ایران، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۳-۲۵ و درآمدی بر نمایش و نمایش در ایران، ص ۸۶ کیهان فرهنگی، مهر ۶۳ ص ۲۷.

۳. فرهنگ عاشورا، ص ۳۴۶.

واقع عزاداری یک اصلی است که به گونه‌های متفاوت و در شکل‌های مختلف، ظهور می‌کند؛ بنابراین آنها صرفاً یک ابزارند نه بیشتر.

دوم. ابزار و اظهار ماهیت باید با محتوای عزاداری و مغز پیام متناسب باشد؛ به صورتی که بتواند با بهترین، شیواترین، نافذترین و نافع‌ترین وجهی، پیام و درس و آموزه را به دیگران منتقل کند. به بیان دیگر، باید لباسی باشد که به قامت آن راست آید؛ نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر. اگر کوچک باشد، که همه پیام را پوشش نمی‌دهد و اگر بزرگ‌تر باشد، ذهن مخاطب را منحرف می‌کند و او را از اصل فهم حقیقت باز می‌دارد.

سوم. می‌توان برای ابلاغ محتوای پیام، از ابزارهایی که در فرهنگ و تمدن ملل گوناگون وجود دارد سود جست و آنها را به خدمت گرفت؛ چنان که اسلام زبان اردو را در هند به خدمت گرفت و آن را ابزاری برای صدور اسلام به شبه قاره قرار داد. یا فلسفه را از یونان گرفت و آن را در خدمت آموزه‌های وحیانی گذاشت و

چهارم. اسلام به آداب و رسوم ملل تا زمانی که با آموزه‌های اصلی و گهر اسلام در تضاد و تهافت نباشد، احترام گذاشته و هیچ منعی نسبت به آنها روا نمی‌دارد؛ مثلاً اسلام هیچ‌گاه برای زبان و رنگ لباس و کیفیت غذای ملل مختلف، فنون، صنایع و علوم - مادامی که با روح اسلام منافات نداشته باشد - محدودیتی قائل نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، از دیدگاه اسلام «عزاداری و سوگواری» اهل بیت (علیهم‌السلام)، می‌تواند در قالب‌ها، فرم‌ها و ابزاری که در میان ملل و اقوام مختلف مرسوم بوده، محقق شود و به شیوه‌های گوناگون تجلی یابد. این تا زمانی است که قالب‌ها؛ شکل‌ها، شیوه‌ها و گونه‌ها، به اصل پیام و محتوا لطمه وارد نسازد؛ بلکه به بهترین نحو پیام را در ذهن و جان مخاطب جای دهد. از این رو استفاده از

شیوه‌های عزاداری که در زمان صدر اسلام نبوده (مانند زنجیر زنی، سینه زنی، تعزیه و ...) نه تنها بدعت در دین نیست؛ بلکه مددکار اسلام بوده و می‌تواند در حد خود، شعارهای عاشورا و اهل بیت علیهم‌السلام را به گوش انسان معاصر رسانده و قلب او را به سمت باور بدان‌ها سوق دهد.

در هر حال تأکید می‌کنیم که این‌ها تنها ابزارند نه بیشتر و باید همواره جنبه ابزاری آنها حفظ شود؛ نه آن که خدای ناکرده ابزار بر جان مسأله فائق آید! ابزار تنها پلی برای گذشتن و رسیدن به بن و مایه مطلب است و هیچ‌گاه هدف اولی نمی‌باشد. آنچه گاهی مشاهده می‌شود، متأسفانه همین قصه تلخ است که عده‌ای از روی نادانی، به ظاهر بیش از باطن اهمیت می‌دهند و اصل موضوع را مغفول می‌گذارند.

● پرسش ۳۸. چرا عزاداری سایر امامان علیهم‌السلام، مانند عزاداری امام حسین علیه‌السلام نیست؟

این به دلیل گستره کمی و کیفی واقعه عاشورا است. وضعیت خاص جهان اسلام و مسلمانان، حالات حاکمان مسلمان و ظلم‌های فراوان آنان، در بند کشیده شدن انسانیت و آزادی، تحقیر امت اسلامی، سلب امنیت، تشدید ظلم علیه شیعیان، فراموشی آموزه‌هایی چون امر به معروف و نهی از منکر، شیوع بدعت‌ها و ورود آنها به دین، اخلال در وحدت مسلمانان، فراموشی اخلاق اسلامی و انسانی و ... از یک سو و موقعیت ویژه ابا عبد الله علیه‌السلام از جهت مظلومیت و تنهایی، کیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیکی با آن حضرت و اصحاب و اهل و عیالش، آموزه‌ها و درس‌های تربیتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دینی به خصوص امام حسین علیه‌السلام از سوی دیگر؛^۱

همه و همه شکل خاصی به این حادثه داده است که ابعاد گوناگون، پیچیده و ژرف آن، موضوعات و مسائل فراوانی را برای تحقیق و پژوهش فراوی محققان قرار داده است و این با توجه به وجود هزاران کتابی است که تاکنون در زمینه این رویداد، به نگارش درآمده است.

حضرت رسول ﷺ، امام علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام و معصومان پس از اباعبدالله علیه السلام؛ به دلیل همین ویژگی های خاص و منحصر به فرد قصه کربلا، این همه بر احیای یادکرد آن در قالب عزاداری تأکید فرموده اند.^۱ به هر روی نفس حوادث عاشورا و ابعاد گوناگون آن، آن را واقعهای بی نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «لا یوم کیومک یا اباعبدالله»^۲ و روشن است که نکرده داشت هر واقعهای، به گستردگی آن بستگی دارد و چون حادثه عاشورا چنین است، عزاداری آن نیز کماً و کیفاً با عزاداری برای واقعهای دیگر قابل مقایسه نیست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سیاهپوشی

● پرسش ۳۹. فلسفه سیاهپوشی در ایام عزاداری چیست؟

رنگ سیاه از جهات گوناگون، آثار و خواص مختلف دارد و به اعتبار هر یک از این خواص، در مورد یا مواردی خاص، فرد یا گروهی مخصوص برای منظور ویژه خویش از آن بهره می گیرند. رنگ سیاه از جهتی رنگ پوشش است؛ یعنی، رنگ تیره سبب استتار و اختفا می گردد و گاه برای چنین امری به کار گرفته می شود.^۳

رنگ سیاه از جهت دیگر، رنگ هیبت و تشخص است و از این رو، لباس

۱. نگاه: بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲ و

۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۷۷.

۳. نگاه: یادداشت هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ، صص ۲۷۲-۲۷۳.

رسمی شخصیت‌ها نوعاً سیاه یا سرمه‌ای سیر است، و در نقل‌های تاریخی موارد فراوانی را می‌توان یافت که برای نشان دادن هیبت و تشخیص فرد، گروه، حکومت یا مسأله‌ای از این رنگ استفاده می‌شده است.^۱

یکی دیگر از خواص و آثار رنگ سیاه، آن است که این رنگ به صورت طبیعی، رنگی حزن‌آور و دلگیر و مناسب عزاء ماتم است. از همین رو، بسیاری از مردم جهان، از این رنگ به عنوان اظهار غم و اندوه از مرگ دوستان و عزیزان خود سود می‌جویند.

اما باید توجه داشت که انتخاب رنگ سیاه در ایام سوگواری - علاوه بر نکته فوق - علتی منطقی - عاطفی نیز دارد و آن عبارت است از این حقیقت که کسی که در ماتم عزیزان خویش، جامه سیاه می‌پوشد و در و دیوار را سیاهپوش می‌کند، با این عمل می‌خواهد بگوید و بفهماند که: «تو، مایه روشنی چشم من و در حکم فروغ دیدگان من بودی و دفن پیکر تو در دل خاک بسان اقول ماه و خورشید در چاه مغرب، سینه حیات و زندگی را در چشمم تیره و تار ساخته و زمین و زمان را در سیاهی و ظلمت فرو برده است».

چنان که حضرت زهرا (علیها السلام) در روز هشتم رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بر سر قبر آن حضرت رفت و فریاد برآورد: «یا ابتاه انقطعت بک الدنیا بانوارها وزوت زهرتها و کانت بیهجتک زاهرة فقد اسود نهارها، فصار یحکی حنادسها رطبها و یابسها... والامی لازمنا...»^۲؛ «ای پدر! تو رفتی و با رفتن تو، دنیا روشنیهایی خویش را از ما برگرفت و نعمت و خوشی‌اش را از ما دریغ کرد. جهان، به حسن و

۱. ابن اثیر یکی از مورخان برجسته می‌نویسد: ابو مسلم خراسانی روزی خطبه خواند. مردی برخاست و پرسید: این علامت سیاه که بر تو می‌بینم، چیست؟ گفت: ابوزبیر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هنگام فتح مکه عمامه سیاهی بر سر داشت و این لباس هیبت و لباس دولت است. (ترجمة الکامل، ج ۹، ص ۱۱۲).

۲. بخار الانوار، ج ۳۳، صص ۱۷۴ - ۱۸۰.

جمال تو، روشن و درخشان بود [ولی اکنون بارفتن تو] روز روشن آن سیاه گشته و تر و خشکش حکایت از شب‌های بس تاریک دارد... و حزن و اندوه، همواره، ملازم ما است...».

بی مهر و رخت، روز مرا نور نمانده است

و ز مهر، مرا جز شب دیبجور نمانده است

بنابراین، سیاه‌پوشی، به دلیل رمز و رازی که در این رنگ نهفته است؛ به عنوان یک رسم طبیعی و سنت منطقی نشان حزن و اندوه دارد و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در ایام عزاداری، لباس سیاه بر تن می‌کنند؛ زیرا لباس سیاه، نشانه عشق و دوستی به ساحت آنان، اعلام جانب‌داری از سرور آزادگان، در جبهه مستیز حق و باطل و اظهار تیره شدن آفاق حیات معنوی است.^۱

لباس پیشکین در عزاداری امامان نور علیهم‌السلام - خصوصاً سالار شهیدان - جسمی تیره، ولی چنانی روشن دارد. در ظاهر سیاه است ولی در باطن سپید و چه خوش گفته است شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

سپاهی گر بدانی نور ذات است	به تاریکی درون، آب حیات است
چه می‌گویم، که هست این نکته باریک	شب روشن میان روز تاریک

● پرسش ۴۰. آیا سیاه‌پوشی در میان ملل دیگر رایج است؟ آیا سیاه‌پوشی از سوی عباسیان یا اعراب پس از اسلام به ایران منتقل شده است و در تمدن ایران چنین چیزی وجود ندارد؟

یکم. سیاه‌پوشی، سنت منطقی بشر، در طول تاریخ بوده است؛ از ایران باستان گرفته تا یونان و اعراب جاهلیت.

دوم. سیاه‌پوشی از سوی عباسیان یا اعراب پس از اسلام، به ایران منتقل نشده؛

بلکه از دیر باز این سلوک عملی و ظاهری در فرهنگ و تمدن ملت ایران ریشه داشته است. توجه به نکات ذیل این دو مسأله را روشن می‌کند:

۱. سابقه سیاه‌پوشی

شواهد فراوان تاریخی و ادبی، بیانگر این حقیقت است که بسیاری از ملل و اقوام جهان، از دیر زمان، در ایام عزاسیاه می‌پوشیده‌اند. به دلیل مجال اندک به ذکر چند نمونه از ایران، یونان باستان و اعراب اشاره می‌شود.

الف. ایران باستان؛ شواهد فراوانی در متون کهن ایرانی وجود دارد که سیاه‌پوشی را نشان ماتم و اندوه قلمداد کرده است. شاهنامه فردوسی - که بیانگر فرهنگ و تمدن کهن ایران است - پر است از مواردی که جامه سیاه را نمود عزا و غم تلقی کرده است.

در خصوص زمانی که رستم به دست برادرش شغاد، ناجوانمردانه کشته شد، فردوسی می‌سراید:

به یک سال در سیتان سوگ بود همه جامه‌هاشان، سیاه و کبود

در عصر ساسانیان نیز، هنگامی که بهرام گور درگذشت ولیعهدش یزدگرد، چنین کرد:

چهل روز سوگ پدر داشت راه بپوشید لشکر کبود و سیاه

فریدون هم که از جهان درگذشت، نواده و جانشین وی چنین کرد:

منوچهر، یک هفته با درد بود دو چشمش پر از آب و زخ زرد بود

سپاهش همه کرده جامه سیاه توان گشته شاه و هریوان سپاه

و این سیاه‌پوشی تا هم‌اکنون در ایران رایج است.^۱

ب. یونان باستان؛ در اساطیر یونان باستان، آمده است: زمانی که تیتس از قتل

پاتروگلوس به دست هکتور، شدیداً اندوهگین شده به نشانه عزاء، سیاه‌ترین جامه‌هایش را پوشید.

این امر نشانگر آن است که قدمت رسم سیاه‌پوشی در یونان، به عصر هومر بازمی‌گردد. در میان عبرانیان (یهودیان قدیم) نیز رسم آن بود که در عزای بستگان خویش، سرها را می‌تراشیدند و بر آن خاکستر می‌پاشیدند و لباس‌شان در این گونه مواقع، سیاه‌رنگ یا نزدیک به آن بود.^۱

بستانی در دائرة المعارف خود، رنگ سیاه را برای عزاء در تمدن اروپای قرن‌های اخیر، به عنوان مناسب‌ترین رنگ گزارش کرده، می‌نویسد: طول دوران عزاداری نیز حسب درجه نزدیکی به مرده - از یک هفته تا یک سال طول می‌کشد و بیوه زنان، دست کم تا یک سال عزای می‌گیرند و در این مدت لباس‌های آنان سیاه‌رنگ و خالی از هرگونه نقش و نگار و زیورآلات است.^۲

ج. اعراب: تاریخ، شعر، لغت و سیره نشان می‌دهد که اعراب - از مصر و شامات گرفته تا عراق و حجاز - رنگ سیاه را رنگ عزاء شناخته‌اند.

زمخشری (ادیب و مفسر قرن ششم) می‌نویسد: یکی از ادیبان گوید: راهبی سیاه‌پوش را دیدم و بدو گفتم: چرا سیاه پوشیده‌ای؟ گفت: عرب زمانی که کسی از آنها می‌میرد، چه می‌پوشد؟ گفتم سیاه می‌پوشد، گفت من نیز در عزای گناهان سیاه پوشیده‌ام.^۳

در کتاب‌های تاریخی، گزارش شده است: که عرب، در مواقع مصیبت، جامه خویش به رنگ سیاه می‌کرد.^۴ در عصر پیامبر ﷺ پس از پایان جنگ بدر - که هفتاد تن از مشرکان و قریش به دست مسلمین به خاک هلاکت افتادند - زنان مکه

۱. دائرة المعارف، ج ۶، ص ۷۱۰-۷۲۲.

۲. ربيع الابرار و خصوص الاخبار، ج ۳، ص ۷۴۷.

۳. اخبار الدولة العباسية، ص ۲۴۷.

در سوگ کشتگان خویش، جامه سیاه پوشیده‌اند.^۱

این شواهد تاریخی و ادبی، نشان می‌دهد که رنگ سیاه از دیر باز در میان بسیاری از ملل و اقوام نشان عزاء و اندوه بوده است و این امر اختصاص به ایران یا دوران اسلام نداشته است؛ بلکه اعراب پیش از اسلام، ایرانیان و یونانیان باستان نیز به رسم عزاء، جامه سیاه یا کبود می‌پوشیده‌اند.^۲

۲. سیاهپوشی در میان اهل بیت (علیهم‌السلام)

گزارش‌های مستند بیانگر این حقیقت است که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نیز مهر تأیید بر این سنت منطقی و رسم طبیعی گذاشته و خود در مقام عمل، در عزای عزیزان خویش سیاه پوشیده‌اند.

به روایت ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، امام حسن (علیه‌السلام) در سوگ امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام)، جامه‌های سیاه بر تن کرد و با همین جامه به میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند.^۳

بنابر حدیثی که اکثر محدثان آن را نقل کرده‌اند، امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند: زنان بنی‌هاشم در سوگ ابا عبد الله (علیه‌السلام) جامه سیاه بر تن کردند: «لما قتل الحسين بن علي (علیه‌السلام) لبس نساء بني هاشم السواد والمسوح وكن لا تشكين من حر ولا برد وكان علي بن الحسين (علیه‌السلام) يعمل لهن الطعام للمأتم»^۴؛ زمانی که امام حسین بن علی (علیه‌السلام) به شهادت رسید، زنان بنی‌هاشم لباس‌های سیاه و جامه‌های خشن موین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت نمی‌کردند. [یدرم] علی بن الحسین به علت [اشتغال آنان به] مراسم عزاداری، برای شان غذا درست می‌کرد.

۱. السيرة النبوية، ج ۳، صص ۱۰-۱۱.

۲. نکا: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸ و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۹۰.

۳. فلسفه سیاه‌پوشی عباسیان

عباسیان، که در طول قیام، داعیه خون‌خواهی شهیدان اهل بیت را داشته‌اند و زمانی که به قدرت رسیدند، دولت خود را دولت آل محمد علیهم‌السلام و ادامه خلافت علی ابن ابی طالب علیه‌السلام قلمداد کردند و نخست وزیر خویش ابوسلمه رضی‌الله‌تعالی‌عنه را وزیر آل محمد علیهم‌السلام و سردار مشهورشان ابومسلم خراسانی را امین یا امیر آل محمد علیهم‌السلام نامیدند.

لباس سیاه در تداوم سیاه‌پوشی ماتم‌نوالندوه فقدان عزت پیامبر و مصایبی که بر اهل بیت علیهم‌السلام رفته بود، انتخاب کردند؛^۱ نه آنکه آنان سیاه‌پوشی را در ایران و بلاد اسلامی، پایه‌گذاری کنند؛ زیرا سیاه‌پوشی در عزای از دست‌رفتگان، منش طبیعی و رایج بود؛ خصوصاً سیاه‌پوشی در عزای شهیدان اهل بیت علیهم‌السلام.

بنی عباس به بهانه خون‌خواهی شهیدان مظلوم کربلا و زید و یحیی، پرچم سیاه و سیاه‌پوشی را به عنوان ابراز و اعلام عزای شهیدای اهل بیت برگزیدند و با این ترفند، دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را به دور خود گردآوردند برای آن که این تبلیغ ظاهری را در اذهان مردم زنده نگه دارند؛ پس از به قدرت رسیدن، در ظاهر سیاهی پرچم و لباس را شعار همیشگی خویش ساختند.^۲

به دلیل همین فریبندگی ظاهری بود که امام صادق علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام به رنگ و لباس سیاه تعریضاتی داشتند؛ یعنی، مخالفت امام در این موارد، ناظر به سیاه‌پوشی رسمی و خاصی بود که از سوی بنی عباس تحمیل شده و نماد بستگی و اطاعت از حکومت جائرانه آنان بوده است؛ نه سیاه‌پوشی بر اهل عزا و ماتم بر سوگ از دست‌رفتگان و خصوصاً مصایب اهل بیت علیهم‌السلام.^۳

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۷۲.

۲. اخبار الدولة العباسية، صص ۲۳۰-۲۳۲ و ۲۴۲.

۳. نکا: سیاه‌پوشی در سوگ ائمه نور، صص ۱۹۵-۲۰۰، ۱۲۹-۱۵۵، ۷۶ و ۷۷.

روش عزاداری

● پرسش ۴۱. عزاداری برای امام حسین تا چه اندازه مجاز است؟

با توجه به حکمت عزاداری بر اهل بیت علیهم‌السلام - به خصوص امام حسین علیه‌السلام - حدّ عزاداری را شرع و عقلاء تعیین می‌کنند. اگر عزاداری در شیوه‌هایی اجرا شود که شور را بر شعور غالب سازد و به نوعی موجب انحراف از فلسفه عزاداری گردد؛ خارج از حدود عزاداری مشروع، مقبول، موجب و معقول است. اگر قالب‌های عزاداری به گونه‌ای باشد که عقلای جامعه، آن را تقبیح کرده، آن را موجب وهن مذهب و آموزه‌های اصلی عاشورا می‌دانند، قطعاً حدّ غیرمجاز عزاداری خواهد بود.

گفتنی اینکه شکل و صورت عزاداری، باید به گونه‌ای باشد که بتواند هسته و محتوای اصلی پیام عاشورا را به مردم ابلاغ کند و باور انسان‌ها را نسبت به آنها تقویت نماید، ولی اگر این ظاهر به صورتی درآید که نه تنها باطن و مغز را نشان ندهد، بلکه باعث گردد اصل مسأله و موضوع خدشه‌دار شود، شکل و صورت مناسبی نخواهد بود و این لباس بر قامت این تن رعنا، راست نخواهد آمد.

به عنوان مثال قمه‌زنی - که یک گونه خاص عزاداری است - نه تنها شعارها و گفتارهای اصلی عاشورا را به درستی ابلاغ نمی‌کند؛ بلکه چنانچه مقام معظم رهبری فرمودند، موجب وهن قضیه کربلا می‌گردد و لذا غیرمجاز است.^۱

● پرسش ۴۲. با توجه به ابهت و شوکتی که حضرت امام حسین علیه‌السلام داشتند چرا در برخی مراسم و مجالس، چهره مظلوم و خوار، از ایشان ترسیم می‌کنند چگونه توجیه می‌شود؟

۱. در این خصوص نگا: پیرامون عزاداری عاشورا، (مجموعه سخنان، استفتائات و جواب‌های مقام معظم رهبری در خصوص عاشورا).

عزت - به معنای سخت، محکم و استوار بودن - صفت پسندیده‌ای است که در برخی آیات قرآنی بر آن پا فشاری شده و آن را زیبنده خداوند، و رسولش و مؤمنان دانسته است.^۱

امام حسین علیه السلام و اصحاب ایشان، با تاسی به این آموزه قرآنی در گفتار و عمل همواره پیش قدم بودند و هیچ گونه زبونی و ذلت را تاب نیاوردند تا آنجا که «هیئات منا الذلة» به یکی از شعارهای اصیل نهضت عاشورایی تبدیل شد.

اما متأسفانه در بعضی از منابع و نوشته‌ها - که دستمایه برخی از مجالس عزاداری نیز هست - عنصر عزت در سیره نهضت سیدالشهداء علیه السلام مفقود و مغفول است.

ریشه و عامل روانی این شیوه، در این نکته نهفته است که برخی از مبلغان نهضت حسینی، به جای آنکه سعی و تلاش خود را در افزایش شناخت مردم با ابعاد گوناگون این واقعه عظیم قرار دهند؛ تنها به تحریک احساسات و عواطف آنان پرداخته و برای این منظور به نقل مطالب از هر منبع غیر موثق و غیر مستند روی می‌آورند و چهره‌ای ذلیلانه از نهضت اباعبدالله علیه السلام برای مردم ترسیم می‌کنند!!

به هر روی، بیان پاره‌ای از مطالب - که صورتی رقت بار و به دور از عزت برای امام حسین علیه السلام و اصحاب و همراهان وی مطرح می‌سازد - با اصل غیرتمندی دین اسلام و سیره نبوی و علوی و اهل بیت علیهم السلام ناسازگار و کاری غیرموجه است. البته روایت «مظلومیت اباعبدالله علیه السلام»؛ به معنای تحلیل ظلم‌های مستندی که بر حضرت و صحابه او رفت، هیچ منافاتی با عزتمندی آن شخصیت عظیم ندارد؛ بلکه عزت سیدالشهداء و همراهانش را بیشتر روشن می‌سازد؛ زیرا با تبیین ظلم

۱. نگا: نساء (۴): آیه ۱۳۹؛ منافقون (۷): آیه ۸ در روایات نیز بر این مهم تأکید شده است نگا:

نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱، ۱۱۳؛ منتخب میزان الحکمه، ص ۳۴۶ و

دشمنان آن حضرت و چگونگی برخورد ابا عبدالله علیه السلام با آن و تشریح ابعاد ظلم‌ستیزی ایشان، مشخص می‌گردد که روحیه عزیزانه چگونه و در چه قالبی می‌تواند در برابر ظلم ایستادگی کند.

● پرسش ۴۳. چرا برای بزرگداشت عاشورا به روش بحث و گفت‌وگو اکتفا نمی‌شود؟ آیا زنده نگه داشتن یاد عاشورا فقط منحصر به این است که انسان سینه زنی و گریه کند، شهر را سیاه پوش کند، مردم تا نیمه‌های شب به عزاداری پردازند و حتی گاهی روزها کار و زندگی خود را تعطیل کنند؛ مخصوصاً با توجه به اینکه این امور ضررهای اقتصادی به دنبال دارد. آیا ممکن نیست این خاطره‌ها به گونه ای تجدید شود که ضررهای اقتصادی و اجتماعی کم‌تری داشته باشد، مثلاً جلسات بحث، میزگرد یا سمینارهایی ترتیب داده شود، و با تماشای بحث و گفت‌وگو خاطره این حادثه برای مردم تجدید شود؟

بحث درباره شخصیت سیدالشهداء علیه السلام در قالب تشکیل میزگردها، کنفرانس‌ها، سخنرانی‌ها، نوشتن مقالات و امثال این قبیل کارهای فرهنگی، علمی و تحقیقات، بسیار مفید و لازم است و البته در جامعه ما نیز انجام می‌شود و به برکت نام سیدالشهداء علیه السلام و عزاداری آن حضرت، بحث، گفت‌وگو و تحقیقات زیادی درباره این امور صورت می‌گیرد و مردم نیز معارف را فرامی‌گیرند.

این فعالیت‌ها به جای خود لازم است، اما آیا برای اینکه ما از حادثه عاشورا بهره‌برداری کامل کنیم، این اقدامات کافی است؟ یا اینکه امور دیگری نیز مثل همین عزاداری‌ها به جای خود لازم است؟

جواب دادن به این سؤال متوقف بر این است که ما نظری روان‌شناسانه به انسان بیندازیم و ببینیم عواملی که در رفتار آگاهانه ما مؤثر است، فقط عامل

شناختی و معرفت است یا عوامل دیگری هم در شکل دادن رفتارهای اجتماعی ما مؤثر است.

هنگامی که در رفتارهای خود دقت کنیم، درمی یابیم که در رفتارهای ما دست کم دو دسته از عوامل نقش اساسی ایفا می کنند. یک دسته عوامل شناختی که موجب می شود انسان مطلبی را بفهمد و بپذیرد. طبعاً مطلب مورد نظر از هر مقوله ای که باشد، متناسب با آن از استدلال عقلی، تجربی و یا راه های دیگر استفاده می شود.

قطعاً شناخت در رفتار ما تأثیر زیادی دارد، اما یگانه عامل مؤثر نیست. عوامل دیگری هم هستند که شاید تأثیر آنها در رفتار ما بیش تر از شناخت باشد. این عوامل را به طور کلی احساسات و عواطف، تمایلات، گرایش ها می نامند. این ها سلسله ای از عوامل درونی و روانی است که در رفتار ما مؤثر است.

هرگاه شما رفتار خود را تحلیل کنید، خواه رفتار مربوط به زندگی فردی و خانوادگی، خواه رفتار اجتماعی و یا سیاسی شما باشد، خواهید دید، عامل اصلی که شما را به انجام آن رفتار واداشته، چه بسا عوامل تحریک کننده و برانگیزاننده باشد.

مرحوم شهید استاد مطهری در این باره می فرماید: «عاملی باید در درون ما باشد تا ما را برانگیزاند. باید برای هر کاری میلی داشته باشیم تا آن کار را انجام دهیم. باید شور و شوقی نسبت به انجام آن کار پیدا کنیم، علاقه ای نسبت به آن کار داشته باشیم تا بر انجام آن اقدام کنیم. فقط شناخت کافی نیست تا ما را به حرکت درآورد. عامل روانی دیگری نیاز داریم تا ما را به سوی کار برانگیزاند و به طرف انجام کار سوق دهد. این گونه عوامل را انگیزه های روانی، احساسات و عواطف و مانند آنها می نامند. این عوامل در مجموع، میل به حرکت را در انسان به وجود می آورد، عشق به انجام کار را ایجاد می کند و شور و هیجان به وجود می آورد. تا

این عوامل نباشد کار انجام نمی‌گیرد. حتی اگر انسان به یقین بداند که فلان ماده غذایی برای بدن او مفید است، اما تا اشتها نداشته باشد و یا تا اشتهای او تحریک نشود، به سراغ خوردن آن غذا نمی‌رود. اگر فرضاً اشتهای کسی کور شود و یا به بیماری مبتلا شود که اشتها پیدا نکند، هر چه به او بگویند که این ماده غذایی برای بدن او خیلی مفید است، تمایلی به خوردن آن پیدا نمی‌کند؛ پس غیر از آن دانستن، باید این میل و انگیزه نیز در درون انسان باشد. مسائل اجتماعی و سیاسی هم همین حکم را دارد. هر چه شخص بداند فلان حرکت اجتماعی خوب و مفید است، تا انگیزه‌ای برای انجام آن حرکت نداشته باشد، حرکتی انجام نمی‌دهد.

حال، بعد از اینکه پذیرفتیم برای حرکت‌های آگاهانه و رفتارهای انسانی، دو دسته عوامل شناختی و انگیزشی یا عواطف و احساسات لازم است و بعد از اینکه دانستیم حرکت سیدالشهدا (علیه السلام) چه نقش مهمی در سعادت انسان‌ها داشته است، متوجه خواهیم شد این شناخت خود به خود برای ما حرکت آفرین نمی‌شود. هنگامی دانستن و به یاد آوردن آن خاطره‌ها ما را به کاری مشابه کار امام (علیه السلام) و به پیمودن راه او وامی‌دارد که در مانیز انگیزه‌ای به وجود آید و بر اساس آن، ما هم دوست داشته باشیم آن کار را انجام دهیم.

خود شناخت، این میل را ایجاد نمی‌کند؛ بلکه باید عواطف ما تحریک شود و احساسات ما برانگیخته شود تا اینکه ما هم بخواهیم کاری مشابه کار او انجام دهیم.

جلسات بحث و گفت و گو و سخنرانی‌ها می‌تواند آن بخش اول را تأمین کند؛ یعنی، شناخت لازم را به ما بدهد. اما عامل دیگری هم برای تقویت احساسات و عواطف لازم داریم، البته خود شناخت، یادآوری و مطالعه یک رویداد می‌تواند نقشی داشته باشد، اما نقش اساسی را چیزهایی ایفا می‌کند که تأثیر مستقیمی بر احساسات و عواطف ما داشته باشد.

هنگامی که صحنه‌ای بازسازی می‌شود و انسان از نزدیک به آن صحنه می‌نگرد، این مشاهده با هنگامی که انسان بشنود چنین جریانی واقع شده، یا اینکه فقط بداند چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده است، بسیار تفاوت دارد.

نمونه این مسأله را شما خود بارها تجربه کرده اید. مکرراً حوادث عاشورا را شنیده اید و در ذهن شما جای گرفته است. می‌دانید امام حسین علیه السلام روز عاشورا چگونه به شهادت رسید، اما آیا دانسته‌های شما اشک شما را جاری می‌کند؟ وقتی در مجالس شرکت می‌کنید و مرثیه خوان مرثیه می‌خواند، مخصوصاً اگر لحن خوبی هم داشته باشد و به صورت جذابی داستان کربلا را برای شما بیان کند، آن گاه می‌بینید که بی‌اختیار اشک شما جاری می‌شود.

این شیوه می‌تواند در تحریک احساسات شما تأثیری داشته باشد که خواندن و دانستن، چنان اثری را ندارد. به همین نسبت آنچه دیده می‌شود، به مراتب مؤثرتر از شنیدنی‌ها است. منظور از این توضیحات آن بود که ما علاوه بر اینکه باید بدانیم چرا ابی عبد الله علیه السلام قیام کرد، بدانیم که چرا مظلومانه شهید شد، باید این مطلب به گونه‌ای برای ما بازسازی شود تا عواطف و احساسات ما برانگیخته‌تر شود. هر اندازه این‌ها در برانگیخته‌تر شدن عواطف و احساسات ما مؤثرتر باشد، حادثه عاشورا در زندگی ما مؤثرتر خواهد بود.

بنابراین صرف بحث و بررسی عالمانه واقعه عاشورا، نمی‌تواند نقش عزاداری را ایفا کند. باید صحنه‌هایی در اجتماع به وجود آید که احساسات مردم را تحریک کند. همین که صبح از خانه بیرون می‌آیند، می‌بینند شهر سیاه پوش شده است، پرچم‌های سیاه نصب شده است ... خود این تغییر حالت، دل‌ها را تکان می‌دهد.

گرچه مردم می‌دانند فردا محرم است، اما دیدن پرچم سیاه، اثری را در دل آنان می‌گذارد که دانستن اینکه فردا اول محرم است، آن اثر را نمی‌گذارد. راه انداختن

دسته‌های سینه زنی با آن شور و هیجان خاص خود می‌تواند، آثاری را به دنبال داشته باشد که هیچ کار دیگر آن آثار را ندارد.

اینجا است که متوجه می‌شویم چرا حضرت امام علیه السلام بارها می‌فرمود آنچه داریم از محرم و صفر داریم. چرا این همه اصرار داشت که عزاداری به همان صورت سنتی برگزار شود؟ چون در طول سیزده قرن تجربه شده بود که این امور نقش عظیمی در برانگیختن احساسات و عواطف دینی مردم ایفا می‌کند و معجزه می‌آفریند.

تجربه نشان داده که بیش‌تر پیروزی‌هایی که در دوران انقلاب و یا در دوران جنگ در جبهه‌ها حاصل شد، در اثر شور و نشاطی بود که مردم در ایام عاشورا و به برکت نام سیدالشهداء علیه السلام حاصل می‌کردند. این تأثیر کمی نیست. با چه قیمتی می‌شود چنین عاملی را در اجتماع آفرید که این همه شور و حرکت در مردم ایجاد کند؟ این همه عشق مقدس بیافریند، تا جایی که افراد را برای شهادت آماده کند؟ اگر بگوییم در هیچ مکتبی و یا در هیچ جامعه‌ای چنین عاملی وجود ندارد، سخن گزافی نگفته‌ایم.

زمان عزاداری

● پرسش ۴۴. چرا در مواردی مثل شهادت امام حسین علیه السلام، ما قبل از عزاداری را شروع می‌کنیم؟

عزاداری‌های پیش از عاشورا، مقدمه ورود در عزاداری روز عاشورا است. اصل عزاداری برای اباعبدالله الحسین علیه السلام از دستورات و مستحبات اکید شرع مقدس است؛ اما شکل، نحوه و زمان آن، از عادات و رسوم عرف و مردم تأثیر می‌پذیرد. به عنوان مثال در بعضی مناطق، عزاداری برای حضرت از روز هفتم آغاز شده و تا سوم امام ادامه دارد و در بعضی مناطق عزاداری از اول محرم تا روز

عاشورا برقرار است. در بعضی مناطق نیز، روضه‌های مستمر در مواقع مختلف سال - به ویژه از اول محرم تا آخر ماه صفر - ادامه دارد. تمامی این اشکال و صورت‌ها، خوب است و اشکالی ندارد. بنابر آنچه گفته شد، مراسم عزاداری و سالگرد درگذشتگان، بستگی به فرهنگ و آداب مردم دارد که به طور معمول، مراسم سالگرد را در شب قبل می‌گیرند و از آنجا که رحلت و شهادت در سال‌های قبل، اتفاق افتاده، در هر صورت مراسم و عزاداری‌ها در هر زمان انجام شود، بعد از واقعه خواهد بود.

ثواب عزاداری

● پرسش ۴۵. وجود روایاتی که ثواب عزاداری برای امام حسین علیه السلام را بی حد و مرز ذکر می‌کند تا چه اندازه صحیح است؟

عزاداری برای سالار شهیدان، آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام از بزرگ‌ترین اسباب تقرب به خداوند و دارای اجر و ثواب فراوان می‌باشد. روایات بسیاری در این خصوص در کتاب‌های معتبر وارد شده که در میان آنها، احادیث دارای اعتبار کافی و قابل اعتماد نیز فراوان است.

در این مورد چند نکته اساسی را باید در نظر گرفت:

۱. این گونه روایات نیز مشتمل بر صحیح و سقیم هستند.
۲. مقصود از روایت‌هایی که آثار خاصی را برای بعضی از اعمال ذکر کرده‌اند، این نیست که فلان عمل «علت تامه» آن اثر است؛ بلکه مقصود اقتضای اثر است. «علت تامه» مجموع علل مؤثر بر یک چیز با رفع تمام موانع است. تأثیر چنین علتی بر معلول، حتمی و ضروری است و به هیچ وجه تخلف‌بردار نیست. در حالی که «مقتضی»، یکی از شرایط مؤثر بر یک پدیده است که در صورت نبود موانع، می‌تواند اثر کند؛ ولی اگر مانعی بر سر راه آن قرار گیرد، توان تأثیر ندارد.

چنین چیزی در جهان مادیات و اسباب و مسببات طبیعی نیز هست؛ مثلاً اگر گفته می‌شود: «آتش سبب احتراق چوب است»، به نحو مقتضی است؛ یعنی، تا دیگر شرایط مانند وجود اکسیژن پدیدار نشود و موانع بر طرف نگردد، عمل احتراق صورت نخواهد گرفت.

بنابر این اگر کسی چوب تری را در آتش اندازد و با گذشت چند دقیقه، از احتراق خبری نباشد، نباید در آن گزاره تردید کند؛ بلکه باید جست و جو کند که آیا آن گزاره مشروط به شرایطی نیز هست یا نه؟ و آیا مانعی برای تأثیر آتش در چوب وجود دارد یا خیر؟ آن‌گاه خواهد دید که این گزاره - ضمن دارا بودن ارزش صدق - مشروط به شرایط متعددی است؛ از قبیل وجود اکسیژن و نبود موانعی چون رطوبت در چوب، تناسب میزان حرارت آتش با مقدار مقاومت چوب و ... لیکن اگر تمام شرایط و رفع موانع مفروض پدید آمد؛ یعنی، علت تامه محقق شد، حتماً چوب آتش خواهد گرفت و تخلف آن، به معنای کذب گزاره یاد شده است. تأثیر این اعمال نیز به نحو «جزء‌العله» و «مقتضی» است و همواره با دیگر شرایط عمل می‌کند.

اما اینکه آن شرایط دقیقاً چیست؟ سهم هر یک تا چه اندازه است؟ آیا تأثیر این عمل و هر شرط دیگری، در همه موارد یکسان است؟ یا ممکن است در موردی نقش اصلی‌تری را ایفا کند و در جای دیگر عامل دیگر؟ مکانیسم تأثیر چگونه است؟ آیا دیگر ابزارها را در اثرگذاری تقویت می‌کند یا خود مستقیماً اثر می‌گذارد؟ اینها و ده‌ها سؤال دیگر، مسائلی است که ریشه عقلی و فکری بشر هنوز در حدی نیست که بتواند به طور کاملاً دقیق، به آنها پاسخ دهد و یکی از خدمات بزرگ پیامبران به بشر، آگاه‌سازی وی از وجود چنین عاملی است که عقل به تنهایی قادر به شناخت آن نیست.

آنچه به طور کلی می‌توان با ژرف‌کاوی فلسفی و تحقیق در نصوص دینی

دریافت، این است که: دایره علیت، منحصر به علل و معلولات مادی نیست؛ بلکه علل طبیعی مقهور ماورای طبیعت هستند.

۳. گستره کمی و کیفی ثواب‌هایی که برگریه، عزاداری و زیارت امام حسین علیه السلام ذکر شده است، تعجبی ندارد؛ زیرا در مقابل آن همه ایثار، شجاعت، توکل، رضا، مردانگی، آزادگی و... و بالاتر مصایبی که آن حضرت متحمل شدند، این همه ثواب جا دارد. توجه و دقت در داستان ذیل، این مطلب را روشن‌تر می‌سازد.

علامه بحر العلوم به سامرا می‌رفت، در راه به مسأله گریه بر امام حسین علیه السلام - که باعث آمرزش گناهان می‌شود - فکر می‌کرد. عربی بر مرکبی سوار، مقابلش رسید و سلام کرد و پرسید: جناب سید، شما را متفکر می‌بینم؟ اگر مسأله علمی است بفرمایید، شاید من هم چیزی بگویم.

بحر العلوم فرمود: در این فکر بودم که چگونه می‌شود حق تعالی این همه ثواب به زائران و گریه کنندگان حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌دهد؛ مانند آن که: «هر قدمی که زائر برمی‌دارد، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملش نوشته می‌شود، و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره‌اش آمرزیده می‌شود؟»

آن سوار عرب فرمود: تعجب مکن! من برای شما مثل می‌آورم تا مشکل حل گردد. سلطانی در شکارگاه از همراهانش دور افتاده بود. در آن بیابان وارد خیمه‌ای شد و پیرزنی را با پسرش در گوشه خیمه دید. آنان بزی داشتند که زندگی‌شان از شیر آن بز تأمین می‌شود و غیر از آن چیز دیگری نداشتند. آن پیرزن، بز را برای سلطان ذبح کرد و طعامی حاضر کرد. او سلطان را نمی‌شناخت و فقط برای اکرام مهمان، این عمل را انجام داد. سلطان شب را آنجا ماند و روز بعد در دیدار عمومی، واقعه دیشب خود را نقل نمود و گفت: من در شکارگاه از غلامان دور

افتادم و در حالی که شدیداً تشنه و گرسنه شده بودم و هوا به شدت گرم بود، به خیمه آن پیرزن رفتم، او مرا نمی‌شناخت و در همان حال سرمایه او و پسرش بزی بود که از شیر آن، زندگی را می‌گذرانند. آن را کشتند و برای من غذا آماده کردند. حال در عوض این محبت، به این پیرزن و پسرش چه بدهم و چگونه تلافی کنم؟ یکی از وزیران گفت: صد گوسفند به او بدهید، دیگری گفت: صد گوسفند و صد اشرفی به او بدهید، دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است. اگر سلطنت و تاج و تخت را بدهم، مکافات به مثل کرده‌ام. چون آنها هر چه داشتند به من دادند، من هم باید هر چه دارم به آنان بدهم.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام هر چه داشت از مال، اهل و عیال، پسر، برادر، فرزند و سر و پیکر، همه و همه را در راه خدا داد. حال اگر خداوند بر زائران و گریه‌کنندگان آن حضرت، آن همه اجر و پاداش و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود. این را فرمود و از نظر سید بحر العلوم غایب شد.

اهمیت زیارت عاشورا

● پرسش ۴۶. علت اهمیت زیارت عاشورا چیست؟ فواید آن چیست؟

درباره زیارت حضرت سیدالشهدا روایات فراوانی وجود دارد^۱ و در خصوص زیارت عاشورای معروف، احادیث متعددی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.^۲ امام باقر علیه السلام این زیارت را به یکی از اصحابش به نام «علقمة بن محمد حضری» آموزش داده است.

۱. العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۹۹، به نقل از اشک حسینی، سرمایه شیعه، ص ۳۶ و ۳۷.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۸۰.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۰؛ اقبال الاعمال، ص ۳۸؛ شیخ طوسی، مصباح المتعجل، صص ۵۳۸ و ۵۴۲ و ۵۴۷.

از آن جا که زیارت نوعی اعلام موضع و مشخص کردن خط فکری است و آثار سازنده عجیبی دارد، آنچه به عنوان متن زیارتی خوانده می شود، از نظر محتوا و جهت دهی، از حساسیتی ویژه برخوردار است. به همین جهت ائمه علیهم السلام با آموختن نحوه زیارت به یاران خود، به این عمل سازنده جهت و غنای بیشتری بخشیده اند؛ به گونه ای که زیارتنامه های رسیده از معصومان علیهم السلام - مانند زیارت جامعه کبیره، عاشورا، آل یاسین و ناحیه مقدسه - گنجینه ای از تعالیم و آموزش های عالی آنان است.

زیارت عاشورا - که از تعالیم امام باقر علیه السلام است - به سبب آثار سازنده فردی و اجتماعی و بیان مواضع فکری و عقیدتی شیعه و نشانه گرفتن خط انحراف، اهمیت ویژه دارد. شماری از دستاوردهای این زیارت عبارت است از:

۱. ایجاد پیوند معنوی با خاندان عصمت و تشدید علاقه و محبت به آنان

این محبت موجب می شود، زائر آن بزرگان را الگوی خویش سازد و در جهت همسویی فکری و عملی با آنان بکوشد؛ همچنان که در قسمتی از زیارت، از خدا می خواهد زندگی و مرگش را یکسره همانند آنان قرار دهد: «اللهم اجعل محبای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد».

از آنجا که این محبت به خاطر خداوند است - و خاندان عصمت از آن جهت که الهی و منسوب به اویند، محبوب واقع شده اند - مایه تقرب به خداوند است. در قسمتی از زیارت چنین می خوانیم: «اللهم انى اقرب اليك بالموالاته لثبیک والنبیک».

۲. پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر

تکرار لعن و نفرین بر ستمگران در این زیارت، موجب پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر می شود. او با اعلام برائت و نفرت از ستمگران و ابراز محبت به

پیروان حق و دوستان خاندان عصمت، پایه‌های ایمان دینی خود را مستحکم می‌کند. مگر ایمان چیزی جز حب و بغض در راه خدا است: «هل الايمان الا الحب والبغض؟» مؤمن واقعی در برابر ستم بی‌موضع نیست. از ستمگر نفرت و انزجار آشکاری دارد و با مظلوم و جبهه حق اعلام همراهی می‌کند: «يا ابا عبد الله اني سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم».

۳. دوری جستن از خط انحراف

در این زیارت، ریشه‌های ظلم هدف قرار می‌گیرد: «فلعن الله امةً است اساس الظلم والجور عليكم اهل البيت ولعن الله امة دفعتكم عن مقامكم وازالتكم عن مراتبكم التي رتبكم الله فيها». ستمی که در عاشورا تحقق یافت، در قلب تاریخ ستم ریشه دارد. این ظلم یک حلقه از حلقه‌های ستمی است که با انحراف مسیر اصیل خلافت آغاز شد.

۴. الهام گرفتن، درس آموختن و الگو قرار دادن اسوه‌های هدایت

در این زیارت آمده است: «قاسئل الله الذي اكرمني بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم ووزقني البرائة من اعدائكم، ان يجعلني معكم في الدنيا والآخرة وان يثبت لي عندكم قدم صدق في الدنيا والآخرة». زائر پس از آنکه به حق معرفت پیدا کرد و ستم و ستمگر را شناخت و از آنان دوری جست، با ثبات قدم در مکتب خاندان عصمت و پیروی عملی از آنان، خود را در مسیر سعادت دنیا و آخرت قرار می‌دهد؛ یعنی، اسوه‌ها و الگوهای هدایت را که از سوی خداوند منصوب شده‌اند، سرمشق خود قرار می‌دهد و همگامی با آنان را می‌طلبد.

۵. ترویج روحیه شهادت‌طلبی و ایثار و فداکاری در راه خدا

۶. احیای مکتب و راه و هدف خاندان عصمت

● پرسش ۴۷. چرا بر دشمنان امام حسین علیه السلام لعن می فرستید. این کار برای چیست و چرا دشمنان ابی عبد الله علیه السلام را لعن می کنید؟ این کار نوعی خشونت و بدبینی است. این یک نوع احساسات منفی است و با منش «انسان مدرن» نمی سازد. امروز زمانی است که باید با همه مردم با خوشی و شادی و لبخند رفتار کرد. امروز باید دم از زندگی زد، دم از شادی زد، دم از صلح و آشتی زد. این روحیه لعن و تبری و پشت کردن به دیگران خشونت‌هایی است که به هزار و چهار صد سال پیش، یعنی زمانی که امام حسین علیه السلام را کشتند برمی گردد و با آن زمان مناسبت دارد. اما امروز دیگر جامعه و مردم این کارها را نمی پستند. چرا عقید به صد لعن هستید؟

همان گونه که سرشت انسان فقط از «شناخت» ساخته نشده است، تنها از احساسات و عواطف «مثبت» هم ساخته نشده است. آدمیزاد موجودی است که هم احساس مثبت و هم احساس منفی دارد. هم عواطف مثبت و هم عواطف منفی دارد. همان گونه که شادی در وجود ما هست، غم هم هست. خدا ما را این گونه آفریده است.

هیچ انسانی نمی تواند بی غم و یا بی شادی زندگی کند. همچنان که خدا استعداد خندیدن به ما داده، استعداد گریه کردن هم به ما عطا فرموده است. در جای خودش باید خندید و به جای خود هم باید گریست. تعطیل کردن بخشی از وجودمان، به این معنا است که از داده های خدا در راه آنچه آفریده شده استفاده نکنیم.

دلیل اینکه خدا در ما گریه را قرار داده، این است که در مواردی باید گریه کرد. البته مورد آن را باید پیدا کنیم، و مگر استعداد گریه در وجود ما لغو خواهد بود. خدا چرا در انسان این احساس را قرار داده است که به واسطه آن، حزن و اندوه پیدا می کند و اشک از دیدگانش جاری می شود؟ معلوم می شود گریه کردن نیز در

زندگی انسان، جای خود را دارد. گریه برای خدا، به انگیزه خوف از عذاب یا شوق به لقای الهی و شوق به لقای محبوب، در تکامل انسان نقش دارد. انسان در اثر دلسوزی نسبت به محبوب مصیبت دیده خود، رقت پیدا می‌کند؛ این طبیعت انسان است که در مواردی باید رقت قلب پیدا کند و در اثر آن گریه سر دهد.

خداوند در ما محبت را آفریده است تا نسبت به کسانی که به ما خدمت می‌کنند، نسبت به کسانی که کمالی دارند، - خواه کمال جسمانی، یا کمال عقلانی یا روانی و یا عاطفی - به ابراز علاقه و محبت پردازیم.

هنگامی که انسان احساس می‌کند، در جایی کمالی و یا صاحب کمالی یافت می‌شود، نسبت به آن کمال و صاحب کمال محبت پیدا می‌کند. علاوه بر آن در وجود انسان نقطه مقابل محبت به نام «بُغْض و دشمنی» قرار داده شده است. همان گونه که فطرت انسان بر این است که کسی را که به او خدمت می‌کند دوست بدارد؛ فطرتش نیز بر این است که کسی را که به او ضرر می‌زند، دشمن بدارد.

البته ضررهای مادی دنیوی برای مؤمن اهمیتی ندارد. چون اصل دنیا برای او ارزشی ندارد. **لَا يَتَّبِعُ الْهَوَىَٰ فَاَتَّخِذُوا عَدُوَّكُمْ عَدُوًّا** (آن شیطان را که شما را می‌فرماید: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»^۱ شیطان دشمن شما است، شما هم باید با او دشمنی کنید. با شیطان دیگر نمی‌شود لبخند زد و کنار آمد، و گرنه انسان هم می‌شود شیطان.

اگر باید با اولیای خدا دوستی کرد، با دشمنان خدا هم باید دشمنی کرد. این فطرت انسانی است و عامل تکامل و سعادت انسانی است. اگر «دشمنی» با دشمنان خدا نباشد، به تدریج رفته رفته رفتار انسان با آنها دوستانه می‌شود و در اثر معاشرت، رفتار آنها را می‌پذیرد و حرف‌های آنان را قبول می‌کند. کم کم شیطان دیگری مثل آنها می‌شود.

به عبارت دیگر، دشمنی با دشمنان، سیستمی دفاعی در مقابل ضررها و خطرهای ایجاد می‌کند. بدن انسان همان‌گونه که عامل جاذبه‌ای دارد که مواد مفید را جذب می‌کند، یک سیستم دفاعی نیز دارد که سموم و میکروب‌ها را دفع می‌کند. این سیستم با میکروب مبارزه می‌کند و آنها را می‌کشد. کار گلبول‌های سفید همین است. اگر سیستم دفاعی بدن ضعیف شد، میکروب‌ها رشد می‌کنند. رشد میکروب‌ها به بیماری انسان منجر می‌شود و انسان بیمار ممکن است با مرگ روبه‌رو شود.

اگر بگوییم ورود میکروب به بدن ایرادی ندارد به میکروب خوش آمد گفته و بگوییم مهمان هستید! احترامتان واجب است! آیا در این صورت بدن سالم می‌ماند؟

باید میکروب را از بین برد. این سنت الهی است. این تدبیر و حکمت الهی است که برای هر موجود زنده‌ای، دو سیستم در نظر گرفته است: یک سیستم برای جذب و دیگری سیستم دفع. همان‌طور که جذب مواد مورد نیاز، برای رشد هر موجود زنده‌ای لازم است، دفع سموم و مواد مضر از بدن هم لازم است. اگر انسان سموم را دفع نکند، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

موجودات زنده قوه دافعه دارند. این قوه دافعه به خصوص در حیوانات و انسان همین نقش را ایفا می‌کند. در روح انسان نیز باید چنین استعدادی وجود داشته باشد. باید یک عامل جاذبه روانی داشته باشیم تا از کسانی که برای ما مفید هستند، خوشمان بیاید، دوستان بداریم، به آنها نزدیک شویم. از آنان علم، کمال، ادب، معرفت و اخلاق فرا بگیریم.

چرا انسان باید افراد و امور پسندیده را دوست دارد؟ برای اینکه وقتی به آنان نزدیک می‌شود، از آنها استفاده می‌کند. نسبت به خویانی که منشأ کمال هستند و در پیشرفت جامعه مؤثرند باید ابراز دوستی کرد و در مقابل، باید عملاً با کسانی

که برای سرنوشت جامعه مضر هستند دشمنی کرد: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ»^۱.

قرآن می‌فرماید شما باید به حضرت ابراهیم علیه السلام و یاران او تاسی کنید. می‌دانید که حضرت ابراهیم علیه السلام در فرهنگ اسلامی جایگاه بسیار رفیعی دارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم می‌فرمود من تابع ابراهیم هستم.

اسلام هم نامی است که حضرت ابراهیم علیه السلام به این دین و آیین داد: «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»^۲ خداوند می‌فرماید شما باید به ابراهیم علیه السلام تاسی کنید. کار ابراهیم علیه السلام چه بود؟ ابراهیم علیه السلام و یارانش به بت پرستانی که با آنها دشمنی کردند و ایشان را از شهر و دیار خود بیرون راندند، گفتند: «إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ»؛ ما از شما بیزاریم. اعلان برائت کردند. بعد به این هم اکتفا نمی‌کند، می‌فرماید: بین ما و شما تا روز قیامت دشمنی و کینه برقرار است؛ مگر اینکه دست از خیانتکاری خود بردارید.

تنها دوستی دوستان خدا کافی نیست؛ اگر دشمنی با دشمنان خدا نباشد، دوستی دوستان هم از بین خواهد رفت. اگر سیستم دفاعی بدن نباشد، آن سیستم جذب هم، نابود خواهد شد. آنچه مهم است این است که ما جای جذب و دفع را درست بشناسیم.

گاهی متأسفانه امور مشتبه می‌شود. در موردی که باید جذب کنیم، عملاً به دفع می‌پردازیم. کسی که از روی نادانی سخنی به اشتباه و خطا گفته و لغزشی برای او پیش آمده و بعد هم پشیمان گردیده است و یا اگر برای او توضیح دهیم، از روی انصاف قبول خواهد کرد؛ نسبت به چنین کسی نباید دشمنی کرد. صرف اینکه

۱. سوره ممتحنه (۶۰)، آیه ۴.

۲. سوره حج (۲۲)، آیه ۷۸.

کسی مرتکب گناهی شد، نباید او را از جامعه طرد کرد؛ بلکه باید در صدد اصلاح او برآییم. او بیماری است که باید به پرستاری اش پرداخت. در این مورد جای اظهار دشمنی نیست؛ مگر کسی که تعدد داشته باشد و به طور علنی گناه را در جامعه رواج دهد. این دیگر خیانت است، و باید با چنین شخصی دشمنی کرد. ما نمی‌توانیم از برکات حسینی استفاده کنیم؛ مگر اینکه اول دشمنان او را لعن کنیم، بعد بر او سلام بفرستیم. قرآن هم اول می‌فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»^۱، بعد می‌فرماید: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲. پس در کنار سلام، باید لعن هم باشد. در کنار ولایت، تبری و اظهار دشمنی نسبت به دشمنان اسلام نیز باید باشد.

گریه و عزاداری

● پرسش ۴۸. گریه در فرهنگ شیعی چه جایگاهی دارد که این همه بر آن تأکید شده است؟

ابتدا باید به این نکته توجه کرد که در جهان هستی، بسیاری مطالب از اسرار است و انسان‌ها از آنها بی‌خبرند. برخی نیز تنها به ظواهر پدیده‌ها توجه دارند و فهم خویش را در همان نمود، محدود می‌کنند و هیچ‌گاه نمی‌اندیشند که در ورای امر ظاهری، امری مهم‌تر و عظیم‌تر نهفته است.

گریه نیز از جمله همین امور است. بسیاری تخیل می‌کنند که گریه صرفاً امری است حکایتگر و نشان‌دهنده تألم و عواطف آدمی. برخی نیز کودکانه گریه را به باد استهزا گرفته، آن را نشانه‌ای از ارتجاع تلقی می‌کنند. عده‌ای دیگر متقدانه می‌گویند: گریه جز خمودی، چیز دیگری به ارمغان نمی‌آورد و حال آن که دنیای امروز، دنیای تحرک و نشاط است و انسان جدید طالب شادی است؛ نه تشنه آب چشم.

۱. فتح (۴۸)، آیه ۲۹.

۲. همان.

امیدواریم با توضیحی مختصر از ابعاد گوناگون این پدیده، دیدگاه تشیع در خصوص حقیقت و جایگاه گریه مشخص شود.

الف. انواع گریه

گریه انواع و اقسامی دارد که مهم‌ترین آن با شرحی مختصر چنین است^۱:

۱. گریه ترس و هراس: این نوع گریه غالباً در اطفال وجود دارد و در واقع کودک با این وسیله، ترس خویش را نمایان می‌کند.

۲. گریه جلب ترحم: خود بر دو قسم است: «طبیعی» که بسیار مؤثر و برانگیزاننده است؛ مانند گریه کودکی که پدر و مادر خویش را از دست داده است. «تصنعی»؛ که در ظاهر به دیگران می‌خواهد بیاوراند که ناراحت و اندوهگین است.

۳. گریه ضم و اندوه: این گریه انعکاسی از ظلمتی که فضای درون را فرا گرفته ابراز می‌کند. جنبه مثبت این نوع گریه تنها تخلیه درون است و به همین جهت است که پس از آن، آدمی کمی احساس آرامش می‌کند.

۴. گریه شوق و شادی: این نوع گریه ناشی از رفت قلبی است که غالباً پس از دوره‌ای از یأس و ناامیدی درباره موضوعی نمودار می‌گردد.

۵. گریه تقوا و رشد روحانی: این نوع گریه مختص مردان و زنان الهی است و بیان سوز درون و ابراز عجز و پشیمانی، پریشانی، توبه و عشق به معبود است. این گریه، موجب پالایش روح و زمینه‌ساز قرب به خداوند است.

گریه تقوا و پرهیزگاری، همان اشکی است که اگر از سوز دل، بر گونه‌ها جاری گردد؛ توجه حضرت حق را به بنده خود جلب کرده، بستر رحم و فضل او را فراهم می‌سازد.

تا نگرید ابر، کی خندد چمن تا نگرید طفل، کی جوشد لبن
 طفل یک روزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه شفیق
 تو نمی دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیر او را رایگان
 گفت: فلیکوا کثیراً گوش دار تا بریزد شیر فضل کردگار^۱
 برای این گریه عواملی شمارش کرده اند:

۱. ندامت از گناهان؛ گاهی اشک مردان الهی، به دلیل پشیمانی از گناهی است که مرتکب شده اند. این اشک باعث می شود که آدمی از عمل زشت خود پشیمان گشته، عزم خود را بر ترک افعال ناپسند تقویت کند، چنان که امام علی علیه السلام می فرماید: «خوشا کسی که به فرمانبرداری پروردگار روی آورد و بر گناه خود بگرید»^۲.

ورسمی تانی به کعبه لطف پر عرضه کن بیچارگی بر چاره گر
 زاری و گریه قوی سرمایه ای است رحمت کلی قوی تر دایه ای است
 دایه و مادر بهانه جو بود تا که کی آن طفل او گریان شود
 طفل حاجات شما را آفرید تا بتالید و شود شیرش پدید
 گفت: ادهو الله بی زاری مباش تا بجوشد شیرهای مهرهاش^۳

۲. احساس ابهام در بازگشت نهایی به سوی خدا؛ مشتاقان کوی الهی همیشه خود را در خطر می بینند و نگران از آن که آینده چه خواهد شد؟ و آنان چگونه به منزل مقصود بار خواهند یافت و با چه کیفیتی در محضر پروردگار حاضر خواهند شد؟! آیا تا رسیدن به معبود ازلی، از خدعه های نفس و مکر شیطان در امان اند؟ این نگرانی و احساس ابهام در رجعت به سوی خداوند، موجب گریه آنان می شود.

۱. مثنوی، ج ۳، دفتر ۵.

۲. نهج البلاغه، مخ ۱۷۶، ص ۱۸۵.

۳. مثنوی، ج ۱، دفتر ۲.

فرازهایی از مناجات امام سجاده علیه السلام حکایتگر این عامل است: «و مانی لا ابکی ولا ادری الی مایکون مصیری و اری نفسی تخادعنی و ایامی تخاتلنی و قد خفقت عند رأسی اجنحة الموت فما لا ابکی، ابکی لخروج نفسی، ابکی لظلمة قبری ابکی لضیق لحدی...»^۱

۵-۳. شوق و محبت؛ دوستان حقیقی پروردگار، از آنجا که تنها محبوب را او می‌دانند، گاهی از شوق و نشاط لقای او می‌گیرند و زمانی از هجران او در شکوه‌اند. چنین گریه‌ای هم از فراق یار است و هم از شوق دیدار او.
و دو دیده بخون فشانم ز غمت شب جدایی

چه کنم که هست اینها گل غیر آشنایی^۲

۵-۴. خشیت؛ ترسی مبتنی بر بینش و فهم است و هنگامی که مردان و زنان الهی، عظمت خداوند را درک می‌کنند - البته به قدر فهمشان - خوف از حضرتش پیدا کرده، این ترس موجب گریستن آنان می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر چشمی در روز قیامت گریان است، مگر چشمی که از محارم خدا اجتناب کند و چشمی که شب را در طاعت خدا بیدار باشد و چشمی که در دل شب از خشیت خدا گریه کند»^۳.

۵-۵. فقدان دوستان حقیقی؛ از آنجا که از دیدگاه آیات قرآن و روایات، محبوبان الهی در شمار دوستان حقیقی به شمار می‌آیند و محبت به آنها، محبت به خدا است^۴؛ در صورت فقدان ظاهری چنین محبوبانی، مردان الهی گریان‌اند و گریه آنها در واقع به دلیل هجرانی است که در مراتب پایین‌تر از محبوب ازلی و انسان‌های کامل، برای آنان پیش آمده است.

۱. مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

۲. حافظ.

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البکاء.

۴. نکا: دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی در قرآن، فصل ۳.

این محبت از محبت‌ها جداست حبّ محبوب خدا حبّ خداست
گریه ائمه علیهم‌السلام بر یکدیگر، گریه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم بر از دست دادن حمزه و
همسر خود و ... همه ریشه در چنین گریه‌ای دارد.^۱

نداشتن فضایل و اوصاف راستین؛ گاهی اشک مردان الهی بر نبود اوصافی
است که باید در وجودشان تجلی می‌یافت و این گریه در هنگام اندیشه در
داشته‌های انسان‌های برتر و راه‌طی کرده‌ها و فقدان آن در گریه کننده؛ شدت
می‌گیرد و موجب آن می‌شود که آدمی در نیل به آن اوصاف کوشش کند.
به کنج می‌کند گریان و سرفکنده شدم

چرا که شرم همی آیدم زحاصل خویش^۲
فرازی از دعای امام سجاده نیز حکایتگر این عامل است: «واهنی بالبكاء علی
نفسی فقد افیت بالتسویف والآمال عمری»^۳.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

ب. گریه ارزشی

هر چند در خصوص انواع گریه‌های دیگر، منعی وارد نشده است؛ ولی آنچه که
در آموزه‌های قرآنی و روایی بر آن تأکید شده است؛ همان گریه تقوا و رشد
روحانی است. گریه‌ای که در این سوی پرده، «سوز دل» و در آن سوی پرده
«آرامش، لذت، ابتهاج و کرامت» است.^۴ این سو، «غم و پریشانی دل» است و آن
طرف، «ابتهاج، شراب طهور و لذت شهود»^۵.

۱. نگا: السيرة الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۹، ج ۴۳، ص ۲۳۸، ج ۲۸، ص ۳۷، ج ۲۲، ص ۴۸۴، همان، ج ۸۲، ص ۱۰۴، همان، ج ۴۲، ص ۲۸۳ و ص ۲۸۸ و ...

۲. حافظ.

۳. دعای ابو حمزه ثمالی.

۴. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البكاء.

۵. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷.

شاد از غم شو که غم دام لغاست اندر این ره سوی پستی ارتقااست
غم یکی گنجست و رنج تو چوکان لیک کی درگیرد این در کودکان^۱
این طرف گریه روحانی، گریه کردن است و در همان حال آن سوی قضیه، به
حضرت معبود نزدیک شدن.^۲

حافظا شاید اگر در طلب گوهر وصل

دیده دریا کنم از اشک و ر او غوطه خورم

از دیدگاه قرآن و روایات این گریه، دارای خصایص ذیل است:
یکم. منشأ آن فهم و شعور است؛ گریه رشد روحانی - با تمام عواملش - از فهم و
شعور سرچشمه می‌گیرد و از روی تقلید و گمان جاری نمی‌شود.

گریه پر جهل و پرتقلید و ظن نیست همچون گریه آن مؤمن
تو قیاس گریه بر گریه مساز هست زین گریه بدان راه دراز^۳

قرآن می‌فرماید: «ای رسول ما! به امت بگو: شما به این کتاب ایمان بیاورید یا
نیاورید (مرا یکسان است) به درستی که به آنان که پیش از این به مقام علم و دانش
رسیدند، هرگاه این آیات برایشان تلاوت شود همه با کمال خضوع و فروتنی سر
طاعت بر حکم آن فرود آورند و گویند: پروردگار ما! پاک و منزّه است. البته و عده
خدای ما محقق واقع خواهد شد و آنها یا چشم‌گریان همه سر به خاک عبودیت
نهاده و پیوسته بر خوف و ترسشان از خدا می‌افزاید.»^۴

از این آیات به روشنی استفاده می‌شود که: هر کس از علم بالا، فهم بالا و
معرفت بالا بهره‌مند باشد؛ با شنیدن آیات قرآن به حقایق پی می‌برد و در این حال
در محضر ربوبی، صورت بر خاک می‌نهد و با سوز دل اشک می‌ریزد به امید آن که

۱. مشنوی، ج ۲، دفتر ۳.

۲. اصول کافی، هاشمجا.

۳. مشنوی، ج ۳، دفتر ۵.

۴. اسراء (۱۷)، آیه ۱۰۷-۱۰۹.

به اشک چشم او نظری شود و عنایتی به سراغ وی آید. بنابراین آن که نمی‌فهمد، نه سوزی در دل دارد و نه اشکی در چشم.

آب در جـوزان نمی‌گیرد قرار زانکه آن جو نیست تشنه و آب خوار^۱ مثلاً شخصی که نمی‌فهمد حقیقت گناه چیست و گناه چه تأثیر سویی در روح آدمی می‌گذارد؛ به راحتی معصیت می‌کند و همین معاصی موجب قساوت قلب او شده و قلب قسی، هیچ‌گاه سوز دل ندارد تا اشکی داشته باشد. از این رو در روایات وارد شده که: خشکی چشم به دلیل قساوت قلب است^۲ و قساوت قلب تنها به واسطه کثرت گناهان ایجاد می‌شود^۳ و مع‌الاسف این بدبختی نیز ریشه در جهل و عدم معرفت دارد.

تا نداند خویش را مجرم شنید آب از چشمش کجا داند دوید^۴ دوم. گریه سرمایه جهاد اکبر است؛ در جنگ با دشمن درونی، اسلحه انسان آه و گریه است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام در دعای شریف کمیل فرموده است: «و سلاحه البكاء». خداوند این اسلحه کارآمد را به همه داده است؛ ولی افسوس که قدر و منزلت آن را نمی‌شناسیم.

سوم. گریه از انعام و تفضلات الهی است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند برایشان نعمت ارزانی داشت: از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم و هرگاه آیات خدای رحمان برایشان خوانده می‌شد، سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند»^۵.

۱. مثنوی، ج ۱، دفتر ۲.

۲. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۴۵۵، روایت ۱۸۴۵.

۳. همان، ح ۱۸۴۶.

۴. مثنوی، ج ۳، دفتر ۵.

۵. مریم (۱۹)، آیه ۵۸.

خداوند در این آیه، سوز دل و گریه را از خصوصیات بارز پیامبران - که تعلیم دهندگان عارفان واقعی‌اند - می‌شمارد.

سوز دل، اشک روان، آه سحر این همه از نظر لطف شما می‌بینم^۱

چهارم. گریه از علایم الهی بودن عبد است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «و چون آیاتی که به رسول فرستاده شد بشنوند، از دیدگان آنان اشک جاری می‌شود؛ زیرا حقانیت آنچه بر رسول نازل شده شناخته، گویند: بارالها! ما به رسول تو محمد و کتابت قرآن ایمان آوردیم، ما را در زمره گواهان صدیق او بنویس»^۲.

پنجم. باطنش خنده و شادی است؛ گریه ارزشی از جمله اسرار الهی است که در این سوی پرده، سوز و آتش است؛ ولی در آن سوی پرده، شادی، ابتهاج، لذت و لقا است.^۳

آتشی را شکل آبی داده‌اند و اندر آتش چشمه‌ای بگشاده‌اند^۴

این طرف غم و پریشانی دل و اشک دیده‌ها است و آن طرف شادی دل.

خبر غم برود، حال به شود حافظ تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار

ج. گریه ارزشی در روایات

منزلت گریه ارزشی - که همان گریه رشد و تقوای روحانی است - از پاره‌ای روایات، از جمله احادیث ذیل روشن می‌شود:

۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نزدیک‌ترین حالت بنده نسبت به پروردگار عز و جل، حالتی است که او در سجده با گریه است»^۵.

۱. حافظ.

۲. مانده (۵)، آیه ۸۳

۳. مقالات، ج ۳، ص ۳۷۹.

۴. مثنوی، ج ۳، دفتر ۵.

۵. اصول کافی، همانجا.

۲. امام باقر علیه السلام می فرماید: «هیچ قطره‌ای نیست که نزد خدای عزوجل محبوب‌تر باشد از قطره اشک در ظلمت شب که از خوف خدا باشد و غیر از جانب او منظوری نباشد».^۱

۳. «واعوذ بک من قلب لا یتخشع و من عین لا تدمع؛ پناه می‌برم به تو از قلبی که خاشع و چشمی که اشک‌بار نباشد».^۲

۴. «واهنی بالبکاء علی نفسی؛ و مرا به گریه به حال خود یاری کن».^۳

۵. امام صادق علیه السلام می فرماید: «اگر اشک چشمی نداشته‌ی برای گریستن، حالت تباکی و حزن و اندوه داشته باش».^۴

چونالان آیدت آب روان پیش
مدد بخش ز آب دیدا خویش

● پرسش ۴۹. روایاتی درخصوص گریه بر امام حسین علیه السلام بیان کرده، بگویید

فلسفه گریه بر امام حسین علیه السلام چیست؟

برخی از روایات در خصوص گریه بر امام حسین علیه السلام عبارت است از:

۱. امام معصوم علیه السلام فرمود: «هر چشمی در روز قیامت به جهت سختی‌ها، گریان است؛ مگر چشمی که بر امام حسین علیه السلام گریسته باشد، این چشم خندان و بشاش است».^۵

۲. امام رضا علیه السلام می فرماید: «گریه بر امام حسین علیه السلام گناهان بزرگ را محو می‌کند».^۶

۳. امام صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که به یاد امام حسین علیه السلام به مقدار بال مگسی،

۱. همان.

۲. مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت امیرالمؤمنین.

۳. دعای ابو حمزه ثمالی.

۴. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۵۶.

۵. النصاب الحسینی، ص ۱۲۰.

۶. مستند امام رضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷.

اشک از چشمانش جاری شود؛ ثوابش بر خداوند است و خداوند به کمتر از بهشت برای او راضی نمی‌شود.^۱

۴. از امام معصوم علیه السلام نقل شده است: «هر که بگرید یا بگریاند یا حالت اندوه و گریه داشته باشد، بر مصیبت امام حسین علیه السلام، بهشت برای او واجب می‌شود.^۲

۵. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «... پسر شیب! اگر می‌خواهی برای چیزی گریه کنی، پس برای حسین بن علی علیه السلام گریه کن که او را ذبح کردند؛ چنان که گوسفند را ذبح می‌کنند... پسر شیب! اگر برای حسین چنان گریه کنی که اشک‌هایت بر گونه‌هایت جاری شود، خداوند همه گناهان کوچک و بزرگ تو را می‌آمرزد، اندک باشد یا بسیار...»^۳

در مورد حکمت گریه بر امام حسین علیه السلام مطالبی بیان شده که به نظر می‌رسد به تنهایی صحیح نباشد؛ از جمله:

الف. گریه ذاتاً خوب و سبب پالایش روح است؛ که این پالایش روحی در مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام بیشترین تعریف‌خشی را دارد.

ب. گریه بر امام حسین علیه السلام به عنوان تشکر و سپاس از او است؛ ولی این مطلب صحیح نیست؛ زیرا اگر ما موظف به تشکر از امام حسین علیه السلام بودیم، راه دیگری برای تشکر وجود نداشت که با آه و اندوه و حزن این سپاس را عینی سازیم و اصلاً آیا آن حضرت نیازمند به تشکر است؟^۴

ج. امام حسین علیه السلام از گریه ما بهره‌مند می‌گردد؛ از آنجا که با گریه به رشد معنوی می‌رسیم و واسطه این فیض یاد امام حسین علیه السلام است در نتیجه به مقامات آن حضرت نیز اضافه می‌شود.

د. برخورداری از ثواب و شفاعت؛

۱. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۹۱.

۲. الخصائص العینیة، ص ۱۴۲.

۳. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۵.

این فوائد هر چند براساس بعضی تحلیل‌ها و روایات در حد خود صحیح است؛ ولی آیا نمی‌توان حکمت مهم‌تر، با ارزش‌تر و فراتر از معاملات این چنینی، در ورای گریه در نظر گرفت تا مجبور شویم حکمت گریه بر امام حسین علیه السلام را در یک شفاعت و ثواب و یا تشکر، منحصر و محدود سازیم؟

با توجه به آنچه که در حقیقت گریه رشد روحانی و تقوا و نیز فلسفه عزاداری امام حسین علیه السلام مطرح است؛ می‌توان گفت حکمت گریه بر ابا عبدالله علیه السلام دو امر مهم و اساسی است که هر یک به توبه خود اثر وضعی خاصی بر جای می‌گذارند: یکم، بعد اخلاقی؛ چنان که روشن است، گریه ارزشی در فرهنگ شیعی اولاً، گریه‌ای است که موجب تعالی و رشد روح است و ثانیاً سرچشمه آن معرفت است. گریه بر امام حسین علیه السلام، یابه جهت یاد کردن غم و اندوه از دست دادن عاشق حقیقی خداوند متعال است که تجلی گاه اوصاف الهی بود و مؤمنان، بوی گل را از گلاب او استشمام می‌کردند.

چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که بویم، از گلاب و یابه دلیل عقب ماندگی روحی و نداشته‌های خود، در مقابل مناقب و فضایل آن بزرگوار و یاران باوفایش است. در واقع گریه بر این است که حبیب بن مظاهر که بود و چه داشت و من کیم و چه در کف دارم؟ اشک ریختن بر علی اکبر، ناله بر خود است که آن جوان رشید چه فضایی را دارا بود و من تا چه اندازه آن خصلت‌ها را دارم؟ و ...

اگر گریه ما از این منشأ دور است، باید بکوشیم اشک و آه خود را به این سعت سوق دهیم تا بر اثر آن، روحمان تعالی یابد. در حقیقت این گریه، نشان دادن دردی است که انسان را به حرکت و جوشش وامی‌دارد تا خود را به آن درجه از کمالات برساند و این چنین اشکی انسان ساز است.

دوم، بعد اجتماعی؛ اگر گریه بر ابا عبدالله علیه السلام، از سر معرفت باشد و منشأ آن نیز

بعد اخلاقی این حرکت باشد؛ قطعاً این حزن و اندوه، پس از آن که موجب تحوّل درونی انسان گردید، زمینه را برای تحولات اجتماعی فراهم می‌سازد. وقتی گریه بر امام حسین علیه السلام، گریه‌ای در جهت تعالی روح شد و موجب گردید که آدمی در فضایل اخلاقی و فردی خود، تأمل و تجدیدنظر کند؛ قطعاً این تحوّل درونی، زمینه را برای ساختن اجتماعی در راستای اهداف متعالی اسلام فراهم خواهد ساخت.

زمانی که انسان متوجه شد که حضرت ابا عبدالله علیه السلام برای چه، چرا و چگونه دست به قیام زد و آن اثر جاودانه را بر قلم خون، بر صفحه تاریخ نگاشت و با این معرفت بر اثر گریه درونش متحوّل گردید؛ این تغییر بر عرصه جامعه نیز کشیده می‌شود و او می‌کوشد تا جلوی فساد و انحراف دین را گرفته و آزادی، جوانمردی و دینداری را نه تنها در روح خود، بلکه در جامعه نیز حکم فرما سازد. به بیان دیگر، در واقع گریه بر ابا عبدالله علیه السلام، با یک واسطه زمینه را برای حفظ آرمان‌های آن حضرت و پیاده کردن آن فراهم می‌سازد و به همین دلیل می‌توان گفت: یکی از حکمت‌های گریه بر امام حسین علیه السلام، ساختن جامعه براساس الگوی ارائه شده از سوی او است و شاید مراد از این که گفته می‌شود: «ان الاسلام بدوّه محمدی و بقاءه حسینی» همین باشد که بقای مکتب اسلام - خصوصاً تشیع - و ام‌دار گریه بر امام حسین علیه السلام است.

● پرسش ۵۰. چه کنم در هنگام عزاداری و ذکر مصیبت قلب من بشکند و اشک بریزم؟

اولاً، خود حالت تباهی و حزن و اندوه داشتن در هنگام ذکر مصیبت، امری ارزشمند است؛ چنان که در روایات بدان تصریح شده است.^۱

۱. خصائص الحسینیة، ص ۱۴۲ و وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۲۱، ص ۱۱۲۴.

ثانیاً، منشأ گریه ارزشی، معرفت است؛ از این رو اگر احساس می‌کنیم که در هنگام ذکر مصیبت، حالت گریه نداشته و اشکی از چشمانمان جاری نمی‌شود، حتی قلبمان نیز متأثر و اندوهگین نمی‌گردد - البته به شرط آن که مطمئن باشیم نداشتن اشک ریشه در عوارض جسمانی ندارد - باید زمینه‌های ایجاد و توسعه معرفت به اهل بیت (علیهم‌السلام) را در خود تقویت کرده و موانع معرفت را از میان برداریم.

زمینه‌های ایجاد و توسعه معرفت به اهل بیت (علیهم‌السلام) عبارت است از:

۱. مطالعه تاریخ زندگانی آنان،
 ۲. مطالعه و تفکر در سخنان ایشان،
 ۳. شناخت خدا؛ زیرا آنان تجلی گاه اوصاف الهی‌اند و با شناخت خدا و اوصاف او، می‌توان فضایل آنان را دریافت.^۱
- موانع معرفت؛ عمدتاً به عملکرد ما برگشته، موجب قساوت قلب می‌شود^۲ و موجب می‌گردد که حتی احساسات و عواطف ما در سیطره عقل ما نباشد. این موانع عبارتند از:

۱. زیاد سخن گفتن در غیر ذکر خدا،^۳
۲. گناه زیاد،^۴
۳. آرزوی زیاد،^۵

۱. نگاه: آیین مهرورزی، بخش محبت به اهل بیت (علیهم‌السلام).

۲. «من علامات الشقاء جمود العین» [حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)]، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۵۵، روایت

۱۸۴۵ و قال علی (علیه‌السلام): «ما جفت الدموع الا تقسو القلوب و ما قت القلوب الا کثرة الذنوب».

[همان، ص ۴۵۵، روایت ۱۸۴۰۶]

۳. بهار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۱.

۴. همان، ج ۷۰، ص ۵۵.

۵. همان، ج ۷۸، ص ۸۳.

۴. گوش سپاری به امور لاهوت^۱،

۵. جمع کردن مال^۲،

۶. ترک عبادات^۳،

۷. همنشینی با افراد گمراه و ستمگر^۴،

۸. همنشینی با افراد فرومایه و پست^۵،

۹. خنده زیاد^۶.

برای از بین رفتن قساوت قلب، در روایات اموری ذکر شده که مهم‌ترین آنها

عبارت است از:

۱. یاد مرگ^۷،

۲. پند و اندرز^۸،

۳. تفکر در آیات الهی، قیامت و حال خویشتن^۹،

۴. همنشینی با اندیشمندان^{۱۰}،

۵. معاشرت با اهل فضل^{۱۱}،

۶. گفت و گوی علمی^{۱۲}،

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۷۰.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۴۱.

۳. تنبیه الخواطر، ص ۳۶۰.

۴. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۳.

۵. همان، ج ۷۷، ص ۴۵.

۶. همان جا.

۷. همان، ج ۱۲، ص ۳۰۹.

۸. همان، ج ۷۷، ص ۱۹۹.

۹. همان، ج ۷۸، ص ۱۱۵.

۱۰. همان، ص ۳۰۸.

۱۱. معجم الفاظ شرع الحکم، ص ۸۶۳.

۱۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۳.

۷. اطعام تهی‌دستان^۱،

۸. مهربانی و محبت به یتام^۲،

۹. ذکر خدا^۳،

۱۰. ذکر فضایل و مناقب و مصائب اهل بیت علیهم السلام^۴،

۱۱. قرائت قرآن^۵،

۱۲. استغفار^۶.

مهم‌تر از تمامی این امور، آن است که از خداوند متعال عاجزانه بخواهیم: به ما چشم اشک‌بار عنایت کند و در این میان، اهل بیت علیهم السلام را واسطه قرار داده و از خود آنان نیز استمداد جوییم.

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی زیر سایه یار خورشیدی شوی
رو بجو یار خدایی را تو زود چون چنان کردی خدا یار تو بود^۷

● پرسش ۵۱. آیا صرف گریه کردن و عزاداری برای امام حسین علیهم السلام برای افرادی که دچار روزمرگی و معاصی هستند، می‌تواند سودمند باشد؟

با توجه به حقیقت «شفاعت» پاسخ به این پرسش روشن می‌شود. در برخی روایات، مواردی ذکر شده که موجب می‌گردد انسان‌ها از گناهان، آلودگی‌ها، تعلقات و وابستگی‌ها پاک گردند.

براساس روایات سرّ این شفاعت - که یکی از مصادیق آن گریه بر اهل بیت و

۱. مشکاة الانوار، ص ۱۰۷.

۲. همانجا.

۳. نهج البلاغه، خ ۲۲۲.

۴. همانجا.

۵. همان، خ ۱۷۶.

۶. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۴.

۷. مثنوی، دفتر ۲، ابیات ۲۲ و ۲۳.

خصوصاً امام حسین علیه السلام بوده و هم گناهکاران را فرامی‌گیرد و هم غیرگناهکاران را - برقراری رابطه خاص میان انسان و معصومان علیهم السلام است؛ یعنی، هر انسانی که با انسانی در زندگی دنیوی در ارتباط روحی بوده، هر دو در یک راه بودند، هم‌فکرند، هم‌سلیقه، هم‌عقیده و هم‌روش بودند، با هم آشنا بوده و به یکدیگر معرفت داشتند؛ نسبت به یکدیگر محبت و مودت داشتند و از نظر واقعیت یک رابطه تکوینی میان این دو انسان برقرار است.

بنابراین هر شخصی که به معصومان علیهم السلام معتقد بوده و مطیع آنان باشد و حدالمقدور به گفته‌هایشان عمل کند، فکرش، فکر آنان و عقیده‌اش، عقیده آنان یا دست‌کم مشابه آنان باشد و بر این اساس به ایشان محبت و معرفت داشته باشد؛ این همه، بیانگر آن است که میان او و معصومان علیهم السلام رابطه‌ای هست؛ یعنی، رابطه درونی میان وجود او و وجود معصومان در عالم ارواح و عالم باطن برقرار است. هر چه سنخیت او با معصومان علیهم السلام بیشتر باشد، این ارتباط به همان اندازه قوی‌تر خواهد بود. هر چه کامل‌تر باشد، رابطه‌اش بیشتر و هر چه ناقص‌تر باشد رابطه‌اش کم و کمتر خواهد بود.

وقتی این رابطه رابطه تکوینی و واقعی پدید آمد؛ موجب می‌شود تا وحدتی میان او و معصومان ایجاد شود و این وحدت نتیجه خورد را در قیامت به این صورت نشان می‌دهد که معصومان علیهم السلام وی را - که یا گناهکار و آلوده است یا دلبسته و وابسته به غیر خدا - با جذبه خاص خود براساس وحدت و ارتباط تکوینی که با آنها پیدا کرده است، به سوی بالا کشیده و در رسیدن به جایگاه بهشتی و لقای حق و نجات از عذاب‌ها و رنج‌ها یاری می‌دهند.

با توجه به سر شفاعت، درخواستیم یافت که در آدمی، باید آمادگی لازم و کشش به سوی خدا وجود داشته باشد تا با ضمیمه شفاعت آنان، از گناه و تعلق‌رهایی یابد و این آمادگی تنها در پرتو هم‌رنگی با روح آنان میسر می‌شود؛ یعنی،

این نوع شفاعت، تنها به افرادی تعلق می‌گیرد که مؤمن بوده، عمل صالح داشته باشند و خداوند تا حدی از ایشان راضی بوده و آنان مطیع اوامر الهی و معصومان و پیرو راستین آنان باشند و خیلی طاغی و عاصی نباشند.^۱

بنابراین هر کسی، مشمول چنین شفاعتی نیست و هر کس با صرف گریه بر اباعبدالله علیه السلام راهی بهشت نمی‌شود و گناهانش بخشوده نمی‌گردد تا هر خلافی را مرتکب شود و با صرف محبت و رابطه و گریه، بپندارد که از عذاب‌ها، فشارها، ترس‌ها و اضطراب‌ها نجات خواهد یافت. هر چند محبت حقیقی، انسان را از انجام گناه و دل‌بستگی‌ها - تا حد امکان - باز می‌دارد؛ ولی شرایطی برای این نوع شفاعت وجود دارد و آن، راضی بودن حضرت حق از انسان، ایمان و عمل صالح است.

امام صادق علیه السلام در نامه‌ای که به اصحابش نوشت این مهم را متذکر گردید: «بدانید حقیقت آن است که هیچ کس از خلق خداوند، انسان را از خداوند بی‌نیاز نمی‌کند، نه ملک مقرب نه نبی مرسل و نه غیر از اینها؛ پس هر که مسرور [و شاد است که] شفاعت شفاعت‌کنندگان برای او سودمند است، باید [صبر کند] و از خدا بخواهد که از او راضی شود».^۲

پس باید آلودگی‌ها، گناه‌ها، تعلق‌ها در حدی باشد که خدا از انسان ناراضی نباشد؛ چرا که اگر خداوند از آدمی خشنود نباشد، دیگر این نوع شفاعت، شامل حال او نخواهد شد. اگر انسان با خاطر جمع گناه کند و پشیمان نباشد و ضربه نکشد و حتی به این فکر نیفتد که چرا از آن گناه خلاص نمی‌شود و صرفاً در مجالس امام حسین علیه السلام اشکی بریزد؛ از مواردی است که خداوند از او راضی نبوده و در نتیجه مشمول شفاعت امام حسین علیه السلام نمی‌شود.

۱. در این خصوص نگاه: تجمیع عمل و شفاعت، صص ۱۰۶-۱۱۶.

۲. بهار الانوار، ج ۸، ص ۵۳.

اما اگر در عین آلودگی و گناه ندامتی و ضجّه‌ای دارد، تأمل و تفکری در خلاصی از آنها دارد، کوشش می‌کند خود را هم‌رنگ او در عقیده، فکر و عمل سازد و ... چون در سرّ وجودش تنفّری به گناه و آلودگی داشته و یک نوع ابتهاج و لذت به هم‌رنگی با اباعبدالله علیه السلام؛ ممکن است اشک و عزاداری او، برای محو گناهانش سودمند افتد.

به هر حال اگر خواهان شفاعت حضرت حسین علیه السلام هستیم، باید به او محبت ورزیده، با عقاید، افکار، اوصاف، اعمال، خصلت‌ها و اخلاق او موافقت کرده و مخالفت نکنیم و مهم‌تر آن که از حضرت حق - که در حقیقت شافع اصلی است - بخواهیم که از ما راضی شود تا در پرتو خشنودی او، از شفاعت امام حسین علیه السلام بهره‌مند گردیم.

ای خدا! آن کن که از تو می‌سزد که ز هر سوراخ مارم می‌گزد
جان سنگین دارم و دل آهین ورنه خون گشتی در این رنج و حنین
وقت تنگ آمد مرا و یک نفس پادشاهی کن مرا فریادرس
گر مرا این بار ستاری کنی توبه کردم من ز هر تا کردنی
توبه‌ام بپذیر این بار دگر تا ببندم بهر توبه صد کمر
من اگر این بار تقصیری کنم پس دگر مشنو دعا و گفتم^۱

● پرسش ۵۲. چرا در فرهنگ شیعه، همیشه حزن، اندوه و عزاداری حاکم است؟
یکم. البته در فرهنگ شیعه اعیاد بزرگی وجود دارد مانند روز تولد چهارده معصوم، عید سعید غدیر خم، عید قربان، عید فطر، مبعث و ... همه روزهای شادمانی و سرور است.

دوم. اگر ملتزمان به فرهنگ شیعی، سرور و شادمانی خود را به صورت

عزاداری علنی نمی‌کنند، اشکال از فرهنگ نیست؛ بلکه پیروان فرهنگ، این کوتاهی را کرده‌اند.

سوم. در فرهنگ اسلامی، به همان اندازه که به سوگواری بر اهل بیت علیهم‌السلام تأکید شده است، به سرور و شادمانی نیز توصیه شده است و حتی در کلمات و جملات گوناگونی، به شادمان کردن دیگران امر شده است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به شادمان کردن فرزندان یتیم مؤمن، کودکان و مؤمنان دستور داده‌اند. آن حضرت در حدیث زیبایی فرموده‌اند: «کسی که مؤمنی را شادمان کند، مرا شادمان کرده است و هر که مرا شادمان کند، خداوند را شاد کرده است»^۱.

چهارم. یکی از دلایل غالب بودن عزاداری بر سرور و شادمانی در فرهنگ شیعی، ظلمی است که به اهل بیت علیهم‌السلام رفته است، ظلمی که نمی‌توان در تاریخ، برابری برای آن پیدا نمود. از این رو، بدیهی است که در حد ظلم عظیمی که بر امامان معصوم رفته است؛ یادکرد مظلومیت آنان در قالب سوگواری، مرثیه و روضه‌خوانی گسترده‌تر از شادمانی باشد و در این میان از آنجا که ظلمی که به سیدالشهدا علیهم‌السلام شده، از ظلم‌های دیگر به امامان علیهم‌السلام برتر و عمیق‌تر بود، ذکر مصایب آن حضرت بیشتر و فراگیرتر است.

● پرسش ۵۳ شادی و نشاط، چه نسبتی با دین دارد؟ آیا دین شادایی را تقویت می‌کند یا سبب رکود و خمود آن است؟

با توجه به منابع دینی، یعنی قرآن و سیره پیشوایان معصوم، دین اسلام موافق نشاط و شادی بوده، علاوه بر آن که آدمی را از تنبلی رها کند و سرزنده می‌سازد؛ البته؛ این شادی، افراطی و تفریطی نبوده، بلکه در چارچوب نگاه تعدیلی قابل رهیایی است.

۱. اسلام و نیازهای اساسی انسان؛

بهترین آیین‌ها، با طبیعت آدمی و سازمان آفرینش او سازگار بوده، نیازمندی‌های طبیعی و فطری اش را برآورد؛ در غیر این صورت، نه قابل عمل است و نه می‌تواند آدمی را خوشبخت و سعادت‌مند سازد. تعالیم اسلام به دلیل توجه به این نیازها و متناسب بودنش با فطرت آدمی است^۱ که توانست از محدودیت جزیره العرب خارج گشته، جهان اسلام را در اقصی نقاط دنیا شکل دهد.

به گفته علامه طباطبایی، اسلام، نه انسان را از نیروها غرایز و خواسته‌هایش محروم می‌کند و نه همه توجه را به تقویت جنبه‌های مادی معطوف می‌دارد؛ نه او را از جهانی که در آن زندگی می‌کند، جدا می‌سازد و نه او را بی‌نیاز از دین و شریعت به حساب می‌آورد و این سه زاویه، مثلثی را ترسیم کرده که انسان در محدوده آن کمال مقصود خود را به دست می‌آورد و به سعادت ابدی می‌رسد و اگر یکی از این زاویه‌ها باز شود و نادیده تلقی گردد، انسان را دچار سقوط می‌کند و از اوج انسانیت به ورطه هلاکتش می‌گشاند.^۲

۲. شادی و نشاط یک ضرورت و نیاز؛

از شادی تعاریف گوناگونی، مانند «احساس مثبتی که از حسارضای پیروزی به دست می‌آید»؛^۳ «مجموع لذت‌های منهای درد»^۴ «حالتی که در فرآیند نیل به علاقه‌ها در آدمی به وجود می‌آید»^۵ این پدیده هر چند از زوایای گوناگونی تعریف و تشریح شده است، ولی به اتفاق اندیشمندان یک ضرورت و نیاز اساسی

۱. «فاقم وجهک للدين حنيفا فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق».

۲. علامه طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۲۰۳.

۳. انگیزش و هیجان، ص ۳۶۷.

۴. روانشناسی شادی، ص ۴۲ و ۱۷۲.

۵. جلوه‌های شادی در فرهنگ و شریعت، ص ۴۷.

انسان به شمار می‌آید؛ چه کسی را می‌توان یافت که مدعی باشد نیازمند به شادی نیست؟ اصلاً اساس جهان هستی و پدیده‌های آن به گونه‌ای طراحی شده‌اند که در آدمی شادی ایجاد کنند. بهار یا طراوت، صبح پر لطافت، طبیعت با ظرافت، آبشارهای زیبا، گل‌های رنگارنگ، دیدار دوستان، ازدواج و پیوند و انسان و... همه شادی آور و مسرت‌خیز است. از آن جا که شادی، ناکامی، ناامیدی، ترس و نگرانی را آزادی دور می‌سازد، روان‌شناسان به ایجاد و تثبیت آن در انسان دستور اکید داده‌اند و این همه حکایت گر این حقیقت است که شادی نیاز اساسی و ضروری می‌باشد.^۱

همان بهتر که دائم شاد باشیم زهر درد و غمی آزاد باشیم
به خوش رویی و خوش خویی در ایام همی روتا شوی خوش دل در انجام
اگر خوش دل شوی در شادمانی بهمانند شادمانی، جاودانی^۲

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳. عوامل شادی و نشاط؛

با کندوکاو در نظریات و گفته‌های دانشمندان و متون معتبر، می‌توان موارد ذیل را در زمره عوامل بر شمرد که حالت شادی و نشاط را در انسان پدید می‌آورند: ۱. ایمان. ۲. رضایت و تحمل. ۳. پرهیز از گناه. ۴. مبارزه با نگرانی. ۵. تبسم و خنده. ۶. مزاح و شوخی. ۷. بوی خوش. ۸. خود آرایی. ۹. پوشیدن لباس‌های روشن. ۱۰. حضور در مجالس شادی. ۱۱. ورزش. ۱۲. امید به زندگی. ۱۳. کار و تلاش. ۱۴. سیر و سفر. ۱۵. تفریح. ۱۶. تلاوت قرآن. ۱۷. تفکر در آفریده‌های خداوند. ۱۸. صدقه دادن. ۱۹. نگاه کردن به سبزه‌ها و...^۳

۱. روان‌شناسی شادی، روان‌شناسی کمال، راز شاد زیستن و...

۲. ناصر خسرو.

۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، باب ملابس؛ شیخ طوسی، امالی، ج ۴۵؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۹۵؛ آیین زندگی، ص ۳۳.

چهار چیز هر آزاده را ز هم بخورد تن درست و خوی نیک و نام نیک و خورد
هر آن که ایزدش این چهار روزی کرد مزد که شاد زید شادمان و هم نخورد^۱

۴. اسلام و شادی:

اسلام با توجه به نیازهای اساسی انسان، شادی، نشاط را تحسین و تأیید کرده است. قرآن که یکی از بهترین و مستحکم‌ترین منابع اسلام به شمار می‌رود، زندگی با نشاط و شادی را نعمت و رحمت خدا تلقی فرموده، زندگی همیشه توأم با گریه و زاری و ناله را خلاف رحمت و نعمت خداوند دانسته است.

گواه این مطلب آیه قرآن است که می‌فرماید: ﴿قَلِيلٌ مِّمَّا كَفَرْتُمْ لَقَدْ أَخَذْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ عَذَابًا ثَقِيلًا﴾^۲ «باید کم بختند و زیاد بگریند». شأن نزول این آیه، این بود که پیغمبر خدا ﷺ دستور صادر کرده بودند که باید تمام نیروهای قابل برای شرکت در مبارزه علیه کفار و مشرکین که به سرزمین اسلام هجوم آورده بودند، بسیج شوند. عده‌ای با بهانه‌های مختلف از شرکت در این لشکرکشی خودداری کرده بودند و از فرمان خدا و پیغمبر ﷺ تخلف کرده بودند؛ خداوند در قرآن به آنها وعده عذاب می‌دهد و به دنبال آن می‌فرماید: [این گروه نافرمان] از این پس کم بختند و زیاد بگریند».

واضح است که نفرین به صورت کیفر و مجازاتی است که همواره بر خلاف طبیعت و فطرت آدمی او را دچار عذاب و رنج می‌سازد. این که خداوند آرزوی کم خندیدن و زیاد گریستن برای نافرمانان می‌کند، حکایت از این حقیقت دارد که خنده به عنوان یکی از عوامل نشاط، امر طبیعی و فطری است که خداوند می‌خواهد به عنوان کیفر، نافرمانان از این امر محروم باشند.^۳

۱. رودکی.

۲. توبه (۹)، آیه ۸۲.

۳. گفتارها، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۶.

توصیفات قرآن در خصوص بهشت نیز حاکی از این واقعیت است که اسلام بر نشاط و شادی مهر تایید نهاده است؛ زیرا باغ‌های زیبا، آب‌های زلال و روان، زیباترین بسترها، نرم‌ترین و چشم‌گیرترین پارچه‌ها، برترین دیدنی‌ها^۱ و... که قرآن در وصف بهشت ترسیم می‌کند، همه جزء عوامل نشاط و شادی به شمار می‌روند و خداوند متعال برای شادکردن انسان‌ها بهشت را این‌چنین قرار داده است.

قرآن در فراز دیگری، برخی عوامل شادی و نشاط را مخصوص مؤمنان دانسته است؛ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^۲ «بگو (در برابر کسانی که بسیاری از مواهب زندگی را تحریم می‌کردند) ای پیغمبر چه کسی زینت و آرایش زیبایی‌هایی را که خداوند از درون طبیعت برای بندگانش بیرون کشیده، حرام کرده است. بگو این مواهب پاک و این زیبایی‌ها برای مردم با ایمان در همین زندگی دنیا و در زندگانی جاوید آخرت قرار داده شده است. با این تفاوت که در این دنیا، زیبایی‌ها به زشتی‌ها آمیخته است؛ شادی‌ها به غم آلوده و آمیخته است؛ ولی در دنیای دیگر و در روز رستاخیز، این زیبایی‌ها و این مواهب پاک، برای مردم با ایمان به صورت خالص وجود دارد»^۳.

این آیه به خوبی بیان‌گر این حقیقت است که اسلام به بهره‌مند شدن از زیبایی‌ها و مواهب زندگی که در زمره عوامل نشاط آورند، اهمیت می‌دهد و آن را زیبنده دین‌داران و مؤمنان می‌داند.

از زبان معصومان (علیهم‌السلام) نیز - که مترجمان حقیقی و احی‌اند - می‌خوانیم:

۱. ر.ک: سوره الرحمن، واقعه ویس.

۲. اعراف (۷)، آیه ۳۲.

۳. گفتارها، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۱. رسول اکرم ﷺ: «مؤمن شوخ و شاداب است».^۱
۲. حضرت علی علیه السلام: «شادمانی، گشایش خاطر می‌آورد»؛^۲ «اوقات شادی، غنیمت است»؛^۳ «هر کس شادی‌اش اندک باشد، آسایش او در مرگ خواهد بود».^۴
۳. امام صادق علیه السلام «هیچ مؤمنی نیست که شوخی در طبع او نباشد»؛^۵ «شوخی طبعی بخشی از حسن خلق است».^۶
۴. امام رضا علیه السلام کوشش کنید اوقات شما چهار زمان باشد؛ وقتی برای عبادت و خلوت با خدا، زمانی برای تأمین معاش، سعی برای معاشرت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیب‌هایتان واقف می‌سازند و در باطن به شما خلوص و صفا دارند و وقتی را هم به تفریحات و لذایذ خود اختصاص می‌دهید و از شادی‌های تفریح، نیروی لازم برای عمل به وظایف و وقت‌های دیگر را تأمین کنید».^۷ در سیره معصومان، عنصر شادی آن چنان اهمیت دارد که علاوه بر تأیید آن به بستر سازی، زمینه‌سازی و ایجاد آن نیز توصیه شده است.^۸
- پاره‌ای از احادیث، علاوه بر دستورهای کلی درباره اهمیت شادی و نشاط، دستورالعمل‌های خاصی نیز برای حفظ و پرورش این حالت مانند، پیاده‌روی، سوارکاری، شنا در آب، نگاه کردن به سبزه‌ها، خوردن و نوشیدن، مسواک کردن، شوخی، خنده و...^۹ بیان می‌دارند.

۱. بحرانی، تحف العقول، ص ۴۹.

۲. آمدی، غررالحکم، ج ۲۰۲۳.

۳. همان، ج ۱۰۸۴.

۴. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲.

۵. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۳.

۶. همان.

۷. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

۸. کافی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۹. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۲، بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸؛ حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۱۸.

چو شادی بکاهد، بکاهد روان خرد گردد اندر میان، ناتوان^۱

۵. مرز شادی و نشاط؛

براساس هدف و فرجام زندگی، شادی و نشاط از دیدگاه اسلام دارای حد و مرز می‌باشد. محتوا و قالب شادی و نشاط و عوامل آن نباید با روح توحیدی و انسانی که دین اسلام مطرح کرده است، در تضاد و تنافی باشد؛ زیرا هر پدیده‌ای که انسان را از آرمان و غایت اصلی خویش دور سازد، به هیچ وجه مقبول اسلام نخواهد بود.

بنابراین پدیده شادی و نشاط و عوامل آن به عنوان یک نیاز اساسی و ضروری تا حدی روا و مجاز می‌باشد که علاوه بر آن که مانع نیل انسان به هدف اصلی‌اش نگردد، بلکه در رسیدن به آن مددکار وی باشد؛ از این رو بسیاری از اندیشمندان مسلمان معتقدند: از آن جا که انسان در انجام هر رفتار ارادی، انگیزه و هدفی را پی می‌گیرد^۲ شادی و نشاط به عنوان یک رفتار، از این قاعده مستثنا نبوده، هدف و انگیزه‌ای در آن دنبال می‌شود.

در این پدیده، اگر انگیزه و هدف، حق و در راستای هدف اصلی زندگی آدمی باشد، این پدیده حق، مفید و سودمند خواهد بود و اگر انگیزه و هدف باطل در آن نهفته باشد و در برابر هدف اساسی زندگی انسان باشد، این پدیده، باطل و مضر خواهد بود؛ بنابراین می‌توان مرز شادی و نشاط را انگیزه و هدف آن دانست.

مزاح و شوخی که یکی از عوامل برجسته شادی است، اگر به سبک‌سری، بی‌شرمی و گستاخی بیامیزد، «هزل» نامیده می‌شود که در اسلام مطرود است و اگر به تحقیر و بدگویی و ناسزا آمیخته گردد، آن را «هجو» می‌خوانند و این نیز در

۱. فرودسی.

۲. اخلاق اسلامی، ص ۹۸-۹۹؛ اخلاق الهی، ج ۵، ص ۲۳۸.

اسلام نهی شده است^۱ و اگر شوخی از حد خارج شود و به بیهودگی یا زیاده‌روی بینجامد، باز از نظر اسلام عملی ناپسند خواهد بود؛ همان طور که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «هر کس بسیار شوخی کند، وقار و سنگینی او کم می‌شود».^۲ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «زیاد شوخی کردن، آبرو را می‌برد».^۳

خنده و تبسم که از عوامل دیگر نشاط و شادی است، باید صادقانه بوده، شخصیت آدمی را لکه‌دار نسازد. خنده از نظر اسلام، آن گاه مؤثر و مفید است که به شخصیت دیگران لطمه وارد نیاورد. خنده، با انگیزه آزردن، اهانت و تحقیر دیگری، حکم حرمت آزار شخص مؤمن را دارد و به شدت نکوهید شده و حرام است. وقتی برای مؤمن، احترامی برتر از کعبه را بر شمرده‌اند، به خوبی روشن می‌شود که اهانت و تحقیر او، چه اندازه نکوهیده است.^۴

قالب‌های نشاط و شادی و عوامل آن نیز باید در شأن مقام انسان و آرمان‌های والای او باشد؛ زیرا گاهی محتوایی مفید، در قالبی نامناسب نتیجه اثرگذاری را معکوس خواهد کرد و به همین دلیل در روایات، «قهقهه» از شیطان تلقی شده^۵ و «تبسم» بهترین خنده دانسته شده است.^۶ زمان و مکان نشاط و شادی نیز باید با آن متناسب باشد؛ زیرا اگر این تناسب برقرار نباشد، بسیار ناپسند و زشت خواهد بود. مزاح و بذله‌گویی در مراسم سوگواری و مکان‌های مقدس ناپسند است^۷ و

۱. یکی از صحابی‌ان از رسول خدا پرسید: «آیا اگر با دوستان خود شوخی کنیم و بخندیم، اشکالی دارد؟» حضرت فرمود: اگر سخن ناشایستی در میان نباشد، اشکالی ندارد (کافی، ج ۲، ص ۶۶۳ تحف العقول، ص ۳۲۳).

۲. غررالحکم، ص ۲۲۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۶۶۵.

۴. اخلاق الهی، ج ۵، ص ۲۵۶-۲۵۷.

۵. کافی، ج ۲، ص ۶۶۴.

۶. غررالحکم، ص ۲۲۲.

۷. اخلاق الهی، ج ۵، ص ۲۵۸-۲۵۹.

در خصوص مکان و زمان خنده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «کسی که بر جنازه‌ای بخندد، خداوند در روز قیامت پیش چشم همه، به او اهانت می‌کند و دعایش اجابت نمی‌شود و کسی که در گورستان بخندد، باز می‌گردد، در حالیکه سختی بزرگی همانند کوه احد، برای اوست»^۱

از آن چه در این فراز گفته شد، مشخص می‌گردد که پاره‌ای از روایات که به صورت مطلق یا مقید، شادی و عوامل آن را نکوهش کرده‌اند، ناظر به شادی، نشاط و عواملی است که از مرز و حدود شادی خوشایند از دیدگاه اسلام یا فراتر نهاده‌اند به افراط و تفریط در غلتیده‌اند. اسلام اصل شادی و عوامل آن را ناپسند نمرده است، بلکه آن را تأیید و توصیه کرده است.

چند نکته:

الف) زندگی پُر از قطع و وصل‌ها، شادی و رنج‌ها، نشاط و غم‌ها، امید و شکست‌ها و... است در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، شادی و رنج با یکدیگر آمیخته است. زندگی نمی‌تواند سراسر یا شادی و سرور همراه باشد، ناملایمات در عرصه زندگی، امری گریزناپذیر می‌باشد؛ به گفته رودکی:

خدای هرش، جهان را چنین نهاد نهاد که گاه مردم، شادان و گاه بُود ناشاد

ب) پاره‌ای از روایات که مؤمن را غمگین و اندوهناک معرفی کرده‌اند، ناظر به حزن درونی است که نتیجه آگاهی اجتماعی و تعلق جمعی فرد است و نه پریشان حالی و پراکنندگی خاطر که منافق با نشاط و شادی است. در واقع این نوع اندوه، ریشه در توجه به احوال دیگران و حس همدردی انسانی دارد^۲؛ آن گونه که سعدی از آن چنین یاد می‌کند:

۱. همان.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۳.

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش زیک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

ج) برخی از عوامل شادی، نشاط جسمانی را که اثر غیر مستقیمی نیز بر نشاط روحی دارد، برای انسان به ارمغان می‌آورد و پاره‌ای از عوامل شادی به صورت مستقیم، بر نشاط روح اثر می‌گذارند.

عواملی چون تلاوت قرآن، تفکر در آفریده‌های خداوند، ایمان و تقویت آن، صدقه دادن و پرهیز از گناه، از جمله عواملی‌اند که زمینه‌های روانی و روحی شادی را فرهنگ می‌آورند و عواملی چون، تغذیه مناسب، ورزش، بوی خوش، خودآرایی، پوشیدن لباس‌های روشن، پیاده روی و نگاه کردن به سبزه‌ها از آن دست عواملی‌اند که زمینه‌های مادی و جسمانی نشاط را فراهم می‌آورند؛ هر چند که پس از برخورداری از نشاط جسمانی، شادی روحی نیز نصیب انسان می‌شود.

د) پاره‌ای از عارفان مسلمان که روحیه‌ای درون‌گرا دارند - نشاط و شادی را در درون جان آدمیان جست‌وجو می‌کنند. اینان شادی حاصل از وصال معنوی محبوب را برتر از شادی‌های جسمانی و بیرونی می‌دانند. سالکان معنوی، اندوه و غم را به منزله مقام و درجه‌ای از تجربه‌های عرفانی می‌دانند و از این رو، گاه، شادی و نشاط را فدای چنین غمی می‌کردند و معتقدند از طریق حزن است که می‌توان به شادی دست یازید.

که را دیدی توان در جمله عالم

که یک دم شادمانی یافت بی‌غم^۱

به اعتقاد این گروه، شادی‌های این سویی و دنیوی، همچون خود دنیا دواایی ندارند و همواره قرین غم بوده است.

شادی بی غم در این بازار نیست گنج بی مار و گل بی خار نیست
 راه لذت از درن است نـسـز بـرون ابله‌ی دان چستن از قصر و حصون^۱
 از آن جاکه عارفان پیر و مکتب عشقند، معتقدند آن چه شادی و زندگی
 می‌آفریند، عشق پاک است.

مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم، خندم شدم
 دولت عشق آمد و من، دولت پاینده شدم
 از توام ای شهر قمر، در من و در خود پـنـگر

کز اثر خنده تو، گلشن خنده شدم^۲
 مهم این نکته است که عارفان نیز در جست‌وجوی شادی مطلق و کاملند و به
 دلیل ظرفیت وجودی خاص خویش؛ برای دست‌یابی به آن نشاط راستین از غم
 استقبال می‌کنند؛ ولی هرگز برای دیگران آرزوی اندوه نمی‌کنند؛ علاوه بر آن که
 در برابر غم، در ظاهر مراقبند که دیگران از حزن آنان آگاه نشوند.^۳

● پرسش ۵۲. اگر قبول داریم که حضرت سیدالشهداء با شهادت خویش به مقام
 فنا - که بالاترین مرحله سلوک است - رسیده‌اند، دیگر اشک ریختن برای او چه
 معنا دارد؟

این سخن از دو جهت ناصواب است: نخست آن که حکمت گریه بر
 ابا عبد الله علیه السلام تنها به جهت قربانی شدن، مظلومیت و به اسارت درآمدن خانواده
 ایشان نبود؛ ثانیاً امامان علیهم السلام پس از حضرت حسین علیه السلام - که در مقام حق‌الیقین

۱. مولوی.

۲. همان.

۳. امیرمؤمنان، علی علیه السلام در توصیف عارفانه می‌فرماید: «زاهدان، در دنیا اگر چه بختند، قلبشان
 می‌گیرد و اگر چه شاد باشند، اندوهشان شدید است (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۲) ر. که: شرح مقامات
 اربعین، ص ۲۶۰-۲۶۲».

بودند و هیچ غیبی از آنان مستور نبود. علاوه بر توصیه به گریه بر اباعبدالله علیه السلام، خود نیز بر این واقعه می‌گریستند و مجالس سوگواری برپا داشته و به دیگران نیز توصیه می‌کردند. آیا آنان از حکمت‌ها و باطن ماجرای کربلا بی‌اطلاع بودند؟ به نظر می‌رسد گریه بر اباعبدالله علیه السلام، حکمت‌های دیگری نیز دارد، که امامان این گونه آن را به پیروان خود آموزش می‌دادند.

به بیان دیگر، حماسه عاشورا، یک رخداد دو پهلویی است و اگر این جریان را از یک سو بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که امام حسین علیه السلام شهید شد و فرزنداناش کشته شده و اهل و عشیره‌اش به اسارت درآمدند و یزید بن معاویه پیروز و غالب گشت. اگر گریه بر اباعبدالله علیه السلام، از این دید تحلیل شود، این اشک و آه صرفاً بروز یک عاطفه انسانی است بر این که فردی مورد شکنجه بدنی و روحی قرار گرفت و به طرز ناگواری به قتل رسید.

از این زاویه، گریه صرفاً یک درد دل و همدردی با صاحبان درد است. این گریه با گریه بر کشته شدگان حلبچه یا هیروشیما تفاوتی ندارد، تنها تفاوت در شدت درد و روش کشته شدن است.

اما اگر واقعه عاشورا را از زاویه دیگری بررسی کنیم، می‌بینیم که در آنجا پیروزی از آن امام حسین علیه السلام است و این یزید و کارگزاران او هستند که شکست خوردند. در واقع از این نگاه، واقعه عاشورا پیروزی صفات حسنه در درجهٔ اعلای خود، بر صفات رذیله در درجهٔ ادنای خود بود.

در این صورت گریه با این دیدگاه، دیگر گریه بر اساس عاطفه نخواهد بود و صرفاً یک ترازوی هم‌دردی و هم‌سوئی با صاحبان درد از روی احساسات نیست، تا بگوییم آن حضرت که به مقام فنا نایل شد، دیگر گریه برای او چه حکمتی دارد؟

● پرسش ۵۵. معنای اینکه «امام حسین علیه السلام مظلوم بود» چیست؟

«ظلم» در مقابل «عدل» به معنای ندادن حق کسی است که صاحب حق است و امام حسین علیه السلام بدین جهت مظلوم تلقی می‌شود که حق ولایت و زعامت بر مسلمین - که از بارزترین حق اباعبدالله - بود از آن حضرت ستانده شد. علاوه بر آنکه حقی نیز بر عموم مسلمانان داشت و آن عبارت بود از شناختن و محبت وی که متأسفانه به جهت تبلیغات سوء، موقعیت، معنویت و جایگاه رفیع و بلند ایشان نزد مسلمانان، ادا نگشت و با حجاب‌های ظلمانی چون جهالت، خباثت و خیانت، مقام منبع آن چهره ملکوتی پوشانده شد و آن جلوه الهی، به تمام ظهور و بروز نمایان نگشت!

کشته شدن سیدالشهداء علیه السلام در مقابل این دو ظلم بسی ناچیز است، کشتن وی بزرگ‌ترین ظلم به آن حضرت نبود؛ بلکه شناختن او و نشناساندنش، بزرگ‌ترین ظلم به ایشان در تاریخ بشریت بوده و هست. باید توجه داشت در واژه‌شناسی، واژه «مظلوم» با کلمه «مُنْظَلَم» متفاوتند، «مُنْظَلَم» کسی است که ظلم را می‌پذیرد و هیچ مقاومتی در برابر آن نمی‌کند؛ ولی مظلوم کسی است که به او ظلم می‌شود و او در برابر آن آرام نمی‌نشیند و با تمام وجود و امکانات مبارزه می‌کند. در فرهنگ دینی «ظلم‌پذیری» مذموم و «ظلم‌ستیزی» پسندیده است.

اهل سنت و عزاداری

● پرسش ۵۶. چرا برادران اهل سنت در برابر عزاداری و ماتم‌سرایی شیفتگان امام حسین علیه السلام، تندی کرده و در موضع‌گیری خود آن را مولود بی‌خردی و دوری از سنت قلمداد می‌کنند؟

مستند اهل سنت، پاره‌ای روایات است که در آن، بر ممنوعیت گریه و

عزاداری بر مرده تأکید شده است؛ اما این روایت بر اساس دیدگاه برخی از صاحب نظران اهل سنت، از جهت سند و محتوا مخدوش است. نووی از اندیشمندان اهل سنت می‌گوید: «روایات فوق از نظر عایشه پذیرفته نشده، او به راویان آن نسبت فراموشی و اشتباه می‌دهد؛ زیرا خلیفه دوم و پسرش عبدالله، این روایات را به صورت صحیح از پیامبر نگرفته‌اند» و ابن عباس می‌گوید: «این روایات سخن خلیفه است، نه سخن پیامبر ﷺ».^۱

از طرف دیگر در تاریخ نمونه‌هایی از برپایی عزاداری مردم، برای درگذشت شخصیت‌های اهل سنت ثبت شده است مثلاً؛ برای جوینی (م ۴۷۸ ق) عزاداری کردند. ذهبی از درگذشت جوینی و مراسم سوگواری او چنین یاد می‌کند:

«نخست او را در منزلش به خاک سپردند و آن گاه پیکرش را به «مقبرة الحسین» انتقال دادند. در ماتم او منبرش را شکستند، بازارها را تعطیل کردند و مرثیه‌های فراوانی در مصیبتش خواندند. او چهارصد شاگرد و طلبه داشت، آنان در سوگ استاد خویش، قلم و قلمدان‌های خود را شکستند و یک سال عزاداری نمودند و عمامه‌های خود را به مدت یک سال از سر برداشتند، بدان حد که کسی جرأت به سر گذاشتن عمامه را نمی‌داشت. آنان در این مدت در سطح شهر به نوحه‌خوانی و مرثیه سرایی پرداختند و در فریاد و جزع زیاده‌روی کردند».^۲

ذهبى نیز در مورد بازتاب مرگ ابن جوزی (م ۵۹۷ ق) می‌نویسد: «با درگذشت او، بازارها تعطیل گردید و جمعیت زیادی در مراسم او حضور یافتند ... مردم تا پایان ماه رمضان در کنار قبر او شب را به صبح رساندند ... مراسم عزاداری را روز شنبه برپا کردیم ...».^۳

۱. شرح النووی، ج ۵، ص ۳۰۸.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۴۶۸.

۳. همان، ص ۳۷۹.

عجب است که مورخان به نام اهل سنت، به آسانی و با مسامحه، صحنه‌های سوگواری و عزاداری مردم برای عالمان سنی مذهب را گزارش و آن را بدون هیچ تحلیل و یا نقدی نقل می‌کنند و گاه به بزرگی از آن یاد می‌نمایند، اما در برابر عزاداری بر اهل بیت علیهم‌السلام و امام حسین علیه‌السلام موضع‌گیری غیرمنطقی مطرح می‌کنند؟ به راستی راز این دوگانگی چیست؟^۱

● پرسش ۵۷. چرا اهل سنت به استناد «لیس منا من ضرب الخدود و شق الجيوب و دعا بدعوة الجاهلیه» عزاداری نمی‌کنند؟

یکم. این حدیث مربوط به جایی است که انسان برای عزیز از دست رفته‌اش خودزنی و گریبان چاک کند آن هم در حالی که معترض به قضای الهی باشد و حرف‌هایی بزند و نوحه‌هایی گوید که موجب خشم خداوند است. اما گریه بر امام حسین علیه‌السلام و عزاداری بر آن حضرت، از افضل قربات است و از مصادیق تعظیم شعائر الهی و اعلام وفاداری نسبت به بزرگان مکتب و پیشوایان دینی است و فلسفه‌های متعددی دارد که در پاسخ به پرسش‌های پیشین مطرح شد.

دوم. گریبان چاک کردن نیز در مواردی استثنا شده است و اشکال ندارد؛ مانند گریبان چاک کردن در فوت پدر، مادر، برادر، چنان که حضرت موسی علیه‌السلام در فراق هارون و امام حسن عسکری علیه‌السلام در فراق امام هادی علیه‌السلام گریبان چاک کرده‌اند.^۲

بنابراین گریه و نوحه و عزاداری و گریبان چاک کردن در ماتم ائمه علیهم‌السلام خصوصاً امام حسین علیه‌السلام - که پدر معنوی امت اسلامی می‌باشند - اشکال ندارد؛ بلکه موجب سعادت انسان و قرب به خدای سبحان است.

۱. نکا: چرایی گریه و سوگواری؟، صص ۱۹-۳۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۴۰۲ و ج ۳، ص ۲۷۴.

گریه و نوحه‌ای که در روایات مورد مذمت قرار گرفته، نوحه‌ای است که با عدم رضایت خداوند همراه باشد و این همان شیوه‌ای است که در جاهلیت مرسوم بود و روایت پیامبر اسلام ﷺ «لیس منا من ضرب الحدود و شق الجيوب و دعا بدعوة الجاهلیة» ناظر به این نوع عزاداری است.

اما عزاداری امام حسین علیه السلام مقوله‌ای جدا است و روایات ما نیز به این امر تشویق می‌کند؛ چون در متن این عزاداری، بقای اسلام و تزلزل حکومت فاسدان و ظالمان نهفته است و ثمرات معنوی و اجتماعی زیادی به همراه دارد.



بخش پنجم

اخلاق و عرفان



کاظم مصطفایی



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

خون بهای خدا

● پرسش ۵۸. معنای «ثارالله» چیست؟ آیا اطلاق این کلمه به امام حسین علیه السلام، ریشه قرآنی و روایی دارد؟

«ثار» از ریشه «ثَّار» و «ثَوْرَة» به معنای انتقام و خونخواهی و نیز به معنای خون آمده است.^۱

۱. برای «ثارالله» معانی و وجوه مختلفی ذکر شده که هر یک تفسیر خاص خود را می‌طلبند. در مجموع به این معنا است که: خداوند، ولی دم آن حضرت است و خود او خون آن بزرگوار را از دشمنانش طلب می‌کند؛ چرا که ریختن خون سیدالشهدا در کربلا، تجاوز به حریم و حرمت الهی و طرف شدن با خداوند است. به طور کلی از آن جهت که اهل بیت علیهم السلام «آل الله» هستند، شهادت این امامان، ریخته شدن خون متعلق به خداوند است.^۲

اگر چه این واژه در قرآن نیامده است؛ لیکن می‌توان آن را با آیات قرآنی این

۱. ر.ک: الطریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۳۷، معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۱۱۸۵، مفردات راغب، ص ۸۱

۲. محدثی، جواد، درس‌هایی از زیارات عاشورا، ص ۱۴، عزیزی تهرانی، اصغرا، شرح زیارت عاشورا، ص ۳۵.

گونه توجیه نمود. خداوند می‌فرماید: «مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا»^۱؛ «آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولی‌اش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم». هر کسی (صرف نظر از مسلک و مذهبش)، اگر مظلومانه کشته شود، اولیای دم او، حق خون‌خواهی دارند و از آنجا که اهل بیت علیهم‌السلام - به ویژه امام حسین علیه‌السلام - مظلومانه و در راه ایمان و حق و خداوند کشته شده‌اند و جان به جان آفرین تسلیم کرده‌اند، در واقع «ولّی دم» و خونخواه آنان، خود خداوند است.

بنابراین «ثارالله» به این معنا است که خون بهای امام حسین علیه‌السلام، متعلق به خدا است و او کسی است که خون بهای امام حسین علیه‌السلام را خواهد گرفت. این واژه حاکی از شدت همبستگی و پیوند سیدالشهدا علیهم‌السلام با خداوند است که شهادتش همچون ریخته شدن خونی از قبیله خدا می‌ماند که جز با انتقام‌گیری و خون‌خواهی خدا، تقاص نخواهد شد.

۲. اگر «ثار» به معنای خون باشد، قطعاً مراد از «ثارالله» معنای حقیقی نیست؛ بلکه یک نوع تشبیه، کنایه و مجاز است. چون مسلم است که خدا موجودی مادی نیست تا دارای جسم و خون باشد؛ پس این تعبیر از باب تشبیه معقول به محسوس است؛ یعنی، همان گونه که نقش خون در بدن آدمی نقش حیاتی است، وجود مقدس امام حسین علیه‌السلام نسبت به دین خدا چنین نقشی دارد و احیای اسلام با نهضت عاشورا بوده است.

۳. شاید بتوان در این باره با نگاه عرفانی مستند به روایات نیز به نتیجه‌ای نورانی دست یافت. از امام علی علیه‌السلام نیز به «اسدالله الغالب» و «یدالله» تعبیر شده است و در حدیث «قرب نوافل» از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که خداوند فرمود:

۱. اسراء (۱۷)، آیه ۳۳.

۲. ر.ک. فرهنگ عاشورا، واژه «ثار».

«ما تحبب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضته علیه وانه لیتحبب الی بالنافله حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده الی یبطش بها ورجله الی یمشی بها اذا دعانی احببته واذا سألتنی اعطیته»؛^۱ «بنده من به چیزی دوست داشتنی تر از واجبات، نزد من اظهار دوستی نمی کند و همانا او با نوافل نیز به سوی من اظهار دوستی می کند. آن گاه که او را دوست بدارم گوش او می شوم که با آن می شنود و دیده او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن ضربه می زند و پای او می شوم که با آن راه می رود. اگر به درگاه من دعا کند، او را دوست خواهم داشت و اگر از من درخواست کند به او عطا می کنم».

از این روایت به خوبی آشکار می شود که اولیای خداوند، «خلیفه» او بر روی زمین و مظهر افعال الهی اند. خداوند جسم نیست، اما آنچه را که اراده می کند انجام بدهد، از طریق دست اولیای خود به ظهور می رساند و کمکی را که می خواهد به سوی بنده ای بفرستد، با پای اولیای خود می رساند. و خونی را که می خواهد از سوی خود برای احیای دین خودش ریخته شود، از طریق شهادت اولیای خودش ظاهر می سازد. از این رو همان طور که دست امام علی علیه السلام دست قدرت خدا و «یدالله» است؛ خون امام حسین علیه السلام نیز خون خدا و «نارالله» است. از این رو در زیارت عاشورا می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَابْنَ نَارِهِ وَ الْوِثَرَ الْمَوْثُورَ»؛ «سلام بر تو ای خون خدا و فرزند خون او! سلام بر تو ای یگانه دوران!» همان گونه که مرحوم ابن قولویه در زیارت هفدهم و بیست و سوم امام حسین علیه السلام این فقره را نقل می کند: «وَإِنَّكَ نَارُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَالْدَّمُ الَّذِي لَا يُدْرِكُ ثَرَّتُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ وَلَا يُدْرِكُهُ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ».^۲

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. کامل الزیارات، ص ۳۶۸ و ص ۴۰۶.

همان گونه که نقش خون در بدن آدمی نقش حیاتی است و بود و نبودش، مرگ و زندگی او را رقم می‌زند، وجود مقدس امام علی و امام حسین علیه السلام نزد خدا و در دین او چنین نقشی دارند که اگر آن حضرت نبود، اسلام نبود و اگر حسین علیه السلام نبود، اسلام و تشیع نبود.

آری! تا یاد و نام سیدالشهدا علیه السلام زنده و بر سر زبان‌ها است، تا عشق حسین علیه السلام در دل‌ها می‌تپد، تا آتش محبت و ولایت او در قلوب انسان‌ها مشتعل است، تا فریاد «یا حسین» بر بلندای آسمان‌ها و زمین طنین انداز است؛ نام و یاد خدا زنده و پایدار است؛ چون او همه هستی خود را در راه خدا انفاق و ایثار کرد، سیمای ننگین ریاکاران و تحریف‌گران زمان را آشکار نمود و نقاب از چهره زشت آنها برداشت و اسلام ناب نبوی و علوی را بر مردم نمایاند. خون او شرافت «ثارالله» را گرفت.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نقش گریه در سیر و سلوک

● پرسش ۵۹. از نگاه عرفانی چگونه می‌توان سوز و گریه برای امام حسین علیه السلام را با عشق به خدا و سیر و سلوک پیوند داد؟

یک. سوز دل و گریه

سالک باید سوز دل و گریه با اخلاص را در مقام استغفار، بسیار عزیز و مغتنم بداند و در تحصیل آن بکوشد. اگر در تحصیل اصل آن هم موفق نشد؛ یعنی، سوز و اشک را به دست نیاورد، لااقل با اخلاص در تحصیل حال گریه - (تباکی) - جدیت کند.

به طور کلی، در سلوک عبادی، در هر حال و هر مقامی - چه حال و مقام استغفار باشد و چه غیر آن - سوز دل و گریه را حسابی هست که شرح آن در عبارت نگنجد و تفسیر آن در بیان نیاید.

سوز دل و گریه، چه از شوق باشد، چه از خوف، چه در مقام استغفار باشد، چه در مقام تلاوت آیات و استماع آنها، چه در حال سجده باشد و چه در حال دیگر، هر کجا و هر مقامی باشد، از درک بالا و فهم و شعور سرچشمه می‌گیرد. آن که می‌فهمد، می‌سوزد و اشک می‌ریزد و آن که نمی‌فهمد، نه می‌سوزد و نه اشک می‌ریزد.

اگر به آیات ۱۰۷-۱۰۹ سوره «اسراء» نظر افکنیم، خواهیم دید این آیات به روشنی می‌گوید: راه و روش آنان که می‌فهمند، خضوع در برابر آیات حق، خضوع دل و سوز و گریه است:

﴿قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ سُجَّدًا * وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَ يَخِرُّونَ لِلْآذْقَانِ يَسْكُونُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾.

سالکان با اخلاص را به تدبیر در این آیات شریفه توصیه و بر آن تاکید می‌کنیم. این آیات را بخوانند، و عمیقاً در معانی و دقایق آنها فکر کنند و توجه داشته باشند که اینها کلام حق و حق کلام است.

به روشنی از این آیات بر می‌آید: هر کس از علم، فهم و معرفت بالا بهره‌مند باشد، با شنیدن آیات قرآن و تلاوت آنها به حقایق پی می‌برد، آنها را باور می‌کند، وعده‌های ربوبی را مسلم می‌بیند و می‌فهمد، آنچه می‌فهمد، در نتیجه، بر خضوع، خشوع و یقین او افزوده می‌شود و شوق و اشتیاق و خوف و خشیت وجود او را فرا می‌گیرد. در عین اینکه مجاهدتش را بیشتر و کامل‌تر می‌کند، راه فقر و مسکنت در پیش می‌گیرد و در محضر ربوبی صورت بر خاک می‌نهد و با سوز دل اشک می‌ریزد؛ به امید اینکه به سوز دل و اشک چشم او نظری شود و عنایتی به سراغ وی آید.

کسی که حقیقت‌های موجود را درک نکرده، جهنم خود را - که برای خود

ساخته و در آن دست و پا می‌زنند - خوب نشناخته و پرده حایل را - که با افتادن آن مصیبت‌ها شروع می‌گردد - آن چنان که باید، نفهمیده است.

ناگفته نماند علم و معرفتی که آیات مذکور به آن اشاره کرده و صاحبان آن را اهل سوز و اشک معرفی می‌کند، علم رسمی و معرفت نظری نیست؛ بلکه علم و معرفت دیگر است؛ و گر نه چه بسا عالمان و عارفانی که از علم رسمی و عرفان نظری، در حد بالا برخوردار بوده‌اند و هستند؛ لیکن این خصوصیات را نداشته‌اند و ندارند.

به هر صورت، سوز دل و گریه، همراه با صورت بر خاک فقر نهادن، از خصوصیات عارفان و عالمان بالله است. قرآن کریم این را از خصوصیات بارز پیامبران - که تعلیم دهندگان عارفان واقعی و عالمان بالله هستند - بر می‌شمارد. در سوره «مریم» به ذکر جمعی از انبیا و برگزیدگان پرداخته و یکایک آنان را با اشاره به اوصاف‌شان یاد می‌کند و در خصوص آنان می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾^۱

جمله ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ از خضوع و سر به سجده نهادن، و گریه‌های آنان به هنگام تلاوت آیات رحمان بر آنها خبر می‌دهد؛ چه از گریه‌های شوق و محبت و چه از گریه‌های خوف و خشیت.

در این آیه رمز و اشارتی هم برای اهل توحید هست که رمزی دقیق و اشارتی لطیف است. در اول آیه از انعام الهی نسبت به جمع مذکور از پیامبران و برگزیدگان سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: اینان که ذکرشان گذشت، همان‌ها هستند که خدا بر آنان انعام فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ﴾ ...

سپس در آخر آیه با جمله «اِذَا تَلٰی عَلَیْهِمْ ...» به خضوع، سجده و گریه‌های آنان به عنوان نمونه بارزی از انعام الهی نسبت به ایشان اشاره می‌کند و این، اشارتی است لطیف به این رمز دقیق که: خضوع و سجده و سوز دل و گریه، به هر کسی دهند، از انعام و تفضلات او است.

گریه و خنده هم و شادی دل
هر یکی از معدنی دان مستقل
هر یکی را مخزن و مفتاح آن
ای برادر در کف فتاح دان^۱
حافظ هم گوید:

سوز دل اشک روان آه سحر ناله شب
این همه از نظر لطف شما می‌بینم
قرآن در جای دیگر می‌فرماید:

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِیْ قَلْبَهُ»؛ «و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا دل او را هدایت می‌کند».

رسول خدا ﷺ نیز می‌فرماید: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنَ اصْبَاعِ الرَّحْمَنِ».^۲
امام باقر علیه السلام هم فرموده است: «اِنَّ الْقُلُوْبَ بَيْنَ اصْبَعَيْنِ مِنَ اصْبَاعِ اللّٰهِ، یَقْلِبُهَا کَیْفَ یَشَاءُ، سَاعَةً کَذَا، وَ سَاعَةً کَذَا».^۳

از این دو روایت در این باب، هر کسی می‌تواند به اندازه خود استفاده‌ها داشته باشد. از روایت اول بر می‌آید: دل آن کس که ایمان جدی به خدای متعال آورده، تحت تصرف اسم «رحمن» و تحت تدبیر و تربیت تجلیات این اسم است؛ یعنی، دل‌های صاحبان ایمان به حسب صلاحیت‌ها، استعدادها و حالات گوناگون، تحت ولایت مظاهر گوناگون این اسم است.

از روایت دوم بر می‌آید که دل‌ها - چه دل‌های صاحبان ایمان و چه دل‌های غیر آنان - تحت تصرف اسم «الله» است و این اسم مبارک با ظهور در مظاهر اسماء، هر

۱. دفتر پنجم مثنوی.

۲. چهار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۹.

۳. همان، ج ۷۰، ص ۵۳.

دلی را به حسب آن تحت تدبیر قرار می‌دهد و حال به حال می‌کند؛ آن چنان که می‌خواهد، ساعتی چنین و ساعتی چنان.

سالک باید گریه با اخلاص را در سلوک عبودی، در هر حال و هر مقامی مغتنم بداند؛ مخصوصاً در این مقام؛ (مقام استغفار). هر چه با سوز دل و احتراق باشد، قدر آن را بداند و هر وقت چنین توفیقی دست داد، تضرع و دعا و اصرار در استغفار را با چیز دیگر عوض نکند و مراقب باشد دشمن او را فریب ندهد و از راهی که به روی وی باز شده است، به لطایف الحیل باز ندارد. پس گریه و تضرع و دعا و استغفار را قطع نکند و حال خود را بهم نزنند و به بعد حواله ندهد که این عنایت‌ها به آسانی حاصل نگردد و این فرصت‌ها، همیشه به دست نیاید.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إذا اقشعر جلدک و دمت عیناک، فدونک دونک، فقد قصد قصدک».^۱

اشک می‌بارد و همی سوز از طلب همچو شمع سربریده جمله شب^۲

آن سوی سوزها و گریه‌ها

سوز دل عارفان و گریه مشتاقان و خائفان، در این سوی پرده «سوز دل و گریه» است و در آن سوی پرده «آرامش‌ها، لذت‌ها، ابتهاج‌ها و کرامت‌ها».

اینک با استفاده از بیانات رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام این معنا را به اجمال توضیح می‌دهیم:

۱. سوز و گریه و آرامش و اطمینان

امام صادق علیه السلام فرموده است: «کل عین باکیه يوم القيامة الاثلاثة: عین غضت عن محارم الله و عین سهرت فی طاعة الله و عین بکت فی جوف اللیل من خشية الله»^۳؛

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲. دفتر پنجم مشنوی.

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البكاء.

«هر چشمی در روز قیامت گریان است؛ مگر چشمی که از محارم خدا اجتناب کند و چشمی که شب را در طاعت خدا بیدار باشد و چشمی که در دل شب از خشیت خدا گریه کند».

از این بیان بر می آید آنچه در این سوی پرده به صورت خشیت از خدا و سوز و گریه در دل شب می باشد؛ در پشت پرده به صورت آرامش و اطمینان است و به هنگام آشکار شدن حقایق پشت پرده (در روز قیامت) به ظهور می رسد. روز قیامت، روز ظهور بواطن و سرایر و روز آشکار شدن حقایق پشت پرده است و آنچه در آن روز پیش می آید، حقیقت هایی است که در پشت پرده موجود است.

۲. سوز و گریه و لذت و ابتهاج

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «ان الله يحب كل قلب حزين» «خدای متعال هر دل محزون را دوست می دارد».

دوست داشتن جناب او، به معنای جذب بنده به سوی خود است. در نتیجه، معنای حدیث این می شود که دل بنده در حال سوز و گریه، در آن سوی پرده معذب به سوی او است، در حال جذبه و در لذت و ابتهاج مخصوص آن است. امام باقر علیه السلام هم می فرماید: «ما من قطرة احب الى الله عز وجل من قطرة دموع في سواد الليل مخافة من الله لا يراد بها غيره»^۱؛ «هیچ قطره ای نیست که نزد خدای عز وجل محبوب تر باشد از قطره اشک در ظلمت شب که از خوف خدا باشد و غیر از جاتب او منظوری نباشد».

این بدان معنا است که بنده در حال سوز و گریه در دل شب - آنجا که از خوف

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷.

۲. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البكاء.

خدای متعال اشک می‌ریزد - محبوب جناب او است؛ یعنی، در پشت پرده مجذوب به سوی او و در لذت و ابتهاج جذبات ربوبی است.

پشت پرده جذبه‌های ربوبی است که متصلاً سالک را مجذوب می‌کند و همین جذبه‌ها است که در این سو به شکل سوز و اشک به ظهور می‌رسد.

این طرف، غم و پریشانی دل و اشک دیده‌ها است و آن طرف، جذبه‌ها؛ یعنی، شادی دل، ابتهاج شراب ظهور و لذت شهود است.

بر رهگذرت پستهام از دیده دو صد جوی باشد که تو چون سرو خرامان به درآیی^۱ اگر کسی باشد که اشراف و احاطه بر این سو و آن سو داشته باشد؛ یعنی در افق بالایی قرار بگیرد که هم این طرف پرده را ببیند، هم آن طرف پرده را، چیز عجیبی خواهد دید. یک شخص را در یک زمان در دو حالت - که نقطه مقابل هم هستند - مشاهده خواهد کرد.

در این طرف (طرف دنیوی) او را در سوز و گداز و اشک و نیاز خواهد دید و در آن طرف (طرف اخروی) در ابتهاج شراب ظهور، لذت شهود و نعمت‌ها و کرامت‌ها واقعاً تحیرآور است که باطن غم، شادی؛ باطن شادی، غم؛ باطن گریه، خنده و باطن خنده، گریه باشد.

تحیر بالاتر در این است که ما پیش خود گمان می‌کنیم از هستی و دقایق آن و اسرار و عجایب آن چیزی فهمیده‌ایم! همین گمان آنچه را که باید بکنند، کرده است؛ چیزی که هست، توجه به این معنا هم نیست.

۳. سوز و گریه و قرب حضرت مفصود

امام صادق علیه السلام در روایتی به ابی بصیر در خصوص دعا و گریه مطالبی را می‌فرماید و در ضمن آن از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

«ان اقرب ما یكون العبد من الرب عزوجل و هو ساجد باک»^۱؛ «نزدیک‌ترین حالت بنده نسبت به پروردگار عزوجل، حالتی است که او در سجده با گریه است». از این بیان هم استفاده می‌شود که این سوی قضیه، با سوز دل صورت بر خاک نهادن و گریه کردن است و در همان حال آن سوی قضیه به حضرت معبود نزدیک شدن و در جوار او متنعم و مبهج گشتن.

حافظ زدیده دانه اشکی همی فشان باشد که مرغ وصل کند قصد دام ما

عاشقانه یا عاقلانه^۲

● پرسش ۶۰. همه کارهای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا عاشقانه بود نه عاقلانه، آیا این بدان معنا است که کارهای آن حضرت مخالف عقل بود؟ درون انسان بین رذایل و فضایل اخلاقی درگیری همیشگی وجود دارد که معمولاً آن را «جهاد اکبر» می‌خوانند؛ در حالی که «جهاد اوسط» است. انسان وقتی می‌کوشد برابر عقل کار کند و از هوس و معصیت دوری جوید، در جهاد اوسط است. او می‌خواهد عاقل باشد؛ از این مرحله به بعد نوبت «جهاد اکبر» می‌رسد که جهاد بین عقل و عشق، حکمت و عرفان و معقول و مشهود است.

در این جهاد عقل، براساس براهین، مفاهیم را به رسمیت می‌شناسد و برهان اقامه می‌کند و به نتیجه می‌رسد؛ اما عشق هرگز به مفهوم (علم حصولی) بسنده نکرده، خود حقیقت و علم حضوری را می‌طلبد و می‌خواهد آنچه فهمیده با جان بیابد و مشاهده کند.

بنابراین از این به بعد، بین عقل و عشق نزاع می‌افتد و جهاد اکبر شروع

۱. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، باب البكاء.

۲. پاسخ از آیت الله جوادی آملی.

می‌شود. البته نقصی در کار نیست و هر دو حق به شمار می‌آیند؛ منتها یکی حق است و دیگری احق؛ یکی خوب است و یکی خوب‌تر؛ یکی کمال است و دیگری اکمل. بنابراین کارهای اولیای الهی بر اساس عشق است. امام صادق علیه السلام فرمود: «افضل الناس من عشق العبادۃ».^۱ این کسی است که مزه عبادت را بچشد و حقایق بهشت و جهنم را ببیند.

عقل با برهان اثبات می‌کند که بهشت و جهنمی هست. عشق می‌گوید: من می‌خواهم بهشت و جهنم را ببینم. آن که دلیل و برهان اقامه می‌کند و معاد و بهشت و میزان و مانند آن را حق می‌شمارد، عاقل است؛ ولی آن که در پی دیدن بهشت و جهنم است، عاشق است.

کارهای سید الشهداء علیهم السلام عاشقانه بود. عشق فوق عقل است، نه دون عقل. یک وقت گفته می‌شود: فلان کار عاقلانه نیست؛ یعنی، بر اساس وهم و خیال است؛ ولی گاه گفته می‌شود: نه تنها عاقلانه است؛ بلکه بالاتر از آن، عاشقانه است؛ یعنی، آنچه فهمیده با درون خود یافته است.

آنجا که انسان حقیقت را می‌یابد و برابر شهود عاشقانه حرکت می‌کند، عقل نقش ندارد. این نقش نداشتن بدان سبب است که نور عقل، تحت الشعاع نوری قوی‌تر قرار گرفته است؛ نه بدان علت که نورش خاموش شده است و نور ندارد: عقل دو وقت از کار می‌افتد و فعل انسان برابر عقل نیست:

۱. وقتی انسان گرفتار غضب یا شهوت می‌شود و به معصیت مبتلا می‌گردد. اینجا کار عاقلانه نیست و سفیهانه است. این مثل آن است که ماه دچار خسوف شود و تاریک گردد. در این حال عقل نور ندارد. عقل انسان معصیت‌کار، مانند ماه منخسف است. اینکه حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»، اشاره به همین مطلب است.

۲. عقل نور دارد؛ ولی کارآیی ندارد و آن وقتی است که تحت الشعاع نور قوی تر قرار می گیرد؛ مثل اینکه ستارگان در روز کارآیی ندارند. این کار آمد نبودن، بدان علت است که تحت الشعاع نور خورشیدند که فضا را روشن کرده است؛ نه به سبب تاریکی و بی نور بودن شان. کسی که عاشق شد، عقل دارد و عقلش هم کار می کند و نور دارد؛ ولی نور عقل تحت الشعاع نور عشق است. جریان امام حسین علیه السلام در کربلا از این نوع بود؛ یعنی، نه تنها عاقلانه بود؛ بلکه بالاتر و برتر از آن عاشقانه هم بود.

زیبایی های عاشورا

● پرسش ۶۱. چگونه می توان به زیبایی های عاشورا پی برد و این کلام حضرت زینب علیها السلام را که فرمود: «ما رایت الا جمیلاً» را درک کرد؟^۱

اگر گاهی «عظمت در نگاه است»، نه در چیزی که بدان می نگرند. - آن گونه که برخی گفته اند - گاهی هم زیبایی در نگاه و دید انسان است، نه در دیدنی ها.

آن که به چشم «نظام احسن» به همه هستی می نگرد؛ از این نگاه، خیلی چیزها هم «دیده» می شود، هم «زیبا» دیده می شود؛ تا چه عینکی بر چشم زده باشیم و از کدام زاویه به هستی و حوادث بنگریم.

«زیبایی» هستی و حیات، هم آرامش روح و وجدان می بخشد، هم صلابت و پایداری و پایداری می آفریند و هم قدرت تحمل ناگواری ها را می افزاید. از این نگاه، «عاشورا» - همان گونه که زینب کبری علیها السلام فرمود - جز «زیبایی» نبود.

آنچه زینب قهرمان در مقابل طعنه و طنز دشمن نسبت به این حادثه، بر زبان راند (ما رایت الا جمیلاً)^۲، پیش تر آرزوی حسین بن علی علیه السلام بود که در طلیعه این

۱. پاسخ: جز زیبا چیزی ندیدم، تحلیلی بر کلام حضرت زینب علیها السلام که فرمود: «ما رایت الا جمیلاً» از جواد محدثی.

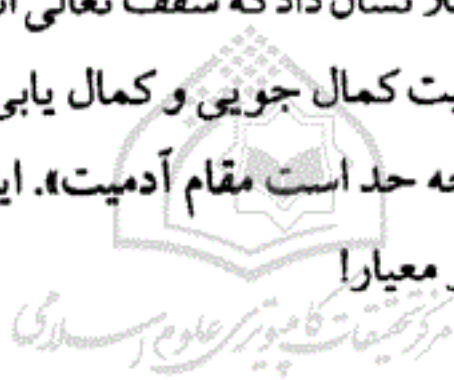
۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

سفر، آرزو و اظهار امیدواری کرده بود که آنچه پیش می‌آید و آنچه اراده خدا است، «خیر» برای او و یارانش باشد؛ چه به صورت «فتح»، چه به شکل «شهادت»: «ارجوان یكون خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا»^۱.

زیبا دیدن خواهر و خیر دیدن برادر، مکمل یکدیگرند. جلوه‌های زیبایی و نمادهای جمال در آینه کربلا بسیار است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. تجلی کمال آدم

اینکه انسان تا کجا می‌تواند اوج بگیرد، و خدایی گردد و فانی در او، در «میدان عمل» روشن می‌شود. کربلا نشان داد که سقف تعالی انسان و آستانه رفعت روحی و تصعید وجودی و ظرفیت کمال جویی و کمال یابی او تا کجا است. پرونده آن حماسه نشان داد «که تا چه حد است مقام آدمیت». این نکته برای جویندگان ارزش‌ها بسی زیبا است و معیار!



۲. تجلی رضا به قضا

در مقامات و مراحل عرفانی و سلوک، رسیدن به مقام «رضا» بسی دشوار و ارجمند است. اگر حضرت زینب، حادثه کربلا را زیبا می‌بیند، به دلیل بروز این شاخصه متعالی در عملکرد ولی خدا سیدالشهدا (علیه السلام) و یاران و دودمانش است. به راستی که حسین بن علی (علیه السلام) در میان آنان - که یکی به درد یادمان و یکی به وصل یا هجران می‌اندیشید و آن را می‌پسندید - «آنچه را جانان پسندد» می‌پسندید. کربلا تجلی گاه رضای انسان به قضای خدا بود. آن حضرت در واپسین لحظات حیات در قتلگاه، چنین زمزمه می‌کرد: «الهی رضی بقضائک». خواهر خویش را نیز به همین نکته توصیه کرده بود: «ارضی بقضاء الله».

این مرحله از عرفان؛ یعنی خود را هیچ ندیدن و جز خدا ندیدن و در مقابل پسند خدا اصلاً پسندی نداشتن. در آغاز حرکت از مکه به سوی کوفه نیز در خطبه‌ای فرموده بود: «رضا الله رضانا اهل البيت»^۱؛ «رضا و پسند ما خاندان، همان پسند خدا است».

این مبنای جانبازی و عشق حسین علیه السلام است و زینب عزیز، این را زیبا می‌بیند و این منطق و مرام را می‌ستاید.

آن روز که جان خود فدا می‌کردیم	با خون به حسین اقتدا می‌کردیم
چون منطق ما منطق عاشورا بود	با نفی «خود»، اثبات «خدا» می‌کردیم ^۲

۳. رسم الخط حق و باطل

از زیبایی‌های دیگر عاشورا، خط‌کشی میان حق و باطل و تبیین منطقه حضور و عمل انسان‌های «دد منش» و «فرشته‌خو» است.

وقتی خوبی و بدی و حق و باطل به هم در آمیزد، تیرگی باطل حق را هم غبار آلود و ناپیدا و مشوّه جلوه می‌دهد. در ظلمت آبادی این چنین، گمراهی اندیشه‌ها و انسان‌ها طبیعی است و «کفر نقابدار»، مسلمانان ساده لوح و سطحی‌نگر را به شبهه می‌افکند! زیبایی کار امام حسین علیه السلام آن بود که مشعلی روشن کرد، تا راه، روشن و تیرگی‌ها زدوده شود و، چهره‌ها در آن هوای گرگ و میش «فتنه و دروغ»، نمایان و باز شناسانده شود، تا دیگر فریب و نقاب، بی‌اثر گردد؛ آیا این زیبا نیست؟

عاشورا یک رسم الخط بود؛ ترسیم روشن خطی که حق و باطل را جدا کرد و مسلمان ناب را از مسلمان نمای مدعی باز شناساند و پیروان رحمان و جنود

۱. موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۲۸.

۲. از نویسنده.

شیطان هر کدام در یک سو به عیان دیده شدند. حق، پی برده و صریح، به نبرد باطل آمد که عیان و بی نقاب به کربلا لشکر کشیده بود و مزورانه بر طبل «یا خیل الله اربکی» می‌کوبید. اگر هم اندک تردیدی در «شناخت» باقی مانده بود، خطبه‌های زینب در کوفه و شام، آن را زدود. این از زیبایی‌های بس قیمتی حادثه خونین عاشورا بود.

۴. تبلور فتح ناب

از زیبایی‌های دیگر عاشورا، مفهوم تازه‌ای از «پیروزی» است. عده‌ای به غلط، پیروزی را تنها در «غلبه نظامی» می‌پندارند و شکست را در مظلومیت و شهادت! عاشورا نشان داد که در اوج مظلومیت هم می‌توان «فاتح» بود و باکشته شدن هم می‌توان دفتر و کتاب پیروزی را نگاشت و با خون هم ترسیم «تابلوی ظفر» میسر است. پس فاتح معرکه کربلا امام حسین علیه السلام بود و چه فتح زیبایی!

این همان «پیروزی خون بر شمشیر» است که در سخن امام راحل (قدس سره) هم جلوه گر شد و فرمود: «ملتی که شهادت برای او سعادت است، پیروز است ... ما در کشته شدن و کشتن پیروزیم»^۱ و این همان آموزش قرآنی «احدی الحسینین» است که فرهنگ مبارزان الهی است.

کسی که به «تکلیف» عمل کرده باشد، در هر حال پیروز است؛ آن هم پیروزی ناب.

گر چه از داغ لاله می‌سوزیم ما همان سر بسند دپیروزیم
چون به تکلیف خود عمل کردیم روز فستح و شکست پیروزیم^۲

این دیدگاه را، هم امام حسین علیه السلام داشت، هم امام سجاده و هم حضرت زینب.

با این دید، همه آن حوادث تلخ، چون پیامدی به سود اسلام و حق داشت، جمیل و شیرین بود. وقتی ابراهیم بن طلحه از امام زین العابدین پرسید: «چه کسی غالب شد؟» حضرت فرمود: «آن گاه که وقت نماز فرامی‌رسد، اذان و اقامه بگو، خواهی فهمید که چه کسی پیروز شد!»^۱

آیا این، در حادثه کربلا زیبا نیست؟ پیروزی، حتی در صورت کشته شدن و شهادت!

۵. حرکت در مسیر مشیت خدا

زیباترین جلوه این است که انسان، یک عمل و حادثه را در بستر «مشیت الله» و همسویا «خواست خدا» ببیند. اگر سالار شهیدان و یارانش به خون نشستند و اگر زینب و دودمان مصطفی به اسارت رفتند، این در لوح مشیت الهی رقم خورده بود و چه جمالی برتر از اینکه کار گروهی، با جدول مشیت خدا هماهنگ گردد؟! مگر به حسین بن علی علیه السلام از غیب، خطاب نیامده بود که خواسته خدا آن است که تو را کشته ببیند: «ان الله شاء ان يراك قتيلا»؟ و مگر مشیت خدا آن نبود که عترت پیامبر در راه نجات دین و آزادی انسان، به اسارت بروند: «ان الله شاء ان يراهن سبايا»؟ پس چه غم از آن شهادت و این اسارت؟

هر دو، هزینه‌ای بودند که برای بقای دین و افشای طاغوت، می‌بایست پرداخته می‌شدند؛ آن هم عاشقانه، صبورانه و قهرمانانه!

برای زینب بزرگ - که پرورده دامان وحی و تربیت شده مکتب علی علیه السلام است - این حرکت در بستر مشیت الهی، اوج ارزش‌ها و زیبایی‌ها است. وی مجموعه این برنامه را از آغاز تا انجام، زیبا می‌بیند؛ چون تک تک صحنه‌ها را منطبق با آن «خواسته ربوبی» می‌بیند. آیا با این تحلیل و نگاه، حادثه عاشورا زیبا نیست؟

۱. اذا دخل وقت الصلاة فاذن واقم، تعرف من الغالب (امالی شیخ طوسی، ص ۶۶).

شعب قدر عاشورا

این صحنه، از درخشان‌ترین جلوه‌های زیبایی است. کسانی که در سر دوراهی رفتن و ماندن، «ماندن» را - که نشان «وفا» و «ایثار» است - بر می‌گزینند و «زندگی بدون حسین» را ذلت و مرگ می‌شمارند.

آن خطبه امام، ابراز وفاداری یاران، سخنان و سؤال امام با قاسم، شب بیداری اصحاب تا سحرگاهان، زمزمه تلاوت قرآن و نیایش از خیمه‌ها، اعلام وفاداری یاران در حضور زینب کبری و امام حسین علیه السلام و... هر کدام برگه زرین از این «کتاب جمال» است؛ چرا زینب، عاشورا را زیبا نبیند؟

آنچه در کربلا اتفاق افتاد، به یک «بنیاد» برای مبارزه با ستم در طول تاریخ و در همه جای زمین تبدیل شد؛ آیا این زیبا نیست؟

لحظه لحظه‌های عاشورا، به صورت یک «مکتب» در آمد که به انسان «آزادگی»، «وفا»، «فتوت»، «ایمان»، «شجاعت»، «شهادت طلبی» و «بصیرت» آموخت؛ آیا این زیبا نیست؟

خون‌های مطهری که در آن دشت بر زمین ریخت، سیلی شد و بنیان ستم را ویران کرد؛ آیا این زیبا نیست؟

هر بساطی را که همی شامیان گسترده بود

نیم روزی ابن حسین بن علی برچید و رفت

فاجعه آفرینان کوفه و شام، فکر می‌کردند با قتل عام اصحاب حق، خود را جاودانه می‌سازند؛ ولی در نگاه ژرف زینب، آنان گور خویش را کردند و چهره نورانی اهل بیت روشن‌تر و نام‌شان جاودان و دین خدا زنده و کربلا یک دانشگاه شد.

زینب قهرمان و عارف، اینها را می‌دانست و از ورای قرون می‌دید. این بود که در مقابل سخن نیشدار و زخم زبان والی کوفه - که با طعنه خطاب به این بانوی

اسیر گفت: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی - فرمود: «ما رایت الا جمیلاً»؛ ... جز زیبا چیزی ندیدم!

ابعاد اخلاقی و عرفانی عاشورا

● پرسش ۶۲. درباره ابعاد عرفان و اخلاقی نهضت امام حسین علیه السلام توضیح دهید. ستارگان هیچ آسمانی مانند ستارگان آسمان کربلا، این همه شکوه، عظمت و فضیلت را به تماشا ننشسته است! آفتاب در هیچ روزی مانند روز عاشورا با تردید و دل لرزان و رنگ پریده، رخ ننموده است!

هیچ نقطه‌ای بر روی زمین به اندازه نینوا، اوج زشتی و زیبایی را در کنار یکدیگر به تماشا نگذاشته است! در طول تاریخ هیچ حادثه‌ای مانند نهضت حسینی، این همه پیام برای انسان و انسانیت نداشته است: در سرزمین طف «توحید» دوباره زاده شد؛ «عشق» تفسیر و معنا شد؛ «قرآن» جانی تازه یافت، پرده از راز «سجده فرشتگان» بر آدم علیه السلام به کنار رفت و در یک کلام خداوند با همه جلال و جمالش تجلی نمود.

از نهر علقمه و در کنار لب‌های خشکیده عباس علیه السلام، آب معرفت، غیرت، آزادگی و از خود گذشتگی تا ابد بر زمین تشنه دل‌های حقیقت جو جاری گشت. علم علمدار دشت تفتیده و خونین کربلا، به نشانه پیروزی حق بر باطل ماندگاری فضیلت و زیبایی و زوال پلیدی و زشتی هماره در اهتزاز است. کربلا مکتب تمام عیار معرفت و انسان سازی است.

هیچ دانشگاهی همانند دانشگاه کربلا، چنین فارغ التحصیلانی موفق و پیروز نداشته است. گوناگونی دانش پژوهان در هیچ مرکز آموزشی، همانند «کربلا» نیست. در کلاس معرفت، عشق، عظمت، استقامت در راه هدف، صبر، شجاعت و بندگی خالصانه؛ پیر مرد کهنسال و طفل شیر خوار و جوان نورس و زن شیر دل

عقیق و غلام سیاه جانباز همه در کنار هم نشستند و از آموزگار بزرگ شهادت نکته‌ها آموختند. آن شاگردان لایق چنان از آن آموزش‌های سخت و امتحانات سنگین سر بلند بیرون آمدند که نام‌شان در کنار نام پاک امام‌شان بر جریده عالم جاودانه گشت و به سلام و درود ویژه امام عصر (عج) در زیارت معروف «ناحیه مقدسه» مفتخر گشتند.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
لحظه لحظه حادثه عاشورا از عطر معرفت، فضیلت و اخلاق آکنده است و جای
جای سر زمین کربلا، نشان از بزرگی روح بندگی و تسلیم در برابر حق دارد.
برگ برگ دفتر حماسه جاوید کربلا، با خطوط عظمت، عبودیت، عزت و
افتخار نوشته شده و چون بررسی همه جانبه این دفتر و مطالعه همه سطرهای
زرین آن، در حوصله این نوشتار نیست، تنها نگاهی به برخی برگ‌های درخشان
آن می‌اندازیم:

یک. پرتوی از عظمت و معرفت و اخلاق امام حسین علیه السلام

دعوت به توحید با گفتار و در عمل، بدون شک محور همه معارف آسمانی و
اساس دعوت همه پیامبران الهی است. همه مراحل قیام پر شکوه امام حسین علیه السلام،
از آغاز تا پایان در توحید موج می‌زند. آن حضرت از اولین قدم تا آخرین نفس،
لحظه‌ای از یاد حق و حمد و ثنا و شکر او غافل نبود. سخن نخست او در هنگام
حرکت از مکه به سوی عراق «الحمد لله و ماشاء الله و لاحول و لا قوة الا بالله» بود.
در واپسین لحظات زندگی نیز - در آن هنگام که خون آلود و داغدار و تشنه کام بر
زمین افتاده بود و نگاه مبارکش به سوی آسمان بود - چنین فرمود: «صبرا علی
قضائک یا رب لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین»؛ «پروردگارا، از تو صبر بر قضا و
حکمت را خواستارم، معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان!»^۱

دو. انجام وظیفه الهی و تحکیم ارزش‌های انسانی

هر شخص که پا به میدان مبارزه می‌گذارد و در مقابل دشمن صف آرایی می‌کند، به دنبال پیروزی خود و شکست دشمن است و حسین بن علی علیه السلام نیز از این قانون مستثنا نیست؛ ولی شکست و پیروزی از نظر آن حضرت علیه السلام مفهوم دیگری دارد که برای برخی درک و تصور آن دشوار است.

پیروزی از نظر امام علیه السلام انجام دادن وظیفه الهی و به پایان بردن مسئولیت شرعی و تحکیم ارزش‌های انسانی است؛ خواه در این راستا پیروزی ظاهری به دست آید، یا نه.

به همین جهت است که وقتی «طرماح بن عدی» - که از ارادتمندان و شیعیان خاص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و از دوستان ارادتمندان امیرالمؤمنین علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام است - در یکی از منازل بین راه با امام حسین علیه السلام برخورد می‌کند و امام علیه السلام اوضاع کوفه را از او می‌پرسد، در پاسخ می‌گوید: بزرگان و سران قبایل کوفه با گرفتن جایزه و رشوه‌های سنگین از سوی «ابن زیاد» با دشمن سازش کرده و سایر مردم قلبشان با شما و شمشیرشان بر شما است. ای فرزند پیامبر! تو را به خدا سوگند از این سفر برگرد و به سوی قبیله طی که محل سکونت من است حرکت نما که آن جا منطقه‌ای امن و دور از تعرض و تجاوز دشمن است.

اباعبدالله علیه السلام توجه «طرماح» را به نکته مهمی که همان انجام مسئولیت الهی و تبلور بخشیدن به ارزش‌های انسانی از جمله لزوم وفای به عهد و پیمان است جلب می‌کند و می‌فرماید:

«میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی است که به جهت آن، امکان برگشت برای ما نیست تا ببینیم عاقبت کار به کجا می‌انجامد؛ یعنی، ما به آنها وعده حرکت به سوی کوفه و برعهده گرفتن امامت و رهبری و هدایت مردم این شهر را داده‌ایم و آنان نیز وعده هر نوع کمک و پشتیبانی داده‌اند. بر ما است که به عهد خود وفا کنیم؛

گرچه در این راه با انواع خطر مواجه گردیم؛ چه مردم کوفه بر عهد خود استوار باشند چه پیمان خود را بشکنند.^۱

دلسوزی امام حسین علیه السلام

● پرسش ۶۳. چرا امام حسین علیه السلام با اینکه می‌دانست دشمن به سخنانش بی‌اعتنا است، تا لحظات آخر آنان را نصیحت می‌کرد و برای آنها دل می‌سوزاند؟

دلسوزی و شفقت نسبت به خلق از ویژگی‌های بارز پیامبران و بندگان خداوند است. از آیات قرآن و تاریخ به خوبی استفاده می‌شود که رهبران الهی، بیش از آنچه تصور شود، از گمراهی مردم رنج می‌بردند و برای آنها دل می‌سوزاندند. آنان از اینکه می‌دیدند تشنه‌کامانی در کنار چشمه آب زلال نشسته‌اند و از تشنگی فریاد می‌کشند، ناراحت بودند، اشک می‌ریختند و برای هدایت آنها دعا می‌کردند.

مشاهده انحراف مردم از راه روشن و مستقیم حق و قدم گذاشتن در بیراهه کفر و باطل، غصه‌ای جانکاه بر دل آنان بود. روح لطیف و حساس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از دیدن نادانی‌ها و کجروی‌ها گاه چنان فشرده و آزرده می‌گشت که جان پاکش از شدت ناراحتی و اندوه به خطر می‌افتاد و خداوند او را چنین دل‌داری می‌داد: «لَعَلَّكَ بِاِخْعَ نَفْسِكَ اَلَّا يَكُوْنُوْا مُؤْمِنِيْنَ»؛^۲ «گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن مردم خود را هلاک و نابود سازی».

تا چنین ویژگی‌ای در رهبران آسمانی نباشد، رهبری در مفهوم عمیقش پیاده نخواهد شد. امام حسین علیه السلام میوه درخت بزومند رسالت است. او فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و پاره‌ای از وجود او است. او از پیامبر و پیامبر از اوست؛ چنان‌که

۱. نجمی، محمدصادق، سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا.

۲. شعراء (۲۶): آیه ۳، و نیز رجوع کنید: کهف (۱۸): آیه ۶.

رسول خدا ﷺ فرمود: «حسین منی و انا من حسین»^۱

او وارث همه کمالات پیامبر ﷺ و آینه دار فضیلت‌های والای او است. آبشار عطوفت و رحمت پیامبر ﷺ از بلندای وجود حسین ﷺ ریزان است. به همین خاطر است که ابا عبدالله ﷺ در همه مدت عمر به ویژه در طول نهضت و انقلاب مقدسش - لحظه‌ای از ارشاد، هدایت و موعظه مردم - حتی دشمنان خونخوارش - فروگذار نکرد.

سخنان و اندرزهای آن رهبر الهی، به عنوان سندی روشن از عطوفت و محبت امامی پاک سیرت و خیر خواه، در مقابل دشمنانی پست و جنایتکار برای قضاوت جهانیان به یادگار مانده است.

امام حسین ﷺ در روز عاشورا در هنگام مراجعه با انبوه دشمن - با اینکه می‌دید دشمن به تمام معنا آماده جنگ است و حتی از رسیدن آب به اردوگاه و اطفال آن حضرت جلوگیری نموده است و دقیقه شماری می‌کند که با کوچک‌ترین اشاره‌ای حمله را آغاز کند - از اندرز و نصیحت و بیدار سازی دشمن دست برداشت و با وجود نبودن فرصت و هلهله و هیاهوی لشکر مقابل، در خطبه طولانی - که هر جمله‌اش در بردارنده مفاهیمی عمیق و نیازمند شرح و تفسیر است و در آنها ریشه خیانت و عناد دشمن بیان شده است - برای دشمن ایراد کرد.^۲

ابا عبدالله ﷺ حتی از موعظه و نصیحت سران لشکر کفر (مانند عمر سعد و شمر بن ذی الجوشن) نیز خودداری نکرد. در روز عاشورا، در دیداری که با عمر سعد بین صفوف دو لشکر داشت، فرمود: وای بر تو ای پسر سعد! آیا از خدایی که به سوی او باز می‌گرددی، نمی‌ترسی؟ آیا با اینکه می‌دانی من پسر چه کسی هستم،

۱. کامل الزیارات، باب ۱۴، ص ۵۲ ح ۱۱.

۲. ر. ک: سخنان امام حسین ﷺ از مدینه تا کربلا، ص ۲۱۹ به بعد و نیز: فروغ شهادت.

با من می‌جنگی؟ قوم را رها کن و با من باش تا به خداوند متعال نزدیک شوی.

عمر سعد گفت: می‌ترسم که خانه‌ام خراب شود!

حضرت فرمود: من آن را برایت می‌سازم.

عمر سعد گفت: می‌ترسم ملک و زمینم گرفته شود!

حضرت فرمود: من از مالی که در حجاز دارم، بهتر از آن را به تو می‌دهم.

عمر سعد گفت: من بر زن و فرزندم بی‌مناکم!

حضرت علیه السلام ساکت شد و به او جوابی نداد و روشن است هدف امام

حسین علیه السلام نجات انسانی خود فروخته و عنصری فرومایه بود که با کشتن

حسین علیه السلام آتش و عذاب جاوید را برای خود به ارمغان می‌آورد.

امام حسین علیه السلام از این خطبه‌ها و نصیحت‌ها، دو هدف اساسی داشت:

۱. تمام کردن حجت بر دشمن و باقی نگذاشتن جای هر گونه عذر و بهانه

برای آنها،

۲. بیدار کردن افراد انگشت شماری مانند حر بن یزید ریاحی که انواری از

ایمان و محبت اهل بیت علیهم السلام در دل‌شان تابیده بود.

این سخنان دلسوزانه و بیدار بخش، در دل عده‌ای از سپاه کفر اثر گذاشت و

عده‌ای از آنها به لشکر امام حسین علیه السلام پیوستند و به سعادت ابدی و شرف جاوید

نایل گشتند.

این است عاطفه و محبت امامی دلسوز در رهبری الهی و انسان دوست در

مقابل دشمنی جنایتکار و بی‌گذشت و این است روش فرزند فاطمه که در

حساس‌ترین شرایط و اوضاع نیز لحظه‌ای از مسیری که خداوند برایش تعیین

نموده، منحرف نمی‌گردد.

نماز عاشورا

● پرسش ۶۲. چه ضرورتی داشت امام حسین علیه السلام در میان سپاه دشمن، روز عاشورا نماز ظهر بخواند تا عده‌ای از یارانش به این خاطر شهید شوند؟

نماز عمود خیمه دین^۱ و استوارترین رشته پیوند میان بنده و مولا است. مؤمن با نماز شناخته می‌گردد و باند دبان آن تا عرش خدا بالا می‌رود و قدم بر بساط قرب می‌گذارد.^۲

نماز راه آنس با خدا و روشنی بخش چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله است.^۳ نماز اولین و آخرین سفارش پیامبران علیهم السلام است.^۴ نماز بازدارنده از آلودگی و زشتی^۵ است و حتی بی‌روح‌ترین و ناقص‌ترین نماز، سدی میان انسان و گناهان است.^۶

«معاویه بن وهب» از یاران حضرت صادق علیه السلام از ایشان می‌پرسد: برترین چیزی که بندگان را به خدا نزدیک می‌سازد و محبوب‌ترین کار در نزد خداوند چیست؟ حضرت فرمود: «ما اعلم شیئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلاة»؛ «بعد از شناخت خداوند، چیزی را با فضیلت‌تر از نماز نمی‌دانم».^۷

اگر نهضت جاوید حسین بن علی علیه السلام برای اقامه حق و زنده کردن دین خدا و رها ساختن آن از چنگال خرافات و هواپرستان ستمگر است و عمود دین خدا، نماز است؛ چرا نباید نگهبان دین و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله عمود دین را در عرصه خونین کربلا و در برابر هجوم بی‌امان و ناجوانمردانه دشمن با خواندن نماز عشق، محکم و استوار سازد؟ «ابو ثمامه صیداوی» - که در محبت مولایش

۱. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۶۸، ح ۱۰۲۳۳.

۲. همان، ح ۱۰۲۳۸.

۳. همان، ص ۳۶۷، ح ۱۰۲۳۵.

۴. همان، ح ۱۰۲۳۳.

۵. عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۵.

۶. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۳۷۱، ح ۱۰۲۵۴.

۷. همان، ص ۳۶۹، ح ۱۰۲۴۵.

حسین علیه السلام سر از پا نمی‌شناسد. در ظهر عاشورا، در میان حلقه تنگ محاصر، دشمن، خدمت امام علیه السلام می‌رسد و فرا رسیدن وقت نماز ظهر را به یاد امام علیه السلام می‌آورد و آرزو می‌کند بعد از خواندن نماز به امامت مولایش، به دیدار معبودش بشتابد. امام حسین علیه السلام در پاسخ او می‌فرماید: «نماز را به یاد من آوردی، خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد».^۱

حسین بن علی علیه السلام و تنی از یارانش در برابر تیرهایی که از سوی دشمن می‌آمد، نماز ظهر را به جا آورد و عده‌ای از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون افتادند و بر بال شهادت به دیدار دوست شتافتند.

صحنه عبادت، مناجات و تلاوت قرآن امام علیه السلام و خاندان و یاران بزرگوارش در شب عاشورا، زیباترین نمایش بندگی است. ابا عبدالله علیه السلام دوس عشق و رزی به نماز و راز و نیاز با معبود را از پدر بزرگوارش فرا گرفته است. ابن عباس در گرما گرم جنگ صفین، آن حضرت علیه السلام را دید که سر را به سوی آسمان بلند کرده و در انتظار چیزی است. پرسید: یا امیر المؤمنین! آیا نگران چیزی هستید؟ فرمود: آری، منتظر رسیدن وقت نماز می‌باشم. ابن عباس گفت: در این وقت حساس نمی‌توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «انما قاتلناهم علی الصلوة»؛ «ما برای نماز با آنها می‌جنگیم».

به راستی وقتی رهبران و پیشوایان ما در صحنه خون و جهاد، این چنین ارزش و جایگاه نماز را پاس می‌دارند و نماز را به تمام معنا در آن شرایط سخت و طاقت فرسا، این گونه به پا می‌دارند، آیا سستی و سهل انگاری نسبت به نماز برای ما - که به دور از آن صحنه‌های دشوار و در دامن آسایش هستیم - روا است؟ آیا منطقی و قابل قبول است که نسبت به آن پاکان و برگزیدگان، اظهار عشق و محبت

کنیم و خود را پیرو و مطیع آنان بدانیم، آن گاه نمازی را که سرلوحه اعمال آنان است و جنگ و جهاد و فداکاری ایشان برای زنده نگه داشتن و برپا داشتن آن است، جایگاه واقعی خود را در زندگی ما نداشته باشد؟^۱

از خود بیرسیم در نماز و دعا و تلاوت کتاب خدا، چه رمز و رازی و چه لذتی نهفته است که امام حسین علیه السلام با وجود اینکه حسرت یک آه را بر دل دشمن گذاشت و شعار «هیهات منالذلة» او - که در تابلو عشق با خطی خونین بر سینه آسمان نصب شده و به همه جهانیان درس جنبش و آزادی و پایداری می دهد - در عصر تاسوعا که لشکر نفاق به طرف خیم امام علیه السلام روی آوردند و آماده حمله و جنگ بودند، برادر دلاورش عباس علیه السلام را به نزد آنان فرستاد و به او فرمود: اگر می توانی تا فردا جنگ را به تأخیر بینداز و سپس فرمود: «لعلنا نصلى لربنا و ندعوه و نستغفره، فهو يعلم انى كنت احب الصلاة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء والاستغفار»؛ «شاید امشب برای پروردگار مان نماز به جا آوریم و به درگاه او دعا نموده و طلب بخشش کنیم. خدا می داند که من نماز برای او و خواندن کتابش و زیادی دعا و استغفار را دوست می دارم».^۱

نماز و دعا و راز و نیاز با خداوند، از چه عزتی سرشار است که سالار شهیدان علیه السلام به خاطر آن، از دشمن برای به تأخیر انداختن جنگ درخواست می کند.

ریشه یابی ظلم در کربلا

● پرسش ۶۵. لطفاً بگویید خود ابا عبدالله علیه السلام آن همه ظلم و جنایت در سرزمین کربلا را چگونه ریشه یابی نموده است؟ چون بیان آن ریشه ها از زبان ایشان رساتر و ملموس تر است؟

ظلم و جنایت و درنده‌خویی در انسان، معلول قساوت قلب و سنگدلی است. عوامل فراوانی در قساوت و سختی دل نقش دارند، ولی در این میان خوردن غذای حرام و هر نوع حرام‌خواری دارای تأثیر عمیقی است. مردن دل و محجوب شدن فطرت پاک الهی و عدم گرایش به حق و عناد و دشمنی با خداوند اولیای او، از ثمره‌های حرام‌خواری است. عبادت در دین اسلام چنان معنای گسترده‌ای دارد که پرهیز از خوردن غذای حرام و پاکدامنی از بزرگترین عبادات شمرده شده است و در مقابل حرام‌خواری از گناهان بزرگ و ویرانگر است. حضرت باقر علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «ما عبادة افضل عند الله من عفة بطن و فرج؛» «در نزد خداوند عبادتی بالاتر از نگه داشتن شکم و پاکدامنی نیست».^۱

عامل دیگری که خود از آثار حرام‌خواری است، از دست دادن حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت و عدم درک واقعیت‌ها است که در قرآن کریم و سخنان معصومین علیهم السلام از آن به «مهر خوردن بر دل» تعبیر شده و اصرار بر باطل و لجاجت در برابر حق و بیدادگری و کفر و ستم را به دنبال دارد.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، در میان لشکری که او را چون نگینی در بر گرفته بودند - ضمن خطبه‌ای، بر این دو عامل مهم انگشت گذاشته و می‌فرماید: «فمن اطاعني كان من المرشدين ومن عصاني كان من المهلكين كلکم عاص المری غیر مستمع قولی، فقد ملئت بطونکم من الحرام وطبع علی قلوبکم؛» «هرکس از من اطاعت کند از رشد یافتگان و هرکس با من مخالفت کند از نابود شدگان است؛ ولی همه شما با من مخالفت می‌کنید و به سخن من گوش نمی‌دهید؛ زیرا شکم‌های شما از حرام انباشته شده و بر دل‌های شما مهر زده شده است، وای بر شما! چرا ساکت نمی‌شوید؟ چرا گوش نمی‌دهید؟»^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۹۷، باب ۲۲.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

سومین عامل که در واقع اصلی‌ترین آنها و ریشه همه انحرافات بشر است، «فراموشی یاد حق» و «غفلت از خداوند» است. یاد خداوند سرچشمه هر سعادت و کمال و برکت است. انسان هنگامی که به یاد خدا است، چون قطره‌ای است که به اقیانوس عظمت و کمال و زیبایی پیوسته است. از حصار تنگ وجود خود خارج گشته و در فضای بی‌انتهای نور و صفا به پرواز درمی‌آید. در حال «غفلت از یاد خداوند»، انسان حالت برکهٔ را کدی دارد که از زلال چشمهٔ حیات جدا افتاده و در معرض گندیدن و فساد است!

جانی که از یاد حق خالی است، بهترین چراگاه شیطان و میدان تاخت و تاز اعوان و انصار او است. بذر گناه و عصیان در زمین چنین دلی راحت و به سرعت جوانه می‌زند و پس از چندی انسان اسیر دام شیطان می‌گردد و داخل در حزب او می‌شود.

امام حسین علیه السلام در خطبه‌ای رو در روی انبوه دشمن و خطاب به آنها فرمود: «لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم»؛ «بی شک شیطان بر شما مسلط شده و ذکر خداوند بزرگ را از یادتان برده است».^۱ این سخن امام علیه السلام مضمون کلام الهی است که می‌فرماید: «شیطان سخت بر آنها احاطه نموده پس ذکر خدا را از یادشان برده است. آنان حزب شیطان هستند، آگاه باشید که حزب شیطان همان زیانکاران می‌باشند».^۲

سخن امام حسین علیه السلام از ورای قرون و اعصار پیامی برای همه انسان‌ها است که کلید گنج سعادت حقیقی و تنها سپر در برابر شمشیر تیز انحرافات و کج‌روی‌ها و گناهانی که زمینه ساز هر نوع جنایت و فساد است، یاد خدا و توجهٔ دایم به او است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

۲. مجادله (۵۸): آیه ۱۹.

ویژگی یاران حسین علیه السلام

● پرسش ۶۶. یاران و اصحاب ابا عبدالله علیه السلام چه جایگاه و ارزشی دارند؟ آیا همه آنان وضعیت مشابهی داشته و از ابتدای راه تا آخر با آن حضرت بوده‌اند؟ پیروان هر مکتبی، بهترین گواه بر اصالت و ژرفا و توان سازندگی هدایت آن مکتب است. خاندان و یاران امام حسین علیه السلام در میدان وفا، ارادت، عشق و فداکاری، گوی سبقت را از همه ربودند.

آنان در آسمان فضیلت و عظمت چنان درخشیدند که روشنی بخش زندگی انسان‌ها گردیدند و نام پاک آنها زینت بخش محفل آزادگان و پاکان گردید. در معرفی و بیان بزرگی و کمال آنان سخن مولای آنها در عصر تاسوعا کافی است که فرمود: «اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیتی ابر و اوصل من اهل بیتی، جزاکم الله عنی خیرا»؛ «بعد از حمد و ستایش الهی می‌گویم: بی تردید من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود و خاندانی نیکوکارتر و مهربان‌تر از خاندان خود سراغ ندارم. خداوند از طرف من به شما پاداش نیکو می‌دهد.^۱

در زیارتی درباره یاران امام حسین علیه السلام چنین می‌خوانیم: «أنتم سادات الشهداء فی الدنیا والآخره»؛ «شما در دنیا و آخرت بزرگ و سرور شهیدان هستید».^۲ در قسمتی از زیارتی که از حضرت صادق نقل شده، آمده است: «أنتم خاصة الله اختصکم الله لابی عبد الله»؛ «شما خاصان درگاه الهی هستید. خداوند شما را ویژه ابا عبد الله قرار داد».^۳ تعبیر بلند و ژرف «خاصة الله» در مورد یاران سید الشهداء علیه السلام بیانگر منزلت رفیع مقام والای آنان است.

مطالعه زندگی یاران شهید پاک‌باخته ابا عبد الله علیه السلام نشان می‌دهد که با وجود

۱. بحار الانوار: ج ۴۴، باب ۳۵؛ ر.ک: فروغ شهادت، ص ۱۹۲ به بعد.

۲. کامل الزیارات، باب ۷۹، ص ۱۹۶.

۳. همان، ص ۲۴۲ از زیارت ۱۸.

عاقبت نیک و پایان خوش زندگی آنها - که با بالاترین عظمت و افتخار همراه بود - در آغاز نهضت امام علیه السلام از نظر دلدادگی و ارادت و همراهی با امام حسین علیه السلام وضع یکسانی نداشت.

چون بررسی این جنبه از زندگی یاران امام علیه السلام در بر دارنده نکاتی سودمند و پیام‌هایی سازنده است، با شتاب پرونده زندگی چند تن از این یاران خوشبخت و سعادت‌مند را ورق می‌زنیم تا در راه پر پیچ و خم زندگی از آن بهره‌مند گردیم:

۱. حرّ بن یزید ریاحی

کاروان امام حسین، پس از پشت سر گذاشتن چندین منزل به «شراف» وارد گردید. پس از ورود آن حضرت، حرّ بن یزید نیز با تعداد بسیاری مرد جنگی، که مأموریت جلوگیری از امام علیه السلام را داشت بر امام علیه السلام وارد شد، چون آن امام مهربان شدت عطش و تشنگی همراه با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاه حر مشاهده کرده به یاران خویش دستور داد که آنها و اسب‌هایشان را سیراب سازند و طبق معمول بر آن مرکب‌های از راه رسیده آب بپاشند.

یاران آن حضرت علیه السلام نیز طبق دستور آن حضرت عمل نموده؛ از یک طرف افراد را سیراب می‌کردند و از طرف دیگر ظرف‌ها را پر از آب نموده، جلوی اسب‌های می‌گذاشتند. یکی از سپاهیان حر می‌گوید: من در اثر تشنگی و خستگی شدید، پس از همه لشکر و پشت سر آنها به محل اردوی سپاه وارد شدم. چون یاران حسین علیه السلام سرگرم سیراب نمودن لشکریان بودند، کسی به من توجهی نکرد. در این هنگام حسین بن علی علیه السلام متوجه من شد و در حالی که مشک آبی با خود حمل می‌کرد، خود را به من رسانید. چون من در اثر تشنگی زیاد و بی حالی نمی‌توانستم به راحتی از اشک آب بنوشم، خود آن حضرت علیه السلام مشک را به دست گرفت و مرا سیراب کرد.

پس از این محبت و پذیرایی و استراحت مختصر، وقت نماز ظهر رسید و مؤذن خاص آن حضرت علیه السلام اذان گفت، حضرت فرمود: تو یا لشکر خود نماز بخوان. حَزَّ گفست: من نماز را با شما و به امامت شما به جامی آورم نماز عصر نیز به همین گونه برگزار گردید. امام علیه السلام پس از نماز عصر رو به لشکر حرا ایستاد و خطبه‌ای خواند و حجت را بر آنان تمام کرد.

پس از سخنانی که میان امام علیه السلام و حَزَّ واقع شد، وی گفت: ما مأموریم که از تو جدا نشویم تا در کوفه تو را به نزد ابن زیاد ببریم. حضرت علیه السلام خشمگین شد و فرمود: مرگ برای تو، از این فکر و اندیشه سزاوارتر است! سپس به اصحاب خود دستور داد: که سوار بشوند و برگردند.

حُرّ بالشکر خود سر راه آنها را گرفت و مانع از حرکت آنان شد. حضرت به حُرّ فرمود: «سکنتک امک ماترید؟»؛ «مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می‌خواهی؟» حَزَّ گفت: اگر کسی دیگری غیر از تو، نام مادرم را می‌برد، به او پاسخ می‌دادم؛ ولی در مورد مادر تو، جز تعظیم و تکریم سخنی بر زبان ما جاری نمی‌شود.

در روز عاشورا وقتی حَزَّ لشکر عمر بن سعد را بر جنگیدن مصمم یافت و فریاد مظلومیت و فریادرسی امام حسین علیه السلام را شنید، خود را بر سر دو راهی «سعادت و شقاوت» و «بهشت و دوزخ» دید و با بصیرت و درایت راه «سعادت و عزّت» را برگزید.

اسب خود را به حرکت درآورد و در حالی که دست خود را به سر نهاده و به بارگاه حق عذر تقصیر و گناه می‌آورد؛ خود را به امام علیه السلام رسانید و عرض کرد: فدای تو کردم ای فرزند رسول خدا! من آن کسی هستم که راه بازگشت را بر روی تو بستم و باعث شدم تو در این زمین پر از بلا و رنج فرود آیی و هرگز گمان نمی‌کردم این مردم با تو بجنگند و این گونه رفتار کنند! اکنون پشیمان و شرمندهام

و به درگاه خدا توبه کرده‌ام، آیا خدا توبه و عذر مرا می‌پذیرد؟ حضرت فرمود: بلی، خداوند از تو می‌پذیرد و از جرم تو می‌گذرد.^۱

در ریشه یابی علت بیداری و بازگشت حرم، می‌توان گفت: حفظ ادب نسبت به مقام والای سیدالشهدا (علیه السلام) و اقتدا در نماز به آن بزرگوار و نیز تعظیم و تکریم و تواضع نسبت به مادر گران قدر آن حضرت، از عوامل نجات و سعادت آن آزاد مرد می‌باشد.

سرانجام «حربین یزید» در دفاع از امام حسین (علیه السلام) فداکاری و جانبازی جانانه‌ای کرد و سرانجام بی‌رمق و خونین بر روی خاک افتاد و در آستانه شهادت قرار گرفت. یاران پیکر نیمه جان او را خدمت امام (علیه السلام) آوردند و او دست شفاعت خود را بر صورت حر کشید و فرمود: «انت الحر کما سمعتک امک، وانت الحر فی الدنیا وانت الحر فی الاخرة»؛ «تو آزاد مردی چنان که مادرت تو را نام نهاده، و تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای».^۲

شاید این سخن امام (علیه السلام) درباره «حر» بیانگر گسستگی او از تعلقات دنیوی و هوا و هوس‌ها و رسیدن به مقام بزرگی است که ویژه انبیاء، اولیا و صدیقان است و رسیدن به این کمال، نتیجه عنایت خاص و نظر ولایی امام (علیه السلام) بوده است. آزاد شدن از گرفتاری‌های آخرت نیز از نتایج رسیدن به آن کمال است؛ چنان که جمله «وانت الحر فی الاخرة» به آن اشاره دارد.^۳

تصمیم مردانه و انتخاب عاقلانه «حربین یزید» چراغی روشن بر سر راه انسان در دوراهی‌های «عزت و خواری»، «پاکی و پستی» و «کفر و ایمان» است. پشت پا زدن به دلبستگی‌ها و دیدن درون پلید آنها از پشت چهره فریب‌نا و ظاهر زیبای‌شان، کار آزادگانی چون «حر» است. پیوستن به «سپاه نور» و بریدن از «لشکر تاریکی و

۱. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۳، سخنان امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا کربلا، ص ۱۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴.

۳. فروغ شهادت، ص ۲۰۸.

ظلمت» هر چند سخت و دشوار است؛ ولی سعادت ابدی و سربلندی دنیا و آخرت را در پی دارد.

سرگذشت «حر» داستان زندگی همه ما است که باید بر سر دوراهی‌های طاعت و عصیان و هوا و هوس‌های گذرا و سعادت ماندگار، راه و روش آزادگی را پیش بگیریم زر و زیور دنیای فانی و بهره‌مندی چند روزه آن و غرور جوانی و مال و جاه ما را نفریبد و از جاده راستی و درستی و تقوا منحرف نگردد.

از اینجا عمق بیان نورانی حضرت صادق علیه السلام روشن می‌گردد که فرمود: «کل یوم عاشورا و کل ارض كربلاء»^۱ یعنی، حادثه عاشورا بر که‌ای محصور در چارچوب تنگ آن روز و آن سرزمین نیست. عاشورا چشمه‌ای زاینده و فرهنگی جاوید و جاری در بستر زمان و مکان است. رویارویی حق و باطل، هابیل و قابیل، امام علی علیه السلام و معاویه و امام حسین علیه السلام و یزید، پیوسته و همیشگی است. هرگز برای بریدن از «سپاه ظلمت» و پیوستن به «قافله نور» دیر نیست؛ حتی اگر چند نفسی بیشتر از عمر انسان باقی نباشد.

فریاد «هل من ناصر یتصرنی» در گوش جان همه نسل‌ها و در همه عصرها طنین انداز است و هر لحظه امام حسین علیه السلام و حسینیان از انسان‌ها، یاری و کمک می‌طلبند.

۲. زهیر بن قین

زهیر از شخصیت‌های برجسته کوفه و مردی شجاع بود. وی جایگاهی معروف و چشمگیر در جنگ‌ها داشت. در آغاز از هواداران عثمان بود، در سال ۶۰ هـ - که سید الشهداء علیه السلام از مکه به قصد کوفه در حرکت بود - وی به همراه خانواده‌اش از سفر حج برمی‌گشت و دوست نداشت با امام علیه السلام برخورد کند و هم منزل شود هر

گاه امام علیه السلام حرکت می کرد، «زهیر» می ماند و هر جا آن حضرت علیه السلام منزل می کرد، زهیر حرکت می کرد. در یکی از منزل گاه ها ناچار شد، خیمه اش را با فاصله از خیمه امام علیه السلام برپا کند. عده ای از همراهان «زهیر» می گویند: مشغول خوردن چاشت بودیم که ناگاه پیکی از جانب امام حسین علیه السلام آمد و سلام کرد و به زهیر گفت: ابا عبدالله الحسین علیه السلام تو را می طلبد.

این حادثه به حدی برای ما غیر منتظره بود که در جا خشکمان زد و به گونه ای که لقمه در گلوی مان گیر کردانه می توانستیم آن را فرو ببریم و نه می توانستیم آن را از دهان بیرون آوریم.

همسر زهیر به او گفت: سبحان الله! فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تو را می طلبد و تو در رفتن درنگ می کنی؟ این سخن، زهیر را به خود آورد و او را از گنجی و بهت خارج کرد.

زهیر نزد امام حسین علیه السلام رفت. امام با او صحبت کرد. سخنان نورانی آن حضرت علیه السلام آتشی در دل او افروخت و شبستان تاریک دلش را روشن نمود. «حسینی» شد و شاد و خرم و با چهره ای برافروخته، برگشت و خیمه خود را نزدیک خیمه های امام علیه السلام نصب کرد.

سپس برای اینکه در راه دشواری که در پیش گرفته، به همسر بیدار دلش آسیبی نرسد، او را طلاق داد و عده ای را مأمور کرد او را به خانواده اش برسانند. آن زن خیراندیش و تیز بین نیز دامن زهیر را گرفت و او را سوگند داد در روز قیامت در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله او را شفاعت نماید.

وقتی سپاه حرّ راه را بر امام حسین علیه السلام بستند، «زهیر» با اجازه سید الشهداء علیه السلام با آنان سخن گفت و به امام پیشنهاد کرد با آنان بجنگد؛ ولی امام نپذیرفت.

در عصر تاسوعا، پس از آنکه امام علیه السلام به بستگان و یاران خود اجازه بازگشت داد، «زهیر» از جمله کسانی بود که با نطقی پر شور، مراتب اخلاص و حمایت و

جانبازی خویش را نسبت به امام ثابت کرد و گفت: به خدا قسم! دوست داشتم هزار بار کشته شوم و زنده گردم و خداوند با این کار من، جان تو و جوانان اهل بیت را حفظ می‌نمود.^۱

در روز عاشورا، سید الشهدا علیه السلام فرماندهی جناح راست سپاهش را به زهیر سپرد. او پس از امام حسین علیه السلام اولین کسی بود که سواره و غرق در سلاح، مقابل دشمن رفت و به نصیحت آنان پرداخت. ظهر عاشورا نیز او و «سعد بن عبدالله» جلو امام ایستادند و سپر تیرها شدند تا امام نماز بخواند. پس از پایان نماز، به میدان جنگ رفت و شجاعانه نبرد کرد تا به فوز شهادت نایل آمد. امام علیه السلام به بالین او آمد و او را دعا و کشتن گانش را نفرین کرد.^۲

تغییر عقیده و مسیر «زهیر» در دیداری کوتاه با امام حسین علیه السلام، از حوادث عجیب و پر رمز و راز و آموزنده حادثه عاشورا است. معلوم نیست در آن ملاقات روحانی، زهیر از دهان پاک امام علیه السلام چه سخنانی را شنید که از فرش تا عرش پر کشید و شیفته و فدایی امام علیه السلام گردید.

بدون شک «زهیر» مورد نظر ولی زمان خود واقع گردید و پرده فطرتش برداشته شد و مقام ولایت و امامت امام حسین علیه السلام را به اندازه ظرفیت خود شناخت. سخنان و رشادت و فداکاری بزرگ او، بیانگر عظمت روحی و شناخت وی، نسبت به مقام و منزلت ابا عبدالله علیه السلام است.^۳

بی تردید تا در درون انسان قابلیت و زمینه مساعدی نباشد، قرعه بخت به نام او نمی‌افتد و چنین سرانجام خجسته‌ای نمی‌یابد:

گوهر پاک بپاید که شود لایق فیض ورنه هر سنگ و گلی لوله لوله مرجان نشود
پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرماید: «گاهی نسیم‌های رحمت الهی بر شما

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.

۲. منتهی الامال، ج ۱، ص ۶۰۷، فرهنگ عاشورا، ص ۲۰۱.

۳. فروغ شهادت، ص ۲۰۰.

می‌وزد، بیدار باشید و خود را در برابر وزش آنها قرار بدهید و از آنها رو برنتابید.^۱ جوانمردی چون حر و زهیر با همه وجود، خود را در مسیر وزش نسیم رحمت الهی قرار دادند و درخت وجود آنها سیراب شد و میوه عشق و معرفت و سعادت را برایشان به ارمغان آورد.

امام حسین علیه السلام در مسیر حرکتش، از عده دیگری نیز برای پیوستن به قافله نور و فضیلت دعوت کرد؛ ولی آن بی‌مایگان، این شایستگی را نداشتند که در رکاب سرور آزادگان به افتخار شهادت نایل شوند و نام‌شان جاودانه گردد. این افراد طیف وسیعی را تشکیل می‌دادند و انگیزه‌های متفاوتی داشتند که در این مختصر تنها به یک نمونه آن اشاره می‌شود؛

عبیدالله بن حر جعفی

در منزلی به نام «بنی مقاتل» به امام علیه السلام خبر دادند که «عبیدالله بن حر جعفی» در اینجا اقامت دارد. «عبیدالله» از طرفداران عثمان بود و پس از کشته شدن او به نزد معاویه رفت و در جنگ «صفین» در صف لشکریان او با علی علیه السلام جنگید.^۲

امام حسین علیه السلام، نخست، یکی از خود به نام «حجاج بن سروق» را به نزد وی فرستاد. حجاج گفت: هدیه گران بها و ارمغان ارزنده‌ای برای تو آورده‌ام؛ اینک حسین بن علی علیه السلام به اینجا آمده و تو را به یاری می‌خواند تا به او پیونندی و به ثواب و سعادت بزرگی نایل گردی.

«عبیدالله» گفت: به خدا سوگند! من در حالی از کوفه بیرون آمدم که بیشتر، مردم خود را برای جنگ با حسین علیه السلام و سرکوبی شیعیان او آماده می‌کردند. برای من مسلم است او در این جنگ کشته می‌شود و من توانایی یاری او را ندارم و

۱. رساله لب الالباب، علامه سید محمد حسین طهرانی، ص ۲۵، انتشارات حکمت.

۲. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۷.

اصلاً دوست ندارم او مرا ببیند. «حجاج» به نزد امام برگشت و پاسخ «عبیدالله» را به عرض او رسانید. خود امام علیه السلام با چند تن از اصحابش به نزد «عبیدالله» آمد. او از امام علیه السلام استقبال کرد و به وی خوش آمد گفت.

حضرت علیه السلام به او فرمود: تو در دوران عمرت، گناهان زیادی مرتکب شده‌ای و خطاهای فراوانی از تو سر زده است، آیا می‌خواهی توبه کنی و از گناهانت پاک گردی؟

«عبیدالله» گفت: چگونه توبه کنم؟ امام علیه السلام فرمود: «تنصر این بنت نبیک و تقاتل معه»؛ «فرزند دختر پیامبرت را یاری کن و در رکاب او با دشمنانش بجنگ». «عبیدالله» گفت: به خدا سوگند؛ می‌دانم هرکس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت و خوشبختی ابدی نایل می‌شود؛ ولی من گمان نمی‌کنم یاری من سودی به حال تو داشته باشد. به خدا سوگندت می‌دهم مرا از این امر معاف بداری؛ زیرا من از مرگ سخت گریزانم؛ ولی اسب معروف خود را که در تعقیب و گریز بی‌نظیر است به شما تقدیم می‌کنم.

حضرت فرمود: حال که در راه ما از نثار کردن جان امتناع می‌ورزی، مانیز نه به تو نیازی داریم و نه به اسب تو. عبیدالله تا آخر عمر برای از دست دادن چنین فرصت و سعادت، ابراز تأسف و تأثر می‌کرد.

اگر درباره نقش امامان معصوم علیهم السلام قدری دقت کنیم و برنامه آنها را در جنگ و صلح و حرکت و سکون‌شان مورد بررسی قرار دهیم؛ به خوبی دریابیم که ائمه علیهم السلام تداوم بخش راه پیامبران هستند و هدفی جز رهایی انسان‌ها و نجات غرق شدگان ندارند. این رها بخشی، گاهی به صورت عمومی و فراگیر و زمانی به صورت شخصی انجام گرفته است.

رفتن امام علیه السلام به خیمه «عبیدالله»، در واقع رفتن طبیب به منزل بیمار است. در فرهنگ و بینش اولیای خدا، نجات دادن یک فرد و افزوده شدن یک انسان به قافله

سعادت و کمال، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است و این کار در راستای همان قیام مقدسی است که سید الشهدا علیه السلام همه هستی و سرمایه‌اش را در راه آن فدا نمود. اما آن گاه که امام علیه السلام می‌بینید «عبیدالله» هدف او را درک نمی‌کند و با هدیه دادن اسب، همه مسائل را از عینک تنگ مادی و از دریچه پیروزی و شکست ظاهری می‌بیند، در این هنگام حضرت به او می‌فرماید: «من نه به تو و نه به اسب تو نیازی ندارم»^۱

«جون» غلام سیاه امام حسین علیه السلام

از سوی دیگر شخصیت‌هایی مانند «جون» در نهضت عاشورا حضور دارند. او بنده سیاهی بود که امیر مؤمنان علیه السلام وی را به ۱۵۰ خرید و به ابوذر بخشید. او همراه ابوذر بود تا وقتی که ابوذر در سال ۳۲ ه. ق در بیابان بی آب و علف «ربذه» در حال تبعید از دنیا رفت.

«جون» پس از آن به نزد امام علی علیه السلام بازگشت و افتخار خدمت‌گزاری آن امام همام را داشت. سپس در خدمت امام حسن علیه السلام و بعد از آن در خدمت امام حسین علیه السلام و سرانجام در خانه حضرت سجاد علیه السلام بود و همراه با ایشان به سفر کربلا رفت.

هنگامی که در کربلا، در روز عاشورا، تنور جنگ گرم شد و دل سفید آن غلام سیاه از دیدن غربت و مظلومیت ابا عبد الله علیه السلام آزرده و ملول گردید، به نزد حضرت علیه السلام آمد و اجازه میدان رفتن خواست.

حضرت فرمود: من به تو اجازه بازگشت می‌دهم؛ زیرا تو برای آسایش و عافیت با ما همراه و همگام شدی، نه برای جنگ و درد سر و زحمت. پس لازم نیست قدم به راه ما گذاری.

آن سیاه، سفید بخت خود را به قدم‌های حسین بن علی علیه السلام انداخت و در حالی که پاهای آن حضرت را می‌بوسید، چنین گفت: ای پسر پیامبر! آیا من در حال نعمت و آسایش، همراه شما باشم؛ ولی در حال سختی و گرفتاری شما را رها کنم؟ به خدا سوگند! بوی بدنم ناخوش و اصل و تبارم پست و رنگ پوستم سیاه است: نه به خدا، هرگز از شما جدا نمی‌شوم تا آنکه خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد.

سرانجام «جون» از امام علیه السلام اجازه گرفت و به میدان رفت و با شجاعت و دلاوری، سخت جنگید تا آنکه جام شهادت را سر کشید.

بالاترین لذت برای یاران ابا عبد الله علیه السلام این بود که در لحظه‌های آخر عمرشان وقتی چشم می‌گشودند، چهره دلربای حسین علیه السلام را در کنار بالین خود تماشا می‌کردند و با دیدن آن «بهشت نقد»، مرگ در کام‌شان چون عسل شیرین و گوارا می‌گشت.

گر طیبانه بیایی به سر بالینم به دو عالم ندم لذت بیماری را
حضرت به بالین «جون» آمد و فرمود: «اللهم یتض وجهه و طیب ریحہ و احشره مع الابرار و عرف ینہ و بین محمد و آل محمد»؛ «خدایا: صورتش را سفید و بویش را خوش نما و با نیکان محشورش ساز و بین او و محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش پیوند آشنایی برقرار ساز».^۱

این دعای امام علیه السلام دعایی مستجاب بود که اثر آن در دنیا نیز آشکار گردید؛ چون حضرت باقر علیه السلام در حدیثی از پدر بزرگوارش چنین نقل می‌کند: «وقتی مردم برای به خاک سپردن شهیدان کربلا آمدند، بدن «جون» را پس از ده روز در حالی که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید، یافتند».^۲

۱. بهار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲.

۲. همان.

غلام ترک

در مورد غلام دیگری به نام «غلام ترک» نیز آمده است: هنگامی که به خاک افتاد، امام حسین علیه السلام به بالینش آمد و گریست و با او همان کاری را کرد که با فرزند برومندش علی اکبر علیه السلام انجام داد؛ یعنی صورت، به صورت آن غلام ترک گذاشت. این کار برای آن غلام، به اندازه‌ای غیر قابل باور و لذت بخش بود که تبسمی کرد و جان به جانان سپرد.^۱

امام علیه السلام با این کار عشق و محبت سرشار خود را به یاران پاکبخته‌اش ابراز نمود و به جهانیان اعلام کرد: در راه دفاع از ارزش‌ها و اعتلای حق، تفاوتی میان سیاه و سفید و آشنا و غریب نیست. رنگ همگی «رنگ خدا» و وجه مشترک آنان، «تقوا» است.



عاشورا و ادبیات فارسی

● پرسش ۶۷. لطفاً درباره تأثیر شخصیت و نهضت امام حسین علیه السلام در ادبیات فارسی به طور مشروح توضیح دهید.

بررسی این موضوع به صورت گسترده و مفصل خارج از ظرفیت و گنجایش یک نامه است؛ لذا به اختصار مطالبی را بیان می‌کنیم:

موضوع قیام امام حسین علیه السلام از اواسط قرن سوم در ادبیات فارسی وارد شد. البته اوایل به صورت جدی نبود؛ بلکه در قالب تمثیل‌ها و استنادها اشاراتی به مقتل امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا می‌شد.

یکی دو قرن بعد (حدود قرن ۵ و ۶ هـ) «سنایی» به طور خاص به شهادت امام حسین علیه السلام اشاره مستقیم دارد. پس از قرن پنجم (زمان ناصر خسرو) تلویحاً اشاراتی جزئی به موضوع عاشورا و ابا عبدالله شده است، اما به طور کامل و

جزئی نگر از دوره تیموریان به بعد به این مسأله پرداخته شد. در دوره صفوی به نسبت رسمیت مذهب تشیع و تغییر نظام حکومتی و شیوع تفکر شیعه در ایران، گرایش شاعران به سمت عاشورا دیده و ثبت شده است.^۱

یکی از چهره‌های شاخص که در باب پرداختن به موضوع عاشورا پیش از عهد صفوی «ابن حسام» است. وی شاعری بود که بیشتر آثارش مربوط به وقایع عاشورا است و پس از آن شعرای فراوانی ظهور کردند تا جایی که در دوره قاجار و بعد از آن، دفتر شعر در خصوص مسأله عاشورا تدوین شد. اینک به اجمال مواردی را بیان می‌داریم:

یک. یکی از این شعرا «محتشم کاشانی» است که همه با آثار او در خصوص عاشورا و امام حسین علیه السلام آشنا هستند. او یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین شعرای دوره صفوی بود که اشعاری در باب تذکار اهل بیت سروده و در این سبک شهرت یافته است. به طوری که می‌توان او را معروف‌ترین شاعر مرثیه‌گوی ایران دانست. مرثیه دوازده بند معروف او تا به امروز لطف خود را - که ناشی از صفا و صداقت حقیقی آن است - حفظ کرده است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است...^۲

دو. صباحی بیگدلی شاعر سده دوازدهم، اوایل سده سیزدهم هجری و معاصر امرای زندیه بود که ترکیب بندی به تقلید از کلیم ساخته است در سوگ و مرثیه امام حسین علیه السلام است:

۱. حماسه حسینی در ادبیات فارسی، گفتگو با عبدالجبار کاکایی، نشریه خراسان، ۲۷/۱۲/۸۰.

۲. دکتر ابوالقاسم رادفر، چند مرثیه از شاعران پارسی‌گو، ص ۵۷.

افستاد شامگه به کنار افق نگران

خور چون سربریده از این طشت، واژگون

گفتم محرم است و نمود از شفق هلال

چون ناخنی که خمزده آلایدش ز خون^۱

سه. ملک الشعرا محمدتقی بهار (شاعر دوره مشروطیت) نیز در رثای سید

الشهدا داد سخن داده و گفته است:

ای فلک! آل علی را از وطن آواره کردی

ز آن سخن در کربلا شان بردی و بیچاره کردی

تاختی از وادی این غزالان حرم را

پس اسیر پسنجه گرگان آدمخوار کردی...^۲

چهار. سید محمدحسین شهریار شاعر بزرگ معاصر - که شیفته و دلباخته

اهل بیت و ائمه اظهار بود - بارها در رثای امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا شعر

سروده و برای آن مصایب گریسته است. استاد شهریار غزلی دارد تحت عنوان

«کاروان کربلا» که مطلع آن بدین گونه است:

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین علیه السلام

روی دل با کاروان کربلا دارد حسین علیه السلام

دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا

با کدامین سرکند، مشکل دو تا دارد حسین علیه السلام^۳

پرداختن به آثار منظوم و منثور ادب فارسی - که در موضوع شخصیت و

نهضت امام حسین علیه السلام نگارش یافته - منجر به اطاله کلام می شود. لذا مطالعه

منابع ذیل در این زمینه رهگشا است:

۱. همان، صص ۶۹، ۷۰ و ۷۱.

۲. همان، صص ۱۱۶، ۱۱۷.

۳. دیوان اشعار شهریار، انتشارات زرین و نگاه، چاپ هفتم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۹۸.

۱. پیشینه مرثیه سرایی عاشورا در ادبیات فارسی، مجله بصائر، سال سوم، شماره ۲۴.
۲. جایگاه شعر در تبیین فرهنگ عاشورا، نشریه ره توشه راهیان نور، ویژه محرم الحرام، نشر دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۳. مرثیه پردازی در ادبیات فارسی، نشریه سروش، نشر صداوسیما، ۱۳۶۰، ش ۱۳۲.
۴. نگاهی به انقلاب کربلا در ادب فارسی، نشریه اطلاعات ۲۲/۱/۸۱.



بخش ششم

ترویجی و روانشناسی

علی زینتی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«گریه، هنجار یا ناهنجار!»

● پرسش ۶۸. آیا ترغیب به گریه برای امام حسین علیه السلام ترغیب به غمگینی - که حالتی منفی و به هنجار می باشد - نیست؟ چرا اسلام با ترغیب به گریه برای امام حسین علیه السلام ما را به حزن و اندوه ترغیب می کند؟ ترغیب به حالات نا بهنجار و منفی از جانب یک دین مدعی کمال، چه توجیهی دارد؟

در فرهنگ اسلامی و روایات معصومان علیهم السلام، ترغیب فراوانی به گریه شده و برای آن ثواب ها و پاداش های زیادی گفته شده است.^۱ در این رابطه دو انگاره مهم قابل توجه و دقت است:

یک. هر گریه ای نشان از غم و اندوه ندارد. گریه اقسام متعدد دارد که باید بر اساس نوع آن قضاوت شود.

دو. هر گریه غمگسارانه ای، منفی و نابهنجار نیست.

نخست با تکیه بر محور دوم و اینکه گریه بر امام حسین علیه السلام یک نوع ماتم سرایی و شکلی از حزن و غمگینی است، به پاسخ سؤال می پردازیم:

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۹۱؛ النعمانی الحسینی، ص ۱۴۲.

گریه کردن غیر از غم^۱ نابهنجار و غمگین بودن^۲ بیمار گونه است که شما از آن به حالتی منفی تعبیر می‌کنید. البته تعریف و حدود معنای ماتم و حالات غمگین همراه با آن، در زبان علمی چندان مشخص و صریح بیان نشده است و ماتم، غم، داغدیدگی و عزاداری، هریک به جای دیگری به کار می‌روند و فاقد حوزه کاربردی متمایز هستند. با این توصیف می‌توان هریک از حالات مذکور را این گونه تعریف کرد:

«ماتم»، نشان بالینی است که پاسخ‌های فیزیولوژیک، روان شناختی، رفتاری و ... در برابر داغدیدگی را مشخص می‌کند و ممکن است تظاهرات حاد و مزمن پیدا کند.

«داغدیدگی»، به معنای فقدان ناشی از مرگ اطرافیان یا موضوع (خاص) باشد که نسبت به آن دلبستگی‌های عاطفی وجود دارد.

«عزاداری» نیز جلوه اجتماعی رفتار و اعمال پس از داغدیدگی است و این معنا با مفهوم روان کاوانه عزاداری - که به عنوان روندی درون درمانی است - تفاوت دارد.

«غم» حالت و وضعیت عاطفی است که در نتیجه از دست دادن یک شیء مهم پیدا می‌شود.

«غمگینی» می‌تواند واکنشی نسبت به یک رویداد رنج آور باشد و معادل افسردگی نیست. اما بی تردید افسردگی شامل حالت غمگینی می‌شود که به زندگی روزمره فعالیت، ارزشیابی خود، قضاوت، کنش‌های ابتدایی (مانند خواب و اشتها و ...) اثر می‌گذارد.

حال باید بررسی کرد که آیا هر نوع غم و ماتمی - به تعبیر شما - منفی و به بیان

1. grief.

2. dysphoria.

دیگر نابهنجار و مرض تلقی می‌گردد؟ تا ببینیم که غمگین بودن برای امام حسین علیه السلام از کدام نوع است؟

از دیدگاه علمی - به ویژه بر اساس رویکرد روان شناختی - هر نوع غمگینی و غمگین بودن، مرض، بیماری و نابهنجاری تلقی نمی‌شود. غمگینی هنگامی مرض محسوب می‌شود که از لحاظ شدت و طول مدت، با در نظر گرفتن اهمیت این رویداد (رنج آور)، جنبه افراطی پیدا کند؛ به خصوص وقتی که بدون علت ظاهری آشکار شود. ماتم و غمگینی نابهنجار، هنگامی ایجاد می‌شود که شدت ماتم به اندازه‌ای باشد که فرد را تحت فشار قرار دهد؛ به طوری که به رفتارهای غیر تطابقی پناه برد و یا آنکه مدت طولانی، اسیر ماتم باشد؛ بدون آنکه با گذشت زمان فراگشت ماتم پایان پذیرد.

به بیانی دیگر و در قالب نشانگان معتبر و قابل اعتماد، اگر غمگین بودن و عزاداری با علایم زیر همراه باشد، باید آن را یک غم بیمار گونه و مرض تلقی کرد:

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. افول سلامتی،

۲. کناره گیری اجتماعی،

۳. احساس بی ارزشی،

۴. احساس گناه،

۵. ایده خودکشی،

۶. بیش فعالی بدون هدف،

۷. طولانی بودن نشانگان غم،

۸. بروز و ظهور نشانگان به طور ناگهانی.

حال می‌توان قضاوت کرد که آیا غمگین بودن شیعیان در عزای سرور شهیدان، با این علایم جسمی و روحی فوق همراه است یا نه؟ تجربه شخصی شما چیست؟ آیا عزاداری برای امام حسین علیه السلام با از دست دادن سلامتی و افت

سطح سلامت، انزوای طلبی، گوشه‌گیری، احساس بی‌ارزشی و عدم کفایت، افکار خودکشی و احساس گناه همراه است؟ شما با چه احساسی به عزاداری می‌پردازید؟ به هنگام عزاداری برای سالار آزادگان چه احساسی دارید؟ از دیدگاه علمی، سوگواری برای سیدالشهدا علیه السلام کاملاً از شرایط یک عزاداری و غمگینی طبیعی برخوردار است و بر رفتارهای اجتماعی مبتنی بر شناخت، انجام می‌گردد.

از این رو بدون تکیه و اصرار بر قالب رفتاری خاص و بر اساس فرهنگ دینی و اجتماعی مردم، برگزار می‌شود و بر شناخت و آگاهی استوار است و صرفاً یک رفتار نمادین و عزاداری بی‌روح و خشک نمی‌باشد. عزاداری مسلمانان بر اساس شناختی که عزاداران از حسین بن علی علیه السلام و اهداف عالی آن حضرت و حرکت منتهی به شهادت ایشان دارند، انجام می‌پذیرد. لذا در حین مرثیه سرایی، سوگواری روشنگرانه دارند، نه شیون بی‌هدف؛ بلکه آنان با عزاداری به تمام زندگی خود هدف می‌بخشند و حیات خود را حسینی می‌سازند و کسب نشاط می‌کنند و به سمت زندگی با عزت و فرار از مرگ ذلت‌آفرین و احساس ارزشمندی گام برمی‌دارند.

بنابراین اشک ریختن و عزاداری برای امام حسین علیه السلام، غمگینی و ماتم نابهنجار و بیمارگونه نیست؛ بلکه عین هنجارهای دینی و اجتماعی و مساوی با سلامت روح و روان است. اگر اشکی که ما برای امام حسین علیه السلام می‌ریزیم، در مسیر هماهنگی روح ما باشد، پرواز کوچکی است که روح ما با روح حسینی می‌کند.

از منظر علمی و دیدگاه روان‌شناسی، شاید حتی بتوان گفت که اگر این نوع واکنش‌های عاطفی از یک مسلمان بروز نکند، نشان بیماری و مرض باشد. همان‌گونه که فقدان علایم غمگینی و عدم ظهور رفتارهای عزاداری و ماتم

سرایي، نشان بیماری تلقی شده است. شاید برخورداری از این روحیه، قابل ستایش باشد که افرادی - به رغم داغدیدگی و رابطه نزدیک با شیء و فرد از دست رفته - هیچ یک از علایم ماتم و غمگینی را نشان نمی دهند و در نگاه سطحی ممکن است روحیه این افراد قابل تحسین به نظر آید؛ اما در حقیقت در ژرفای این برخورد سطحی دچار استفاده بیش از حد از مکانیزم های دفاعی و انکار غم شده است.

این مکانیزم شاید در کوتاه مدت به وی کمک کند، اما همین افکار و مقاومت اگر بیش از دو هفته به طول انجامد، نقشی مخرب خواهد داشت. نه تنها فقدان رفتارهای عزادارانه؛ بلکه تأخیر در ظهور آنها، خود علامت بیماری است.

همان گونه که وجود هشت علامت یاد شده، به هنگام بروز ماتم و عزا، موجب می گردد تا آن عزا و ماتم را نابهنجار و نوعی بیماری تلقی کنیم، افرادی که فقدان نشانگان عزا، یا منع از بروز نشانگان و یا تأخیر در بروز نشانگان عزاداری را نشان دهند نیز بیمار شمرده می شوند. پس از دیدگاه روان شناختی هر که نشانگان عزا و ماتم را بروز ندهد، باید بیمار شمرده شود.

شاید بگویید لازمه این سخن آن است که هر شخصی که در عزای حضرت حسین علیه السلام سوگواری نکند، بیمار است و باید چنین فردی را بیمار نامید؟ نه، هرگز چنین نمی گوییم که هر شخصی که علایم سوگواری را در حق امام حسین علیه السلام بروز نمی دهد و برای آن حضرت گریه و زاری نمی کند و ماتم سرای ایشان نیست، از نظر روان شناسی علمی بیمار شمرده شود؛ بلکه شاید او با سیدالشهدا علیه السلام دلبستگی ندارد تا از فقدان و شهادت آن حضرت و مصایب وارده بر خاندان عصمت و اهل بیت احساس رنج نماید. چون وی به امام حسین علیه السلام دلبستگی ندارد و از آن حضرت جدا است، نمی تواند احساس رنج و غم نماید! همان گونه که در تعریف غم و ماتم گذشت، باید بین آن شخص و یا شیء از دست

رفته و شخص مورد نظر، یک دلبستگی و تعلق خاطر باشد تا موجب بروز حالت غم و اندوه گردد و چنین شخصی اصلاً با امام حسین علیه السلام دلبستگی ندارد و نداشته است تا از شهادت آن حضرت و محرومیت از فیض وجودش، دردناک شود و حداقل به میزان محرومیت از مغازه دار محله خود، دچار رنج گردد. اگر این شخص با ابا عبدالله علیه السلام دلبستگی داشته باشد - حداقل مسلمان باشد - ولی با این وجود، فاقد نشانگان غم باشد و یا منع از بروز نشانگان داشته باشد و یا در بروز نشانگان عزا و سوگواری دچار تأخیر گردد؛ این شیوه رفتاری او نابهنجار تلقی می‌گردد.

اگر وجود علایم سه گانه، به واسطه عدم دلبستگی با امام حسین علیه السلام باشد، از نظر روان‌شناسی فرد سالم و رفتارش بهنجار شمرده می‌شود؛ ولی از نظر دینداری و تعلق به دین و اولیای دین، باید در خود تأمل کند! او چگونه مسلمانی است که ذره‌ای دلبستگی و تعلق خاطر به امام و مقتدای خود ندارد و از انبوه مصایب او، اندکی احساس رنج و اندوه نمی‌کند!

این افراد در دایره وصف امام صادق علیه السلام نمی‌گنجند که می‌فرماید: «شیعیان ما از سرشت ما خلق شده‌اند و به نور ولایت ما آمیخته‌اند و به امامت ما دل خوش دارند و ما نیز به پیروی و دوستی آنان راضی هستیم. مصیبت‌های ما به آنان سرایت می‌کند و رنج و گرفتاری ما آنان را می‌گریاند و اندوه ما آنان را اندوهگین می‌سازد و نیز شادمانی ما آنان را شادمان می‌کند. ما نیز از حال آنان باخبر و با آنها هستیم و رنج و پریشانی آنان ما را رنجیده خاطر می‌سازد و آنان از ما جدا نمی‌شوند و ما نیز از آنان جدا نمی‌شویم...»^۱

پس غمگین بودن برای امام حسین علیه السلام نشان سلامت است نه، بیماری و نه حالتی منفی و نابهنجار و چه بسا غمگین نبودن و سوگواری نکردن برای یک فرد

مسلمان، نشان بیماری و یا رفتاری نابهنجار تلقی می‌گردد. افزون بر آنکه سوگواری نشانه سلامت و تأمین کننده سلامت است؛ چه اینکه گریستن برای شخص مصیبت زده و غم دیده، اثر شفا بخشی دارد.

گریستن موجب رهایی از فشارهای هیجانی می‌گردد؛ در حالی که فشارهای (روحی و روانی ناشی از داغدیدگی) موجب به هم خوردن تعادل شیمیایی در بدن می‌گردد. گریستن این تعادل شیمیایی را به او باز می‌گرداند. برخی معتقدند: گریستن موجب خروج مواد سمی از بدن می‌شوند و تعادل حیاتی را برقرار می‌کند.

نگاه ما به حادثه کربلا، تنها یک نگاه علمی از دریچه یافته‌های روان‌شناسی نیست تا برای این حادثه الهی توجیه زمینی و بشری هستند به علم ارائه کنیم و مثلاً برای گریستن و سوگواری برای امام حسین علیه السلام، توجیه روان شناختی داشته باشیم! نگاه صرفاً بشری و تحلیل طبیعی و زمینی از یک حادثه الهی و آسمانی و ماورای فکر انسانی، بی تردید بی ثمر و ناصحیح است؛ بلکه مقصود آن است که بگوییم شکل سوگواری و غم‌گساری برای امام حسین علیه السلام، با نظریه‌های دقیق روان شناختی در مورد غم و ماتم و داغدیدگی کاملاً مطابقت دارد و موجب از بین رفتن تمام پیامدهای منفی داغ غم بر سینه نشسته می‌گردد.

از این رو مشاهده می‌کنیم که تمام اشکال سوگواری و ماتم سرایی در عزای سرور شهیدان، بر پایه‌های صحیح روان‌شناسی داغدیدگی و مصیبت زدگی استوار است که در اینجا به چند شکل صحیح علمی و مذهبی آن اشاره می‌کنیم:

۱. اگر در سوگواری برای سرور آزادگان، به ذکر حادثه جانگداز کربلا می‌پردازیم و خاطره کشته شدن امام شهیدان علیهم السلام و اسارت خاندان عصمت و طهارت را مرور می‌کنیم؛ از این رو است که مرور خاطرات، یکی از راه‌های کاهش آلام و تسکین درد جانگناه شهادت و اسارت اهل بیت علیهم السلام است. آن گونه

که صحبت کردن درباره شخص مورد علاقه و بیان ویژگی‌های خوب او - که چگونه انسانی بود و چه خصایل پسندیده‌ای داشت و برای چه جان شریفش را از دست داد و ... - جملگی در تسکین داغدیدگی بسیار مؤثر است.

البته زنده نگه داشتن حادثه کربلا در اندیشه دینی، تنها به این سبب نیست؛ بلکه دمیدن لحظه به لحظه فرهنگ حسینی در شریان‌های زندگی و ابلاغ دین و استمرار خط رسالت است. محفل سوگواری ابا عبدالله علیه السلام مکتب حسین است و در این مکتب درس دینداری، آزادگی و جوانمردی تعلیم می‌گردد، نه صرفاً مرهم نهادن بر دل داغدیدگان (گرچه این هم هست). از این رو هم «شعر» است، هم «شعور»؛ هم «احساس» است، هم «ادراک».

۲. عزاداری و سوگواری برای امام حسین علیه السلام از دو منبع «سنت‌های الهی و آیین‌های مذهبی» و «آداب و رسوم بومی و ملی» شکل می‌گیرد؛ یعنی، هم دینی و الهی است و هم بر سلايق مردمی و ابتکارات مشروع قومی و محله‌ای تکیه دارد. این نوع ابزار سوگواری و عزاداری، خود راهی دیگر جهت دل ماتم زده و غم‌دیده است؛ آن گونه که برگزاری مراسم مذهبی و آیین دینی، خود راهی برای درمان داغدیدگی و کاهش آرام داغدیدگان معرفی می‌شود.

مرثیه سرایی و اعظان و روضه خوانی به سبکی که ائمه علیهم السلام آن را تعلیم نموده‌اند و الان مرسوم است از بهترین و دقیق‌ترین آیین‌های مذهبی و دینی در عزاداری و سوگواری شمرده می‌شود. این آیین از تمام رفتارهای بی هدف و کنش‌های افراطی شیون گونه به دور است و خود یکی از راه‌های التیام بر دل‌های شکسته از غم امام حسین علیه السلام می‌باشد. البته آن دلی که بند در گرو حسین علیه السلام دارد و اسیر محبت او و بسته به ریسمان اهل بیت علیهم السلام است، چنین می‌باشد؛ اما دل فارغ از تعلق حسینی، شکسته نشده تا به التیام نیازمند باشد و برای وی تمام این عزاداری‌ها، همانند شیون مادر داغ‌دیده ناآشنا، داد و فریاد دیوانه وار است.

۳. در محفل سوگواران اباعبدالله حسین علیه السلام نشستن و احساس اندوه و غم نمودن و دل محزون را در فضای غم آلود وارد کردن، خود راه دیگری برای کاهش درد داغدیدگی است. شخصی که غم دیده است، از حضور در محفل اهل غم، احساس آرامش بیشتری می‌کند تا حضور در جمع انسان‌های شاد و یا افرادی که با احساسات وی بیگانه و بی تفاوت‌اند. از این رو باید احساس غم و اندوه نماید و دل غم دیده را از کانال‌های احساسی با غم درونی همسو کند تا آرامش یابد.

آن که از غم سالار شهیدان دل پر التهاب دارد و اسیر مصایب شهیدان و اسیران اهل بیت علیهم السلام است حتی با تباکی و خود را به گریه زدن، بهتر می‌تواند خود را آرام سازد؛ مگر آنکه دلش از این شور و شین حسینی، تهی باشد که خود مسأله دیگری است و باید برای آن دل، راهی جست و جو کرد (چه آن دل از بی دردی بیمار است).

بنابراین نه تنها عزاداری و سوگواری برای امام حسین علیه السلام، حالتی منفی نیست؛ بلکه بی غم بودن بیماری است و راه تسکین دل اسیر غم امام حسین علیه السلام، شرکت در محافل عزاداری و ماتم سرایی و انجام دادن آیین دینی سوگواری و یا حداقل تباکی کردن و خود را به گریه زدن است. افزون بر آنکه عزاداری برای آن حضرت موجب ثواب اخروی و ثمرات دنیوی - همانند نشاط و حرکت پر انرژی در مسیر نهضت حسینی و زنده نمودن روحیه ایثارگری، شهادت طلبی، شهامت، حق طلبی، و حقیقت جویی - می‌گردد.

۴. گروه درمانی و شرکت در مجالس و محافل، یکی از راه‌های کاهش فشارهای ناشی از داغدیدگی و غم است. عوامل مؤثر در فرایند کاهش درد و فشار روانی ناشی از داغدیدگی و ... که در پرتو گروه مؤثر واقع می‌شود - عبارت است از: ایجاد امید، انتقال اطلاعات، عمومیت دادن به مشکل (هر گاه مشکل

عمومیت یابد تحمل آن سهل‌تر می‌گردد)، بروز رفتارهای تقلیدی، یادگیری هم‌نشینانه، تخلیه روانی، نوع دوستی و این عوامل در تأثیر و عمل منفک از هم نیستند و در مجموع دست به دست هم داده و کاهش فشار و تألم را در پی دارند. حال در مجلس عزای حسینی - که گروهی از شیعیان ماتم زده اهل بیت شرکت می‌کنند - تمام عوامل یاد شده، در یک مشارکت گروهی به خدمت گرفته می‌شود تا فراق و رنج ناشی از دلبستگی به امام حسین علیه السلام را بیان کنند و شخص مؤمن مبتلا به اندوه اهل بیت را آرام سازند.

منابع پاسخ:

۱. معتمدی، غلام حسین، انسان و مرگ، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۲۱۹.
۲. خسروی، زهره، روان درمانی داغ‌یادگی، انتشارات نقش هستی، ۱۳۷۴، صص ۳۱-۴۳.
۳. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷، ص ۹۴.
۴. رمضان زاده، محمود، هیجانها، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۵.
۵. دادستان، پریرخ، روان‌شناسی مرضی، انتشارات سمت ۱۳۷۶، ص ۲۷.

غلبه غم و گریه در مراسم

● پرسش ۶۹. در حالی که خنده بر هر درد بی درمان دوا است، چرا حالت هیجانی غالب بر آیین دینی و مراسم اجتماعی دین سراسر غم و گریه می‌باشد و مراسم دینی ما مسلمانان، همیشه آمیخته با مصیبت و مرثیه خوانی حزن‌آفرین و غم‌افزا است؟ آیا اسلام مراسم شادی و جشن ندارد که تمام مراسم دینی به حزن و اشک آمیخته است؟

این سؤال نشانگر ابهام فکری عمیق در بین بیشتر مسلمانان است. عمق و بسط این مسأله می‌طلبد تا در خور یک جامعه جویای حقیقت و پوینده ره حقیقت، ابهام‌زدایی نمود و شکل صحیح و اسلامی این نوع احساسات و عواطف را بیان کرد و در سطح حوصله این قلم و کاغذ مطالبی را ارائه نمود.

به منظور پاسخ به این سؤال، چهار مرحله به شرح زیر مطرح و تبیین می‌گردد:

۱. شناسایی منشأ و خاستگاه این ابهام فکری و انحراف رفتاری و علت یا علل

بروز آن،

۲. جایگاه غم و شادی در معارف اسلامی،

۳. جایگاه غم و شادی در روان‌شناسی، با تکیه بر منابع دینی و علمی،

۴. تعیین شکل صحیح و مطلوب غم و شادی (گریه و خنده).

یک. منشأ و خاستگاه

بی‌تردید آنچه امروز در برخی مراسم‌های دینی و بعضی اجتماعات رسمی اجرا می‌گردد، مستند شما قرار گرفته است تا این گونه در مورد شادی و غم قضاوت کنید و یادچار ابهام شوید؛ در حالی که این قضاوت و اظهار نظر، هرگز با تعاریف و احکام دین حنیف اسلام مطابقت و هماهنگی ندارد.

شکل عملکرد برخی گردانندگان و برگزارکنندگان مراسم دینی، به گونه‌ای است که حتی در اعیاد دینی و جشن تولد ائمه علیهم‌السلام، مصیبت‌خوانی و گریاندن را عنصر ضروری و تردیدناپذیر این محافل می‌دانند!

این افراد این گونه می‌پندارند که هیچ مسؤولیتی جز گریاندن و اشک گرفتن از چشمان مردم کاری ندارند! این پندار غلط از یک اندیشه و تفکر بی‌بنیان تغذیه می‌شود که می‌گوید: گریه کردن عملی پسندیده است و انسان در حالت غم و گریه، به خدا می‌رسد و با مرکز ثقل هستی مرتبط می‌شود.

لذا این افراد به هر وسیله و بهانه‌ای، در صدد گریاندن مردم هستند و این کار را هنر خود می‌دانند و به اصطلاح آن‌گاه محفل گرم می‌شود که گونه حَضار با اشک چشمان آنها خیس گردد!! رفتار این گروه افراد به عنوان مرثیه خوان و مصیبت سرا و مداح - که می‌پندارند رسالت و وظیفه دینی و شغل‌شان گریاندن مردم است - موجب بروز چنین پندار غلطی شده است! البته این پندار خود محصول برداشت یک سویه و افراطی از برخی روایات و معارف دین است.

در برابر این دسته از مسلمانان افراط گر، گروه دیگری از مسلمانان تفریط گرا قرار می‌گیرند که به استناد دسته دیگری از روایات و برخی یافته‌های علمی - مبنی بر آسیب‌زا بودن غم و ماتم و مذموم بودن غم‌گساری و ماتم‌زده بودن و گرفتگی - تمام همت و تلاش خود را صرف شاد بودن و شاد نمودن دیگران می‌کنند! از این رو به هر وسیله‌ای برای ایجاد شادی و خوشی تمسک می‌جویند و به هزاران حيله و زور و فشار، در صدد هستند تا خوش باشند و خوشی و شادی بیافرینند؛ هر چند بی‌خودی خوش باشند!

گروه اول در حالی که از سرآگاهی تمام عناصر شادی آفرین و فرح‌افزا را از زندگی خود حذف می‌کنند و یا آنها را کم رنگ جلوه می‌دهند و حتی لباس‌های شاد و جذّاب را از تن خود دور می‌سازند؛ این گروه از عربده‌خوش گذارانه خود و سرور دردآور خویش، گوش فلک را کر می‌سازند و به وجد و مسرت بی‌هدف و حتی مصیبت‌زا دل خوش می‌کنند!

این شکل رفتار و برداشت، موجب شده است که عده‌ای اسلام را دین گریه ببینند و گروهی، آن را دین خنده و خوشی و خوش بودن بپندارند؛ گویا این حالت با هم قابل جمع نیست!

این دو گرایش افراطی و تفریطی، آن گونه در تمام سطوح جامعه نفوذ کرده است که بیشتر مسلمانان در برخورداری از این دو حالت، راه اعتدال را کاملاً گم

کرده‌اند و یا در تیم افراطیان عضو می‌شوند و یا در محفل تفریط کنندگان خود را می‌یابند؛ گویا راه سوم نمی‌تواند وجود داشته باشد و وجود ندارد و مجبورند در یکی از دو تیم عضو باشند. غافل از آنکه هر دو گرایش، محکوم به شکست و در مسیری غلط و انحرافی است و راه حق و اسلام حقیقی، نه این است و نه آن؛ بلکه خود واقعیتی دیگر است.

دو جایگاه غم و شادی در اسلام

از دیدگاه اسلام خنده و گریه، شادی و غم و سرور و ماتم، هیچ‌کدام مطلوبیت ذاتی، استعجاب نفسی و ارزش ماهوی ندارند تاچه رسد به آنکه یکی بر دیگری رجحان و برتری داشته باشد.

اسلام کسی را به گریه کردن - به عنوان گریه - ترغیب نکرده است، همان‌گونه که به شاد بودن - به عنوان شادی - امتیاز نداده است؛ مگر به واسطه مقدمات و پیامدهای آن. خنده و گریه بر اساس آن پیامد و یا مقدمه، می‌توانند در مورد قضاوت و ارزش‌گذاری واقع شوند.

غم و شادی از جمله حالات نفسانی و صفات روحی و هیجانات حاکم بر ابعاد وجود آدمی هستند که در قالب خنده، گریه و ... نمودار می‌شوند و هر انسانی به عنوان انسان، از این گروه هیجان‌های اولیه برخوردار است. مهم آن است که این حالات، بر تعامل اجتماعی مطلوب و بندگی خداوند تأثیر منفی نداشته باشد؛ بلکه تأثیر مثبت بر آنها بگذارد.

غم و گریه‌ای که به آدمی آسیب رساند و یا مانع خدمت به بندگان خداوند و بندگی شود و انسان را از رسیدن به هدفش باز دارد، مذموم است؛ همان‌گونه که شادی آسیب‌زا و مانع عبادت و انجام وظایف دینی و انسانی نیز سخت مذمت شده است. آنچه مجال قضاوت درباره گریه و خنده و شادی و غم را فراهم

می‌آورد، حداقل دو عنصر و انگاره است: یکی انگیزه و عامل بروز این هیجان‌ها و دیگری مشکل بروز این هیجان‌ها. بر اساس همین دو انگاره، هیجان‌های یادشده مورد ارزیابی و قضاوت قرار می‌گیرد:

خنده جاهلانه - که در روایات از آن به «خنده من غیر عجب» تعبیر شده - مذموم است. در برابر این خنده، خنده متفکرانه و معنادار پسندیده و ممدوح تلقی می‌گردد. امام حسن عسکری علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «از علایم جهل خنده بدون تعجب است».^۱ و امام کاظم علیه السلام در حدیث دیگری می‌فرماید: «خداوند از کسی که بدون تعجب بخندد نفرت دارد».^۲

پس هر نوع خنده‌ای مذموم نیست، همان‌گونه که هر نوع خنده‌ای پسندیده نیست. هر گریه‌ای نیز مذموم و یا پسندیده نیست؛ بلکه گریه از خوف خداوند سبحان در اسلام گریه ارزشی تلقی می‌گردد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هیچ قطره‌ای نزد خداوند عز و جل محبوب‌تر از قطره اشکی نیست که در ظلمت شب از خوف خداوند ریخته شود و غیر از آن منظوری نباشد».^۳

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «گریه از خشیت خداوند کلید رحمت الهی است»^۴ و در حدیث دیگری «این گریه را موجب نورانیت قلب و مصون ماندن از بازگشت به گناه معرفی می‌کند».^۵

آن «خنده» چون محصول درک و نکته سنجی تعجب‌برانگیز ملایم طبع است، ارزشمند می‌باشد و این «گریه» چون محصول تعالی شناخت و رشد معنوی و

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۹: «من الجهل الضحك من غیر عجب».

۲. همان، ج ۷۸، ص ۳۰۹: «ان الله عز و جل یبغض الضحاک من غیر عجب».

۳. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء باب البكاء.

۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۵۳، حدیث ۱۸۳۶: «والبكاء من خشية الله مفتاح رحمة الله».

۵. همان: «والبكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب»، ص ۳۵۴.

روحانی آدمی است، محبوب می‌باشد و نتیجه این دو هیجان، همانا رسیدن به حق و جلب رضایت حضرت دوست، در پرتو تأمین سلامت و بیمه شدن صاحب گریه و خنده است.

دیدگاه اسلام

۱. گریه ماتم افزا و افسردگی آفرین، هرگز پسندیده نیست؛ بلکه مذموم و مورد نکوهش است. در سیره رسول خدا ﷺ این گونه نقل می‌کنند که هرگاه یکی از اصحاب آن حضرت اندوهگین بود، رسول خدا با شوخی کردن او را شادمان می‌نمود.^۱ ائمه هدی علیهم‌السلام راه شادمان زیستن را به اصحاب خود نمایانده و می‌فرمودند: «به رضای خدا خشنود باش تا شاد و راحت زندگی کنی».

۲. گریه ارزشی در اسلام، گریه از خوف حضرت حق است که خود یکی از راه‌های خودسازی و رشد است؛ نه سبب خمودی و خموشی.

گریه برخاسته از محبت به بندگان خدا و یا نفرت از دشمنان خدا نیز در همین مقوله قرار می‌گیرد.

۳. «خنده» هرگز زشت و منفی نیست؛ بلکه هیجانی مانند شاد بودن بسیار مورد اهتمام شارع مقدس است. یکی از جلوه‌های شادی، «خنده» است و جلوه‌های دیگر مانند شوخی، مزاح و بذله‌گویی کردن نیز با رعایت شرایط خاص خود، مطلوب است. تنها برخی از انواع و اشکال خنده، مورد مذمت قرار گرفته است.

۴. اسلام خنده را در برابر گریه (هر چند گریه ارزشی مانند گریه از خوف خداوند) و یا گریه را در برابر خنده (هر چند خنده حکیمانه و متفکرانه) قرار نمی‌دهد. و هر یک را با دیگری مقایسه نمی‌کند تا یکی را بر دیگری ترجیح و

برتری دهد؛ بلکه هر یک را به عنوان واقعیت زندگی انسانی می‌پذیرد و برای آنها، شرایط و ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد.

۵. در حالت عادی روحیه حاکم بر زندگی انسان - بدون در نظر گرفتن موقعیت خاص - باید شادی و نشاط باشد، نه غم و اندوه و گریه. لذا باید آن را از راه‌های متداول و مشروع تحصیل کرد که یکی از آنها تبسم و خنده است و راه‌های دیگر آن شوخی، ورزش، کار، پرهیز از گناه، مسافرت، استفاده از عطر و بوی خوش و پوشیدن لباس‌های شادی‌آفرین است. در مکتب اسلام شخص «مؤمن» شوخ طبع و خوش مشرب است؛ و «منافق» گرفته و انخمو است.^۱

رسول گرامی اسلام - که اسوه حسنه تمام مردمان معرفی شده است - می‌فرماید: «من هم مانند شما بشری هستم که قهراً شوخی و مزاح می‌کنم».^۲ و یا می‌فرماید: «من شوخی می‌کنم، ولی در گفتارم جز حق و راست نمی‌گویم».^۳

۶. خنده ارزشی در اسلام، خنده متفکرانه و حکمی است؛ یعنی، خنده‌ای که در پرتو آن حکمتی اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی، فقهی و ... مبادله می‌شود. نمونه‌های متعددی از این نوع شوخی و خنده در زندگی حضرت رسول نقل شده است که در یکی از آنها، آن حضرت با پیران شوخی کرد، و فرمود: «اهل بهشت به صورت جوان زیبا وارد بهشت می‌شوند».^۴ پس از نگرانی پیران به آنها فرمود: «شما اول جوان می‌شوید، سپس به بهشت می‌روید».

بنابراین خنده غیر متفکرانه و یا خنده‌هایی که با صدای قهقهه باشد و یا خنده‌هایی که به گناه (غیبت، تهمت، تمسخر و استهزا، بدگویی و ...) آلوده باشد؛ مورد مذمت و نهی است؛ آن‌گونه که خنده زیاد نیز پسندیده نیست. ائمه

۱. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۵.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۴۸.

۳. بحار انوار، ج ۱۶، ص ۲۹۵.

۴. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۴۸۴.

هدی علیه السلام به این نوع آفات هیجانی هشدار داده و انواع خنده‌های مذموم را گوشزد فرموده‌اند. در گفتار آنان خنده به قهقهه، زیاد خنده کردن، مجلس خنده و فکاهی برگزار نمودن و همین طور خنده آمیخته به دروغ، زشت شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «القهقهة من الشيطان».^۱

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «كثرة الضحك يمحوا الايمان».^۲

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ويل للذي يحدث فيكذب ليضحك به القوم، ويل له، ويل له».^۳

۷. وقتی گریه ارزشی در اسلام، تنها گریه از خوف الهی و یا برخاسته از محبت به بندگان خدا و نفرت از دشمنان آنان باشد؛ آنگاه دیگر گریه‌ها - به هر انگیزه‌ای که انجام گیرد - مذموم هستند. گریه فقط در یک صورت ارزشمند است و آن هنگامی است که بر اساس شناخت و ترقی معنوی از خوف الهی باشد؛ لذا گریه همراه با شیون^۴، ناله و زاری، داد و فریاد^۵، صدای اعتراض، شکوه و ... جملگی زشت و مذموم است.

با این بیان روشن شد که ابهام فکری و انحراف رفتاری، از توجه به برخی روایات و چشم فرو بستن از برخی دیگر ناشی شده است. کسانی که تمام عناصر شادی بخش را از زندگی خود حذف می‌کنند و شاد بودن را معصیت می‌پندارند و وظیفه خود می‌دانند که بگریند و بگریانند؛ فقط روایات مرتبط با شادی و خنده‌های مذموم و گریه ممدوح را مشاهده کرده‌اند و گروهی که بی خود شاد و

۱. همان، ص ۴۸۱.

۲. همان، ص ۴۸۲.

۳. همان، ص ۴۸۴.

۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «النياحة عمل الجاهلية». (میزان الحکمة، ج ۵، ص ۴۴۹).

۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «صوتان ملعونان يفيضهما الله: احوال عند المصيبة»، (همان، ص ۴۵۰).

خوش‌اند و مسرت بی‌هدف و جاهلانه را پیش گرفته‌اند، از مسیر درست منحرف گشته و به راه غلط قدم نهاده‌اند.

حال که روحیه حاکم بر حیات فردی و اجتماعی انسان شادی و نشاط است و هیجان اصلی و همیشه جاری در کالبد فرد و اجتماع انسانی - که در پرتو آن فعالیت و انجام وظایف ممکن می‌گردد - شور و نشاط است؛ پس شاد بودن سبب نمی‌خواهد. باید امکانات آن را فراهم ساخت؛ ولی برای غم و اندوه و گریه کردن، باید منتظر بود موسم آن فرا برسد و سبب آن ظهور نماید. لذا در توصیف اهل ایمان می‌فرمایند: «شوخ طبع و خوش مشرب است»^۱ و یا «شادی مؤمن در چهره او است و اندوهش در قلبش خانه دارد».^۲

و از جانب دیگر اگر توصیه به گریه از خشیت الهی شده است، ظرف این توصیه خلوت و پنهانی است؛ نه جلوت و در هنگام همنشینی با برادران دینی و اجتماع انسانی؛ لذا آمده است: «گریه در سجده نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا است»^۳ و «قطره اشکی در ظلمت شب از خوف خداوند جاری شود، محبوب‌ترین قطره‌ها است».^۴

گفتنی است اگر چه از دیدگاه اسلام هیجان حاکم بر روح و روان فرد و جامعه، شادی و نشاط است؛ ولی این سخن بدان معنا نیست که اسلام برپایی مجالس خنده به عنوان خنده و خنداندن را مجاز می‌شمارد؛ بلکه این گونه محافل را مجلس اهل باطل و خسارت دیدگان معرفی می‌کند.^۵ و باز این سخن بدان معنا نیست که اسلام حتی گریه برخاسته از خوف خدا و یا گریه در غم فقدان اولیا خدا

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۵۵.

۲. همان، ج ۹، ص ۴۱۱.

۳. اصول کافی، ج ۲، (کتاب الدعاء باب البكاء).

۴. همان.

۵. میزان الحکمة، ج ۵، ص ۴۸۴.

را توصیه نکند؛ زیرا این نوع گریه به دل پاکی و صفای می‌بخشد و انس و الفت با دیگران ایجاد می‌کند و باعث آرامش درون و سرور معنوی می‌شود.

سه. شادی از دیدگاه روان‌شناسی

به منظور تکمیل پاسخ و نتیجه‌گیری مطلوب، لازم است از زاویه روان‌شناسی به چند نکته اساسی و ضروری در این باب اشاره شود: ۱. تعریف شادی، ۲. راه رسیدن به شادی.

۱. تعریف شادی

اگرچه موضوع شادی از غریب‌ترین موضوعات روان‌شناسی است و کمتر به آن پرداخته شده است؛ ولی با وجود این، تعاریف متفاوتی از شادی ارائه شده است: - «شادی عبارت است از احساس مثبتی که از حس ارضاء پیروزی به دست می‌آید».

- «شادی عبارت است از مجموع لذت‌های منهای درد».

- به عقیده ارسطو از دیدگاه علمی، نمی‌توان برای تمام افراد در همه سطوح، یک تعریف جامع از شادی ارائه کرد؛ لذا وی قائل است حداقل سه سطح از شادی وجود دارد:

یک. سطح نازل شادی، «لذت بردن» است.

دو. سطح متوسط شادی، با «عملکرد خوب» داشتن تعریف می‌شود.

سه. سطح عالی شادی «زندگی متفکرانه» داشتن است.

برای افراد بسیار عادی، شادی به تعداد لذات در زندگی معنا می‌شود. حال تفاوتی ندارد که این لذات از فعالیت‌های پست و نکوهیده، ناشی شده باشد و یا ناشی از قربانی کردن بزرگوارانه خود باشد.

این مفهوم شادی با زندگی انسانی، هرگز هماهنگی ندارد؛ چرا که برخی بر اثر استفاده از مواد شادی آفرین (نه لذت نامشروع) ممکن است مدتی شاد باشند؛ ولی از سطح رضایت در زندگی کاسته شود! اینجا است که سقراط حکیم می‌گوید: بهتر است غمگین باشم تا یک خوک خوشحال؛ چه اینکه خوک از سطح لذت بالایی برخوردار است؛ ولی نمی‌تواند از لحاظ ذهنی موقعیت تلاش‌های خود را بسنجد؛ فلذا قادر نیست رضایت خود را نشان دهد.

بر این اساس باید به تعریفی قابل اجرا برای همگان از لذت پردازیم که در آن «شادی» مساوی با رضایت به اضافه سطح لذت (شادی = رضایت + سطح لذت) است بنابراین اگر به سطح عالی شادی (زندگی متفکرانه) نمی‌توان رسید؛ حداقل نباید به صرف لذت فارغ از سطح رضایت اکتفا کرد و به شادی حیوانی قانع شد.



۲. راه رسیدن به شادی

زندگی دنیا در حالی که هیچ‌گاه فارغ از خستگی و رنج نیست؛ ولی نمی‌توان آن را بر تمام زندگی تعمیم داد و اجازه داد مشکلات بر تمام زندگی سایه بپفکند و لذت را از انسان سلب کند.

از این رو باید مسیری را جهت تأمین شادی پیش گرفت که به اختصار می‌گویند: رضایت و شادی طولانی صرفاً از طریق داشتن یک زندگی اخلاقی و مذهبی، می‌تواند کسب شود. پس هرگز نه شادی به معنای لذت بردن است، و نه راه آن به ولنگاری و رهایی از تمام قید و بندهای اخلاقی، اجتماعی، قانونی و دینی محدود می‌شود.

از دیدگاه علمی چندین راه برای شاد بودن وجود دارد که به اختصار آنها را نام می‌بریم:

الف. مبارزه با نگرانی‌ها.

ب. افزایش سطح تحمل و پذیرش.

ج. مسافرت

د. ورزش

ه. تبسم و خنده

و. مزاح

ز. پوشیدن لباس های روشن

ح. خود آرایی

ط. حضور در مجالس شاد

ی. کاستن از توقعات و انتظارات.



چهار. شکل صحیح و مطلوب غم و شادی

بر اساس آنچه گذشت نتیجه می گیریم که:

۱. یکی از راه های شادی، خنده و تبسم است؛ ولی باید توجه کرد که آنچه مطلوب است، همیشه شاد بودن است؛ نه همیشه خندان بودن. شادی مداوم، پسندیده و هدف زندگی اسلامی است. این شادی بر اساس یافته های علمی از مسیر زندگی اخلاقی و دینی به دست می آید.

۲. خنده اگر شیوه درمان باشد - که هست - برای تمام سطوح غمگینی درمان نیست. برای زدودن غم ناشی از آسیب جسم و تهدیدهای زندگی حیوانی و یا حد متوسط زندگی انسانی، درمان است. از این رو سقراط، افلاطون و ارسطو، شادی عالی انسانی را شادی متفکرانه معرفی کرده اند. پس اگر در صدد شادی هستیم، باید بکوشیم تا به مراتب عالی شادی برسیم و به شادی های نازل اکتفا نکنیم.

از این سطح عالی از شادی در روایات به «شادی زاهدانه» تعبیر شده است. آن سان که امام علی علیه السلام در وصفشان می فرماید: «زاهدان در دنیا اگر چه می خندند،

قلبشان می‌گیرید و اگر چه شاد باشند، اندوه‌شان شدید است.^۱

با دلی خونین لب خندان بیاور همچو جام

فی گرت زخمی رسد چون چنگ آبی در خروش^۲

پس همیشه نباید به شادی‌های نازل اکتفا کرد؛ بلکه باید شادی زاهدانه را جست و در مسیر درک شادی عالی، به اولین مزه‌های و شیرینی‌های بچه‌گانه آن دل خوش نبود.

۳. نه تنها هیجان حاکم بر زندگی اجتماعی؛ بلکه هیجان مطلوب و حاکم بر زندگی فردی، شادی و نشاط است. اگر شما احساسی غیر از این، از مراسم دینی و مذهبی دارید، معلول عملکرد افراط‌گونه افرادی است که نام بردیم؛ نه آنکه شیوه دینی و اسلامی چنین باشد. یک مورد برای گریه در اسلام سراغ داریم که آن فقط گریه از خشیت خداوند است که در سجده، سجاده را رنگین می‌کند و یاد در ظلمت شب نردبان عروج صاحبان معرفت و ترقی روحی را تا هفت آسمان می‌سازد؛ نه آنکه در کوی و برزن دل افراد ناآشنا و بیگانه را بر باید.

۴. محتوای مراسم مذهبی بر سه پایه استوار است:

الف. روشنگری نسبت به احکام، معارف دینی و حقایق علمی و وظایف

اجتماعی و فردی و نیازهای زندگی،

ب. ایجاد الفت و صمیمیت انسانی،

ج. عبادت و بندگی خداوند.

لذا هر عنصر غیر از این (همانند گریه و خنده و غم و شادی) از دایره عمومی مراسم مذهبی خارج است و صرفاً در موقعیت‌های خاص، به محتوای مراسم دینی اضافه می‌شود. با توجه به این نکته به بررسی «مصیبت خوانی،

مرثیه سرایی، دعا و زیارت ... می پردازیم:

۱. بیشتر جلسات دینی و بنیان این گونه مراسم بر مرثیه خوانی و مصیبت خوانی استوار نیست؛ بلکه این مراسم محدود به ایام مصیبت اهل بیت علیهم السلام (مانند: ایام محرم و روز شهادت ائمه علیهم السلام) است.

بر اساس معارف دینی، مراسمی که با محتوای مصیبت خوانی و مرثیه سرایی برگزار می شود، باید محدود به ایام حزن و اندوه اهل بیت علیهم السلام (سالروز شهادت) باشد. چون ائمه هدی علیهم السلام خود می فرمایند: «شیعیان ما به حزن ما اندوهگین و در شادمانی ما شادمان هستند»^۱؛ یعنی، در ایام حزن اهل بیت علیهم السلام باید محزون بود و گریست و مصیبت آنها را بیان کرد (نه همیشه). همان گونه که شادی مانیز با شادی اهل بیت علیهم السلام تراز می شود (نه همیشه).

از این رو اگر در غیر از آن ایام، به برپایی مراسم مصیبت و عزاداری و یا جشن اقدام کنیم، به افراط و یا تفریط مبتلا شده ایم.

۲. ماهیت این نوع جلسات اگر چه گریه است؛ ولی غم افزا و ماتم آفرین نیست. درست است که در این نوع مراسم گریه می کنیم، مصیبت می خوانیم و مرثیه سرایی می کنیم؛ منتها محصول آن، نشاط و هیجان مثبت و حرکت در مسیر اهل بیت علیهم السلام است. همان گونه که هر خنده ای، خنده شادی نیست؛ گریه بر اهل بیت علیهم السلام نیز گریه غم و افسردگی نیست.

بنابراین اگر می گوئیم گریه از خوف و خشیت خداوند ارزشی است، از این رو است که این نوع گریه غم انگیز نیست.

۳. انگیزه برپایی جلسات مصیبت و عزای اهل بیت، احساس تعلق و دل بستگی است از این رو با شیعیان با ذکر مصایب اهل بیت علیهم السلام علاقه خود را اظهار می کنند و در پی آن آرامش می یابند؛ نه آنکه ذکر مصایب اهل بیت علیهم السلام

سبب غم و اندوه آنان شود. ایشان با اقامه عزای برای اهل بیت علیهم‌السلام و نسبت به افرادی که خود را مدیون آنان می‌دانستند، ادای دین می‌کنند. آیا ادای دین موجب راحتی جان است، یا غم‌افزا و حزن‌آفرین و گریبان‌گیر جان؟! این ادای دین تنها در مصیبت اهل بیت نیست؛ بلکه در شادمانی اهل بیت علیهم‌السلام نیز با برپایی محفل جشن شادی، انجام می‌گیرد و روح افزا است.

۴. پرداختن به مصیبت و مرثیه اهل بیت علیهم‌السلام به صورت اندک در پایان مراسم، خود نوعی ادای دین و نوعی زندگی دینی و اخلاقی است و چنانچه گذشت داشتن زندگی دینی و اخلاقی خود شادی آفرین است. از جانب دیگر برپایی مراسم جشن شادی، در شادمانی اهل بیت علیهم‌السلام نیز خود بخشی دیگر از مراسم دینی بوده و شادی آفرین است.

۵. انجام مرثیه و مصیبت در ضمن دعا و زیارت و تکرار بی‌مورد یک فراز از آن، که موجب می‌شود دعا و زیارت دیگر به شکلی که امام معصوم خوانده‌اند، خوانده نشود این نوعی افراط است. از این رو اگر اعتراض شما به برخی مراسم دعا و زیارت باشد، بجا است و همان‌گونه که گذشت محصول عدم اطلاع برگزار کنندگان این مراسم می‌باشد.

پس روح حاکم بر مراسم دینی چیزی جز چند مطلب زیر نیست:

۱. عبادت و بندگی آن‌گونه که خداوند و اهل بیت بیان داشته‌اند،

۲. روشنگری نسبت به امور دینی و حقایق علمی و نیازها و وظایف،

۳. ایجاد الفت و صمیمیت،

۴. ادای دین نسبت به اهل بیت و کسب نشاط برای ادامه مسیر زندگی معنوی آنان.

منابع پاسخ:

۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، مکتب الاعلام اسلامی، ۱۳۶۲.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت ۱۴۰۳.
۳. کلینی، محمد، اصول کافی.
۴. طریقه دار، ابوالفضل، شرع و شادی، حضور، ۱۳۸۰، ص ۴۳-۱۳.
۵. پلاچیک روبرت، هیجانها، ترجمه محمود رمضان زاده، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۶.
۶. عزیزی، عباس، فضایل و سیره امام حسین علیه السلام، صلاة، ۱۳۸۱، ص ۳۶۴.
۷. آبزیک مایل، روان شناسی شادی، ترجمه مهرداد فیروز بخت و خشایار بیگی، بدر، ۱۳۷۵، ص ۸۲.
۸. لطفی، محمد حسن، دوره آثار افلاطون، ج ۳.
۹. کن ویز، به دنبال شادکامی، ترجمه ف شجری، انجمن قلم ایران، ۱۳۷۹، ص ۶۷.
۱۰. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، صدرا ۱۳۶۷، ص ۹۵.
۱۱. الضوء واللسدن فی القرآن الکریم، نذیر، حمدان دار ابن کثیر، بیروت، ۲۰۰۲، ص ۳۸.
۱۲. اکبرزاده، علی، رنگ و تربیت محمدی، ۱۳۷۴، بی جا، ص ۲۴.

«لباس سیاه» مکروه یا مستحب!

● پرسش ۷۰. تعارض آموزه های دینی با یافته های علمی در پوشیدن لباس سیاه و سیاه پوش کردن تکایا و محافل چه توجیهی دارد؟ یافته های علمی حکایت از تأثیر مثبت لباس های روشن، در نشاط و شادی و ارتقای فعالیت های انسانی و تأثیر منفی لباس سیاه در این امور دارد که با سنت رایج دینی در محافل مذهبی در تعارض است! به این تعارض چگونه پاسخ می دهید؟

تکیه عمده و اساسی این سؤال و ابهام ذهنی، تعارض یافته های علمی با آموزه های دینی در پوشیدن لباس سیاه و سیاه پوش کردن است. در مقام جواب و

زدودن ابهام، اولین گام آن است که آیا چنین تعارضی واقعیت دارد و آیا یافته‌های علمی، پوشیدن لباس سیاه را به صورت کلی و در تمام حالات و موقعیت یک پوشش نامناسب می‌شمارد؟

واقعیت آن است که چنین تعارضی، بین یافته‌های علمی و روان‌شناسی با آموزه‌های دینی به چشم نمی‌خورد ممکن است بعضی بگویند: این دو مرزهای مطلق است که در پشت آنها دیگر زندگی وجود ندارد و حیات متوقف می‌شود و رنگ سیاه به معنای انهدام، نیستی و پوچی است و نفی دیگر رنگ‌ها می‌باشد!^۱ در حالی که این نظریه، تنها گوشه‌ای از یافته‌های روان‌شناسی است.

یاد آوری این نکته لازم است که پذیرش «تأثیر رنگ‌ها» به این معنا نیست که رنگ‌ها در انسان تأثیری شدید دارند و سریع بر جهت‌گیری ذهنی و رفتاری افراد مؤثر واقع می‌شوند؛ مثلاً اگر رنگ آبی تأثیر تسکینی و آرامش بخشی دارد، نمی‌توان از آن به عنوان یک داروی مسکن برای تسکین سریع استفاده کرد و یا از رنگ قرمز در ایجاد تحریک سریع بهره جست؛ بلکه تأثیر پذیرفته شده رنگ‌ها، یک تأثیر جزئی است که در مدت زمان طولانی فرصت بروز پیدا می‌کند.

گوشه‌ای دیگر یافته‌های روان‌شناسی، نشانگر این حقیقت است که آن گاه رنگ سیاه، مفهوم نیستی و پوچی و پایان یافتن را تداعی می‌کند که به عنوان انتخاب اول و یا یکی از سه انتخاب اول باشد؛ یعنی، در تمام حالات، اولین رنگ انتخاب شده و یا یکی از سه رنگ انتخابی اول برای زندگی (اعم از لباس ...) باشد و اگر رنگ سیاه در رتبه هشتم قرار بگیرد؛ یعنی، آخرین رنگ انتخابی در زندگی، رنگ سیاه باشد و در موقعیت‌های نادر و استثنایی استفاده شود، یک تمایل طبیعی بهنجار را نمایش می‌دهد و نشان دهنده مهار اعمال و تصمیم فرد بر کنترل اوضاع^۲ و نشان‌دهنده

۱. ماکس لویچه، ترجمه منیره روانی پور، ۱۳۶۸.

۲. همان.

مهار اعمال و تصمیمات فرد در زمانی است که بروز اضطراب قطعی است. محرومیت از چیزی و یا از دست دادن شخصی و یا موقعیتی، انسان را در لبه یک تعارض غیر قابل انکار قرار می دهد و در این حالت، وی برای به دست آوردن موقعیت قبلی و کنترل اوضاع، دست به اقدامات کنترلی می زند.

پوشیدن لباس سیاه، حکایت از تدبیر انسان در چنین موقعیتی دارد؛ یعنی، از اقدامات مناسب، طبیعی و بهنجاری است که موجب می شود انسان بتواند بر اوضاع کنترل داشته باشد؛ زیرا نوعی سکون، سکوت و کاهش تحریک را در پی دارد.^۱

بنابر این از دیدگاه علمی، پوشیدن لباس سیاه و استفاده از رنگ سیاه - حتی در غیر پوشش - همیشه نامناسب نمی نماید و به معنای رسیدن به پایان زندگی و خط پایان عمر و تسلیم شدن نیست و تأثیر منفی و تخریب روانی در پی ندارد. از این رو پوشیدن لباس سیاه در عزاداری ها و برای شخص مصیبت زده ای که احساس غمگینی می کند، یک نوع تسکین است و او را در اضطراب ناشی از فقدان شخص محبوب، به سمت سکوت و سکون دعوت می کند و افزون بر این موجب هم سو ساختن احساسات درونی با فضای بیرون و باعث آرامش می گردد.^۲

شخص غم زده در آغاز قطع دل بستگی، اگر در فضای شادی آفرین قرار بگیرد؛ بین حالت درونی خود و وضعیت خارجی، تعارضی مشاهده می کند و این هرگز به نفع او نیست. از این رو باید به سمت هم سویی و هماهنگ ساختن درون و بیرون برآید و انتخاب رنگ سیاه در این موقعیت های نادر و استثنایی زندگی (در رتبه هشتم)، چنین تأثیری دارد. این رنگ، اگر در رتبه هشتم و انتخاب پایانی قرار بگیرد، بر خلاف رنگ سفید، سکوت و سکون و عدم ایجاد هر گونه تحریک

۱. اکبر زاده، ۱۳۷۴.

۲. رمضان زاده، ۱۳۷۱.

روانی و جسمانی و کاهش سایر فعالیت‌ها و کندی و منفی را در پی دارد^۱. اینها برای انسان مبتلا به رنج فراق و فرو رفته در ورطه قطع دلبستگی مفید است و به او آرامش و سکون می‌بخشد.

پس از دیدگاه علمی، رنگ سیاه تأثیری منفی و نامناسب بر روان و روح آدمی ندارد و در مصایب، کاهش دهنده آلام می‌باشد و این گونه نیست که علم آن را کاملاً طرد می‌کند؛ ولی سنت‌های دینی به آن اهمیت داده و دینداران را به استفاده از آن توصیه کند!

از جهت دیگر، درباره تعارض موهوم آموزه‌های دینی، باید بررسی کرد که آیا اسلام برای همیشه و در تمام حالات رنگ سیاه را توصیه می‌کند و به تعبیر روان‌شناختی، برای اولین انتخاب‌ها یا سه انتخاب اول؟ چرا رنگ سیاه را برمی‌گزینند و مسلمانان را نیز به این انتخاب دعوت می‌نماید؟

باید گفت که نگاه آغازین اسلام به رنگ سیاه، یک نگاه منفی است و هرگز آن را در حالات عادی و زمینه‌های روزمره زندگی، به عنوان یک رنگ بر نمی‌گزینند و آن را رنگ شیطان و فرعون و نماد طغیان‌گری، ظلم و ظلمت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «لباس سیاه نپوشید که لباس فرعون است»^۲.

رنگ برگزیده و انتخاب اول اسلام، رنگ سفید است که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «هیچ لباسی بهتر از لباس سفید نیست»^۳. بعد از رنگ سفید، رنگ‌های زرد و سبز از طرف اولیای دین توصیه شده و رنگ‌های برگزیده اسلام است. از نظر اسلام، رنگ زندگی، حیات، حرکت و تلاش رنگ سفید است و آرامش بعد از تلاش و کوشش در رنگ سیاه (شب) می‌باشد. رنگ سیاه (همان رنگ شب)، موجب آرامش می‌شود و انسان را از خستگی و رنج روز - که در پی تلاش و

۱. اکبر زاده، ۱۳۷۴.

۲. بهار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۴۸.

۳. همان، ج ۷۸، ص ۳۳۰؛ ری شهری، میزان الحکمه، ج ۸، ص ۴۷۲.

کوشش به آن دچار گشته است - پناه می‌دهد و آرام می‌سازد.^۱

خداوند نیز در قرآن، سیاهی شب را مایه آرامش و روشنایی روز را زمینه تلاش ذکر کرده است.^۲

رنگ سیاه در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، فقط و فقط در مصایب و سوگواری‌ها مورد استفاده قرار گرفته است؛ یعنی، یک انتخاب نادر و استثنایی بوده است و نه انتخابی همیشگی. بنابر نقل ابن ابی الحدید، امام حسن علیه‌السلام در سوگ امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام جامه سیاه برتن کرد و با همین جامه به میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند.^۳ در نگاه ابتدایی رنگ سیاه، یک رنگ مکروه و ناپسند تلقی می‌شود. در نماز، پوشیدن لباس سیاه مکروه است.^۴

رنگ سیاه در رتبه هشتم و آخرین انتخاب قرار می‌گیرد؛ آن هم از این جهت که به واسطه تأثیر روانی آن، موجب سکوت و سکون و آرامش گشته، شخص مضطرب را از مصیبت و حزن به یک آرامش روانی می‌رساند و یا حداقل در این زمینه بسیار تأثیر دارد.

آمادگی گریه

● پرسش ۷۱. چه کنم که بتوانم برای امام حسین علیه‌السلام عزاداری و گریه کنم؟ راه آمادگی روحی و روانی گریه بر امام حسین علیه‌السلام چیست؟

به منظور پاسخ به این سؤال، لازم است ابتدا از دیدگاه روان‌شناسی گریه را به عنوان یک حالت رفتار و جلوه احساسی هیجان معنا کنیم و آنگاه عوامل مؤثر در بروز آن را شناسایی کرده تا با فراهم ساختن عوامل و علل، معلول (گریه) را تحصیل کنیم.

۱. نذیر الحمدان، ۲۰۰۲.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۷۳؛ اسراء (۱۷)، آیه ۱۷؛ فرقان (۲۵)، آیه ۴۷؛ یونس (۱۰)، آیه ۶۷.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲.

۴. طریقه دار، ۱۳۸۰.

گریه انواع متعدد دارد و دامنه تنوع آن از گریه شادی تا گریه غم را در بر می‌گیرد و روشن است که گریه بر امام حسین علیه السلام، گریه سوگ و غم‌گساری است؛ لذا باید از بین انواع گریه، گریه سوگ و غم‌گساری را تعریف و عوامل مؤثر بر بروز این نوع گریه را برشماریم.

گریه سوگ و غم، در واقع جلوه خارجی غمگینی است. گریه سوگ واکنشی است که فرد به هنگام احساس غمگینی از خود نشان می‌دهد و سوگواری و عزاداری - گریه جلوه آن است - یک جلوه رفتاری و اجتماعی از ماتم و سایر رفتار و اعمال مربوط به داغ‌دیدگی است. پس اگر در پی عزاداری و گریه هستیم، باید غم را تحصیل کنیم که حالت برانگیزنده گریه است؛ یعنی، اگر در صدد گریه بر امام حسین علیه السلام و سوگواری بر سالار شهیدان هستیم، باید غم حسین علیه السلام را در دل داشته باشیم و داغ حضرتش را در سینه جای دهیم.

ای صبا نکستی از کوی فلانی به من آر

زار و بیمار خم راحت جانی به من آر

چون:

گر دیگران به عیش و طرب خرسند و شاد

ما را غم نگار بود مایه سرور

پس باید تحصیل غم نمود و برای تحصیل آن، ابتدا باید غم را تعریف و سپس عوامل بروز آن را شناخت و بیان کرد. غم و یا غمگین بودن، واکنشی نسبت به یک رویداد رنج‌آور و حالت و وضعیتی است که به دنبال از دست دادن یک شیء و یا شخص مهم پدیدار می‌شود. «داغ‌دیدگی و غم» به فقدان ناشی از مرگ یک شیء یا موضوع (و شخص) گفته می‌شود که نسبت به آن، دلبستگی عاطفی وجود دارد. بنابراین باید دلبسته به آن شخص و یا شیء بود تا با از دست دادن آن، به غمش مبتلا گردید و از فقدان او، غمگین شد و گریه و سوگ بها داشت، حال اگر

می‌خواهید در سینه‌تان غم امام حسین علیه السلام خانه کند تا از شهادت او غمگین گردید، باید قبلاً دلبسته آن حضرت باشید. قلبی که دلبسته امام حسین علیه السلام نیست، به شیء دیگری و چه بسا به امور متضاد و مغایر با آن حضرت بسته شده است. از نبودن امام حسین علیه السلام متلاطم نمی‌شود و آرام و قرار او به هم نمی‌خورد. همان‌گونه که با بودن آن حضرت قرار پیدا نمی‌کند، با نبودن ایشان هم بی‌قرار نمی‌شود.

دلبسته امام حسین علیه السلام، از غم فراق و اندوه شهادت او غمگین می‌گردد. آن‌گاه که غم آمد و علت شد، معلول خود پا به میان گذاشته و گریه و عزاداری بی‌چون و چرا ظاهر می‌شود. عزیز و دلبند از دست دادن همان و ماتم‌زده گشتن و گریه سر دادن همان.

پس پاسخ این سؤال و علاج این درد ریشه در دل بستن دارد که چنان دلبسته امام حسین علیه السلام شویم؟ راه تحصیل دلبستگی «شناخت» است. آشنایی با یک شیء، پی بردن به نقش آن در زندگی - به ویژه نقش عملی آن و تأثیر آن در تحصیل اهداف زندگی و آشنایی با جایگاه آن در زندگی - جملگی مسیرهای شناخت و در پی آن رسیدن به دلبستگی است. از نظر علمی، زندگی کردن با یک شیء افزون بر آشنایی و راه‌های شناختی، خود موجب دلبستگی می‌شود. کافی است در زندگی شخصی خود اندکی تأمل کنیم تا به این حقایق پی ببریم که چگونه فقدان شخصی که مدت‌ها با او زندگی کرده‌ایم (هر چند غریبه و دورترین فرد باشد)، موجب غمگینی و گاهی بروز حالات عزا و سوگ می‌شود.

اینک اگر در پی گریه و سوگواری برای امام حسین علیه السلام هستیم، باید شناخت خود را از ایشان افزایش و ارتقا بخشیم. شناخت شخص اباعبدالله علیه السلام، اهداف او، مکتب، مرام و عقیده او، نقش او در حیات فردی، اجتماعی و دینی و حتی شخصی و جایگاه او در زندگی و زیستن با این شناخت، جملگی موجب

دل‌بستگی با سالار شهیدان می‌شود. توجه داریم که وقتی از زندگی کردن و زیستن با این شناخت‌ها سخن می‌گوییم، مقصود آن است که شناخت ما از حضرت حسین علیه السلام و اهداف، مرام و مکتب و ... او، نباید محدود به یک شناخت ذهنی و تصور صرف گردد؛ بلکه باید بر اساس این شناخت زندگی کرد تا دل‌بستگی حاصل شود؛ وگرنه ما از خیلی افراد آگاهی و شناخت داریم؛ ولی هرگز از فقدان آنها غمگین نمی‌شویم. پس افزون بر شناخت، باید بر اساس همین شناخت، با آن فرد زندگی کنیم و یا او در زندگی ما جایگاهی بیابد. گویا با شخص او مدت‌ها زیر یک سقف زندگی کرده‌ایم تا دل‌بستگی ایجاد گردد.

روشن است که دل‌بستگی یک مفهوم تشکیکی است و مراتب متنوع دارد و شدت و ضعف می‌پذیرد. همه افرادی که با یک شخص آشنا هستند و با وی زندگی کرده‌اند؛ به یک اندازه دل‌بستگی ندارند. به هر میزان که این دل‌بستگی بیشتر باشد، به همان میزان هم بعد از فراق و فقدان، غمگین و ماتم را موجب می‌گردد. افسوس که برخی دل خود را با یاد حسین علیه السلام زنده نکرده‌اند و از آن حضرت شناخت و آگاهی ندارند! این گونه افراد نه تنها در شهادت حسین بن علی علیه السلام نمی‌توانند سوگواری و عزاداری کنند و چشم خود را به گریه سیراب سازند؛ بلکه گریه و سوگواری دیگران برای آنان تمسخرآمیز و حتی بی‌معنا و گاه مضحک می‌نماید!

منابع پاسخ:

۱. دادستان، پریخ، روان‌شناسی مرضی، سمت ۱۳۷۲، ص ۲۷ و ۳۲۷.
۲. معتمدی، غلام حسین، انسان و مرگ، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۲۱۹.
۳. خسروی، زهره، روان‌درمانی داغ‌دیدی، نشر نقش هستی، ۱۳۷۴، ص ۱ و ۵۳.
۴. شعاری نژاد، علی اکبر، فرهنگ علوم رفتاری، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۴۲۵.

«بزرگداشت عاشورا» احساسات یا عقلانیت!

● پرسش ۷۲. در حالی که اعمال و رفتار انسان باید بر اساس عقل و اندیشه و به همراه محتوای شناختی انجام گیرد؛ چرا بزرگداشت حادثه عاشورا با تکیه بر احساسات و تحریک عواطف برگزار می‌گردد؟ و از بین عواطف و احساسات، تنها عواطف منفی (گریه و زاری) انتخاب می‌شود؟ چرا خنده، سکوت، میتینگ و... نه؟

به منظور پاسخ به این پرسش، لازم است ابتدا دو مقدمه را بیان کنیم و آن‌گاه به جواب پردازیم:

یک. چه عواملی در بروز رفتار مؤثر است؟

دو. انگیزه مسلمانان و شیعیان از بزرگداشت عاشورای حسینی چیست؟



یک. عوامل مؤثر در بروز رفتار

عزاداری و بزرگداشت حادثه کربلا، رفتاری است در بین انبوه رفتارها و اعمالی که یک انسان انجام می‌دهد. لذا از قواعد و اصول روان شناختی حاکم بر رفتار آدمی مستثنا نیست و تمام اصول، قواعد و زمینه‌هایی که برای بروز یک رفتار بیان می‌شود، در مورد عملی همانند عزاداری و سوگواری برای سالار شهیدان نیز صدق می‌کند.

از دیدگاه روان شناختی حداقل دو عامل اساسی در اعمال و رفتارهای انسان ایفای نقش می‌کنند: یکی «شناخت» و دیگری «انگیزه».

یکی از عوامل مؤثر در رفتار «شناخت» است که موجب می‌شود آدمی مطلبی را بفهمد و بپذیرد و متناسب با فهم و شناخت خود عمل کند. آدمی تا از عملی خاص «شناخت» نداشته باشد، قادر به انجام آن نخواهد بود. تنها شناخت و آگاهی کافی نیست. عامل شناخت اگر چه برای صدور رفتار لازم است؛ ولی کافی

نیست و عامل دیگری باید باشد تا ما را برانگیزد. باید برای انجام هر کاری - افزون بر شناخت - میل و اشتیاق و شور و شوقی هم نسبت به انجام آن کار پیدا شود تا آن کار انجام گردد. باید علاقه‌ای نسبت به آن کار باشد تا برای انجام آن اقدام شود. باید انگیزه‌ای باشد تا رفتار را برانگیزد و جهت دهد.

در یک تمثیل ساده عامل «شناخت» مسیر را می‌نماید. ولی «ماشین رفتار» نیازمند نیرویی است تا آن را روشن کند و در مسیر نمایانده و شناخته شده، به حرکت درآورد؛ یعنی، «انگیزه» موتور رفتار آدمی است و «شناخت» جاده نما است. روشن است که این شناخت به خودی خود برای صدور عمل و انجام رفتاری خاص کافی نبوده و برای ما حرکت آفرین نیست.

حال شناخت حادثه کربلا و آشنایی با شخصیت امام حسین علیه السلام و اهداف آن حضرت، گرچه برای سوگواری و عزاداری برای آن حضرت ضرورت دارد؛ اما شناخت تنها کافی نیست و باید انگیزه‌ای هم در میان باشد.

افراد بسیاری امام حسین علیه السلام را می‌شناسند؛ ولی انگیزه‌ای برای سوگواری و عزاداری آن حضرت ندارند. از این رو سال‌ها در لباس مسلمانی زندگی می‌کنند و با امام سوم خود نیز ناآشنا نیستند؛ اما ذره‌ای شور و علاقه سوگواری در وجودشان نیست! حتی چه بسا سوگواری دیگران را به تمسخر می‌گیرند و آن را عملی جاهلانه، بی‌فایده و گاه مضر می‌شمارند و می‌گویند: امام حسین علیه السلام یک نهضت و قیامی انجام داد - حالا چه تلخ یا شیرین - هر چه بود، تمام شد و رفت! چرا باید بعد از سال‌ها و قرن‌ها سوگواری کنیم و آن حادثه را زنده نگه داریم؟! این کار چه ضرورتی دارد؟ چه سودی برای امام حسین علیه السلام و چه فایده‌ای برای ما دارد؟!

البته بیان راه ایجاد انگیزه عزاداری و سوگواری، بحث دیگری است که با موضوع این سؤال بیگانه است. آنچه فعلاً محور سخن ما است، این است که

ببینیم عزاداران حسینی به چه انگیزه‌ای عزاداری می‌کنند تا ببینیم آن شناخت و این انگیزه، چه شکل از رفتار سوگواری و عزاداری را اقتضا می‌کند.

دو. انگیزه مسلمانان و شیعیان از عزاداری

انگیزه به «چرایی» و «علت» رفتار اشاره دارد؛ یعنی، وقتی از انگیزه عملی سؤال می‌کنیم، منظور این است که چه عاملی باعث بروز این رفتار شده و به این عمل نیرو بخشیده و موجب انجام آن گردیده است. در اینجا نیز خوب است بدانیم که چرا مسلمانان عزادار، به بزرگداشت عاشورا و نهضت حسینی روی آورده‌اند.

ابتدا گفتنی است: هر شخصی می‌تواند بر اساس سطح شناخت، انگیزه‌ای شخصی - که صرفاً به ایده فردی خودش مربوط است - به عزاداری بپردازد؛ یعنی، انگیزه مسلمانان از عزاداری، تنوع زیاد دارد. اما در اینجا مقصود از بیان انگیزه مسلمانان از عزاداری و بزرگداشت عاشورا، بیان فهرست وار انگیزه‌های موجود و مطرح در سینه مسلمانان نیست؛ بلکه هدف از این تحلیل، بیان آن انگیزه‌ای است که می‌تواند مورد پذیرش و توصیه معارف دینی باشد و یا انگیزه عام و فراگیری است که تمام مسلمانان و حتی غیرمسلمان سوگوار حسینی برای عزاداری خود بیان می‌کنند.

در عمق اندیشه اسلامی و در حافظه انسان‌ها، بزرگداشت حوادث تاریخ ساز، با سه انگیزه زیر انجام می‌پذیرد:

۱. زنده نگه داشتن و باز سازی کردن آن حادثه در خاطره‌ها،
۲. حق شناسی از حادثه آفرین و شکرگزاری از وی،
۳. عبرت گیری و الگوسازی برای زندگی امروز و فردای خود.

از آنجایی که حادثه عاشورا یک نقش تعیین کننده در استمرار رسالت^۱ و تعقیب اهداف دین (رشد و هدایت جامعه) در تمام دوره‌های حیات بشری دارد؛ لذا با بزرگداشت آن، به شکلی آن حادثه را در اذهان و فضای زندگی دینی و اجتماعی بازسازی می‌کنیم تا الگوی همیشه زنده زندگی باشد.

از جانب دیگر در فضای ذهنی مسلمانان یک احساس دین و بدهکاری نسبت به امام حسین علیه السلام وجود دارد و اگر مسلمانی در عزای حسینی شرکت می‌کند، از این رو است که خود را مدیون آن حضرت احساس کرده و برای ادای وظیفه خود سوگواری می‌کند تا وجدان خود را راضی سازد.

البته ممکن است الان آن حادثه برای او هدایت‌گری نداشته باشد؛ ولی آن حادثه آفرین به واسطه خدمتی که در آن زمان انجام داده است، همچنان بر او حق دارد و باید حق شناسی خود را به شکل عزاداری (آن‌گونه که خود حادثه آفرین معین کرده است)^۲ ابراز و دین خود را ادا کند.

البته به دنبال بزرگداشت عاشورا و حق شناسی از سرور آزادگان، می‌توان با زنده نگه داشتن پیام عاشورا، از قیام امام حسین علیه السلام الگو ساخت تا در کشاکش حق و باطل، کاری حسینی نمود.

روشن است که انگیزه عمل، شکل و کیفیت و حتی کمیت رفتار را معین می‌کند. ساختمانی که به انگیزه برخورداری از یک مسکن بنا می‌شود، با آن ساختمانی که به منظور یک واحد تجاری بنا می‌گردد، کاملاً متفاوت است.

بزرگداشت نهضت حسینی باید به شکلی انجام بگیرد که بتواند اهداف و انگیزه‌ها را تأمین کند. چگونه می‌توان مراسم بزرگداشت حسینی را برگزار نمود

۱. اشاره به حدیث نبوی: «حسین منی و انا من حسین»؛ «حسین از من است و من از حسینم». خلاصه

تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۱۹.

۲. اشاره به متن دعای عرفه امام حسین که «امام را کشته اشک روان و قرین مصائب و بلاها ... معرفی

می‌کند». مفاتیح الجنان، ص ۷۹۵.

تا حق شناسی کرده باشیم؟ چسان باید شهادت حسین بن علی را بزرگ داشت و از آن تجلیل نمود تا درس زندگی به آدمیان دهد و امتداد خط رسالت باشد؟

آیا با یک کنسرت می توان از حسین بن علی علیه السلام قدردانی کرد و حق شناسی نمود؟ چرا؟ با یک لحظه سکوت چطور؟ با یک مراسم رقص، گپ، شیرینی خوری، تخمه چکانی و ... چطور؟ با یک مقاله، سمینار و همایش می شود اهداف امام حسین علیه السلام را زنده نگه داشت و به خط رسالت تداوم بخشید؟

همان گونه که گذشت شکل و کیفیت عمل، باید به گونه ای باشد که تأمین کننده انگیزه ایجادکننده باشد. لذا برخی از اشکال بزرگداشت، نه تنها انگیزه را به دست نمی دهد؛ بلکه انگیزه را از دست می دهد. از حسینی که کشته راه عدالت است، نمی توان با برپایی مراسم شادی قدرشناسی کرد و مکتب و مرام او را زنده نگه داشت!

بعضی از اشکال بزرگداشت، گرچه منافاتی با انگیزه عمل ندارد؛ ولی یا فقط گوشه ای از انگیزه را به دست می دهد و یا اینکه با انگیزه بیگانه است! به عنوان مثال یک لحظه «سکوت» چگونه می تواند استمرار خط امام حسین علیه السلام و زنده کننده آیین و مرام او باشد؟! یک همایش، یا یک مقاله علمی، اگر چه سطح شناخت از مکتب حسین و اهداف و ... را افزایش می دهد؛ اما به تنهایی در عمل کردن بر طبق آیین حسینی و زنده نگه داشتن مرام او کفایت نمی کند.

بسیاری از ما به نیکی گذشت آگاهی داریم؛ لیکن انگیزه ای برای انجام آن نداریم. از طرفی شناخت نهضت حسینی و آگاهی از نقش آن در سعادت دنیوی و اخروی، خود به خود برای ما تحریک و عمل کردن در مسیر امام حسین علیه السلام را در پی ندارد. هنگامی دانستن و به یاد آوردن خاطره سالار شهیدان ما را به انجام دادن کاری (شبه کار امام حسین علیه السلام) و پیمودن راه او و اوست که در ما انگیزه ای نیز به وجود آید و بر اساس آن ما هم دوست داشته باشیم آن کار را انجام دهیم و در

مسیر اهداف و نهضت او گام برداریم. باید عواطف ما تحریک و احساسات ما برانگیخته شود تا مابتوانیم کاری حسینی کنیم و بدین وسیله ادای دین نماییم و یاد خاطره امام حسین علیه السلام را زنده نگه داریم.

بنابر این زمان این بزرگداشت‌ها و مراسم‌ها، ادای دین و حق‌شناسی تلقی می‌گردد که حداقل از دو عنصر و گزینه اساسی برخوردار باشد: ۱. مبتنی بر شناخت از امام حسین علیه السلام و نهضت و اهداف او باشد. ۲. بعد از شناخت‌دهی و آگاهی بخشی، احساسات و عواطف را جهت حرکت در مسیر آن حضرت تقویت و انسان را به حرکت بر طبق مکتب و مرام امام حسین علیه السلام تحریک کند؛ یعنی، هم شعور بخشد و هم شور آفریند. شعور حسینی و شور حسینی در فکرها و دل‌ها افکند تا کاری حسینی کنند.

شاید بگویید همراه بودن این مراسم با احساسات و عواطف، مورد قبول است؛ اما چرا از بین احساسات تنها به احساسات منفی (گریه و زاری، مرثیه، روضه و...) روی آورده می‌شود؟ و آن شعور با شور و هیجان سوگواری همراه می‌گردد؟

درست است که گریه و خنده و غم و شادی، هر دو حالت احساسی هستند؛ ولی تأثیر آنها یکسان نیست. لذا باید آن احساسی را برگزید که در کنار آن شعور بتواند، غرضی را فراهم سازد و انگیزه مورد نظر را تأمین کند. اگر بزرگداشت امام حسین علیه السلام با خنده همراه باشد، نمی‌تواند نهضت حسینی را زنده کند! خنده و شادی نمی‌تواند آدمی را به شهادت‌طلبی دعوت کند و استقامت و پایداری و حق‌طلبی را زنده سازد!

از جانب دیگر عمیق‌ترین ارتباط عاطفی و احساسی انسان‌ها در گریه و سوگواری به دست می‌آید و برقرار می‌شود؛ یعنی، با هم خندیدن و شادی کردن، نشان از ارتباط عاطفی صادقانه و بی‌تردید نیست! چه بسیار افرادی که در خنده و

شادی با شما مشارکت می‌ورزند؛ ولی عمق دل‌شان حکایت از ناخرسندی دارد و به قول معروف هرگز از ته دل‌شان شاد نیستند! در حالی که این اختلاف ظاهر و باطن در حالت عاطفی درون‌خیز (مانند غم و اندوه و گریه) کمتر رخ می‌دهد. از این رو می‌گویند: شریک شادی بودن هنر نیست، مهم آن است که شریک غم و نداری و ... تو باشد. افزون بر این عمق تأثیرپذیری از حادثه و موقعیت مورد نظر نیز در غم‌گساری، تجلی پیدا می‌کند، تا در شادی.

با توجه به این دو نکته، عمق همراهی امام حسین علیه السلام در حالت گریه نمودار می‌شود. گریه و سوگواری حکایت از همراهی خالصانه‌تری با غم دیده و مصیبت زده دارد. اگر می‌خواهیم همراهی کامل‌تر و خالصانه‌تر خود را به اثبات برسانیم، مشارکت در غم و اندوه است نه شریک شادی بودن و بس. بر این اساس می‌توان گفت: بزرگداشتی که در شکل سوگواری باشد، حکایت بیشتری از زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام و همراهی با آن حضرت علیه السلام دارد و حق‌شناسی را بهتر به نمایش می‌گذارد.

منابع پاسخ:

۱. ادوارد ج‌موری، انگیزش و هیجان، ترجمه براهنی محمدتقی، شرکت سهامی چهر، ۱۳۶۳، ص ۳۲.
۲. مهرآرا، علی‌اکبر، زمینه روان‌شناسی اجتماعی، انتشارات مهرداد، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴.
۳. مصباح، محمدتقی، آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، انتشارات مؤسسه آموزش پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۱۱-۲۰.
۴. رسولی محلاتی، سید هاشم، خلاصه تاریخ اسلام، ج ۳، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخش هفتم

احکام عزاداری

سید مجتبی حسینی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

شبیه خوانی

● پرسش ۷۳. در حسینیه ها و مساجد بیشتر مناطق بخصوص روستاها مراسم شبیه خوانی به اعتبار اینکه از سنت های قدیمی است برگزار می شود که گاهی اثر مثبتی در نفوس مردم دارد، این مراسم چه حکمی دارد؟
همه: اگر مراسم شبیه خوانی مشتمل بر امور دروغ و باطل نباشد و با توجه به مقتضیات زمان باعث وهن مذهب حق هم نشود، اشکال ندارد؛ ولی در عین حال بهتر است به جای آنها، مجالس وعظ و ارشاد و ذکر مصایب حسینی و مرثیه خوانی برپا شود.^۱
صافی: اگر مراسم تعزیه و شبیه خوانی مشتمل بر محرمات نباشد، اشکال ندارد.^۲

علم عزاداری

● پرسش ۷۴. استفاده از علم در مراسم عزاداری سیدالشهدا علیه السلام یا قرار دادن آن در مجلس عزا و یا حمل آن در دسته عزاداری چه حکمی دارد؟

۱. امام، استفتاءات، ج ۲، و مکاسب معرمة، س ۷۰؛ خامنه ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۴۴۰؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۷۲ و ۵۷۳؛ طاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۶ و ۲۱۷۰؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۹۶؛ تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ و ۲۰۱۴.
۲. صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۵۹۹.

- امام، تبریزی، فاضل، مکارم و سیستانی: اشکال ندارد.^۱
- خامنه‌ای: فی نفسه اشکال ندارد، ولی نباید این امور جزء دین شمرده شود.^۲
- نوری: استفاده از آن در حد متعارف اشکال ندارد.^۳
- صافی: حمل عَلم بعید نیست از تعظیم شعائر محسوب شود و بی‌اشکال باشد.^۴

موسیقی در عزاداری

- پرسش ۷۵. استفاده از آلات لهو و موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟
- همه (به جز بهجت و صافی): اگر از آلاتی است که به لهو و حرام اختصاص دارد، نواختن آن (در هر حال) جایز نیست ولی اگر از آلات مشترک باشد استفاده از آن به منظور مشروع اشکال ندارد. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.^۵
- بهجت: اگر از آلاتی است که به لهو و حرام اختصاص دارد، نواختن آن به صورت لهوی حرام است و بنابر احتیاط واجب به صورت غیر لهوی نیز جایز نیست ولی اگر از آلات مشترک باشد استفاده از آن به منظور منافع مشروع اشکال ندارد. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.^۶

۱. امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمه، ص ۷۲؛ تبریزی، استفتاءات، ص ۲۰۰۷؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، ص ۲۱۷۴؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، ص ۵۷۹؛ سیستانی، سایت، شعائر دینی، ص ۶.

۲. خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، ص ۱۴۴۴.

۳. نوری، استفتاءات، ج ۲، ص ۵۹۸ و ۶۰۴.

۴. صافی، جامع الاحکام، ج ۲، ص ۱۵۹۵.

۵. امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمه، ص ۳۰؛ خامنه‌ای، اجوبة ص ۱۱۶۲؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، ص ۹۹۲؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، ص ۵۲۴ و ۵۲۵؛ ج ۲، ص ۷۰۷ و ۷۱۰؛ تبریزی، استفتاءات، ص ۱۰۵۴ و ۱۰۶۵ و صراط النجاة، ج ۱، ص ۱۰۰۵، دفتر: سیستانی، وحید و نوری.

۶. بهجت، توضیح المسائل، متفرقه م ۲۰.

صافی: به طور کلی نواختن با آلات موسیقی (آلات لهو) در هر حال حرام است. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.^۱

● پرسش ۷۶. آیا نواختن شیپور، نی و فلوت در تعزیه اشکال دارد؟

امام، خامنه‌ای و فاضل: نواختن آلات موسیقی به صورت «مطرب» و «لهوی» و مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی، حرام است.^۲

مکارم، سیستانی، تبریزی، نوری و وحید: نواختن آلات موسیقی به صورت «لهوی» و مناسب مجالس گناه و خوش گذرانی، حرام است.^۳
صافی و بهجت: آری، در هر حال اشکال دارد.^۴

تبصره. بنابر نظر مراجع [به جز صافی و بهجت] تفاوتی میان مراسم جشن و عزاداری نیست؛ لذا اگر نواختن به صورت لهوی باشد حرام است، اما اگر به صورت غیر لهوی باشد اشکال ندارد.

● پرسش ۷۷. استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری و غیر آن چه حکمی دارد؟

همه (به جز صافی و بهجت): اگر به نحو متعارف و غیر لهوی نواخته شود، اشکال ندارد.^۵

۱. صافی، جامع المکارم، ج ۱، ص ۱۰۰۳ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۸.

۲. امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمة، ص ۴۵؛ خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، ص ۱۱۶۱؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، ص ۹۸۸ و ۲۱۷۶.

۳. مکارم، استفتاءات، ج ۱، ص ۵۱۶ و ۵۲۱؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، ص ۵۷۱؛ تبریزی، استفتاءات، ص ۲۰۱۹؛ سیستانی، sistani.org، موسیقی، ص ۲۴؛ دفتر: وحید.

۴. صافی، توضیح المسائل، م ۲۸۳۳ و دفتر: بهجت.

۵. امام، استفتاءات، ج ۲، مکاسب محرمة، ص ۲۷ و ۳۶؛ خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، ص ۱۴۴۱؛ مکارم،

صافی و بهجت: استفاده از آن اشکال دارد.^۱

تبصره: هر چند در کلام برخی از مراجع جواز استفاده از ابزارهای یاد شده مقید به «غیرلهوی» نشده، ولی تردیدی نیست که عبارت مطلق، منظورشان نیست و با استفاده از مسائل دیگر، قید به «غیرلهوی» به دست می‌آید.

قمه‌زنی

● پرسش ۷۸. آیا قمه‌زنی جایز است؟

امام، خامنه‌ای و فاضل: با توجه به اینکه قمه‌زدن در زمان حاضر، به علت عدم قابلیت پذیرش و نداشتن هیچ گونه توجیه قابل فهم، باعث وهن و بدنام شدن مذهب می‌شود، باید از آن خودداری گردد.^۲

مکارم: عزاداری خامس آل عبا از مهم‌ترین شعائر دینی و رمز بقای تشیع می‌باشد؛ ولی بر عزاداران عزیز لازم است از کارهایی که موجب وهن مذهب می‌گردد و یا آسیبی به بدن آنها وارد می‌کند، خودداری کنند.^۳

نوری: قمه‌زنی اشکال دارد.^۴

تبریزی: عزاداری خامس آل عبا از مهم‌ترین شعائر دینی و رمز بقای تشیع می‌باشد؛ ولی بر عزاداران عزیز لازم است از کارهایی که موجب وهن مذهب و سوء استفاده دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود، اجتناب کنند.^۵

۱. استفتاءات، ج ۱، س ۵۱۶؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۶۰۴ و ۵۹۶ و ج ۱، س ۴۴۸؛ تبریزی،

استفتاءات، س ۲۰۰۹ و صراط النجاة، ج ۶، س ۱۴۷۷؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۷۴.

۲. صافی، جامع الاحکام، ج ۱، س ۱۶۰۲ و توضیح المسائل، م ۲۸۳۳؛ دفتر: بهجت.

۳. امام، استفتاءات، ج ۳، س ۳۷؛ خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۴۶۱؛ فاضل،

جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۷۳.

۴. مکارم، makaremshirazi.org، قمه‌زنی.

۵. نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۹۷.

تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴.

صافی: اگر ضرر قابل توجهی برای بدن نداشته باشد. در عزای سیدالشهدا علیه السلام مانعی ندارد.^۱

● پرسش ۷۹. آیا قمه زنی به طور مخفی جایز است؟ چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد، وظیفه چیست؟

خامنه‌ای: قمه زنی علاوه بر اینکه از نظر عرفی از مظاهر حزن و اندوه محسوب نمی‌شود و سابقه‌ای در عصر ائمه علیهم السلام و زمان‌های بعد از آن ندارد و تأییدی هم به شکل خاص یا عام از معصوم علیه السلام در مورد آن نرسیده است در زمان حاضر موجب وهن و بدنام شدن مذهب می‌شود بنابراین در هیچ حالتی جایز نیست. و چنانچه در این مورد نذری وجود داشته باشد، نذر واجد شرایط صحت و انعقاد نیست.^۲



زنجیر زنی

● پرسش ۸۰. زنجیر زدن به بدن - همان‌گونه که برخی از مسلمانان انجام می‌دهند - چه حکمی دارد؟

خامنه‌ای: اگر به نحو متعارف و به گونه‌ای باشد که از نظر عرفی از مظاهر حزن و اندوه در عزاداری محسوب شود، اشکال ندارد.^۳

● پرسش ۸۱. استفاده از زنجیرهایی که دارای تیغ هستند، چه حکمی دارد؟
امام، خامنه‌ای، تبریزی، مکارم و فاضل: اگر استفاده از زنجیرهای مزبور موجب وهن مذهب در برابر مردم شود و یا باعث ضرر بدنی قابل توجهی گردد،

۱. دفتر صافی.

۲. خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۴۶۱.

۳. خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۴۶۳.

جایز نیست.^۱

صافی: اگر ضرر قابل توجهی برای بدن نداشته باشد. در عزای سیدالشهدا علیه السلام اشکال ندارد.^۲

نوری: عزاداری برای امام حسین علیه السلام طبق سنت متعارف و معمول بین شیعیان اشکال ندارد.^۳

سینه‌زنی

● پرسش ۸۲ برهنه شدن در هنگام عزاداری چه حکمی دارد؟

نظر اکثر مراجع: اشکال ندارد، مگر اینکه موجب مفسده شود.

مکارم: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.^۴

● پرسش ۸۳ آیا جایز است در مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام مردان با حضور زنان لخت شده و عزاداری کنند؟

امام و فاضل: اگر باعث مفسده نباشد، اشکال ندارد و بر زنان واجب است از نگاه کردن به بدن نامحرم اجتناب کنند.^۵

مکارم: احتیاط واجب آن است که مردان از این کار خودداری کنند.^۶

۱. امام، استفتاءات، ج ۳، سؤالات ۳۴ و ۳۷؛ خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۴۴۱؛ تبریزی،

استفتاءات، س ۲۰۰۳ و ۲۰۱۲؛ مکارم، استفتاءات، ج ۱، س ۵۷۴ و ج ۲ و makaremshirazi.org،

قمه‌زنی؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۲ و ۲۱۶۶ و ۲۱۷۳.

۲. صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۵۹۴.

۳. نوری، استفتاءات، ج ۱، س ۱۰۶۳ و ج ۲، س ۶۰۱.

۴. مکارم، makaremshirazi.org.

۵. امام، استفتاءات، ج ۳، سؤالات متفرقه، س ۴۶؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۲۱۶۳ و ۲۱۶۵.

۶. مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۷۶۵.

تبریزی: اشکال ندارد.^۱

صافی: اگر در معرض دید زنان نامحرم نباشد، اشکال ندارد.^۲

بهجت: بنا بر احتیاط واجب باید بدن خود را از نامحرم بپوشاند.^۳

هروله در عزاداری

● پرسش ۸۴ بالا و پایین پریدن در هنگام سینه‌زنی (هروله) چه حکمی دارد؟
خامنه‌ای: شایسته است مؤمنان از هر کاری که مناسب با مجالس عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام نمی‌باشد، خودداری کنند و حرکات مذکور هم اگر موجب و هن مراسم عزاداری نشود، اشکال ندارد.^۴

مرثیه‌خوانی

● پرسش ۸۵ در برخی موارد مرثیه‌خوانی و یا مداحی زنان در مجلس خودشان، به گونه‌ای است که صدای آنان با بلندگو به گوش مردان رهگذر می‌رسد، آیا این عمل جایز است؟

ممه (به جز مکارم): اگر صدای آنان در معرض ریه، تلذذ و تهییج شهوت باشد، جایز نیست.^۵

مکارم: خیر، جایز نیست.^۶

۱. تبریزی، استفتاءات، س ۲۰۰۴ و tabrizi.org، لخت شدن عزاداران.

۲. صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۵۹۷.

۳. بهجت، توضیح المسائل، م ۱۹۳۷.

۴. استفتا از دفتر مقام معظم رهبری.

۵. فاضل، جامع المسائل، ج ۱ س ۲۱۸۲؛ صافی، جامع الاحکام، ج ۲، س ۱۶۸۱؛ خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۱۴۵؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۵۴۵؛ امام، استفتاءات، ج ۳، (احکام نظر)، ۵۷ و ۶۵؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۰۵۸؛ دفتر: وحید، بهجت، سیستانی.

۶. مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۷۶۴ و ج ۱، س ۷۸۵ و دفتر.

عزاداری و نماز

● پرسش ۸۶ اگر بعضی از واجبات به سبب شرکت شخص در مجالس عزاداری از او فوت شود (مثلاً نماز صبح قضا شود) آیا بهتر است بعد از این در این مجالس شرکت نکند یا اینکه عدم شرکت او باعث دوری از اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود؟

همه: بدیهی است که نماز واجب، مقدم بر فضیلت شرکت در مجالس عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام است و ترک نماز و فوت شدن آن به بهانه شرکت در عزاداری امام حسین علیه‌السلام جایز نیست؛ ولی شرکت در عزاداری به گونه‌ای که مزاحم نماز نباشد ممکن و از مستحبات مؤکد است.

● پرسش ۸۷ آیا نماز جماعت اول وقت مهم‌تر است یا ادامه عزاداری امام حسین علیه‌السلام؟
همه: نماز جماعت مقدم است؛ همان طوری که امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا هنگام ظهر نماز را اقامه کردند. از این رو باید پیروان اهل بیت در همه حالات سعی کنند تا آنجا که ممکن است، نمازها را اول وقت و به جماعت بخوانند؛ چون هدف عمده از مجاهدت‌ها و زحمات و حتی شهادت ائمه معصومین علیهم‌السلام و فرزندان و اصحاب آنان، اقامه دین بوده که در رأس آنها بعد از معرفت خدا، نماز است.^۱

● پرسش ۸۸ از ساختمان مسجد و حسینیه صدای قرائت قرآن و مراسم عزاداری بسیار بلند پخش می‌شود، به طوری که این امر منجر به سلب آسایش همسایگان می‌شود! ولی مسؤولان و سخنرانان حسینیه، اصرار به ادامه آن دارند؛ تکلیف در این زمینه چیست؟

۱. فاضل، جامع المسائل، ج ۱، ص ۲۱۷۶ و ۲۱۷۷؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، ص ۵۹۹؛ دفتر: همه.

همه: اگر چه اقامه مراسم و شعائر دینی در زمان‌های مناسب، از بهترین کارها و جزو مستحبات مذکور است؛ ولی واجب است برگزار کنندگان مراسم و عزاداران تا حد امکان از اذیت و ایجاد مزاحمت برای همسایگان پرهیزند (هر چند با کم کردن صدای بلندگو باشد).^۱

نذر در عاشورا

● پرسش ۸۹ کسی که نذر کرده در روز عاشورا، به مردم حلیم بدهد، آیا می‌تواند به جای آن خوراکی دیگری بدهد؟ یا حلیم را در روزهای دیگر ماه محرم به مصرف برساند؟

همه: اگر نذر طبق صیغه معتبر شرعی بوده، باید به همان صورتی که نذر کرده عمل کند و اگر صیغه نداشته، اختیار با او است.^۲



آرایش در محرم

● پرسش ۹۰. آیا در ماه محرم اهمالی مثل بندانداختن و رنگ کردن موها و آرایش زن اشکالی دارد؟

همه: اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام نباشد، اشکال ندارد؛ ولی سزاوار است که مسلمانان غیرتمند، سعی کنند این‌گونه مراسم را در ماه‌های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند؛ چرا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: خداوند شیعیان ما را رحمت کند که در شادی ما شاد و در ایام حزن ما محزون هستند و مسلم است که ایام محرم، ایام حزن پیشوایان دینی ما است.

۱. خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، س ۱۴۴۷؛ دفتر: همه.

۲. امام، استفتاءات، ج ۲، نذر، س ۲۰ و ۲۶؛ بهجت، توضیح المسائل، م ۲۱۳۵؛ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۱۲۵۵ و ج ۱، س ۱۰۱۳؛ فاضل، جامع المسائل، ج ۱، س ۸۳۲۶؛ نوری، استفتاءات، ج ۲، س ۷۲۵؛ تبریزی، استفتاءات، س ۱۷۳۴؛ دفتر: خامنه‌ای، وحید و صافی.

عروسی در محرم

● پرسش ۹۱. آیا مراسم عقد و عروسی در ماه محرم حرام است؟

همه: برگزاری این نوع مراسم، اگر توأم با معصیت و یا هتک حرمت حضرت سیدالشهدا علیه السلام نباشد، اشکال ندارد؛ ولی در آن هیچ نوع برکتی نیست و سزاوار است که مسلمانان غیرتمند سعی کنند این‌گونه مراسم را در ماه‌های دیگر و ایام متناسب با خود برگزار کنند.



فهرست تفصیلی

بخش اول (تاریخ و سیره)

۱۹	روزشمار جریان نهضت امام حسین علیه السلام
۲۰	عدم قیام در زمان معاویه
۲۰	یک. وجود صلحنامه
۲۲	دو. موقعیت معاویه
۲۳	سه. سیاست‌مداری معاویه
۲۵	چهار. شرایط زمانه
۲۶	عدم قیام در مدینه
۲۸	هجرت به مکه
۳۰	خروج از مکه
۳۱	یک. احتمال خطر جانی
۳۲	دو. شکسته نشدن حرمت حَرَم
۳۲	انتخاب کوفه
۳۴	یک. نظریه شهادت

۲۷	 دو. نظریه تشکیل حکومت اسلامی
۴۳	 عقلانیت حرکت امام حسین علیه السلام
۴۶	 عدم انتخاب یمن
۴۸	 خیانت کوفیان
۵۲	 ۱. سیاست‌های روانی
۵۳	 ۲. سیاست‌های اجتماعی
۵۶	 ۳. سیاست‌های اقتصادی
۵۸	 عطش در کربلا
۶۰	 درخواست آب
۶۲	 مدفن رأس حسین علیه السلام
۶۷	 یاران امام حسین علیه السلام
۶۷	 بخش یکم. وفاداری یاران
۶۹	 بخش دوم. تعداد یاران
۷۰	 یک. بنی هاشم
۷۱	 دو. اصحاب دیگر
۷۳	 سرگذشت شهربانو
۷۴	 مادر امام سجاده علیه السلام
۷۹	 عدم حضور مادر امام سجاده علیه السلام در کربلا
۷۹	 مرقد بی‌بی شهربانو
۸۰	 توبه یزید

بخش دوم (فلسفه قیام امام حسین علیه السلام)

۸۹	 امر به معروف و نهی از منکر
۹۱	 امر به معروف و خوف خطر

۱۰۰	عدم بیعت با یزید
۱۰۷	خطر حاکمیت یزید
۱۰۹	اتمام حجت در کربلا
۱۱۱	علم به شهادت
۱۱۴	القای نفس در تهلکه
۱۱۷	جایگاه زنان
۱۲۰	یک. پیام رسانی
۱۲۱	دو. خنثی سازی تبلیغات بنی امیه
۱۲۴	سه. افشای چهره ظالمان

بخش سوم (اندیشه سیاسی)

۱۳۰	حق تمرد در نظریه دموکراسی
۱۳۲	حق تمرد در نظریه حق الهی
۱۳۳	در ادیان گذشته
۱۳۳	دیدگاه اهل سنت
۱۳۴	دیدگاه شیعه
۱۳۴	تمرد در دولت جور
۱۳۶	مراحل تمرد
۱۳۸	تمرد در دولت حق
۱۴۰	تمرد در برابر کارگزاران
۱۴۱	عاشورا و پیوند دین و سیاست
۱۴۲	یک. فلسفه و اهداف حکومت
۱۴۳	دو. مشروعیت الهی حکومت
۱۴۵	سه. شرایط حاکم اسلامی

- ۱۴۵ ۱. علم به احکام الهی
- ۱۴۶ ۲. عامل به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ
- ۱۴۶ ۳. بر پا کننده عدالت
- ۱۴۷ عدم ترور ابن زیاد
- ۱۴۸ عدم مشروعیت ترور
- ۱۴۹ الف. ترور (Terror) در ادبیات غرب
- ۱۵۰ ب. ترور در ادبیات اسلامی
- ۱۵۴ عاشورا و انقلاب اسلامی
- ۱۵۶ یک. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیدایش انقلاب اسلامی
- ۱۵۶ ۱. تأثیر بر اهداف و انگیزه‌های انقلابیان
- ۱۵۷ ۲. تأثیر بر رهبری انقلاب
- ۱۵۸ ۳. تأثیر بر شیوه مبارزه
- ۱۵۸ ۴. تأثیر از طریق ایام و اماکن عزاداری
- ۱۵۹ دو. تأثیر فرهنگ عاشورا در پیروزی انقلاب اسلامی
- ۱۶۰ سه. تأثیر فرهنگ عاشورا بر حفظ و تداوم انقلاب اسلامی

بخش چهارم (فلسفه عزاداری)

- ۱۶۵ فلسفه عزاداری
- ۱۶۶ الف. محبت و دوستی
- ۱۶۷ ب. انسان‌سازی
- ۱۶۷ ج. جامعه‌سازی
- ۱۶۷ د. انتقال فرهنگ شیعی به نسل بعد
- ۱۶۹ عزاداری در روایات
- ۱۷۰ پیشینه عزاداری

۱۷۰	۱. عزاداری بنی هاشم در ماتم سیدالشهدا علیه السلام
۱۷۱	۲. عزاداری امام سجاده علیه السلام
۱۷۱	۳. عزاداری امام محمد باقر علیه السلام
۱۷۱	۴. عزاداری امام صادق علیه السلام
۱۷۲	۵. عزاداری امام موسی کاظم علیه السلام
۱۷۲	۶. عزاداری امام رضا علیه السلام
۱۷۲	۷. عزاداری امام زمان (عج)
۱۷۹	سياه پوشی
۱۸۲	۱. سابقه سياه پوشی
۱۸۴	۲. سياه پوشی در میان اهل بیت علیهم السلام
۱۸۵	۳. فلسفه سپاه پوشی عباسیان
۱۸۶	روش عزاداری
۱۹۲	زمان عزاداری
۱۹۳	ثواب عزاداری
۱۹۶	اهمیت زیارت عاشورا
۱۹۷	۱. ایجاد پیوند معنوی با خاندان عصمت
۱۹۷	۲. پیدایش روحیه ظلم ستیزی در زائر
۱۹۸	۳. دوری جستن از خط انحراف
۱۹۸	۴. الهام گرفتن از اسوه های هدایت
۱۹۸	۵. ترویج روحیه شهادت طلبی و ایثار
۱۹۸	۶. احیای مکتب هدف خاندان عصمت
۲۰۳	گریه و عزاداری
۲۰۴	الف. انواع گریه
۲۰۷	ب. گریه ارزشی

۲۱۰	ج. گریه ارزشی در روایات
۲۲۲	۱. اسلام و نیازهای اساسی انسان
۲۲۲	۲. شادی و نشاط یک ضرورت و نیاز
۲۲۳	۳. عوامل شادی و نشاط
۲۲۴	۴. اسلام و شادی
۲۲۷	۵. مرز شادی و نشاط
۲۲۹	۶. چند نکته
۲۳۳	اهل سنت و عزاداری

بخش پنجم (اخلاق و عرفان)

۲۳۹	خون بهای خدا
۲۴۲	نقش گریه در سیر و سلوک
۲۴۲	یک. سوز دل و گریه
۲۴۶	آن سوی سوزها و گریه‌ها
۲۴۶	۱. سوز و گریه و آرامش و اطمینان
۲۴۷	۲. سوز و گریه و لذت و ابتهاج
۲۴۸	۳. سوز و گریه و قرب حضرت مقصود
۲۴۹	عاشقانه یا عاقلانه
۲۵۱	زیبایی‌های عاشورا
۲۵۲	۱. تجلی کمال آدم
۲۵۲	۲. تجلی رضا به قضا
۲۵۳	۳. رسم الخط حق و باطل
۲۵۴	۴. تبلور فتح ناب
۲۵۵	۵. حرکت در مسیر مشیت خدا

۲۵۶	 ۶ شب قدر عاشورا
۲۵۷	 ابعاد اخلاقی و عرفانی عاشورا
۲۵۸	 یک. پرتوی از عظمت و معرفت و اخلاق امام حسین علیه السلام
۲۵۹	 دو. انجام وظیفه الهی و تحکیم ارزش های انسانی
۲۶۰	 دلسوزی امام حسین علیه السلام
۲۶۳	 نماز عاشورا
۲۶۵	 ریشه یابی ظلم در کربلا
۲۶۸	 ویژگی یاران حسین علیه السلام
۲۶۹	 ۱. حرّ بن یزید ریاحی
۲۷۲	 ۲. زهیر بن قین
۲۷۵	 ۳. عبیدالله بن حر جعفی
۲۷۷	 ۴. «جون» غلام سیاه امام حسین علیه السلام
۲۷۹	 ۵. غلام ترک
۲۷۹	 عاشورا و ادبیات فارسی

بخش ششم (تربیتی و روانشناسی)

۲۸۵	 «گریه» هنجار یا ناهنجار!
۲۹۴	 غلبه غم و گریه در مراسم
۲۹۵	 یک. منشأ و خاستگاه گریه
۲۹۷	 دو. جایگاه غم و شادی در اسلام
۳۰۳	 سه. شادی از دیدگاه روان شناسی
۳۰۳	 ۱. تعریف شادی
۳۰۴	 ۲. راه رسیدن به شادی
۳۰۵	 چهار. شکل صحیح و مطلوب غم و شادی

- ۳۰۹ «لباس سیاه» مکروه یا مستحب!
- ۳۱۳ آمادگی گریه
- ۳۱۷ «بزرگداشت عاشورا» احساسات یا عقلانیت!
- ۳۱۷ یک، عوامل مؤثر در بروز رفتار
- ۳۱۹ دو، انگیزه مسلمانان و شیعیان از عزاداری

بخش هفتم (احکام عزاداری)

- ۳۲۷ شبیه خوانی
- ۳۲۷ عَلم عزاداری
- ۳۲۸ موسیقی در عزاداری
- ۳۳۰ قمه زنی
- ۳۳۱ زنجیر زنی
- ۳۳۲ سینه زنی
- ۳۳۳ هروله در عزاداری
- ۳۳۳ مرثیه خوانی
- ۳۳۴ عزاداری و نماز
- ۳۳۵ نذر در عاشورا
- ۳۳۵ آرایش در محرم
- ۳۳۶ عروسی در محرم

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آبریک مایل، روان شناسی شادی، ترجمه مهرداد فیروز بخت، خشایار بیگی، بدر ۱۳۷۵.
۴. آلن دونیواتا، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاد.
۵. آیتی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ هاشورا، تهران کتابخانه صدوق، چاپ دوم، ۱۳۴۷ ش.
۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، مصر، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م.
۷. ابن اثیر، ابی الحسن علی بن ابی الکرام، الکامل فی التاریخ.
۸. ابن اعثم کوفی، الفتوح.
۹. ابن جوزی، سبط، تذکره الخواص.
۱۰. ابن خلدون، العبر و دیوان المبتداء والخبر (مقدمه).
۱۱. ابن عبدربه، العقد الفرید.
۱۲. ابن مسکویه، تجارب الامم.
۱۳. ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالقلم.

۱۴. ابوالحسنی، علی، سیاه‌پوشی در سوگ ائمه نور، قم، ناشر مؤلف، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵ ش.

۱۵. ابو جعفر طبری، تاریخ الامم والملوک، مکتبه ارومیه.

۱۶. ابی مخنف، وقعة الطف.

۱۷. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین.

۱۸. افتخار زاده، محمود رضا، شعوبیه ناسیونالیسم ایران.

۱۹. اکبرزاده، علی، رنگ و تربیت محمدی، ۱۳۷۴، بی جا.

۲۰. الطبرسی، فضل بن الحسن ابن علی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶هـ.

۲۱. العاملی، الحر، وسائل الشیعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، دار احیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ ق، ۱۹۸۳.

۲۲. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار.

۲۳. امام خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۱۳.

۲۴. امام خمینی علیه السلام، روح الله، ولایت فقیه، نشر مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۷.

۲۵. امین عاملی، سید محسن، امام حسن و امام حسین علیهما السلام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ پنجم، پاییز ۱۳۶۵ ش.

۲۶. امین عاملی، سید محسن، لواحق الاشجان فی مقتل الحسین علیه السلام.

۲۷. امینی، محمد امین، مع الרכب الحسینی فی الشام و منه الی المدینة المنورة.

۲۸. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بی تا.

۲۹. بازرگان، مهدی، آخرت و خدا هدف بعثت، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.

۳۰. بحرانی، ابن شعبه، تحف العقول.

۳۱. برقی، احمد، محاسن برقی.

۳۲. پلاچیک روبرت، هیجانها، ترجمه محمود رمضان زاده، آستان قدس رضوی ۱۳۷۱.
۳۳. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، تاریخ دمشق.
۳۴. الطبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک.
۳۵. البیاقوی، احمد بن محمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارصادر.
۳۶. تاریخ قم.
۳۷. تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۲۲۳.
۳۸. ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، تحقیق: یوسفی غروی، محمد هادی، ترجمه جواد سلیمانی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۳۹. تذکرة الفقهاء.
۴۰. جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۵ ش.
۴۱. جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل منوی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۰ ش.
۴۲. ج موری، ادوارد انگیزش و هیجان، ترجمه براهنی محمد تقی، شرکت سهامی چهر ۱۳۶۳.
۴۳. حسن، رحیم پور ازغدی، حسین، عقل سرخ، تهران، سروش، چاپ سوم، شهریور ۱۳۸۱ ش.
۴۴. حمدان، نذیر، الضوء والبدن فی القرآن الکریم، دار ابن کثیر، بیروت، ۲۰۰۲.
۴۵. حموی، یاقوت، معجم البلدان.
۴۶. خامنه‌ای، علی، اجوبة الاستفتائات، تهران، الهدی، ۱۳۸۱.
۴۷. خسروی، زهره، روان درمانی داغ‌یادگی، انتشارات نقش هستی، ۱۳۷۴.
۴۸. امام خمینی، روح الله، التحریر الوسیله، تهران، المكتبة العلمیه الاسلامیه.
۴۹. خوارزمی، خطیب، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، قم منشورات المفید.
۵۰. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ج ۱ و ج ۱۳.

۵۱. دادستان، پریخ، روان‌شناسی مرضی، انتشارات سمت ۱۳۷۶.
۵۲. دربندی، ملاآقا، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت.
۵۳. دینوری، ابن قتیه، الامامة والسياسة.
۵۴. دینوری، احمد بن داود، الاخبار الطوال.
۵۵. شهریار، سید محمد حسین، دیوان اشعار، انتشارات زرین و نگار، چاپ هفتم، ۱۳۷۱.
۵۶. رادفر، ابوالقاسم، چنده مرثیه از شاه‌نواز پارسى گو، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۵.
۵۷. ربانی خلخالی، علی، چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام، انتشارات مکتب الحسین علیه السلام، چاپ ۶، سال ۱۳۷۹ ش. قم.
۵۸. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، ربیع الابرار ونصوص الاخبار، قم، رضى، ۱۳۶۹.
۵۹. رسولی محلاتی، سید هاشم، خلاصه تاریخ اسلام، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۷۲.
۶۰. رمضان زاده، محمود، هیجانها، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
۶۱. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلاترینان.
۶۲. زبیدی، محمد حسین، الحیاة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة.
۶۳. ژاک شوالیه، ژان، آثار بزرگ سیاسی، ترجمه لیلا سازگار.
۶۴. سیحانی، جعفر، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تهران، نشر مشعر، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.
۶۵. سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا.
۶۶. سروش، محمد، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱.
۶۷. سعادت پرور، علی، فروغ شهادت، انتشارات پیام آزادی.

۶۸. سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، اقبال الاعمال.
۶۹. سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، اللهوف فی قتلی الطفوف، قم منشورات
مکتبه الداوری.
۷۰. سیوطی، عبدالرحمن، تاریخ الخلفاء.
۷۱. شاپیرو، جان سالوین، لیبر الیسم، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی.
۷۲. شجاعی، محمد، تجسم عمل و شفاعت، مقدمه و تدوین، محمدرضا کاشفی،
تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
۷۳. شجاعی، محمد، مقالات، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۲ ش، ج ۳.
۷۴. شریف القرشی، باقر، حیاة الامام الحسین علیه السلام.
۷۵. شعاری نژاد، علی اکبر، فرهنگ علوم رفتاری، امیرکبیر ۱۳۶۴، ص ۴۲۵.
۷۶. شوشتری، شیخ جعفر، الخصائص الحسینیة، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۵ ق.
۷۷. شهرستانی، سید صالح، تاریخ النیاحه الامام الشہید الحسین بن علی علیه السلام، تهران،
چاپ اتحاد، ۱۳۹۳ ق.
۷۸. شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی،
چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
۷۹. شهیدی، سید جعفر، قیام امام حسین علیه السلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، سال
۱۳۵۹ ش.
۸۰. شیخ صدوق، امالی، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۱ ق.
۸۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، مصباح المتہجد.
۸۲. شیخ مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، ترجمه شیخ محمدباقر ساعدی خراسانی.
۸۳. شیخ مفید، محمد بن نعمان، الجمل.
۸۴. صدر، سید محمد باقر، منہاج الصالحین، ج ۱.
۸۵. طبسی، نجم الدین، چرائی گریه و سوگواری، تدوین محمدباقر پورامینی، قم،
انتشارات دلیل ما، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۰ ش.

- ۸۶ ابن سعد، طبقات، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، ص ۱۱۲.
- ۸۷ طریحی، المنتخب.
- ۸۸ طریقه‌دار، ابوالفضل، شرع و شادی، حضور ۱۳۸۰.
- ۸۹ طهرانی، سید محمد حسین، رساله لب الالباب، انتشارات حکمت.
- ۹۰ عالمی، محمد علی، حسین، نفس مطمئنه، تهران انتشارات امیری، چاپ اول، خرداد ۱۳۷۲ ش.
- ۹۱ عزیزی تهرانی، اصغر، شرح زیارت عاشورا، دارالصادقین.
- ۹۲ عزیزی، عباس، فضایل و سیره امام حسین، صلاة ۱۳۸۱.
- ۹۳ فتال نیشابوری، روضة الواعظین.
- ۹۴ فلسفه سیاست، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ۹۵ فوکو، میشل، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی.
- ۹۶ قاضی طباطبایی، علی، تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سیدالشهداء.
- ۹۷ قدردانی قراملکی، محمد حسن، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹.
- ۹۸ قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
- ۹۹ قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، ج ۱، انتشارات هجرت، چاپ چهاردهم.
- ۱۰۰ قیام عاشورا در کلام و بیان امام خمینی علیه السلام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۱۰۱ کاشفی، محمدرضا، آیین مهرورزی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۰۲ کاشفی، محمدرضا، چشمه فیض و فلسفه سیاه‌پوشی، تهران: خیمه سیدالشهداء، محرم ۱۴۲۳ ق.
- ۱۰۳ کاشفی، محمدرضا، دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی در قرآن، تهران، کانون اندیشه جوان [در دست انتشار].

۱۰۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی.
۱۰۵. کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، دارالکتب الاسلامیه.
۱۰۶. لطفی، محمد حسن، دوره آثار افلاطون، ج ۳.
۱۰۷. ماکس لوجه، ترجمه منیره روانی پور، ۱۳۶۸.
۱۰۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار.
۱۰۹. مجله سیاست خارجی، سال هفتم، تابستان و پاییز ۱۳۷۲، شماره ۲ و ۳، ص ۴۳۰.
۱۱۰. محدثی، جواد، درسهای از زیارات عاشورا، انتشارات دارالحديث.
۱۱۱. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، نشر معروف، چاپ پنجم، اسفند ۱۳۸۰.
۱۱۲. محمدی ری شهری، محمد، المحبة فی الکتاب والسنة، بیروت، دارالحديث للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۲۱ ق، ۲۰۰۰ م.
۱۱۳. محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، تلخیص سید حمید حسینی، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۱۴. مسعودی، ابوالحسن، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس.
۱۱۵. مصباح محمدتقی، آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، انتشارات مؤسسه آموزش پژوهشی امام خمینی ۱۳۷۹.
۱۱۶. مصطفی آرنگ به نقل از اشک حسینی، سرمایه شیعه، ص ۶۶.
۱۱۷. مطهری مرتضی، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، ۱۳۶۷.
۱۱۸. معتمدی، غلام حسین، انسان و مرگ، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۲۱۹.
۱۱۹. مقرّم، عبدالرزاق، مقتل الحسين ﷺ.
۱۲۰. مقریزی، ابوالعباس احمد بن علی، اتعاظ الحنفاء.
۱۲۱. مقریزی، ابوالعباس احمد بن علی، الخطوط.
۱۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، استفتاآت جدید.
۱۲۳. موسوعة کلمات الامام الحسين ﷺ.
۱۲۴. مولوی، جلال الدین محمد، مشنوی.

۱۲۵. مهرآرا، علی اکبر، زمینه روان‌شناسی اجتماعی، انتشارات مهرداد ۱۳۷۳، ص ۱۸۴.
۱۲۶. نجمی، محمدصادق، سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۶۵.
۱۲۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، تهران، المكتبة الاسلامیة و مؤسسة اسماعیلیان، ۱۳۸۳ ق.
۱۲۸. نویمان، فرانتس، آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت الله فولادوند.
۱۲۹. نیشابوری، عبدالحسین، اشک حسینی، سرمایه شیعه، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۰ ش.
۱۳۰. واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تاریخ جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.
۱۳۱. وتسمیة من قتل مع الحسین علیه السلام من اهله واولاده وشیعته، نوشته فضیل بن زبیر بن درهم اسدی الرسان الکوفی، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی.
۱۳۲. ورعی، سید جواد، حکومت دین از دیدگاه امام حسین علیه السلام، مجموعه مقالات همایش امام حسین علیه السلام نشر مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام ۱۳۸۱.
۱۳۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، تهران، المكتبة الاسلامیة.
۱۳۴. هاشم زاده هریسی، هاشم، اصول فرهنگ و تعالیم عاشورا، چکیده مقالات گنگره بین المللی امام خمینی رحمته الله علیه و فرهنگ عاشورا؛ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۴.
۱۳۵. کواکیان، مصطفی، هفت قطره از جاری زلال اندیشه امام خمینی رحمته الله علیه، نشر پازینه، ۱۳۸۱.
۱۳۶. همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار دیهمی.
۱۳۷. یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ.
۱۳۸. یوسفی، شیخ محمد هادی، مقاله «حول السیدة شهر بانو»، مجله رسالة الحسین علیه السلام، سال اول، شماره دوم، ربیع الاول ۱۴۱۲.